

نویسنده: داکتر مراد بابا خواجه یف  
گزارنده به دري: عزیز آریانفر  
ناشر: تارنمای خراسان زمین - ۳۰ دلو (بهمن) ۱۳۸۹

**مبارزات مردم افغانستان  
در راه استقلال**

**(جنگ اول افغان و انگلیس  
در سال های 1838-1842)**

پژوهشگاه علوم اتحاد شوروی  
پژوهشکده خاورشناسی

مراد بابا خواجه یف  
به ویرایش: پروفیسور و. آ. رومودین

**مبارزات افغانستان  
در راه استقلال**

(در سال های 1838-1842)

انتشارات ادبیات خاور  
مسکو  
1960

## یادآوری گزارنده

داکتر مراد بابا خواجه یف در کتاب دست داشته (که نام اصلی آن *مبارزات افغانستان در راه استقلال*) است، به بررسی نخستین مرحله *بازی بزرگ* و ارزیابی نخستین جنگ انگلیس در برابر افغانستان پرداخته است. کتاب با آن که در سال های اوج جنگ سرد و زیر داریست اندیشه های ایدئولوژیک مارکسیستی در شوروی پیشین نگاشته شده است، به رغم یک رشته نارسایی ها و روشن است یک جنبه گرایی، تا همین اکنون یکی از بهترین آثار در زمینه است.

تا جایی که در آثار پارسی دری چاپ شده در افغانستان و ایران و نیز آثار چاپ شده در شوروی پیشین و روسیه کنونی به زبان روسی دیده می شود، تا کنون کتاب مستقلی در باره *جنگ اول افغان و انگلیس* (سال های 1838-1842) به چشم نمی خورد است. از این رو، اثر دست داشته در نوع خود اثر منحصر به فردی به شمار می رود. همین هم بود که ترجمه آن را از نیازهای تاخیر ناپذیر انگاشته و به آن دست یازیدم.

روش (متدی) که کتاب دست داشته بر شالوده آن نوشته شده است، مانند سایر کتاب های نگاشته شده در باره کشور ما در شوروی پیشین، روش معروف دبستان افغانیستیکا (افغانستان شناسی) پروفیسور ایگور ریسنر فقید- روش *آنالیز تاریخی اجتماعی- اقتصادی- سیاسی* که همه چیز را در زیر داریست مبارزات طبقاتی و ایدئولوژی مارکسیستی ارزیابی و بررسی می کرد و روشن است در پهلوی یک رشته محسنات، کاستی ها و کژی های خودش را داشته است.

همین گونه دبستان تاریخ نویسی افغانستان شناسی بورژوازی غربی، بیشتر بر شالوده منافع امپریالیستی کشورهای باختر استوار بوده است که روشن است همچنین در پهلوی یک رشته ممیزات، کاستی ها و کمبودی های ویژه بی خود را داشته است. چیزی که نویسنده کتاب دست داشته بارها به آن اشاره نموده است.

آن چه مربوط می گردد، به تاریخ نویسی میهنی ما می گردد، روی هم رفته چند شاخه داشته است:

- 1- *تاریخ نویسی و وقایع نگاری کلاسیک (اواخر سده هژدهم- میانه های سده نوزدهم):* که شمار کتاب های دست داشته از این دبستان که پیش از سده بیستم نوشته شده بودند، درمندانانه اندک و کمیاب است. مانند *تاریخ احمد شاهی، تاریخ احمد شاه درانی، واقعات شاه شجاع، افسوس ناظرین، نوای معارک، گلشن امارات و پادشاهان متاخر افغانستان...* که به هر رو غنیمت بزرگی به شمار می روند.
- 2- *تاریخ نویسی و وقایع نگاری نیمه کلاسیک:* سوگوارانه، در نیمه نخست سده بیستم هم کار شایان توجهی در نوشتن تاریخ صورت نگرفت. تنها می توان از آثار گرانسنگ روانشاد فیض محمد کاتب هزاره (از جمله از *سراج التواریخ*) یادآور شد که درمندانانه آن هم (به گفته خود روانشاد کاتب) زیر سانسور شدید دولتی نگاشته شده، از سوی شخص امیر حبیب الله خان مو به مو حک و اصلاح شده و روشن است کم و افزودهایی در آن صورت گرفته است.
- 3- *تاریخ نویسی سفارشی دولتی:* در نیمه دوم سده بیستم، یک رشته آثاری در زمینه تاریخ افغانستان به رشته نگارش درآمدند که بخش بیشتر آن ها دولتی بوده و روشن است با توجه به منافع خاندان شاهی وقت و اوضاع جنگ سرد حاکم بر جهان و ملاحظات سیاسی وقت نوشته شده بودند و روشن است نویسندگان دست بازی در نوشتن آن چه که می خواستند، نداشته اند.
- 4- *تاریخ نویسی ناسیونالیستی نیمه دولتی:* که تا اندازه زیادی، خواهی نخواهی زیر تاثیر اوضاع و احوال وقت در کشور، جو خفقان و ترس حاکم بر کشور و نیز زیر تاثیر ذهنیت دبستان تاریخ نویسی دولتی و بیشتر واکنشی بود و برخی از این آثار از آبشخور اندیشه های مارکسیستی شوروی پیشین آب می خورد.
- 5- *تاریخ نویسی لگام گسیخته دوره های مهاجرت و پناهگزینی بیرون از کشور:* که به استثنای مواردی انگشت شمار، بیشتر از سوی افراد و اشخاص فاقد صلاحیت به رشته نگارش کشیده شده اند.

به هر رو، تاریخ نویسی میهنی ما در کل از بیماری های زیر رنج می برد:

- 1- برخورد احساسی و یا هم رمانتیک با تاریخ
- 2- گزافه گویی و شعار دادن ها به جای تجزیه و تحلیل دقیق در بسی از موارد
- 3- واکنشی نوشتن و عصیانگرایی

- 4- عدم دسترسی نویسندگان به اسناد و مدارک دست اول بایگانی های معتبر جهان
- 5- کمبود مطالعه آثار سنگین و گران وزن تاریخ نوشته شده در کشورهای دیگر
- 6- غیر متدیک نوشتن آثار
- 7- برخورد غیر کارشناسانه با مسایل و رخدادها در بیشتر موارد
- 8- مغایرت آشکار با تاریخ دیگر کشورهای جهان در بسی از موارد
- 9- ترس از تهدید و خفقان حاکم- در واقع در زیر ساطور نوشتن که روشن است تاثیر ناگوار خودش را بر جا گذاشته بود.
- 10- جعل و تحریف و مسخ عمدی یا ناآگاهانه حقایق و در بسی از موارد سفارشی و دیکته شده
- 11- فراوانی لغزش های چاپی، نگارشی و انشایی در آثار چاپ شده و طبع نامرغوب کتاب ها
- 12- قهرمان تراشی ها، دشنامدهی ها، ناسزا گویی ها و نکوهش و ستایش ها از شخصیت ها و رویدادها حسب خوشبینی یا بدبینی های شخصی و...

در یک سخن، با توجه به نارسایی های برشمرده در بالا، بایسته است به آثار نوشته شده در زمینه تاریخ کشور، چه به زبان های خارجی و چه به زبان پارسی دری (به ویژه آثار نوشته شده از سوی تاریخ نویسان خودی) با قید احتیاط فراوان برخورد نمود.

آن چه مربوط به تاریخ نگاری در ایران می گردد، در این جا هم بایسته است یادآور گردیم که در پهلوی یک رشته آثار گرانسنگ نوشته شده از سوی انگشت شمار تاریخ نویسان دانشمند و فرهیخته، شمار فراوان آثار دستوری و برنامه یی (به ویژه در دروه پهلوی) و نیز آثار نوشته شده از سوی افراد و اشخاص مشکوک که آنگذده از لغزش ها و یک جانبه گرایی ها و جعل و تحریف حقایق اند که بایسته است با آن ها با قید احتیاط برخورد گردد.

همه این ها نیاز به بازنگری تاریخ معاصر و نوین کشور و منطقه را به یک نیاز مبرم و تاخیر ناپذیر مبدل می گرداند. در پهلوی این، به باور بنده نوشتن تاریخ کشور ما در چهار چوب دبستان های خارجی و داخلی موجود و بر پایه روش ها (متدها)ی فرنگی رایج کارایی بسیاری ندارد. همین بود که از سال های سال بدین سو در پی ایجاد دبستان نویینی با کاربست متد نوی بوده ام که نام این دبستان را در سی و هفتمین گنگره جهانی خاورشناسان در مسکو به سال 2004 - *ننو افغانستیکا (افغانستان شناسی نو)* و متد کار را *متد پیوندهی مقایسه یی رویدادها* پیشنهاد نمودم.

دبستان نو بیشتر مسایل را بر پایه آنالیز جیوپولیتیکی، جیو استراتژیکی، جیو اکونومیک، جیو استراتژیکی و جیوسویلیزاسیونی- جیوکلتوری، بیرون از داربست اندیشه های ایدئولوژیک و بند و بست های تباری- زبانی و آیینی بررسی می کند.

در چهار چوب طرح ریخته شده، در برنامه دارم کار بازنویسی تاریخ معاصر و نوین کشور را زیر نام سری *«لحظه های از یاد رفته تاریخ دیپلماسی افغانستان»* در چند جلد آغاز نمایم که کتاب نخست آن زیر نام *«آغاز بازی بزرگ، فروپاشی امپراتوری درانی و پدید آبی افغانستان»* در دست نگارش است و امیدوارم پس از چاپ کتاب دست داشته، به زیور چاپ آراسته و به دسترس شیفتگان تاریخ خونبار کشور گذاشته شود.

برگردیم به کتاب دست داشته. این کتاب که در واقع نخستین اثر در نوع خود در زمینه به زبان روسی است، کتاب سودمندی است. مگر با توجه به این که تنها در صد صفحه نوشته شده است، روشن است نمی تواند سیمای کامل مساله یی به این پیچیدگی را بازتاب بدهد. از همین رو، ناگزیر گردیده ایم در زیر نویسی ها، پیرامون پاره یی از مطالب روشنی بیفکنیم. با این هم، چون نمی شود همه نکات بایسته یادآوری را در زیرنویس ها آورد، خوانندگان را چشم انتظار کتاب *«لحظه های از یاد رفته تاریخ دیپلماسی افغانستان: آغاز بازی بزرگ، فروپاشی امپراتوری درانی و پدید آبی افغانستان»* می گذاریم. امیدواریم در آن کتاب بتوانیم منظره کاملی از موضوع مورد بررسی را ارائه بدهیم.

مولف در پایان کتاب، فهرست کاملی از آثاری را که از آن ها در نگارش کتاب بهره گرفته است، آورده است. مگر ما با توجه به این که آثار انگلیسی مورد استفاده از سوی نویسنده، در زیرنویس ها آمده است، برای جلوگیری از تکرار، از آوردن آن ها در پایان کتاب خود داری ورزیدیم و تنها به آوردن فهرست آثار روسی بسنده کردیم.

همچنین او ترجمه برخی از اسناد را نیز در پایان کتاب آورده است. در این جا هم، ما با توجه به این که این اسناد را در زیر نویس ها از منابع اصلی آورده ایم، از بازآری آن ها در پایان کتاب خود داری ورزیدیم.

به سختی در سیه چال آرمدن- به کنج تنگ زندان در خزیدن  
ز آب زندگانی دست شستن- امید عافیت از جان بریدن  
ره سیلاب از خاشاک بستن- به مو کوه گرانی را کشیدن  
خذف را گوهر شهوار کردن- به مژگان سنگ خارا را بریدن  
به شستن، بردن از زنگی سیاهی- به فرق سر، به لاش کوه دویدن  
ز سختی های چرخ فتنه انگیز- به زیر آسیا سنگی خزیدن  
نباشد آن قدر ها سخت و مشکل- که خود را زیر دست غیر دیدن  
استاد بیتاب

### سخن گزارنده

در اوایل سده نهم، امپراتوری بزرگی که احمد شاه درانی- سپهدار جوان نادر افشار در 1747 پس از کشته شدن او در بخش خاوری فلات پهناور ایران در گستره سرزمینی تاریخی- جغرافیایی خراسان<sup>1</sup> پی ریزی کرده بود، بنا به اوضاع ناگوار عینی و ذهنی درونی و بیرونی (با کارگردانی انگلیس از پشت پرده) از هم پاشید و در میانه های این سده، در عمل به چند سردار نشین، خان نشین، میر نشین و بیک نشین تقسیم شد.

آن گاه، بر پایه سازش های انگلیسی ها و روس ها، برای حفظ تعادل و توازن میان امپراتوری روسیه تزاری و هند بریتانیایی و به منظور جلوگیری از برخورد از نیروهای آن ها در این سرزمین دور افتاده و دشوار گذار و تحدید حدود متصرفات شان در میانه آسیا، بر ویرانه های این امپراتوری (پس از یک رشته از رویارویی های دیپلماتیک و ماجراهای خونبار و دراماتیک که منجر به دو بار جنگ میان انگلیس و سردار نشین های افغانی گردید، بر پایه دو سازشنامه)، «واحد سیاسی» نوی در میان متصرفات هندی بریتانیایی کبیر، روسیه تزاری و ایران قاجاری، چونان یک گستره «بوفر» (کشور حایل) به میان آورده شد و مرزهای آن با توافق روسیه و انگلیس تعیین گردید.

انگلیسی ها نام این کشور نو زاد را، در سیما و چهارچوبی که شالوده آن در عمل در دوره فرمانروایی امیر دوست محمد خان بار دوم گذاشته شده بود، «افغانستان» گذاشتند.<sup>2</sup>

<sup>1</sup> . بایسته یادآوری است که امپراتوری افغانی درانی به هیچ رو به نام «افغانستان» یاد نمی شده است. در واقع، چهارچوب این امپراتوری بیشتر با گستره سرزمینی خراسان، هر چند هم نه به گونه کامل همخوانی داشته است.  
<sup>2</sup> . البته، در اوایل نام «افغانستان» بر مناطق شمال هندوکش کاربرد نداشته است و تنها بر گستره سردارنشین های کابل، قندهار و سپس هم هرات که با گذشت زمان هر سه به دست دوست محمد خان افتادند، اطلاق می گردیده است. روشن است در این هنگام، سردارنشین پیشاور که دیگر در آغاز به دست رنجیت سینگ و سپس هم انگلیسی ها افتاده بود، هم بیرون از گستره افغانستان بود و شامل آن نمی شد. از این رو، نام افغانستان بر آن اطلاق نمی شده است و هیچ سندی در دست نیست که کسی پیشاور را جزو افغانستان خوانده باشند.

گستره خان نشین و میر نشین های شمال هندوکش، در ادبیات سیاسی جهان به نام «ترکستان جنوبی» (همتاواژه «ترکستان شمالی» که به سرزمین های فرا رود (ما ورنهر) اطلاق می گردید و پسان ها به «ترکستان شوروی» تغییر نام داد)، یاد می شد که پس تسلط امیران پشتون (دوست محمد خان- عبدالرحمان خان) بر آن، به نام «ترکستان افغانی» تغییر نام یافت و مدت ها امیران کشور به نام «پادشاه افغانستان و ترکستان» یاد می شدند. تا این که در نیمه نخست سده بیستم، این نام همزمان با نام های ترکستان روسی و ترکستان چینی، یکجا بنا به ملحوظات سیاسی از سوی سه کشور شوروی، افغانستان و چین، بیخی از میان رفت.

در گذشته تاریخی، «افغانستان» نام بخشی از گستره خاوری فلات ایران بود و بر سرزمین های کوهستانی قبایل پشتون که در گستره مرزی میان پاکستان کنونی و کشور ما واقع است؛ اطلاق می گردید. به گمان غالب، خود پشتون ها ترجیحا سرزمین خود را پشتونخواه می خوانده اند. از این رو، می توان گمان زد که این ایرانی ها و در کل پارسی زبانان بوده اند که به حسب روال و سنت سرزمین های افغان ها را «افغانستان» خوانده اند.

به هر رو، انگلیسی ها هنگامی که بر هند دست یافتند، روشن است در اندیشه تامین امنیت آن سرزمین پهناور برآمدند. در آغاز، بریتانیایی ها رود سند را همچون مرز طبیعی هند می پنداشتند و کانسپت دفاع از آن کشور را روی همین خط می ریختند. مگر در اواخر سده هژدهم و اوایل سده نوزدهم، که هند در محراق توجه ناپلئون قرار گرفت (که بیشتر به دنبال تضعیف قدرت امپراتوری بریتانیا در آن کشور بود تا این که آن را به مستعمره خود مبدل نماید)، اوضاع از ریشه دگرگون گردید و در پی آن شدند تا برای وقایه در برابر هرگونه یورش احتمالی حریفان اروپایی، مرزهای متصرفات هندی خود را تا جای امکان پیش بکشند و تا دامنه های هندوکش و حتا تا کرانه های رود آمو ببرند.

داستان فروپاشی امپراتوری درانی، دستیابی انگلیسی ها بر بخش هایی از آن و پدید آوری کشور *افغانستان* از سوی انگلیسی ها، از دیدگاه تاریخی بس دلچسپ و شایان بررسی های موشگافانه است.<sup>3</sup> این امپراتوری که هم به دلایل درونی و هم به دلایل بیرونی از هم گسیخت که در این جا به گونه فشرده به بررسی هر دو دلایل می پردازیم.

### 1- دلایل درونی:

آن چه به *دلایل درونی*، مربوط می گردد، بایسته است نشاندهی کرد که اگر از بلندای آگاهی های امروزین بنگریم، امپراتوری درانی، از همان آوان پی ریزی آن، از شالوده استواری برای بقای یک دولت بزرگ و تمام عیار برخوردار نبود و به گونه بی که شماری از کارشناسان برجسته تاریخ نشاندهی نموده اند، فروپاشی آن در آینده یک امر محتوم و ناگزیر بود و اگر پای قدرت های بزرگ به منطقه باز نمی شد، به گمان غالب، پیوستن دوباره آن با بخش باختری فلات در چهارچوب یک امپراتوری یکپارچه ناگزیر می بود.

دلایل این امر، نبود تولید و مناسبات پیش رفته تولیدی در تراز توسعه همان روزگار، نداشتن کشاورزی گسترده، عدم رشد بازرگانی، نبود سنت دریانوردی پویا و مهم تر از همه چیرگی فرهنگ عشیره بی همراه با خانه جنگی های بی پایان و لشکرکشی های پیهم بر کشورهای همسایه، تسلط خان های بی شمار، بی سواد سراسری و انباشت نیروی گریز از مرکز در امپراتوری و تکیه آن به اقتصاد تراجگری از کشورهای همسایه و... بود.

نفتولا خالفین در کتاب شکست تجاوز بریتانیا بر افغانستان (که همچنین از سوی همین قلم به پارسی دری برگردان شده است)، از قول ریتر می نویسد: «دولت پهناوری که احمدشاه ایجاد نموده بود و نام امپراتوری درانی را به خود گرفته بود، از شالوده اقتصادی استواری برخوردار نبود و عبارت بود از گانگومیراتی (همجوشی) از سرزمین ها و خلق ها.

مقارن با اواخر سده هژدهم، قبایل باختری افغان (درانی و غلزایی) کاملا وارد ساختار فئودالی شدند. توسعه زمینداری بزرگ فئودالی موجب آن گردید که تضاد طبقاتی تشدید یابد. ممیزه وضع در کشور، کشاکش های پیوسته و سخت میان فئودالی بود که به ویژه پس از مرگ احمد شاه در 1773 دامنه یافت. مبارزه شدید و سرسختانه میان گروهک های گوناگون فئودال ها با ضعف شدید حکومت مرکزی همراه بود. دولت گسترده درانی آغاز به فروپاشی به بخش های جداگانه بی نمود که آن را خان ها و مالک های باهم مخاصم رهبری می کردند.»<sup>4</sup>

---

شایان یادآوری است که در گذشته تاریخی این مناطق به نام بلخ و تخارستان یاد می شده است که با گذشت زمان پس از یورش چنگیز خان و امیر تیمور کورگانی، با چیرگی یافتن عنصر ترکی، نام ترکستان را به خود گرفته بود.

<sup>3</sup> ما در باره دلایل فروپاشی امپراتوری درانی به تفصیل در کتاب «لحظه های از یاد رفته تاریخ دیپلماسی افغانستان: کتاب نخست، آغاز بازی بزرگ، فروپاشی امپراتوری درانی و پدید آبی افغانستان» سخن گفته ایم. با این هم در این جا نگاهی کوتاهی به آن افکنده ایم.

<sup>4</sup> ای. ام. ریتر، توسعه فئودالیسم و تشکل دولت افغان ها، مسکو، 1954.

ناگفته پیداست که دولتی با چنین ویژگی هایی شانس چندانی برای بقاء نداشت.

روشن است دولت درانی در خلای جیوپولیتیک و جیو استراتژیک پدید آمده پس از کشته شدن نادر افشار، ضعف دولت کورگانی هند و خان نشین های آسیای میانه، در خاور ایران به میان آمد و به محض پاگیری دولت های نیرومند در باختر ایران، هندوستان و آسیای میانه، که دیگر شانسی برای ماندگاری نداشت، از هم فرو پاشید. در این حال، تمایل انگلیس (که در این هنگام بر هند همسایه تسلط یافته بود) به نابودی آن، نقش کاتالیزاتور یا کاتالیست (شتابدهنده و تسهیل کننده) را بازی نمود. یعنی هرگاه انگلیس هم نمی بود، فروپاشی آن به گمان غالب، محتمم بود.

پروفسور یوری گانکوفسکی<sup>5</sup> در این زمینه می نویسد: «در نتیجه پدید آبی دولت درانی در گستره **بخش خاوری امپراتوری نادر افشار** [ایران خاوری-گ.] که هسته دولت نو گردید، چهارچوب آن انارشی فئودالی و کشاکش های میان قبیله بی گذاشته شد که در سال های اخیر فرمانروایی نادر افشار همانند سیاهزخمی خوره سان پادشاهی پهناور او را می خورد و با کشته ترین شیوه بر وضعیت توده های گسترده مردمی تاثیر [مرگبار خود را-گ.] بر جا می گذاشت.

...سرشناسان فئودالی قبایل افغان که نیروهای مسلح چشمگیری را نگه داشته بودند (متشکل بر دار و دسته های شخصی خود خان ها و رزمجویان قبیله بی) و تقریباً قدرت بدون کنترلی بر گستره های زیر اختیار شان در این قبایل داشتند، نطفه گرایش های جدایی خواهانه ناگزیری را پنهانی در بطن خود می پروراندند و بارور می ساختند که تهدید شایان توجهی را برای تمامیت و وحدت امپراتوری درانی متوجه می گردانید.

خان های قبایل، مادامی که احمد شاه درانی جنگ های استیلاگرانه پیروزمندانه را (که در روند آن ها سرشناسان افغانی از مدرک غنایم نظامی به زراندوزی می پرداختند و بخش هایی از زمین های [گرفته شده-گ.] در قلمرو های متصرفه سخاوتمندانه به دسترس شان گذاشته می شد) پیش می برد، از ته دل از او در همه امور پشتیبانی می کردند و حتا به پیمانہ بی با مداخلات او در امور داخلی خود (با آن که حکومت مرکزی بخشی از بهره بی را که به دست می آوردند، از ایشان باز می ستاند)، می ساختند.

وضع هنگامی دگرگون گردید که ارتش افغانی آغاز به دیدن شکست ها کرد. سرداران افغانی می کوشیدند کسری درآمدهای خود در هند را با اشغال زمین های دولتی در مناطق خود افغانی و نیز با افزایش درآمدهای خود از بابت کاستن از سهم بهره که به دولت می پرداختند، جبران نمایند. آن هم در حالی که افزایش مطلق بهره با واکنش های هم خودی (افغانی) از سوی هم جامعه بی آن ها و هم از سوی دهقانان دربند رو به رو می گردید. خیزش های تاجیک های کوهستان و غلزیایی های زرمتم گواه بر این امر اند.

همین تحلیل را داکتر پانچکین در کتاب «**پدید آبی پاکستان و مساله پشتون**» ارائه می دهد: «مادامی که پیروزی و کامیابی رهین راه احمدشاه بود، خان ها که در جهانگشایی هایش از او بخش چشمگیر «شکارهای جنگی»<sup>6</sup> [غنایم-گ.] و زمین ها را به دست می آوردند، با حاکمیت او سازگار بودند. مگر هنگامی که ناکامی ها آغاز گردید، و دیگر کسری «شکارهای» نظامی، با افزایش بهره کشی از فرقه های افغانی جبران می گردید، حکام بومی دیگر نمی خواستند دارایی و امتیازات خود را با دولت مرکزی تقسیم نمایند. این بود که تمایلات جدایی خواهی خان های افغانی تقویت گردید.

<sup>5</sup> یوری گانکوفسکی، «**امپراتوری درانی**»، بنگاه انتشارات «ادبیات خاور»، پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم شوری، مسکو، 1958، ص. ص. 163-171.

<sup>6</sup> پانچکین در کتاب **پدید آبی پاکستان و مساله پشتون** می نگارد: ...بایسته است نشاندهی کرد که این دولت یک دولت جهانگشا بوده است که لشکرکشی های تاراجگرانه بی به سرزمین های همسایه انجام داده بود. برای نمونه: احمدشاه به سال 1757 با گرفتن دهلی، خواستار باجی به میزان ده میلیون روپیه از شهر شد. هنگامی که ارتش افغانی پس از این لشکرکشی از هند برمی گشت، تنها آن چه را که به دست خود احمدشاه رسیده بود، با 28 هزار اشتر و گاومیش حمل نمودند. توپخانه بی را که از دشمن گرفته بودند، به دور افگندند. چون همه چهارپایان بارهای تاراج رفته را بر پشت می کشیدند. منظره چنین یغماگری بی (راستش به پیمانہ کوچکتر) را می توان در لشکرکشی های خراسان [احمدشاه] هم دید-گ.

احمد شاه به سال 1773 درگذشت و پسرش تیمورشاه پایتخت را از قندهار به کابل آورد.<sup>7</sup> گرایش های جدایی خواهانه در میان خان های افغانی افزایش یافت و او ناگزیر به راه اندازی مبارزه خشنی با آنان گردید. به جان او چند بار سوء قصد شد و در سر انجام هم به او زهر دارند.

پسر تیمورشاه- زمان شاه تلاش ورزید به پراگندگی ها پایان بخشد و **حتامی خواست پایتخت را به لاهور ببرد**، که برای این کار البته بایسته بود سر از نو آغاز به پیشگیری مشی جهانستانی در شمال باختری هند دست یازد.»

فریه با سخن گفتن در باره ناخرسندی خان های افغانی از شاه زمان، بی پرده نشاندهی می کند که «سرداران به کاهش مالیات هایی که می بایستی از زمین های آنان گرفته می شد، پافشاری می کردند. مگر به آنان بیشتر از سوی شاه زمان-گ. پاسخ رد داده می شد.

همراه با آن، گرایش های جدایی خواهانه حکمرانان برخی از ولایت ها و فئودال های بومی تقویت یافته بود که به محض کاهش درآمدهای ولایات (به دلیل ورشکست شدن مولدان مستقیم در نتیجه جنگ های بی پایان<sup>8</sup> و در نتیجه، کاهش کتله عمومی محصول اضافی) هرچه کمتر آرزومندی خود را در تقسیم آن با حکومت مرکزی بازتاب می دادند و تلاش می ورزیدند سهم خود را در بهره مجموعی فئودالی با کاهش آن بخش از فرآورده ها که به خزانه شاه داده می شد، افزایش بخشند.»<sup>9</sup>

در واقع، روند فروپاشی امپراتوری از همان اواخر زندگی خود احمد شاه آغاز گردیده بود. متصرفات خاوری آن- منطقه مشهد، نیز در عمل در زمان تیمورشاه تنها به نام زیر تاثیر دولت درانی بود. آن هم تنها به این خاطر که گوهرشاد بیگم- همسر او، دختر شاهرخ میرزا (پسر نابینای نادر افشار)- فرمانروای مشهد بود و رشته های خانوادگی او را با شهریار مشهد پیوند می داد- رشته بی باریکی که با درگذشت تیمورشاه از هم گسیخت. بخش های جنوبی این امپراتوری (مناطق پنجاب و کشمیر)، هم با قدرت گرفتن روز افزون سیک ها در آستانه جدایی از آن قرار داشت و بخش های شمالی که حتا در زمان خود احمد شاه هم تنها به نام مربوط امپراتوری درانی بود، در عمل از آن جدا شده بود.

در این پیوند، پروفیسور یوری گانکوفسکی<sup>10</sup> پس منظر تاریخی وضعیت شمال را چنین پرداز نموده است: «...در شمال هندوکش، سپاهیان احمد شاه [درانی-گ.] به سال های 1750-1752 چند خان نشین کوچک ازبیک: بلخ، شبرغان، اندخوی، کندز و میمنه را در کرانه های جنوبی رود آمو گرفتند.»<sup>11</sup>

بلخ، به پایگاه حاکمران [گماشته شده از سوی احمد شاه درانی-گ.] مبدل گردید. مگر در دیگر خان نشین ها، تقریباً در همه جا حکمرانان بومی بر سر کار ماندند. با این هم، حاکمیت استیلاگران بسیار لرزان بود و به سال 1755 احمد شاه (پس از بازگشت از خراسان) ناگزیر گردید سپاهیان نو و نیرومندی را آن جا به آن جا گسیل بدارد.<sup>12</sup>

در آینده، در بلخ همیشه یک پادگان بزرگ افغانی استقرار داشت. مگر این کار، باعث آن نشد که بی درنگ پس از مرگ احمد شاه، حکمران ازبیک کندز «یوغ افغانی» را دور بیفگند.

7. دلیل این کار، در پهلوی سایر عوامل، توطئه های پی در پی سران قبایل و سرداران و شهزادگان و روحانیون بود-گ.

8. در این زمینه الفنتون در ص. 21 گزارش سلطنت کابل می نویسد که «در ناحیه ملتان بخش بزرگی از دهکده ها و روستاها به حال ویرانه مانده بود و در بیش از نیمی از زمین های قابل کشاورزی، کشت و کاری نمی شد.»

9. فریه، «تاریخ افغان ها»، لندن، 1858، ص. 120.

10. یوری گانکوفسکی، «امپراتوری درانی»، 1958، مسکو، بنگاه انتشارات «ادبیات خاور»، پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم شوری، ص. ص. 29-30.

11. برگرفته از عبدالکریم بخاری، **افغان و کابل**، ص. 4، و نیز سراج التواریخ جلد یکم، ص. 16، چاپ کابل؛ و نیز فریه، **تاریخ افغانستان**، ص. 81 به زبان انگلیسی.

12. برگرفته از: Oskar Mann, Quellenstudien, S. 164.



سپهداران تیمورشاه نیز در سه بار لشکرکشی به سوی کندز نتوانستند به پیروزی دست یابند و تا 1789 که خود تیمورشاه با سپاه بیکرانی به ترکستان جنوبی آمد، [هر چند توانست-گ.] خان کندز را وادار بگرداند تا باج و خراج پردازد، اما نتوانست بیخی این خان نشین را تصرف کند.<sup>13</sup>

راستش، بلخ و آقچه زیر تسلط شاه افغان مانده بود. مگر از آن جا به خزانه او حتا یک روپیه هم پرداخت نمی گردید. وضعیت طوری بود که تیمورشاه نمی توانست کسی را بیاورد که بپذیرد در آن جا به سمت حکمران کار کند. به گونه یی که فریه می گوید- این موضوع دستاویزی شده بود برای مخالفان شاه که به ریشخند و نیشخند می گفتند: «لوطی های دوره گرد آواره که با بوزینه ها و دیگر جانوران شان از یک شهر به شهر دیگر می رفتند، به شادی ها آموخته بودند که هنگامی که از آنان می پرسند که آیا می خواهی حکمران بلخ یا آقچه شوی؟ خاک را بر سر خود باد کنند»<sup>14</sup> [چون-گ.] یورش های پیوسته سپاهیان بخارایی این کشورها را ورشکسته ساخته بود.<sup>15</sup>

جنگ های سال های 1789-1790 میان بخارا و افغانستان که به خاطر تمایل شاه مراد بخاری مینی بر بازگرداندن بلخ زیر حاکمیت بخارا درگرفته بود، به ویرانی و تباهی این منطقه انجامید. [سر انجام-گ.]، برپایه معاهده صلحی که پس از یک رشته جنگ های دراز به امضاء رسید، بلخ زیر اثر تیمورشاه ماند.<sup>16</sup>

با این هم، شاهان افغانی تسلط راستین بر خان نشین های ازبکی ترکستان جنوبی را هر چه بیشتر از دست می دادند: مقارن با اوایل سده نهم، کندز، میمنه، اندخوی و شبرغان بیخی مستقل بودند. عبدالکریم بخاری در ص. 109-110 کتابش می نویسد که در عصر تیمورشاه در اندخوی رحمت الله خان افشار به نمایندگی از او فرمانفرمایی می کرد و خطبه به نام تیمورشاه خوانده می شد. پس از مرگ رحمت الله خان، یولدزخان- پسرش حکمران شد که دیگر به هیچ کسی باج و خراج نمی پرداخت و بیخی مستقل بود.

[روی هم رفته-گ.]، به جز از شمار معینی از چارپایان که حکمرانان به کابل می فرستادند، دیگر هیچ چیزی آن ها را با شاهان افغان پیوند نمی داد. حاکمیت والی افغان بر بلخ و آقچه تنها به نام بود و در عمل قلیچ علی خان- خان قدرتمند خلم حکمران [راستین-گ.] ولایت بود.<sup>17</sup>

برخی از تاریخ نویسان، بدخشان را نیز شامل متصرفات احمد شاه می شمارند. مگر، در واقع، می توان تنها سخن از نفوذ کم رنگ و کوتاهمدت شاه درانی بر این ناحیه بر زبان آورد. لشکرکشی شاه ولی خان- سپهدار افغانی به بدخشان (در حوالی سال 1765)<sup>18</sup> به سرنگونی میر سلطان شاه - حکمران آن دیار انجامید که به اسارت درآمد و اعدام گردید.

به هر رو، این بود که محمد امین خواجه - پسر یکی از خواجه های کاشغر که از ترکستان خاوری از سوی سپاهیان امپراتور سین تیسان لون از آن جا رانده شده بود، حکمران بدخشان گردید.

<sup>13</sup> در باره این که تیمورشاه چه اهمیتی به این پیروزی خود بر خان کندز می داد، از روی آن دیده می شود که او نامه ویژه یی در این باره به کلکته به گورنر جنرال انگلیسی هند فرستاد. نگاه شود به :

Calender of Persian correspondence, vol. IX, p. 249, No 1156, p. 330. No. 1633

<sup>14</sup> نگاه شود به: فریه، تاریخ افغانستان.

<sup>15</sup> نگاه شود به: اسقف کیرسانف- اسقف نوپاترسک، *در باره کشورهای آسیای میانه*، ص. 819- منظور از کشورهای است که او از آن ها به سال های دهه 1790 بازید کرده بود.

<sup>16</sup> نگاه شود به: *زینت تاریخ ها (زیب تاریخ ها)*، حسین علی، ص. 24 [یک نسخه از این کتاب در کتابخانه موزه تاشکنت موجود است-گ.] و نیز سراج التواریخ، جلد یکم، ص. 41، چاپ کابل.

<sup>17</sup> نگاه شود به الفنسئون: ص. 463، 467، 475 متن انگلیسی، *در باره بلخ همچون بخشی از متصرفات شاه کابل*، گ. درویل در کتاب *سیاحت به پارس به سال های 1812-1813*، جلد دوم، ص. 3، مسکو، 1824، پیوست های جغرافیایی.

<sup>18</sup> این سال را گ. یول در «شرح جغرافیا و تاریخ سرچشمه های دریای آمور»، با ویرایش فدچنکو، ن. و. خانیکف و گ. یول، سانکت پترزبورگ، 1873، ص. 6، می دهد. به گفته کاتب، لشکرکشی شاه ولی خان به تاریخ 1182 ه. (1768-1769) رخ داده بود. نگاه شود به جلد یکم سراج الاخبار، چاپ کابل، ص. 27).



غبار، لشکرکشی شاه ولی خان را با رقابت های افغان ها و بخاری ها بر سر بدخشان پیوند زده است که درست نیست.<sup>19</sup> علت راستین لشکرکشی، آرزومندی احمد شاه درانی بود که می خواست در بدخشان همسایه، حکمرانی باشد که نسبت به افغانستان حسن نیت و دوستی داشته باشد. چون میر سلطان شاه که به دست شاه ولی خان سرنگون شد، در منازعه در حال وقوع میان احمد شاه و تیسان لون، آشکارا جانب تیسان لون را گرفته بود.<sup>20</sup>

<sup>19</sup> نگاه شود به: غبار، احمد شاه بابای افغان، بخش 35.  
<sup>20</sup> در این باره نگاه شود به: «در باره برخی از وقایع بخارا، خوقند و کاشغر»- یادداشت های میرزا شمس بخاری، چاپ سنگی، با ترجمه و تحاشی و تعالیق و. و. گریگوروف، قازان، 1861، «یادداشت های علمی دانشگاه قازان»، کتاب 1، 1861، ص. 34، 35 (این کتاب در تهران با مقدمه جناب آقای عشیق چاپ شده است) و نیز همچنین: بایگانی سیاست خارجی روسیه، «مسائل اوغانستان»، 1766-1763، پرونده 1، برگ 41 و نیز ی. پیچورین، «توضیحاتی باره چونغر و ترکستان خاوری»، سانکت پترزبورگ، 1829، ص. 142-1432. [تا اوایل سده بیستم کشور ما را در روسیه به نام اوغانستان یاد می کردند]-گ.].

در همین باره در کتاب روسیه و خاور، نوشته گروهی از دانشمندان روسی از دانشکده خاورشناسی دانشگاه سانکت پترزبورگ، ترجمه آریانفر در ص. 117-118 می خوانیم: «نابود ساختن خانات جونگار از سوی حکام چینی و تصرف واحدهای زمینداری قدیم اکسو، کاشغر، ختن، یارقند و برخی دیگر در پایان سال های دهه پنجاه سده هژدهم منجر به دگرگونی های چشمگیر سیاسی در این بخش آسیا گردید.

خیزش باشندگان آن به رهبری خاندان مشهور خواجه ها سرکوب گردید. خواجه های گریخته در آغاز به پامیر خاوری و سپس به بدخشان (متصرفات کهستانی دشوار گذر واقع در ساحه همنام استان شمال خاوری افغانستان و منطقه خودگردان بدخشان کوهستانی جمهوری تاجیکستان) به دست فرمانروایان بومی مسلمان کشته شدند. که به عنوان سپاسگزاری در ازای این از امپراتوری چین حق بازرگانی بدون عوارض را با چین به دست آوردند.

گستره جویی چین در این نواحی آسیا که به گونه سنتی از سوی باشندگان بومی و فرمانروایان آن به عنوان «دارالاسلام» ارزیابی می گردید، منجر به پرتنش شدن مناسبات میان دولت درانی، دولت های آسیای میانه و امپراتوری تسین گردید. احمدشاه درانی فرمانروای افغانستان که توانایی بهره برداری از شعار دفاع از اسلام را داشت، و آن را کامیابانه در روند لشکرکشی های استلاگرانه خود (به ویژه در هند) به کار می برد، این فرصت را فروگذار نکرد تا از اوضاع سود نجوید و در آغاز سال های شصت سده هژدهم آغاز به آماده گیری کرد به لشکرکشی بزرگ برای آزادسازی مسلمانان همپاور خویش از دست چینی های کافر.

از فرماندهان روسی واقع در خط سیری، در دشت های اورنیورگ، سوداگران روسی بازدیدکننده از باشقیرستان، از کوچیان قزاق و خان نشین های آسیای میانه اطلاعات پراکنده و نه همیشه موثق در باره این رخدادها و تاخت و تاز ممکنه افغان ها بر چینی ها آغاز به رسیدن به پترزبورگ کردند. وزارت خارجه امپراتوری روسیه به گورنر استان های جنوبی و خاوری رهنمود داد تا هر گونه اطلاعات ممکنه را در باره اوضاع نظامی- سیاسی در این بخش آسیا گرد آوری نماید.

در ماه دسامبر 1763 به گورنر استراخان دستور داده شد نماینده روسیه را به افغانستان گسیل دارد تا اوضاع پدید آمده را به چشم سر ببیند و با امپراتوری درانی مناسبات دیپلماتیک برپا نماید و به فرمانروای افغانستان در صورت آغاز جنگ میان او و چین وعده پشتیبانی دهد و راه های بازرگانی را از روسیه از طریق ایران و افغانستان به هند شناسایی نماید.

بوگداسر اصلانیان (از ارمنی های قره باغ که در ارتش روسیه زیر فرمان کپتان سروان سواره نظام خدمت می کرد، و ایران را دیده بود و زبان پارسی را خوب می دانست، و در جوانی نزد یک سوداگر هندی به عنوان فرمان بر (مباشراً) کار می کرد، و در وفاداری اش به میهن تازه اش- روسیه تردیدی نبود) به سمت نماینده تعیین شد. اصلانیان (معروف به اصلانف) با برآمدن از استراخان در آغاز 1763 و با پشت سر گذاشتن محرومیت ها و خطرات فراوان در راه، پاییز همان سال از طریق ایران به هرات رسید. چون فرمانروای افغانستان - احمد شاه درانی در آن هنگام سرگرم لشکرکشی به هند بود، اصلانیان نتوانست با او دیدار نماید.

او با حضور در قلمرو ایران و افغانستان، وضعیت بازرگانی را در هر دو کشور بررسی و اطلاعاتی را در باره مناسبات سیاسی ایران- افغانستان گرد آوری نمود. اصلانف روشن ساخت که برپایی پیوندهای مستقیم روسیه- هند از طریق قلمرو ایران و افغانستان در آن برهه امکان پذیر تصور نمی گردد (به خاطر دوری راه ها و یورش های پیهم ترکمن ها بر کاروان های بازرگانی در ایران خاوری). او روشن ساخت که جنگ با چین دیگر در برنامه های شاه افغان که سرگرم لشکرکشی اشغالگرانه در هند است، شامل نمی گردد.

حاکمیت احمد شاه در بدخشان حتا در هنگام حکمرانی محمد امین هم تنها به نام بود.<sup>21</sup> پس از درگذشت او که پسر میر سلطان شاه اعدام شده، به قدرت رسید، نفوذ شاهان افغان به صفر تقرب کرد.

ایروین (عضو هیات الفستون) می گوید که «بخش شمال خاوری مرز افغانستان، روی کوه هایی می گذرد که افغانستان را از کشمیر و بدخشان جدا می نمایند». یعنی بدخشان را بیرون از گستره افغانستان می گذارد.<sup>22</sup>

از آن چه که حسین علی در ص. 6 کتاب *زینت تاریخ ها* خاطر نشان ساخته است، در باره آن که احمد شاه دسته هایی رزمی بی را از کشمیر در لشکر خود شامل گردانیده بود، می توان برداشت کرد که این منطقه بیرون از قلمرو میر بدخشان بوده است و بخش شمال خاوری مرز افغانستان در آن هنگام روی خطی می گذشت که تقریباً با مرزهای کنونی ولایت قطغن<sup>23</sup> منطبق می گردد.

... بازماندگان احمدشاه در شمال، در سرزمین های ازبیک نشین ترکستان جنوبی، تنها بلخ و آقچه را زیر حاکمیت تیولی (به پیمانچه چشمگیری به نام) داشتند. دیگر خان نشین های این ناحیه در عمل مستقل بودند. حتا در اواخر زندگی خود احمد شاه.

با فروپاشی امپراتوری درانی، برخی از ولایات آن از سوی همسایگان نیرومند گرفته شده بود و برخی هم مستقل شده بودند. خود مناطق افغانی (پشتونی) که به چند بخش تقسیم شده بود، محمل گستره جویی مستعمراتی انگلیسی ها گردیده بود. متحد شدن برخی از زمین های افغانی در کشور واحد تنها در میانه های سده نهم در اوضاع نو تاریخی رخ می دهد».

به گونه یی که دیده می شود، دولت درانی از همان آغاز بنیاد درستی نداشته است و فروپاشی آن امری ناگزیر بوده است. ما در این باره در کتاب نخست *«لحظه های از یاد رفته تاریخ دیپلماسی افغانستان: آغاز بازی بزرگ، فروپاشی امپراتوری درانی و پدیدآیی افغانستان»* که هنوز آماده چاپ نشده است، به تفصیل نگاشته ایم و چون نوشته دست داشته گنجایش روشنی افگنی بیشتر پیرامون موضوع را ندارد، در این جا به همین بسنده می کنیم.

### دلایل بیرونی:

ناگفته پیداست که کارگردانی انگلیسی ها (که در این هنگام بخش بزرگی از هند را گرفته بودند و برای مصوون نگه داشتن این مستعمره خود از خطر تهاجم سایر امپراتوری های اروپایی مانند فرانسه ناپلیونی و روسیه تزاری می خواستند دولت بیمار درانی را از درون فرپاشنده و بر ویرانه های آن چند خان نشین و امیر نشین و سردار نشین و بیگ نشین پراکنده و از هم گسیخته متخاصم با هم به وجود بیاورند) از پشت پرده، روند فرپاشی این امپراتوری را سرعت بخشید.

«ناپلیون با ریختن برنامه هایی برای هند در پایان سده هژدهم، با فرمانروایان سردار نشین های مستقل هند (میسور (Mysore)، حیدرآباد، گوالیور (Gwalior) و...) تماس هایی برپا نمود و به آن ها وعده فرستادن نیرو برای مبارزه با بریتانیایی ها را داد. مقارن با این زمان، مربیان فرانسوی، ارتش این سردار نشین ها را آموزش می دادند».

بهبانه برای یورش قریب الوقوع فرانسه به هند، درخواست کمک تپو سلطان- حاکم استان میسور، برای کمک در مبارزه در برابر بریتانیا بود. در همان زمان، به سال 1796، تپو سفیری نزد شاه زمان با فراخوان آغاز جنگ مقدس (جهاد) در برابر استعمارگران انگلیس فرستاد. مگر، ناپلئون در آن هنگام به سختی می توانست مصر را

(برگرفته از: گانکوفسکی، هیات بوگداسر اصلانف در افغانستان به سال 1764، // مجله «خاورشناسی»، 1985، شماره دوم، ص. 82-87) گ.

<sup>21</sup> (نگاه شود به: ای. مینایف، اطلاعات در باره کشورهای حوضه علیای رود آمو، سانکت پتربورگ، 1879، ص. 190) Irwin, Memoir on the climate, soil, produce, and husbandry of Afghanistan and neighbouring

<sup>22</sup> countries, journal of the Asiatic society of Bengal, vol. VIII- IX, Calcutta, 1839, 1840, p. 739

<sup>23</sup> در هنگام نوشتن کتاب، هنوز تقسیمات اداری نو کشور به میان نیامده بود و حکومت اعلی قطغن و بدخشان در شمال خاوری وجود داشت. گ.

نگهدارد و یارای پرداختن به هند را نداشت و شاه زمان که به سال 1798 به پنجاب حمله کرده بود (سر هم او چهار بار به هند لشکر کشیده بود)؛ نیز ناگزیر به عقب نشینی گردید. در نتیجه، انگلیسی ها با داشتن برتری عددی و فنی بر سردار نشین های پراکنده و از هم گسیخته هند، به گستره جویی بیشتر استعماری در این کشور ادامه دادند. با این حال، ناپلئون پسان ها با امضای پیمان 1807 با پارس، به برنامه های خود باز گشت، مگر طرح های او برای حمله به هند تحقق نیافتند.

روسیه نیز تلاش می ورزید از اوضاع پدید آمده در منطقه، بهره برداری نماید. در سال 1801 امپراتور پاول یکم یگان هایی از نیروهای قزاق را به سوی هند گسیل داشت. زاگورودنیکوا- پژوهشگر معاصر روسی می نویسد: «پاول یکم، با گسیل قزاق های دُن به ماموریت (اکسپدیسسیون)، می توانست نقشه های چاپ روسیه را تنها تا خیره به دسترس آن ها بگذارد. مسیر و اقدامات بعدی را می بایستی و. پ. اورلف- جنرال سواره نظام- فرمانده این راهپیمایی از روی نقشه های انگلیسی یا فرانسوی که در دسترس داشت، تعیین می کرد.

امپراتور هدف راهبردی- تصرف هند را پیش روی خود قرار داده بود. مگر طرح امپراتور پاول تقدیر نبود تحقق یابد. الکساندر یکم که جانشین او شده بود، واحدهای تشکل یافته قزاق ها از نیمه راه بازگرداند، اما از جایی که آن ها هر چه بود پیشروی خود را به سوی مرزهای امپراتوری آغاز نموده بودند، می توان چنین ارزیابی کرد که این مارش بدون طرح روشنی به راه انداخته شده بود»<sup>1</sup>.

سنیساریف (A. Snesev)- خاورشناس نامور در باره این لشکرکشی در اوایل سده بیستم چنین می نویسد: «ممیزه اواخر سال 1800، گسیختن ما از انگلستان بود. 12 جنوری 1801 جنرال ارلف- سرکرده (Ataman) سپاهیان قزاق<sup>1</sup> دُن - نامه خاصی از پاول یکم- امپراتور گرفت که در آن به او فرمان داده شده بود به اورنبورگ برود و از آن جا از سه مسیر از راه بخارا و خیره به سوی رود سند یورش ببرد. به وی پیشنهاد شده بود همه کارخانه ها و موسسات انگلیسی را در هند نابود کند، متصرفات ستمدیده و در بند را آزاد سازد و جای انگلیسی ها را در آن سرزمین بگیرد و مسیر بازرگانی را به سوی روسیه بگرداند.»

روشن است که قزاق ها با 22000 نفر و 24 توپ مارش نموده بودند. مگر هنوز به اورنبورگ نرسیده بودند که پیک مرگ پاول و فرمان پادشاه نو را برای بازگشت به پادگان های استقرار دائمی خود دریافتند.<sup>24</sup>

به هر رو، آن چه انگلیسی ها را پریشان ساخته بود، قبایل جنگجوی کوچروی بود که در گستره میان هندوکش و سند بود و باش داشتند. هنوز هم دولت درانی به رهبری زمان شاه برای آن ها تهدید بزرگی به شمار می رفت. از سوی دیگر، **افتادن قبایل جنگجو به دست فرانسوی ها یا روس و یا هم ایرانی ها می توانست خطری جدی بی برای انگلیسی ها داشته باشد. از این رو بر آن شدند تا امپراتوری روند فروپاشی امپراتوری درانی را سرعت بخشند.**<sup>25</sup>

<sup>24</sup> تاریخ نویسان روسی همواره این لشکرکشی را به باد نکوهش گرفته اند. برای نمونه نگاه شود به: ویکتور کارگون، **روسیه و افغانستان: سیر تاریخی ریختیابی سیمای روسیه در افغانستان**، ترجمه آریانفر: «در واقع، ناسنجیدگی طرح لشکرکشی، گنگ بودن اهداف نهایی آن، ناآشنایی با اوضاع جغرافیایی، تاریخی و ملی منطقه، که از راه آن مسیر پیشروی نیروهای قزاق می گذشت، آشکارا آن را محکوم به شکست می گردانید. روشن است که مارش نیروهای روسی از راه خاک افغانستان صورت می گرفت و روشن نبود که افغان ها به چنین اقدامی چگونه واکنش نشان می دادند، به ویژه با توجه به آن که موضوع با آن ها هماهنگ نشده بود.

می توان تنها گمان زد که حاکمان افغان که درگیر کشاکش های درونی بودند، بعید بود از برنامه های گستره جویانه امپراتور روسیه پشتیبانی می کردند. پاول، درست مانند ناپلئون، شاید هنوز در آن هنگام در اندیشه تصرف هند و مبدل ساختن آن به مستعمره روسیه نبود. به احتمال زیاد، هدف نزدیک او تضعیف مواضع بریتانیای توانمند در خاور و جلوگیری از گستره جویی استعماری بیشتر آن بود.»

<sup>25</sup> فلسفه تبر تقسیم پشتون ها به دو بخش در چهارچوب دو دولت (نیمی در دولت سیک و پسان ها هند بریتانیایی و نیمی در دولت مصنوعی بی که به وجود آوردند و نام آن را افغانستان گذاشتند)، نیز بر همین اصل اتنوپولیتیک استوار است. انگلیسی ها به ویژه از اتحاد پشتون های جنگجو و آزادی دوست چه میان خود شان و چه با ایرانی ها و در کل اتحاد ایران و سرزمین های افغانی آن هم زیر حمایت روسیه هراس داشتند.

در این هنگام در ایران، پس از نزدیک به نیم سده آشفتگی، دولت نیرومندی به رهبری آقا محمد خان قاجار به میان آمده بود. میانه زمان شاه با قاجارها نیز خوب نبود. چیزی که در واژگونی پادشاهی او نقش مهمی را بازی کرد.

آقای بهمنی قاجار در کتاب «*ایران و افغانستان*»<sup>26</sup> استراتژی آقا محمد خان را در این هنگام بسیار خوب پردازش کرده است. او می‌نگارد: «آقا محمد خان در صدد مطیع ساختن کلیه خان‌ها و امیران سرکش خراسان، تنبیه ترکمان‌ها و امیر بخارا، تسلط مجدد بر مرو و نیز توسعه حدود شرقی ایران حد اقل به وضعیت عصر صفوی بود که این مساله او را به مقابله با حکومت ابدالی نیز ناگزیر می‌کرد.

شاه جدید ایران در بدو امر ترکمان‌های گوکلان را سرکوب کرد و پس از آن، رو به سوی مشهد آورد. در خوشان (قوچان) امیران زعفران‌لو، کرد و بیات به حضور آقا محمد خان رسیدند تا اطاعت خود را از او به اثبات برسانند. در پی آن، آقا محمد خان بدون هیچ مقاومتی وارد مشهد گردید. نادر میرزا از مشهد گریخت و شاهرخ نیز همراه خانواده اش به او تسلیم شد.

آقا محمد خان در مشهد افزون بر تصاحب جواهر نادری، توانست نظم و امنیت را به این شهر باز آورده و از حملات عوامل امیر بخارا به این شهر جلوگیری نماید. وی همچنین تعدادی از امیران خراسان مانند جعفر خان بیات- حاکم نیشابور و ابراهیم خان کرد شاملو- حاکم اسفراین را به تهران تبعید کرد. در مدت اقامت آقا محمد خان در مشهد، اسحاق خان قرایی و برادر محمد خان هزاره اویماقیه نیز نزد او آمده و به دولت جدید ابراز اطاعت کردند.

آقا محمد خان برای تصرف مرو نیز نامه‌یی به شاه مرادخان امیر بخارا نگاشته و با تهدید وی از او خواست تا مرو را به کارگزاران دولت ایران سپرده و از هر گونه خرابکاری در خاک خراسان اجتناب نماید.<sup>27</sup> به نظر می‌رسد تعلق امیر بخارا در پاسخگویی به نامه آقا محمد خان، شاه ایران را بر آن داشته بود تا با لشکرکشی به بخارا، شاه مراد خان را سرکوب نماید.

حضور آقا محمد خان در مشهد، شاهزاده محمود ابدالی حاکم هرات را نیز به اطاعت از وی مجبور کرده بود. با این حال، آقا محمد خان به این مساله بسنده نکرد و برای اعمال حاکمیت دولت خود در مناطق بیشتری از خراسان به شاه زمان نامه دوستانه‌یی نگاشته از وی خواست تا ایالت بلخ را به دولت ایران واگذار نماید که این *درخواست آقا محمد خان مورد پذیرش شاه زمان قرار گرفت*.<sup>28</sup> *و وی با گسیل داشتن سفیری به نام گدو خان به نزد آقا محمد خان در برابر دریافت دوصد هزار تومان پول نقد با واگذاری بلخ به دولت ایران موافقت کرد.*

---

از همین رو، سرنوشت پشتون‌های خاوری (وزیری‌ها، مسعودها، توری‌ها، افریدی‌ها، ختک‌ها و...) را از پشتون‌های باختری (درانی‌ها و غلزایی‌ها و...) جدا ساختند تا بتوانند هر یک را به آسانی رام ساخته و به دام ببندازند.

هدف راهبردی انگلیسی‌ها از تقسیم پشتون‌ها در دو نوار جیواستراتژیک، کشیدن دیوارهای استوار پدافندی برای جلوگیری از رسیدن روس‌ها به آب‌های گرم بود. یکی از دلایل تشکیل کشور پاکستان در آستانه برآمدن انگلیسی‌ها از نیمقاره هند هم درست همین موضوع گردید. رویدادهای آینده در سده‌های بیستم و بیست و یکم، این دور دور اندیشی اندیشه پردازان سیاسی انگلیس را برای حفظ منافع شان در منطقه، بارها به اثبات رساند.

<sup>26</sup> نگاه شود به: بهمنی قاجار، *ایران و افغانستان*، چاپ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه ایران، 1386، ص.ص. 55-57

<sup>27</sup> میرزا محمد تقی سپهر، (لسان‌الملک)، *ناسخ التواریخ*، تهران، چاپ سنگی، 1273 ق.، جلد 1.

<sup>28</sup> دکتر مدنی در ص. 68 *تاریخ تحولات سیاسی ایران* در این باره نوشته است «آقا محمد خان بعد از الحاق خراسان به متصرفات خود، محمد حسن خان فراگوزلو را به دربار زمان شاه فرستاد و از وی خواست بلخ را به ایران واگذار کند و با وی علیه خوانین ترکستان متحد شود. زمان شاه تقاضای اول او را با دریافت دو صد هزار تومان پذیرفت و تقاضای دوم را را بلا جواب گذاشت.

استاد علی اصغر شمیم در کتاب *ایران در دوره سلطنت قاجار* در ص. 47 در این زمینه چنین نگاشته است: «...شاه قاجار خیال داشت با زمان شاه متحد شده، بخارا را از تصرف بیگانگان خارج کند. لذا از مشهد محمد حسن فراگوزلو را روانه کابل نمود تا فتوحات او را در خراسان به پادشاه کابل گوشزد و از او تقاضا کند که بلخ را به عمال ایران واگذارد و در قلع

از بکان و اتباع میر معصوم با وی مساعدت نماید. زمان شاه پیشنهادهای سفیر ایران را پذیرفت و او را با گدو خان نامی از امرای خود به مشهد روانه کرد و برادر او محمود نیز که حاکم هرات بود، روابط دوستی با شاه قاجار برقرار ساخت و بدین ترتیب شاه از جانب امرای افغانستان که ممکن بود در امور بخارا دخالتی بکنند، آسوده خاطر و مصمم به دفع بیگجان گردید. ولی در همان ایام خبر رسید که سپاه روسیه به دربند نزدیک شده و قوای آن دولت برای حمله به سرحدات آذربایجان از راه قفقاز در حال حرکت است....»

داکتر یوسف حقیقی، در ص. ص. 152-154 کتاب «**افغانستان و ایران**» در زمینه چنین نگاشته است: «... آقا محمد خان سفیری به نام محمد حسن قراگزلو را با نامه بی «خلعت خاصیت محتوی بر بشارت تسخیر خراسان و اظهار خواهش تفویض بلخ» به سوی زمان شاه «فرمانفرمای دارالملک کابل» و رسولی به نام اسماعیل آقا مکرری یساول را نیز با «مراسله الفت دلالة» و «منشوری مهر انگیز» به جانب محمود برادر زمان شاه و «صاحب اختیار هرات» روانه کرد (نگاه شود به: تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، انتشارات امیر کبیر، 1371، ص. 289).

وی در نامه خود به زمان شاه ضمن درخواست استرداد مناطقی همچون بلخ، میمنه، هرات و فراه- به عنوان بخشی از خاک اصلی ایران- خواهان همکاری او در خارج ساختن بخارا از دست خوانین ازبک شده بود. زمان شاه بعد از گفتگوهای فراوان با سفیر آقا محمد خان، حاضر به واگذاری بلخ به ایران در قبال دریافت دوصد هزار تومان پول به منظور تهیه اسباب جنگ بر ضد کفار هندی شد و گدو خان بارکزیایی را به منظور اجرای مفاد این توافق نامه روانه دربار قاجار کرد.

عزیز الدین وکیلی پولزایی در ص. 68 کتاب «**دره الزمان فی تاریخ زمان شاه**»، نام این سفیر را گدا محمد خان ذکر نموده است که به لهجه قندهاری گدو خان خوانده می شده است.

لرزان بودن موقعیت زمان شاه، از دلایل اصلی موافقت او با این امر بود و گر نه وی پیشتر با پناه دادن به نادر میرزا تصمیم گرفته بود به بهانه حمایت از او به خراسان لشکر بکشد. یکی از دلایل لرزان بودن حکومت زمان شاه در این برهه از زمان (به گفته سید قاسم رشتیا)، اختلاف بین دو شخصیت صاحب نفوذ عمده دربار او یعنی پاینده محمد خان و وفادار خان بود. زمان شاه که به تشکیل حکومت مرکزی تمایل داشت، با نفوذ کسانی همچون پاینده خان که حکومت ملک الطوایفی را می پسندید، مخالف بود. به همین دلیل وفادار خان را که با سیاست هایش موافق بود، به وزارت برگزید. این انتخاب باعث حمایت پاینده محمد خان و فرزندانش از محمود-رقیب اصلی زمان شاه شد.

[شهباده-گ.] محمود- حاکم هرات نیز با اظهار اطاعت از آقا محمد خان تصمیم به همکاری با وی گرفت و در همین راستا دستور داد در هرات خطبه به نام پادشاه ایران بخوانند و سکه به نام او ضرب کنند. (نگاه شود به عباس مخبر، **مرزهای ایران**)، تهران، کیهان، 1324، ص. 24).

... آقا محمد خان در شرایطی که بعد از تصرف مشهد و تسلیم کردن شاهرخ، خود را برای سفر به بلخ و تصرف مرو و حمله به بخارا آماده می ساخت، از یورش جدید سپاه کاترین دوم به منطقه قفقاز به آگاهی یافت. او که دفع این تجاوز را مقدم بر حمله به ترکستان می دانست، با به جای گذاشتن بخشی از نیروهای خود در خراسان، با شتاب هر چه تمامتر به سوی تهران حرکت کرد تا نیروی کافی برای مقابله با روسیان جمع آوری کند. (نگاه شود به: **د کمبریج هیستوری آف ایران**، جلد هفتم، ص. 131، به زبان انگلیسی)

در آستانه حرکت آقا محمد خان به سوی جبهه قفقاز، گدو خان افغان «به شرف تقبیل بساط سپهر قیاط مستفیض» گردیده، نامه زمان شاه را که «مشعر بر تهنیت خراسان و از دیداد حشمت و اقتدار خدیو روزگار و قبول تفویض بلخ از قرار خویش و فرمایش» بود، از نظر او گذرانید. (نگاه شود به: **د کمبریج هیستوری آف ایران**، همان جا).

[پس از کشته شدن آقا محمد خان]،.. گدو خان در بازگشت به کابل، در گزارشی مغرضانه و به دور از واقعیت، به زمان شاه گفته بود که: «...تمام قشون پادشاه ایران، مردمانی هستند تن پرور و بی هنر و راحت طلب و پریشان حال و گمانم آن است که اگر اعلیحضرت پادشاهی یک دسته از قشون افغانی را که مشتمل بر دوازده هزار باشد، به مملکت ایران بفرستد، تمام سپاه ایران تاب مقاومت نیاورده، هزیمت یابند». (نگاه شود به **تاریخ احمد شاه درانی**، ص. 166.)

[روشن است چنین چیزی بسیار به دور از واقعیت بود. شاید گدا خان با دیدن سپاهیان درباری نمایشی تهران به برداشت نادرستی رسیده بود. کسانی که با تاریخ ایران آشنایی درست دارند، نیک می دانند که تیر پشت نیروهای نظامی ایران را عشایر لر و کرد و بختیاری و آذری و قشقایی و ترکمن می سازند، نه لشکریان درباری تهران و همانا همین جنگاوران قبیله بی اند که در همه جنگ ها پاسداران مرزهای ایران بوده اند-گ.]

زمان شاه زیر تاثیر این گونه گزارش ها، موقعیت را برای گسترش سلطه خود بر خراسان مناسب دید. وی ترجیح داد این کار را با حمایت از سلطه نادر میرزا بر مشهد آغاز کند. حافظ شیر محمد خان- وزیر شاه زمان ماموریت یافت از عباس

با وجود این، حمله کاترین- امپراتوریس روسیه به قفقاز، آقا محمد خان را وادار به ترک خراسان برای مقابله با سپاهیان روسی در قفقاز نمود و وی نتوانست حاکمیت خود را بر هرات، میمنه و بلخ اعمال کرده و نیز امیر بخارا را تنبیه و یا مرو را مسخر نماید.

شاه ایران پس از خروج از خراسان، شاهزاده محمد ولی میرزا- فرزند ولیعهد خود را به فرمانفرمایی خراسان منصوب کرد و دستور داد تا وی به همراهی ده هزار سوار در مشهد اقامت نماید. آقا محمد در لشکرکشی به قفقاز، با وجود موفقیت های نظامی و تصرف شوشی- مرکز قره باغ در این شهر به دست ملازمانش کشته شد.

پس از کشته شدن وی، بار دیگر امیران و خان های خراسان بنای سرکشی و طغیان را گذاردند و نادر میرزا افشار نیز با حمایت زمان شاه ابدالی که تعهدات خود به آقا محمد خان را انجام نداده بود، مشهد را تصرف کرد. در نیشابور جعفر خان بیات و در سبزوار نیز الهیار خان قلیچه از فرمان دولت مرکزی سر باز زدند.

در برابر این وضعیت، فتح علی شاه که پس از قتل عمویش به شاهنشاهی ایران رسیده بود، پس از سرکوبی شورشیان در عراق عجم و آذربایجان در سال 1213 ق. به سوی خراسان حرکت کرد و در این سفر جنگی توانست حاکمان نیشابور و سبزوار و همچنین امیر گونه خان زعفرانلو کرد- حاکم خبوشان را به اطاعت از خود وادار و مشهد را محاصره کند ولی نتوانست مشهد را بگیرد و پس از مدتی به تهران بازگشت و حاکمان شهر های مختلف خراسان نیز بار دیگر به نافرمانی از دولت پرداختند. این در حالی بود که مدتی پیش از این لشکرکشی فتحعلی شاه به خراسان، زمان شاه به هرات یورش آورد و به حکومت خودسرانه برادرش محمود در این منطقه پایان داد.

محمود پس از شکست از زمان شاه به دربار تهران پناه آورد و به امر فتح علی شاه اسماعیل آقا مکرری و چراغ علی خان نوایی در کاشان به مهمانداری از او و پسر و برادر وی کامران و فیروز پرداختند.

در سال 1213 محمود به طرف هرات حرکت کرد و به دستور فتح علی شاه، امیر علی خان حاکم قائنات و امیر حسن خان طبس به حمایت از او پرداخته و با تجهیز لشکری برای وی به فراه حمله و پس از شکست دادن سپاهیان طرفدار زمان شاه که یکی از فرماندهان ارشد آن ها اسحاق خان قرایی بود، این شهر را به تصرف در آوردند.

پس از تسخیر فراه، محمود به همراهی امیر علی خان خزیمه، هرات را محاصره کرد ولی موفق به گشودن این شهر نگردید و به قائنات بازگشت و محمود نیز شکست خورده و از نزدیک هرات فرار کرد. و پس از سفری به بخارا و ناکامی در جلب حمایت شاهمراد بیک از بیک- امیر بخارا بار دیگر به دربار فتح علی شاه آمد و تحت حمایت وی قرار گرفت.

در حالی که فتح علی شاه گرفتار ناآرامی خراسان و یاغی گری بیشتر خان ها و حاکمان این خطه بود و زمان شاه ابدالی نیز از اجرای تعهدات خود به آقا محمد خان باز زده بود و افزون بر آن به حمایت از سرداران ایرانی همچون اسحاق خان قرایی و نادر میرزا افشار برای مخالفت با فتح علی شاه اصرار می کرد.

---

میرزا و نادر میرزا- نبیره های نادر افشار- برای دستیابی به مشهد حمایت نمایند. در نتیجه حمایت این وزیر، نادر میرزا توانست مشهد را تصرف کرده، اداره کامل آن را به دست گیرد.

محمود- برادر زمان شاه هم که مقارن درگذشت آقا محمد خان در هرات دم از استقلال زده و مردم این شهر را علیه حاکمیت زمان شاه شورانده بود، با واکنش شدید برادر مواجه شد. زمان شاه یکی از سرداران خود را مامور رویارویی با محمود کرد. سپاهیان محمود که به طور ضمنی «به کابلشاه زبان داده، بل که دل نهاده بودند»، بدون جنگ به نیروهای زمان شاه پیوستند. (نگاه شود به نوری، «اشرف التواریخ»، برکه 69).

زمان شاه بعد از رانده شدن محمود از هرات، حکومت این شهر را به فرزند خود قیصر میرزا سپرد و محمود بعد از این شکست همراه با برادر و فرزند خود- فیروز و کامران از راه سیستان و اصفهان روانه تهران گردید و برای سلطه دوباره بر هرات از فتح علی شاه یاری خواست. (نگاه شود به سپهر، «ناسخ التواریخ»، ج. 1، ص. 106).



[در این هنگام بود که] مهدی علی خان بهادر جنگ به سفارت از کمپانی هند شرقی نزد فتح علی شاه آمد و شاه ایران را ترغیب کرد تا با زمان شاه جنگ کند. حکومت انگلیس هند در آن برهه با خطر حمله شاه زمان به هند رو به رو بود. زمان شاه در آن هنگام بنا به خواهش مسلمانان هند و با هدف مبارزه با نفوذ در حال گسترش مراسته به لاهور وارد شده بود.

چنین اوضاعی فرمانفرمای انگلیسی هندوستان را بر آن واداشت تا در پی اتحاد با فتح علی شاه برای جنگ با زمان شاه برآید و با ارسال نماینده‌ی به دربار فتح علی شاه، سعی در تحریک وی برای مبارزه با شاه زمان بنماید.

اما زمان شاه همچنان از پی گیری سیاست های خصمانه خود در برابر فتح علی شاه و دولت ایران خود داری نمی کرد و حتا سفیری به نام طره باز خان را نزد شاه ایران گسیل داشت و از وی خواست تا حدود نیشابور و مزینان را به کارگزاران شاه سدوزایی بسپارد.<sup>29</sup> این اقدام، فتح علی شاه را بر آن داشت تا به طور رسمی و با صراحت محدوده حاکمیت دولت خود را برای زمان شاه مشخص و برای او این نکته را روشن سازد که دولت مرکزی در ایران به وجود آمده که جانشین شاهنشاهی صفوی است و تمام سرزمین های آن شاهنشاهی را متعلق به خود می داند.

فتح علی شاه در مراسله‌ی رسمی در این باره به زمان شاه اعلام می دارد: «مرو و بلخ و اندخو و شیرغان و بدخشان و میمنه و هرات و سبزواری و بست و نیشابور و طبس و قندهار و بامیان و بلوچستان و سایر مضافات خراسان از ازمنه قدیم در عهد ماضیه و دوران صفویه موسویه به این ملک موروث مقرر مسند پیرایه من وابسته بود. چنان که بخواهیم در حالت انتزاع دولتین به زیر سم ستوران لشکریان بار دیگر خواهیم آورد».

فتح علی شاه در ادامه این نامه، با تاکید بر این که قصد جنگ و خونریزی بیهوده را نداشته و امیدوار است تا بدون جنگ حاکمیت دولت خود را بر خراسان اعمال نماید، به زمان شاه یاد آور می گردد «در مملکت قدیمه ایران زمین چشم حرص و حق تمکین نگشاید و ننماید زیرا که این ملک محروسه و موروثه من است... و حفاظت حدود و شرافت ناموس سلطنت از فرایض و شرایف انسانی ما بوده».

مراسله فتح علی شاه با واکنش زمان شاه مواجه گردید و وی شاه قاجار را به مبارزه فرا خواند و از او خواست تا ادعاهای خود را با شمشیر ثابت بنماید. این نامه نگاری ها، فتح علی شاه را ترغیب کرد تا برای دومین بار به خراسان لشکرکشی کرده و با سرکوب خان ها و حاکمان سرکش این سرزمین، مقدمات یک رویارویی بزرگ با شاه زمان را فراهم کند. اما این سفر جنگی فتح علی شاه نیز راه به جایی نبرد و وی که همچنان با تهدید های گوناگونی در مناطق دیگر ایران رو به رو بود، ناچار به تهران بازگشت.

در پی این وقایع، دولت انگلیس، سر جان ملکم را به سفارت به دربار فتح علی شاه گسیل داشت و وی موفق شد با دولت ایران معاهده های سیاسی و تجاری را منعقد نماید.

... عهد نامه ایران و انگلیس در شرایطی بود که روسیه تزاری به رهبری پل (پاول) و فرانسه به سروری ناپلیون در اندیشه مبارزه با انگلیس و حتا حمله به هند و نابودی حاکمیت انگلیس بر این کشور بودند و زمان شاه چنان چه پیشتر از این هم گفته شد، در صدد لشکرکشی به هند بود.

عهدنامه ایران و انگلیس در چنین اوضاعی برای انگلیس ها بسیار رضایت بخش و مفاد آن که حاوی ممانعت ایران از حمله زمان شاه و فرانسه به هند بود، تهدیدات مهمی را از دولت انگلیسی هند رفع می کرد. با وجود این،

<sup>29</sup> این اقدام زمان شاه در آن برهه حساس و خطرناک که قصد لشکرکشی به هند را هم داشت و درون کشور هم وضع بسیار لرزانی داشت، بسیار شگفتی بر انگیز است. لغزش دیپلماتیک بزرگی که دشمنی ایران را بر انگیخت و در آینده به بهای بر افتادن او از قدرت انجامید. شگفتی بر انگیز این که او در این هنگام توان نگهداری نه تنها این شهرها، بل بخش بیشتر کشور خود را هم نداشت. به ویژه پس از آن که سردار پاینده محمد خان را کشت، ارکان دولت وی نیز لرزان شده بود. گ.



به نظر می‌رسد این معاهده تأثیر چندانی عملی در سیاست‌های دولت ایران نداشت و فتح علی‌شاه بدون توجه به چنین عهد نامه‌ی، سیاست‌های قبلی خود را تعقیب می‌کرد.

در باره حمایت از شاهزاده محمود نیز چنانچه پیش از این اشاره شد، فتح علی‌شاه قبل از مذاکره با سفیری از انگلستان و حتی پیش از ورود مهدی‌علی‌خان بهادر جنگ به ایران، از محمود حمایت کرده و به سرداران خود دستور داده بود تا محمود از برای پیروزی بر زمان شاه پشتمانی کنند و با توجه به چنین سابقه‌ی و افزون بر آن مناسبات خصمانه زمان شاه با فتح علی‌شاه و نامه‌نگاری‌هایی که شرح آن رفت، حمایت فتح علی‌شاه از تلاش محمود برای براندازی زمان شاه طبیعی و بنا به اذعان خود مهدی‌علی‌خان بهادر جنگ- اولین سفیر فرمانفرمای انگلیس هند در دربار فتح علی‌شاه، بدون تحریک انگلیسی‌ها انجام شدنی بود.

به هر رو، در سال 1217 ق. سومین و مهم‌ترین سفر جنگی فتح علی‌شاه به خراسان صورت گرفت و در همین سفر بود که بیشتر حاکمان و خان‌های خراسان از شاه اطاعت کردند و مشهد نیز بار دیگر محاصره گردید. ولی فتح علی‌شاه به درخواست میرزا مهدی مجتهد از تصرف با قهر و غلبه مشهد منصرف گردیده و حتی خود نیز به تهران بازگشت و ادامه محاصره را به شهزاده محمد ولی میرزا فرزند چهارم خود واگذاشت که وی سر انجام در رمضان 1218 توانست مشهد را تسخیر کرده و بدین وسیله حاکمیت دولت مرکزی را بر قسمت‌های وسیعی از خراسان تثبیت نماید.

پیش از این وقایع هم در سال 1216 ق. شاهزاده محمود سدوزایی با حمایت فتح علی‌شاه بار دیگر به سمت قندهار حرکت کرده و این بار با استقبال خان‌ها و روسای طوائف افغان که از زمان شاه ناراضی بودند، رو به رو شد و توانست زمان شاه را از سلطنت خلع کرده و دستور بدهد تا وی را نابینا کنند.

در خلع زمان شاه، افزون بر حمایت فتح علی‌شاه از محمود سدوزایی، نقش خان‌های بارکزیایی و در راس آن‌ها وزیر فتح خان نیز که پدرش- سردار پاینده خان بارکزیایی به وسیله شاه زمان اعدام گردیده بود، حائز اهمیت زیادی بود.<sup>30</sup>

به هر رو، چنانی که دیده می‌شود، درگیری زمان شاه با برادرش محمود از یک سو، با خاندان بزرگ و بانفوذ بارکزیایی از سوی دیگر (که به ویژه پس از کشته شدن سردار پاینده محمد خان بسیار تیره شده بود و به آن انجامیده بود تا پسران او به رهبری وزیر فتح خان به پشتمانی از شهزاده محمود بپردازند) و بازی نه چندان موفق او در بهره‌گیری از اوضاع تیره و تار ایران پس از کشته شدن آقا محمد خان قاجار از سوی دیگر (که منجر به دشمنی میان او فتح علی‌شاه گردیده بود)، او را در وضع بسیار دشواری قرار داده بود.

درست در همین هنگام بود که دست ماهر دیپلماسی انگلیس از آستین بیرون برآمد و توانست با فتح علی‌شاه همدست شده و به یاری او زمان شاه- بزرگترین دشمن خود را به راحتی به دست برادرش محمود و خاندان پر شاخ و برگ بارکزیایی به رهبری وزیر فتح خان از میان بردارد.

در این جا بایسته است یاد آور گردیم که در میان گردانندگان دولت قاجار در آن برهه، تنها دولتمرد آگاه و سیاستمدار روشن بینی که به ترفندهای انگلیسی‌ها پی برده و مخالف از میان بردن زمانشاه (به رغم لغزش‌های او) و کمک به شهزاده محمود دیوانه و کامران میرزا- پسر نیمه دیوانه اش بود، میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی- نخستین صدر اعظم پادشاهی قاجاریه معروف به کلانتر بود که بهای سنگینی به خاطر این کار پرداخت.

محمود محمود در ص. ص. 124-125 جلد نخست *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم* در باره شیرازی می‌نویسد: «...مردی مال اندیش و با تدبیر بوده، فتوحات آقا محمد خان و موفقیت‌های او مرهون رای و تدبیر و سیاست ماهر این مرد بوده است.

<sup>30</sup> نگاه شود به: بهمنی قاجار

...ابراهیم خان اعتماد الدوله، نخستین شخصی است که گرفتار چنگال بی رحم سیاست خارجی گردید. گناه نابخشودنی این مرد نامی آن بود که مانع گردید فتح علی شاه پیشنهادهای مهدی علی خان بهادر جنگ فرستاده فرمانرمای هندوستان را عملی کند. یعنی مانع شد شاه ایران به افغانستان لشکر کشیده، آن قسمت از قلمرو ایران را خراب و ویران نماید و امیر آن روز کابل را از امارت خلع کند.

این گله را سال بعد سر جان ملکم از صدر اعظم ایران نمود و ایراد کرد که چرا مانع شه‌ریار ایران [شده بود تا] انتقام شیعه‌های افغانستان را از افغان‌های سنی بکشد. صدر اعظم ایران جواب می‌دهد، سیاست از مذهب جدا است. صلاح نبود شاه برای یک چنین کار کوچکی، یک قسمت از مملکت خود را ویران کند و سکنه آن را قتل عام نماید. از این جواب، سر جان ملکم، صدر اعظم ایران را شناخت و با افکار او آشنا شد.

...میرزا ابراهیم خان برای همین عقل و تدبیر و مآل اندیشی منفور گردید و در دربار ایران غیر لازم شناخته شد.

در **صدر التواریخ** خطی در باب کشتن اعتماد الدوله [است که] چنین می‌نویسد: «... وزیران کارآگاه و امنای دربار گردون‌جاه چنان صلاح دیدند که به حکم ضل‌الهی و سایر بلدان مامور شدند که در روز معینی تمام آن حکام را که بستگان حاجی ابراهیم خان بودند، گرفته، به کیفر و عقوبت آرند... و هر یک را مکفوف البصر و معدوم‌الاثر نمودند.

...به ماموران ولایات از جانب اعلیحضرت پادشاهی چنان اشاره شده بود که در غره ذی‌الحجه الحرام 1215 اساس زندگانی حاجی ابراهیم خان را بر هم خواهیم زد. شما هر یک در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و سایر بلاد در روز اول ذیحجه هر یک از بستگان ابراهیم خان را که مرجع مشاغل دیوانی هستند از پای در آورید و اگر زودتر از این تاریخ به مقر ماموریت خودتان رسیدید، به ملائمت و سلامت نفس حرکت کنید تا غره ذی‌الحجه بیاید و مواقع انجام ماموریت شما در رسد...

میرزا ابراهیم خان را در غره ذی‌الحجه 1215 هجری قمری در تهران ماخوذ، هر دو چشم او را برکنند و زبانش را بریدند و او را زبون ساختند و مغلوبا با زن و فرزندش به قزوین فرستادند و از آن جا به جهان دیگرش فرستادند.»

این گونه، انگلیسی‌ها به کمک دربار و شاه ایران، بزرگترین مخالف خود را از سر راه برداشتند. زیرا نیک می‌دانستند که مادامی که چنین مرد خردمند و آزاده‌یی سر رشته امور دولت ایران را در دست دارد، محال است بتوانند برنامه‌های خود را در منطقه پیاده نمایند.

در این جا باید به یک نکته دیگر هم باید توجه کرد: در آن هنگام، روابط ناپلیون با پاول (پل) یکم روسیه بسیار نزدیک بود و برای لشکرکشی باهمی به هند به توافق رسیده بودند. نزدیکی روسیه به ناپلیون، دست این کشور را برای تاخت و تاز به ترکیه و ایران باز نموده بود و درست در همین اوضاع، ایران هم به اتحاد با انگلیس نیاز داشت. این بود که زمینه برای امضای نخستین قرار داد میان دو کشور فراهم گردید و شاه ایران که در رویارویی با روسیه، به شدت نیازمند یاری انگلیس بود، به خواست آن کشور مبنی بر کنار زدن زمان شاه پاسخ مثبت داد.

داکتر مدنی در جلد یکم تاریخ **تحولات سیاسی** در ص. 101 می‌نویسد: «خطر برای انگلیس بسیار جدی بود. ناپلیون در 1800 قدرت بی‌سابقه‌یی داشت. او در بهار آن سال از کوه‌های آلپ گذشت و امپراتوری اتریش را شکست داد. به طوری که جنرال ملاس فرمانده قوای اتریش در وضع تسلیم شرایط ناپلیون را پذیرفت. پاول یکم امپراتور روسیه که با ارتش بیکرانی به فرماندهی سوورف در ایتالیا در برابر ناپلیون می‌جنگید، پس از [دادن] چهل و پنج هزار نفر تلفات، به روسیه عقب نشینی کرد و قسمت دیگری از قوای او که در اختیار انگلیس بود و برای تصرف هند تلاش می‌نمودند، یا کشته شدند و یا به اسارت درآمدند.

پاول که حریف را این چنین نیرومند یافت، جذب او شد و راه اتحاد با ناپلیون را در پیش گرفت. پاول و ناپلیون هر دو می‌دانستند که حکمرانان داخلی هندوستان با استقرار سلطه انگلیس بر آن سرزمین مخالف اند و یک حمایت خارجی می‌تواند آن‌ها را در قیام علیه انگلیس موفق سازد. بنا بر این، موافقت کردند به هند حمله نمایند. در جنوری 1800 پاول اول فرمانی صادر کرد و پرنس اورلف را مامور حمله به هند ساخت.»

استاد علی اصغر شمیم در ص. ص. 58-59 کتاب **تاریخ تحولات سیاسی ایران** می نویسد: پس از آن که «انگلستان در جنگ های دریایی نیروی فرانسه را نابود ساخت، ناپلیون برای آن که قوای دریایی آن دولت را از آب های اروپا دور سازد و در صورت امکان به جزایر بریتانیا حمله برد، نقشه ای طرح کرد به این ترتیب که سپاه فرانسه به کمک عثمانی و از راه ایران به هندوستان حمله ببرد. در این صورت، انگلستان ناچار برای حفظ آن مستعمره نیروی دریایی و بیشتر قوای زمینی خود را در اقیانوس هند متمرکز خواهد کرد. آن گاه سپاه فرانسه به کمک اسپانیا و هالند به جزایر بریتانیا هجوم کند.

اگر نقشه سیاسی و جنگی ناپلیون اجرا می شد، همان طوری که حدس زده بودند، انگلستان را در برابر فرانسه مجبور به تسلیم می کرد. اما در هنگام اجرای مقدمات نقشه، مشکلات و موانعی پیش آمد که ناپلیون را از انجام مقاصدش مایوس نمود.

مقدمات اجرای نقشه حمله به هندوستان به وسیله فرانسه، مستلزم جلب رضایت عثمانی و ایران بود. اقدام او موجب بروز رقابت شدید سیاسی بین فرانسه و انگلستان در ایران گردید. ناپلیون می خواست راه حمله به هندوستان را در ایران به دست آورد و دومی کوشش می کرد با ایجاد موانع و مشکلات از اجرای نقشه ناپلیون جلوگیری نماید. در این میان دربار فتح علی شاه می خواست برای دفع سپاهیان روس از سرحدات قفقاز به متحدی بیابد.»

روشن است مادامی که ناپلیون متحد روسیه بود، فرانسه نمی توانست همپیمان ایران که با روسیه بر سر گرجستان دشمنی داشتند و درگیر نبرد بودند، گردد. تنها قدرت بزرگی که می توانست چنین نقشی را بازی نماید، انگلیس بود.

هر چه بود، به سال 1801 قرار داد ایران و انگلیس بر ضد روسیه و شاه زمان به امضاء رسید و شاه زمان از سوی شهزاده محمود و وزیر فتح خان به همکاری آشکار ایران و با حمایت نهان انگلیس بر افتاد و کشور وارد یک مرحله بسیار خطرناک خانه جنگی و فروپاشیدگی گردید که سر انجام به واژگونی خاندان سدوزایی و روی کار آمدن خاندان بارکزیایی منجر گردید.

در آستانه این ماجرا، به گفته محمود محمود،<sup>31</sup> «زمان شاه خود به این نکته برخورد کرده بود و مایل بود پادشاه ایران را از خود راضی نگاهدارد و نگذارد جنگ بین افغانستان و ایران به نفع انگلیسی ها و به زیان هر دو تمام شود. هنگامی که انگلیسی ها به زور طلا فتح علی شاه را بر ضد افغانستان تحریک می نمودند، او نیز سعی می کرد آتش غضب فتح علی شاه را فرونشاند. فقط چیزی که بود، کار از کار گذشته و آتش فتنه در افغانستان شعله ور شده بود و زمان شاه خود در میان آن آتش می سوخت و درد را خوب احساس می کرد و تشخیص می داد.

ولی چه سود، پس از مرگ حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله، نه فتح علی شاه و نه درباریان او هیچ یک از موضوع باخبر نبودند و تا این آتش فتنه که هند و افغان را فراگرفته بود، به ایران نیز سرایت نکرد، شاید کسی از خطر آن آگاه نگردید و عمر فتح علی شاه هم وفا نکرد که خود نمره این مجاهدت های خود را بچشد و بداند چقدر تلخ و ناگوار است. به هر حال، اگر خود نچشید، اولاد او چشیدند و با زهر آن نیز هلاک شدند.

در کتاب ناسخ التواریخ چنین آمده است:

«از طرف دیگر، طره بازخان افغان نزد شاه زمان برسید، معروض داشت که در مملکت ما مسموع افتاده که شهریار آهنگ خراسان فرموده، همانا سفر شهریار به خراسان موجب آشفتگی و پریشانی امصار و بلدان است. اگر سفر خراسان به دیگر وقت افتد، از اشفاق شاهانه بعید نباشد. فتح علی شاه در پاسخ او مکتوبی کرد که ما را از طلب ملک موروثی و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در این کار سخنی باشد از زبان شمشیر جواب خواهد گرفت.

<sup>31</sup>. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد یکم، ص. 241-242

فتح علی شاه در اواخر سال دوم جلوس خود عازم خراسان گردید و شاهزاده محمود [سدوزایی] را همراه برد و در خراسان او را به امراء خراسان سپرد که در اسعاف و انجاح مقصودش که تسخیر کابل و قندهار است، دست باز دارند، آن ها نیز مساعدت لازمه را با او نموده به قاین آمد، اعداد لشکر کرده راه افغانستان پیش گرفت و در اراضی قندهار این خیر پراکنده شد که اینک شاهزاده محمود از شهریار ایران فتح علی شاه استمداد کرده و به حکم او لشکری ساخته بدین جانب تاخته، افغانان را از این خبر آشفته خاطر گردانید و جنگ او را از صلاح و صواب دور دانسته لاجرم او را پذیره شده به زحمت به قندهار در آوردند و کمر خدمتش بر میان استوار کردند.

شاهزاده محمود این معنی به فال نیک گرفت. پسر خود کامران میرزا را در قندهار به حکومت بازداشت. با لشکری جنگجوی آهنگ کابل کرد و از آن سوی زمان شاه با سپاهی لایق از کابل بیرون شده در برابر برادر صف برزد و جنگ در گرفت. لشکر زمان شاه شکست خورد و خود نیز گرفتار گردید و شاه محمود بفرمود تا هر دو چشم او را از بن برآوردند.

قیصر میرزا پسر شاه زمان که در هرات نشیمن داشت، شهر هرات را به فیروز میرزا برادر شاه محمود گذاشته راه فرار پیش گرفت و در سمنان به درگاه [فتح علی-گ.] شاه پیوست.»

با فروپاشی امپراتوری درانی و پیش آمدن انگلیسی ها به سوی سرزمین های اعماق قاره و همگام با آن، پیشروی روس ها به سوی جنوب، رویارویی های بی پایان دو قدرت بزرگ جهانی در این منطقه از جهان آغاز گردید که پسان ها منجر به لشکرکشی انگلیسی ها به سرزمین ما و راه افتادن جنگ افغان و انگلیس گردید. جنگی که شرح آن را در کتاب دست داشته می خوانید.

در این جا بایسته می دانیم برای این که تصور روشن تری از اوضاع جهان به دست بیاید و بتوانیم علل و عوامل جنگ و پیش زمینه های آن را در پرتو رویدادهای اروپا و جهان بهتر درک نماییم، اندکی به پس منظر تاریخی اوضاع در پهنه سیاست های جهانی بنگریم.<sup>32</sup>

«در عهد کاترین (ایکاترینای) دوم، روسیه سیاست پیشروی به سوی آب های آزاد و گرفتن تنگه های دارانل و بوسفور را در محور دریای سیاه- مدیترانه در دستور کار داشت- (مساله نام نهاد خاور). در همین سال ها بود که نبردهای سنگینی میان روسیه و ترکیه روان بود. در جنگ هایی که در عهد کاترین دوم رخ داد، سووروف شکست خرد کننده یی را در ماه جون 1789 و سپتامبر همین سال به ترک ها تحمیل کرد.

آن چه شگفتی بر انگیز است، این است که در این جنگ ها، اتریش که در گذشته یکجا با فرانسه، ترکیه را در برابر روسیه بر می انگیخت، این بار خود برای در هم کوبیدن ترکیه همدست روسیه بود.

سووروف در 1790 دژ اسماعیل را از ترک ها گرفت. همروند با آن در دریا، دریابد اوشاکف در ماه جولای 1791 در نزدیکی فنودوسی، در ماه اگست در نزدیکی «تندر» و در ماه جولای در نزدیکی کالیکارکی نیروی دریایی ترکیه را در هم شکست. کاترین دوم در این هنگام طرح نام نهاد «یونان» را مطرح کرد که بر پایه آن باید ترکیه از اروپا رانده می شد و امپراتوری یونان احیا می گردید. مگر این طرح نافرجام ماند.

این بود که روسیه به محور قفقاز متوجه گردید. آقا محمد خان با پخش سیطره خود بر ایران، به رغم هشدارهای چند باره روسیه و قرار داد امضاء شده گیورگیف در باره قیمومیت روسیه بر گرجستان، به سال 1759 به تفلیس لشکر کشید.

... تابستان 1796 روسیه با آقا محمد خان اعلام جنگ کرد و سپاهییانی به فرماندهی جنرال زویف به گرجستان گسیل گردید. ارتش روسیه نبردها را تنها با حکام بومی پیش می برد که بخشی از آن ها به سلطان ترکیه و دیگران به آقا محمد خان متمایل بودند. خود مقصر جنگ- آقا محمد خان، پس از یورش پیروزمندانه بر گرجستان، از تصادم با ارتش روسیه کنار ماند.

<sup>32</sup> نگاه شود به کتاب روسیه و خاور، ترجمه آریانفر.

یادآوری: در کتاب *آغاز بازی بزرگ، فروپاشی امپراتوری درانی و پدیدایی افغانستان*، کوشیده ایم منظره روشن تری از اوضاع سیاسی جهان در آن برهه پرداز نماییم. در این جا تنها به گونه فشرده آگاهی هایی را پیشکش نموده ایم.

مرگ ایکاترینای دوم به پیشروی بیشتر ارتش روسیه که مقارن با این زمان در بند، باکو، گنجه و برخی دیگر از شهرهای قفقاز را گرفته بود، مزاحمت کرد. بخش اصلی ارتش از طریق رود اراک گذشته بود که پاول یکم (1796-1801) که به امور اروپایی بیشتر دلچسپی داشت، دستور گسستن لشکرکشی به پارس را داد. آقا محمد خان که از چرخش نو رخدادها به شور آمده بود، به سال 1797 تصمیم گرفت قاطعانه حاکمیت خود را بر گرجستان برپا و قره باغ را تصرف نماید.

او از رود اراک گذشت و در دژ شوشی در انتظار بازگشت سپاهیان روسی اطراق کرد. وضع گرجستان نومید کننده بود. مگر پس از گذشت چند روز بعد از اشغال شوش، آقا محمد شب هنگام به دست نوکران خود کشته شد (به گمان بسیار در نتیجه دسیسه) و از یورش به سرزمین گرجستان باز ماند.

سده نهم به نوبه آخر در تاریخ پیوندهای روسیه-ایران در نتیجه وخامت در «مساله خاور» در سیاست های جهانی، هنگامی که منافع بازرگانی و سیاسی دولت های اروپایی وارد تضاد حاد گردید، سده جنگ ها شد. هنوز در زمان فرمانروایی آقا محمد خان قاجار، فرانسه و بریتانیای کبیر (هر یک جدا از یک دیگر) تلاش های همه جانبه یی را برای برهم زدن مناسبات روسیه و ایران و در دامن زدن به جنگ به درازا کشیده میان روسیه و ایران، برای منحرف ساختن توجه روسیه از امور اروپا به خرج می دادند.

«روسیه هنگام فرمانروایی پاول یکم، پس از جنگ های پیروزمندانه با ترکیه و گرفتن جزیر نمای کریم، مشی گرفتن گرجستان، ارمنستان و شماری از خان نشین های ماورای قفقاز را پیش گرفت. در ماه دسامبر 1800 پاول اعلامیه یی را در باره الحاق گرجستان به روسیه امضاء کرد و با ناپلیون بناپارت در باره لشکرکشی باهمی به هند از راه ایران، به موافقت رسید. مگر به زودی کشته شد و لشکرکشی صورت نگرفت.

امپراتور نو- الکساندر یکم (1801-1825) پس از ترددهایی چند، مانیفیستی را در باره اداره نو گرجستان تأیید کرد که سازگار با آن، به کنورینگ- فرمانده کل نوگماشته در قفقاز دستور داده شد تا در باره آرایش اردوگاه ضد ایرانی با خان های ماورای قفقاز به سازش برسد. در این هنگام، فتح علی شاه تدبیرهای پرشوری را برای تصرف گرجستان و خانات مسلمان ماورای قفقاز به کار بست.

بهار سال 1803 به خواهش شهزادگان گرجستانی- یولون و الکساندر و دیگر حاکمان گرجستانی متمایل به ایران، شاه در پی آن شد که با سپاه به گرجستان یورش بیاورد. نه تنها حکام گرجستانی، بل نیز ارمنی و خان های مسلمان که منافع شان میان روسیه و ایران اختلاف پیدا می کرد و به اقتضای اوضاع، نظر به تمایل و خوش بینی به این یا آن جانب کشانیده می شدند، به هموردی سیاسی حاد وارد شدند. جنگ روس با گنجه به سال 1808 آغاز گردید که پس از آن خان گنجه بی درنگ خود را وابسته به شاه ایران اعلام کرد و برخورد میان دو کشور را ناگزیر گردانید. روند و نتیجه جنگ که ظاهراً تا 1813 ادامه پیدا کرد، با شکست کامل ایران و امضای قرار داد گلستان پایان یافت.

در این میان، در 1804 مناسبات روسیه و فرانسه آشکارا رو به خرابی گذاشت و در سیاست خارجی الکساندر یکم گرایش به سوی نزدیکی به انگلیس برای آرایش اردوگاه تازه در برابر ناپلیون دیده می شد.

در 1805 جنگ میان فرانسه و ائتلاف ضد آن («ائتلاف مقدس») به شمول روسیه آغاز گردید. ناپلیون تلاش داشت مدیترانه و دریای سیاه را زیر کنترل در آورد. زیرا می خواست از راه مصر و ترکیه به انگلیس و هند ضربه وارد کند. از این رو، پویا شدن سیاست روسیه در بالکان و قفقاز، موجب بروز اختلافات جدی میان فرانسه و روسیه گردید و این کار به سود انگلیس بود.

در گرماگرم این پیشامدها، ناپلیون با بهره گیری از فرصت، نخست در 1805 و سپس در 1806 دو هیات به ایران فرستاد و در برابر روسیه به پارس پیشنهاد کمک کرد. چون پارس در این هنگام سخت زیر فشار روسیه بود، و از انگلیسی ها (که با شکستن پیمان و با زیر پا نهادن قرار داد، هیچ کمکی به ایران در رویارویی با روسیه نکرده بودند) نومید شده بود، با فرانسه- نیرومندترین دولت اروپا همپیمان گردید و سفیر خود را به اروپا فرستاد که در 1807 پیمان فیکنک اشناین را امضاء نمود.

بر پایه این پیمان، فرانسه متعهد گردید از پارس در برابر روسیه پشتیبانی نماید و در عوض پارس همکاری خود را با فرانسه در اقدامات آن در برابر انگلیس به گردن گرفت.<sup>33</sup> مگر تحول اوضاع در اروپا مجال نداد این پیمان در عمل پیاده گردد. زیرا در همین سال ناپلیون الکساندر اول- امپراتور روس را شکست داد و پس از آن، فرانسه و روسیه در تیلسیت شالوده یک پیمان تازه در برابر انگلیس را طرحریزی نمودند.

اندیشه تاکتیکی این پیمان چنین بود که استراتژی کانتیننتال (قاره بی) ناپلیون بدون همکاری روسیه نمی توانست موثر باشد. ناپلیون می دانست که در دریا شکست دادن انگلیس بسیار دشوار است و در خشکی بدون همکاری روسیه نمی تواند به هدف اصلی خود که دستیابی به هندوستان است، برسد. بر پایه پیمان تیلسیت، فرانسه و روسیه گستره نفوذ سیاسی در اروپا را تقسیم نمودند. ناپلیون دست های روسیه را در ترکیه و پارس آزاد گذاشت و مناسبات دیپلماتیک روسیه با انگلیس قطع گردید.

از این رو، انگلیسی ها بار دیگر در استراتژی خود نقش ارزنده بی برای ایران قایل شدند و در برابر جلوگیری از پیشروی فرانسه و روسیه به سوی هند، به آن کشور رو آوردند. چون پارس نیز از کمک فرانسه نومید شده بود، زمینه برای امضای دومین سازشنامه پارس و انگلیس در 1808 فراهم گردید.<sup>34</sup>

در این میان، در سال های 1806 تا 1811 جنگ های سختی میان روسیه و ترکیه در گرفت. فرماندهی سپاهیان روس را فیلد مارشال کتوزف به دوش داشت. او شکست بزرگی به ترک ها تحمیل کرد و در ماه مه 1812 سازشنامه بخارست را با آن ها به امضاء رساند. با امضای این عهد نامه، امیدهای ناپلیون در اتحاد با ترکیه در برابر روسیه که مناسباتش بار دیگر با آن تیره شده بود، نیز برباد رفتند.

در اوایل 1812 ناپلیون آشکارا برای جنگ با روسیه آمادگی می گرفت. او در فبروری 1812 با پروس و در ماه مه همین سال با اتریش سازشنامه هایی را بر ضد روسیه به امضاء رساند. ناپلیون در نظر داشت با گرفتن روسیه، آن کشور را به تخته خیزی برای پرش به سوی هند بریتانیایی مبدل گرداند.

از این رو در 12 جون 1812 با ارتش بیکرانی (گراند آرمه- متشکل بر چهار صد تا شش صد هزار سپاهی) به روسیه یورش برد. نبرد ناپلیون در برودین (برودینو) در حومه مسکو با روس ها یکی از سنگین ترین و خونبار ترین جنگ های تاریخ جهان بود که او در این جنگ با گراند آرمه خود در برابر سپاهیان روس به رهبری فیلد مارشال کتوزف قرار گرفت.

هر چند ناپلیون موفق می گردد سپاهیان روس را شکست بدهد اما چنان تلفاتی سنگینی می بیند که به رغم تصرف مسکو و پاییدن دو ماهه در آن شهر، از ترس شکست کامل و افتادن به محاصره، ناگزیر به ترک آن و عقب نشینی خفت بار به پاریس می گردد. هنگام عقب نشینی، دسته ها و گروه های چریکی روس ها که همه راه های رسانایی خوار بار را به مسکو بسته بودند، پیهم بر ارتش او شلیخون می زنند و هر باری شماری بسیاری از سپاهیان خسته و درمانده او را از پا در می آورند و این سان پیگرد سپاهیان ناپلیون تا پاریس ادامه می یابد و هنگامی که ناپلیون به پاریس می رسد، دیگر آن جهان ستان سترگ نیست که آهنگ گیتی گشایی نموده بود.

این است که پس از شکست از روسیه و در پی آن با شکست در جنگ واترلو در برابر ارتش های ائتلاف ضد فرانسه، استراتژی کانتیننتال ناپلیون با شکست رو به رو گردیده و فرانسه در سده نهم در رویارویی های جهان

<sup>33</sup> درست در همین هنگام بود که انگلیسی ها در اندیشه بستن پیمان با شاه شجاع درانی- برادر شاه زمان که در پی یک رشته رویدادها شاه محمود را از تختگاه کابل برانداخته بود، گردیدند و الفنتون را به دربار او فرستادند که با او عهدنامه بی بست. روشن است شاه محمود- حریف شاه شجاع که او را بر انداخته بود، هوادار ایران بود- ایرانی که همپیمان فرانسه- دشمن خونی انگلیس بود. از همین رو، شاه شجاع به منظور جلب حمایت انگلیسی ها در مبارزه بر سر قدرت با شاه محمود و برادران وزیر فتح خان و ایران؛ با انگلیس پیمان بست.

<sup>34</sup> شاید هم روی کار آمدن دو باره شاه محمود هوادار ایران و بر افتادن شاه شجاع الملک که به رغم داشتن پیمان با انگلیس با سکوت آن کشور و تماشای واژگونی او از دور صورت گرفت، چونان رشوه سیاسی بی بوده باشد برای ایران. هر چند در بر افتادن شاه شجاع بیشتر عوامل درونی موثر بود تا خارجی. مگر روشن است که شاه محمود از پشتیبانی ایران برخوردار بود و ایران او را بر شاه شجاع هوادار انگلیس ترجیح می داد و از او حمایت می کرد.



شمول در کار زار جهانگشایی ها، جا را برای روسیه و انگلیس وا می گذارد. رویارویی که در آسیای میانه نام «بازی بزرگ» را به خود می گیرد.

به هر رو، در آغاز سده نهم، ناتوانی ترکیه برای کشورهای اروپایی آشکار گردیده بود و هر یک از آنان می خواستند از این زمینه به سود خود بهره بردارند. فرانسه هدف دستیابی به سوریه، مصر و تسلط بر خاور میانه را دنبال می کرد. انگلیس که از دیدگاه اقتصادی بیشتر از دیگر کشورها توسعه یافته تر بود، در این برهه هدف های بزرگی داشت و در نظر داشت امپراتوری بیمار عثمانی را به مستعمره خود مبدل نماید.

هدف روسیه این بود که دست ترکیه را از قفقاز کوتاه ساخته و تسلط خود را بر دریای سیاه پهن سازد. همچنان راهیابی به دریای مدیترانه و کنترل بر تنگناهای باسفر و داردائل از آرمان های روسیه بود. در این هنگام انگلیسی ها برای جلوگیری از افتادن ترکیه به دست روس ها در پی آن بودند تا دست های روسیه را با سازشنامه در مساله یونان ببندند. در این راستا در فیروی 1826 هیات دیپلماتیک را به ریاست ویلینگتون به پتربورگ فرستادند.

نیکلای یکم حاضر گردید در مساله یونان با انگلیس همکاری نماید. مگر در عین حال، در سازشنامه یی که به تاریخ 4 اپریل در پتربورگ به امضاء رسید، با بهره گیری از بی کیاستی ویلینگتون، توانست یک بند را بیفزاید که بر پایه آن در صورت بروز اوضاع بحرانی، دست های روسیه در ترکیه باز گذاشته می شد.

حکومت انگلیس که متوجه لغزش ویلینگتون گردیده بود، کوشید راهیافت های دیگری برای زیر فشار گذاشتن روسیه پیدا نماید. از این رو تلاش ورزید تا رویارویی روسیه و پارس را در قفقاز دامن بزند. و به این سان، توجه روسیه را از مسایل بالکان به مسایل آسیایی برگرداند. از این رو، عمال انگلیس در پارس کارزار گسترده یی را به راه انداختند. تابستان سال 1826 فرستاده ویژه روسیه شهزاده منشیکف به ایران آمد. او دستور داشت مناسبات روسیه و ایران را بهبود بخشد. مگر نتوانست کاری پیش ببرد.

به تاریخ 23 جولای 1826 سپاهیان سواره ایرانی به قره باغ یورش آوردند و این گونه یک بار دیگر جنگ روس و پارس آغاز گردید. بر پایه طرحی که کارشناسان نظامی انگلیس ریخته بودند، نیروهای اصلی ایران 33000 نفر به فرماندهی عباس میرزا به دره کور شتافتند تا گنجه را بگیرند و راه اصلی میان روسیه و گرجستان (تفلیس-باکو-استراخان) را ببندند. عملیات منظم پارس را چهل هزار رزمنده پیاده و 140 هزار سوار همراهی می کردند. هدف اصلی سپاهیان پارسی این بود که تفلیس را بگیرند و روس ها را از رودخانه تریک پس بزنند.

سپاهیان روس تنها ده هزار نفر بودند. 1300 سرباز روس به فرماندهی یرمولف توانستند چهل و هشت روز آژگار در دژ شوش سپاه بیکران ایران را بر جا میخکوب نمایند. تنها در ماه سپتامبر عباس میرزا با دور زدن شوش توانست گنجه را بگیرد. مگر شکست خورده، به فراسوی اراک عقب نشست. در این هنگام پاسکویچ به فرماندهی سپاهیان روسی گماشته شد و با نیروهای تازه نفس به ارمنستان یورش برد.

روس ها در ماه جولای نخجوان و در اکتبر ایروان را گرفتند و به تاریخ 25 اکتبر به تیریز رسیدند و تهران با خطر سقوط رو به رو گردید. انگلیسی ها با ترس از انهدام کامل نیروهای پارس، خواهان میانجیگری گردیدند. پاسکویچ میانجیگری انگلیسی ها را رد کرد. مگر حاضر شد یکر است با عباس میرزا گفتگو کند. هیات صلح روسیه را دیپلمات نامور روس- الکساندر گریبایدف رهبری می کرد.

به تاریخ دهم فیروی 1828 در ترکمانچای سازشنامه یی که از سوی گریبایدف تدوین گردیده بود، به امضاء رسید. بر پایه این سازشنامه، پارس از ادعا بر آذربایجان شمالی، ارمنستان و نخجوان چشمپوشی کرد و از داشتن ناوگان دریایی در دریای کسپین محروم گردید و به این سان روس ها بر قفقاز دست یافتند. (تسلط روس ها بر قفقاز، جنبش های آزادی خواهی را بر انگیزت به ویژه شیخ شامل در سال های 1834-1859 به مبارزه توفنده یی در برابر روس ها دست یازید تا این که در 1859 به دست پرنس بریاتینسکی اسیر گردید).

به هر رو، با امضای سازشنامه ترکمانچای، دست های روسیه برای اقدامات در برابر ترکیه باز گردید. روس ها به بهانه دفاع از یونانیان و اسلاو ها در برابر ترک ها، خواستند به ترکیه عثمانی یورش ببرند. مگر انگلیسی ها و فرانسویان که نمی خواستند لقمه چربی چون ترکیه به تنهایی به دست روسیه بیفتاد، حاضر شدند یکجا با روسیه از



یونان در برابر ترک ها دفاع کنند و ناوگان دریایی خود را برای محاصره کرانه های یونان فرستادند و به تاریخ 26 اکتبر 1827 کشتی های ترکی به روی ناوگان متحد انگلیس، فرانسه و روسیه در ناحیه ناوارین آتش گشودند.

نبرد سنگینی در گرفت که در نتیجه آن ناوگان ترکیه تقریباً یکسره نابود گردید. در این جنگ دریایی، نقش اصلی را ناوگان دریایی روسیه به فرماندهی دریابد لازیف بازی نمود. انگلیسی ها و فرانسوی ها که از شکست ترکیه قلباً ناخشنود بودند، سلطان ترک را دلایا کردند و به او اطمینان دادند که در صورت درگیری جنگ میان ترکیه و روسیه، از ترکیه پشتیبانی خواهند کرد.

سلطان عثمانی بر پایه این وعده ها کنوانسیون 1826 اکرمان را پاره کرد و در برابر روسیه اعلام جهاد کرد. این بود که در بهار 1828 بار دیگر جنگ روس و ترک در گرفت. در این جنگ 62 هزار سپاهی روس به فرماندهی فیلد مارشال وینگشتاین و 165 هزار سپاهی ترک با هم درگیر شدند. (در این هنگام عمال انگلیسی در ایران می خواستند بار دیگر شاه را به جنگ با روسیه بر انگیزند. از سوی دیگر مردم پارس که نیز سازشنامه های گلستان و ترکمانچای را نمی پذیرفتند، به شاه فشار می آوردند با روسیه اعلام جنگ نماید و سرزمین های از دست رفته پارس را پس گیرد. در جنوری 1829 گریبایدف- وزیر مختار روس و سخنور نامدار در تهران کشته شد و ایران و روسیه بار دیگر در آستانه جنگ قرار گرفتند. مگر فتح علی شاه که ترک ها را در آستانه شکست می دید، ترسید و نوه خود خسرو میرزا (پسر عباس میرزا) را برای پوزشخواهی به پتربورگ فرستاد.

نیکلای یکم در این هنگام به جای وینگشتاین، دیبیچ را به فرماندهی سپاه روسیه گماشت. در بهار 1829 دیبیچ با 125 هزار سپاهی آغاز به پیشروی نمود و در ماه اگست به شصت کیلومتری کنستانتینوپل (قسطنطیه)<sup>35</sup> رسید.

در این هنگام، اسلاوهای بالکان و یونانیان با پیروزی های روس ها همنا بودند. در جبهه قفقاز نیز نیروهای زیر فرمان پاسکویچ به سوی ارز روم تاخته، آن را گرفته و به سوی ترابیزوند (طرابیزون) به پیشروی پرداختند. ترکیه در آستانه نابودی قرار گرفت. کشورهای اروپای باختری برای جلوگیری از سقوط کنستانتینوپل از سلطان عثمانی خواستند وارد گفتگوهای صلح گردند.

سازشنامه صلح به تاریخ 14 سپتامبر 1829، در ادریانوپل به امضاء رسید. روسیه به جزایری در دلتای دونای و بر کرانه های دریای سیاه در مصب کویان تا بریستان نیکلای شمالی در آخالیتس و آخال قلعه دست یافت و همچنان غراماتی برابر با 33 میلیون روبل طلایی گرفت. سازشنامه آدریانوپل چالش های روسیه و انگلیس را بیش از پیش دامنه بخشید و انگلیس رسماً به این سازشنامه اعتراض کرد.

سازش نامه، از سویی امتیازی بود که دولت عثمانی در ازای کمک در برابر فشار محمد علی پاشای مصری<sup>36</sup> به روسیه داده بود. بر پایه این سازشنامه، روسیه توانست از عثمانی تعهدی بگیرد که در حالات اضطراری تنگه های داردانل و باسفر را به روی کشتی های جنگی همه کشورها به استثنای روسیه ببندد. چون انگلیسی ها از این سازشنامه آگاهی یافتند، در پی تعدیل آن برآمدند، اما همزمان با آن نمی خواستند عثمانی را در برابر محمد علی پاشای مصری که هوادار فرانسه بود، ضعیف بسازند. زیرا با این کار نفوذ فرانسه در مدیترانه افزایش می یافت.

بنا بر این، لرد پالمستون- وزیر خارجه انگلیس به یک رشته مانورهای غیر مستقیم دست یازید که هدف آن آوردن فشار بر روسیه و برهم زدن سازشنامه روسیه و عثمانی بود. بر انگیزتن سیک ها به گرفتن پیشاور و تهدید حمله بر امیرنشین های افغانی از همین مانورها بود. در برابر آن، روس ها نیز در پی آن افتادند تا انگلیسی ها را در محور جنوب با درد سر رو به رو سازند تا در بالکان و دریای سیاه برای شان درد سر به بار نیآورد. همین بود که فتح علی شاه را به حمله بر سردار نشین هرات برانگیختند و در پی آن رخدادهایی آمد که پای سردار نشین های افغان را نیز به بازی بزرگ کشانید. بازی بی که در کتاب دست داشته به نخستین مرحله آن پرداخته شده است.

<sup>35</sup> اسلامبول و پسان ها استانبول یا استامبول-گ.

<sup>36</sup> در آن هنگام محمد علی پاشای مصری به یاری برخی از کشورهای اروپایی از جمله فرانسه در برابر سلطان عثمانی به پا خاست و به سوی اناتولی به راه افتاد و نزدیک بود سلطان عثمانی را از پا درآورد. این بود که سلطان برای دریافت کمک به روسیه رو آورد. در عوض، محرمانه به روسیه امتیاز بهره گیری از تنگه های دار داندل و بوسفور را داد-گ.

در این بد نخواهد بود هرگاه نگاهی به پیشروی سیک ها در سرزمین هایی که پیش از آمدن انگلیسی ها زیر فرمان پادشاهان درانی بود، بیندازیم:

در از دست رفتن این سرزمین ها دو نکته بسیار مهم بودند که سیک ها ماهرانه از هر دو بهره برداری کردند:

- 1- کشاکش های درونی افغان ها و خیانت های پی در پی سرداران افغانی
- 2- پشتیبانی انگلیسی ها از سیک ها که با این کار برنامه های راهبردی خود را پیگیری می کردند.

داستان قدرت گرفتن سیک ها در پنجاب از این قرار است که شاه شجاع درانی حکومت پنجاب را که در گذشته به دست حکمرانان افغانی بود، به رنجیت سینگ سیک سپرد. انگلیسی ها در آغاز، مادامی که هنوز بر سر تا سر هندوستان سیطره نیافته بودند، از سیک ها چونان حایلی میان افغان ها که خطر بزرگی را برای هند بودند و هند بریتانیایی بهره می گرفتند و آن ها را تقویت می کردند. پسان ها از سیک ها به عنوان جاده صاف کن خود به سوی اعماق قاره آسیا کار گرفتند. وانگهی به سادگی سیک ها را از سر راه برداشتند و خود به سوی سرزمین های آسیایی تاختند.

داستان افتادن کشمیر و پشاور و دیگر مناطق به دست سیک ها را بهتر از هر جایی می توان در مقاله «**حکام افغانی کشمیر**» نوشته روانشاد کهزاد که بر پایه کتاب **واقعات شاه شجاع** درانی نوشته اند، باز خواند که در کتاب «**در زوایای تاریخ معاصر افغانستان**» بازتاب یافته است. اینک فشرده آن را با اندکی ویرایش می آوریم. کهزاد می نویسد:

«... عبدالله خان الکوزایی حکمران کشمیر [پدر یار محمد خان الکوزایی، ظهیر الدوله- وزیر کامران در هرات- گ.] که از سوی شاه محمود گماشته شده بود، پس از پایان یافتن سلطنت وی هم به کار خود ادامه می داد تا این که در 1222 ه. ماهتابی در برابر شیر محمد خان بامیزایی- وزیر شاه شجاع ملقب به مختار الدوله شکست نمود. شاه شجاع هم به پاس این خدمات، عطاء محمد خان پسر وزیر را به حکومت کشمیر مقرر نمود و خود او را احضار کرد تا به مهم دیگری که عبارت از ظهور کامران در قندهار بود، توجه شود. [در این هنگام، کامران به همکاری وزیر فتح خان قندهار را گرفته و می خواست به کابل حمله و شجاع را بر اندازد و دوباره پدر خود- شاه محمود را بر تخت بنشانند].

مختار الدوله که تازه کشمیر را به شمشیر خود فتح نموده بود و پسرش هم نایب الحکومه آن جا شده بود، وضعیت شاه شجاع را در برابر کامران و فتح خان متزلزل دید و فرمان شاه را مبنی بر ترک کشمیر ناشنیده انگاشته و با این که این امر تکرار شد، مدتی از کشمیر حرکت نکرد تا این که شاه شجاع ناگزیر گردید خود از پشاور به کابل و از آن جا به قندهار برود و پس از فرار کامران و عفو فتح خان و مقرر نمودن شاهزاده یونس در قندهار، عازم بلوچستان افغانی و سند شد و پیش از حرکت شهزاده قیصر- فرزند شاه زمان را به حکومت کابل نامزد نمود.

آنگاه مختار الدوله از کشمیر به کابل آمده، به علت بیمی که از نافرمانی امر شاه در دل داشت و حسادتی که از تقرب محمد اکرم خان امین الملک در غیاب خود احساس می کرد، بهانه های دیگر هم برای خود درست کرده، آغاز به تحریک نموده، شاهزاده قیصر [پسر زمان شاه-گ.] را در برابر شاه شجاع برانگیخت و هر دو متفق برای گرفتن پشاور حرکت کردند.

در این هنگام، شاه شجاع از راه دیره جات رسید و در جنگ سختی در حوالی پشاور وزیر شیر محمد خان مختار الدوله و برادرش خواجه محمد خان و چند نفر دیگر از سران بامیزایی مانند یحیی خان و فیض الله خان و... کشته شدند و شاه شجاع به کابل بازگشت.

[این گونه] عطاء محمد خان بامیزایی- پسر مختار الدوله در اثر عداوت و استخوان شکنی بی که پیدا شد، بیشتر خود را در کشمیر محکم نموده و خود را حکمران مختار آن حدود دانسته و با رفتار نیکی که با مردم می کرد، کشمیری ها را از خود ساخته بود. این بود که شاه شجاع می خواست دست او را از این خطه زرخیز کوتاه کند. مگر در این هنگام شاه محمود توانست از راه قندهار، کابل را بگیرد.

در این حال، عطاء محمد خان بامیزایی در جریان چند سال حکومت خود در کشمیر، به قدرت خود افزوده بود و حتا پس از پایان یافتن پادشاهی شاه شجاع و روی کار آمدن شاه محمود (بار دوم) هم حاضر نبود سر تمکین خم کند. چنان چه نه تنها از فرستادن مالیه کشمیر به کابل ابا می ورزید، بل که در اندیشه آن بود تا پشاور را نیز به

قلمرو خود بیفزاید. این بود که سمندر خان و جهاندادخان- برادران خود را از کشمیر روانه نمود تا پیشاور را بگیرند. در جنگی که رخ داد، عطاء محمد خان بارکزیایی (برادر وزیر فتح خان) کشته شد و پیشاور به دست سمندر خان و جهانداد خان افتاد.

فراموش نباید کرد که عطاء محمد خان بامیزیایی [- پسر وزیر شیر محمد خان بامیزیایی، به گونه‌ی بی‌گناهانه که یادآوری گردید]، در گذشته حکومت کشمیر را در اثر فرمان شاه شجاع دریافت داشته بود و کنون که دیگر شاه شجاع سلطنت را از دست داده بود و بی‌نام و نشان در لاهور می‌زیست و او با شکوه روز افزون حکمران خود مختار کشمیر بود، می‌شد این دو نفر به هم نزدیک شوند. مگر استخوان شکنی بی‌گناهانه بود؛ چنان چه شرحش رفت [مانع از این کار می‌شد].

به هر رو، عطاء محمد خان نامه‌ی بی‌شجاع الملک نوشت و او را از لاهور به رفتن پیشاور و گرفتن تخت و تاج تشویق نمود. شجاع به امیدواری و آرزوی سلطنت به پیشاور درآمد. ولی عطاء محمد خان به سمندر خان و جهاندادخان پنهانی هدایت داد که قاتل پدرش را (شجاع را) گرفتار و به کشمیر بفرستند. بدین ترتیب، طی مجلس ضیافت خصوصی شجاع را گرفتار و به کشمیر گسیل داشتند و در آن جا در بالاحصار کشمیر به زندان افکندند.<sup>37</sup>

هر چه بود، در این هنگام، وزیر فتح خان برای این که شاه محمود را هر طور که است، حاضر به تصفیه حساب کشمیر با عطاء محمد خان کند و سپس متوجه اقدامات رنجیت سینگ گردد، موضوع زندانی شدن برادرش - شجاع الملک را به او گوشزد کرد و در نتیجه شاه محمود وزیر فتح خان و سردار محمد عظیم خان و دوست محمد خان به اتفاق هم با لشکر بزرگ به سوی پیشاور حرکت کردند. جهانداد خان و سمندر خان از شنیدن این خبر فرار کردند و پیشاور به دست شاه محمود افتاد.

... سال دیگر، فتح خان و دوست محمد خان به قصد فیصله مساله کشمیر از کابل حرکت کردند. ولی چون به نقطه مطلوب نزدیک شدند، عطاء محمد خان پرداخت خراج سالانه سه صد هزار روپیه را پذیرفت و فتح خان به این وعده شفاهی بسنده کرده، راه ملتان را پیش گرفت. اما عطاء محمد خان عملاً از دادن مالیه خودداری ورزید. این بود که فتح خان و دوست محمد خان با آن که زمستان فرا رسیده بود، عزم مقابله با حکمران کشمیر را بر خویش جزم کردند.

... ناگفته نماند که پیش از آغاز جنگ کشمیر، فتح خان در گجرات با رنجیت سینگ دیدار و دادن یک تلت مالیات کشمیر را به وی وعده داده بود. اگر چند سپاهیان سیک در سرمای 1227 ه. ماهتابی در کوه‌های کشمیر کاری ساخته نتوانستند و نیروهای فتح خان به تنهایی با سردار یاغی بامیزیایی به جنگ پرداخت، با آن هم مهاراجای سیک انتظار سهم موعود را داشت. ولی وزیر فتح خان محکم چند- فرمانده قوای امدادی سیک را با هدایایی رخصت کرد و وی با غلام محمد خان بامیزیایی- یکی از برادران عطاء محمد خان رهسپار لاهور گردید.

رنجیت سینگ [ناخشنود و آزاده که با وی پیمان شکنی شده بود]، و غلام محمد خان بامیزیایی [شکست خورده و رانده شده از کشمیر و تشنه انتقام]، با هم سازش نمودند. این بود که سردار بامیزیایی خبط بزرگی را مرتکب شد و با وساطت او رنجیت سینگ دژ اتک را از جهاندادخان برادر دیگر عطاء محمد خان حاکم پیشین کشمیر به یک صد هزار روپیه خریداری نمود و به این ترتیب پای قوای سیک به دروازه پیشاور رسید و مستحکم شد.<sup>38</sup>

هر چه بود، وزیر فتح خان (اشرف الوزرا)، برادر خود محمد عظیم خان را حاکم کشمیر مقرر نمود و خود وارد کابل گردید. عطاء محمد خان هم از کشمیر از راه دیره جات به قندهار نزد کامران (دشمن وزیر فتح خان) رفت و آتش حسد او را نسبت به وزیر فتح خان مضاعف ساخت.

<sup>37</sup> بنا به برخی از منابع، هدف از زندانی ساختن شاه شجاع، گرفتن الماس کوه نور از نزد وی بود. گ.  
<sup>38</sup> روشن است در این جا نمی‌توان با روانشاد کهزاد همونوا گردید. چون برادران بامیزیایی- غلام محمد خان و جهانداد خان راه دیگری نداشتند. نخست این که عزم رنجیت سینگ در گرفتن کشمیر و پیشاور با پشتگرمی انگلیسی‌ها جزم بود و کلید هر دو شهر در اتک بود. دو دیگر، این که در صورت خود داری، رنجیت سینگ می‌توانست به زور اتک را بگیرد. سه دیگر این که پس از افتادن کشمیر و پیشاور به دست فتح خان، جهانداد خان در اتک در میان یک مثلث «برمودایی» گیر افتاده بود که در دو سوی آن برادران وزیر فتح خان و در یک سوی دیگر آن رنجیت سینگ بود. از این رو چاره دیگری جز تن دادن به پیشنهاد رنجیت سینگ نداشتند.

به هر رو، جنگ های داخلی در دوره اول زمامداری شاه محمود و شاه شجاع سیک ها را گام به گام جرئت بخشیده و خود سری های حکام افغانی کشمیر و اغراض شخصی مفت و رایگان کلید قلعه اتک را به دست رنجیت سینگ داد. مهاراجا از برج های جسیم قلعه از فراز پوزه سنگلاخ اتک به سواحل راست رودخانه بزرگ نگریت و آرزوهای بزرگی را که می خواست عملی کند و متاسفانه به علت خانه جنگی های کمرشکن ما و از سرگیری مخالفت های سدوزایی و بارکزایی عملی کرد. رنجیت سینگ که به کشمیر چشم دوخته بود، موضوع یک سوم مالیات را بهانه گرفت و در جولای 1814 در برابر سردار عظیم خان لشکر کشید. در حمله اول به تاریخ 9 همین ماه شش هزار سپاهی سیک نابود شدند.

فتح خان که از نقشه های تعرضی رنجیت سینگ بر علیه کشمیر آگاه بود، پیوسته سعی داشت تا شاه محمود را به دخالت در اوضاع و تخطی بیگانگان متوجه سازد. ولی این حرف ها به گوش شاه راحت طلب نمی خورد تا این که حملات رنجیت سینگ به کشمیر چشم و گوش شاه را به حقایق باز کرد.

به هر رو، وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان با لشکر گران به سوی پشاور شتافتند. رنجیت سینگ هم از طرف لاهور و راولپندی حرکت نمود و هر دو سپاه در کنار اتک با هم رو به رو شدند. هر چه بود سپاه افغانی شکست یافت و وزیر فتح خان و دوست محمد خان به پشاور بازگشتند.

در بهار 1816 وزیر از شاه محمود اجازه خواست تا برای جمع آوری مالیات کشمیر حرکت و پول را صرف ترتیبات بر علیه سیک ها نماید. سردار عظیم خان جنگ های خود را با رنجیت سینگ بهانه آورده، حاضر نمی شد که پول دیگری به حکومت مرکزی به کابل بفرستد. به هر حال، پس از این که وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان به پشاور رسیدند، برادر خود اسد خان را برای گرفتن 16 لک (1.6 میلیون) روپیه مالیات باقی مانده فرستادند. مگر محمد عظیم خان مخارج جنگ های خود با سیک ها را دلیل آورده، از دادن پول ابا می ورزید.

کار به جای باریکی کشید و نزدیک بود که میانه برادرها برهم بخورد. چنانچه متوسل به اقدامات جنگی هم شدند. بدین معنا که فتح خان دسته عسکری پی را به قیادت دوست محمد خان بر علیه محمد عظیم خان فرستاد. مگر وی شبانگاه از میدان جنگ خود را به خیمه برادرش دوست محمد خان رسانیده و با پرداخت سه صد هزار روپیه نزاع برطرف شد و سردار عظیم خان به مقام خود به مقام حاکم کشمیر ماند.

درست در همین هنگام که دژ اتک باید از تصرف سیک ها کشیده می شد، رویداد دیگری رخ داد که وزیر فتح خان ناگزیر به سوی هرات گسیل گردید. تفصیل این که حسن علی میرزا - والی مشهد غوریان را گرفته، می خواست به هرات داخل شود که شاه محمود به وزیر فتح خان دستور داد بی درنگ به سوی هرات بشتابد.

دلیل گسیل وزیر فتح خان به هرات این بود که فیروز الدین در این هنگام برای باز پس گرفتن غوریان و نیز به خاطر عدم پرداخت مالیات هرات به ایرانیان از شاه محمود کمک خواسته بود. کامران و شاه محمود که چنین بهانه بی را از خدا می خواستند، فتح خان را به این ماموریت فرستادند. به گمان غالب، آن ها از یک سو نمی خواستند که مناسباتشان با ایران خراب شود و از سوی دیگر می خواستند تا فیروز میرزا را به دست فتح خان کنار بزنند و در پایان کار، خود وزیر فتح خان را نیز از سر راه بردارند و این گونه با یک تیر سه فاخته را شکار کنند. در این کار عطاء الله خان بامیزایی که از کشمیر رانده شده بود و روشن است با وزیر فتح دشمنی داشت، نیز همدست کامران بود. هر چه بود، آن ها به هر سه هدف خود رسیدند. مگر بهای گزافی را در ازای آن پرداختند که عبارت بود از مخالفت برادران وزیر فتح خان با آن ها و بر افتادن شان ها از اریکه قدرت.

در آثار تاریخ نویسان میهنی به دلایل مبهمی به علل و چگونگی لشکرکشی شهزادگان قاجار در این برهه بر غوریان و هرات به گونه بایسته پرداخته نشده است. تنها در جلد یکم سراج التواریخ به تفصیل آمده است که پسان تر آن را می آوریم.

در ص. ص. 180-182 کتاب *افغانستان و ایران* نوشته داکتر حقیقی روشن تر از هر جایی به دلایل این لشکر کشی پرداخته شده است: «... در سال 1809 محمود توانست از زندان شاه شجاع بگریزد و پس از مدتی با حمایت ایران به کابل حمله و حاکمیت افغانستان را عهده دار شود.

در اثنای این کشاکش ها، هرات همچنان در دست فیروز و قندهار در دست کامران بود. [رقابت میان این دو سردار- عمو و برادر زاده به گونه روز افزونی دامنه می یافت]. در 1814 به دنبال رنجش خوانین خراسان از محمد ولی میرزا، شورش هایی بر ضد او در این ایالت به وجود آمد و حاکم هرات (فیروز الدین) هم از این وضعیت برای سر بر تافتن از اطاعت ایران سود جست. فتح علی شاه برای آرام کردن خراسان، اسماعیل خان دامغانی - از برجسته ترین سرداران ایران در جنگ با روسیه- را روانه این ایالت کرد.

فیروز الدین که پسر خود- ملک قاسم میرزا را مامور تصرف قلعه غوریان کرده بود، با آگاهی یابی از دعوت ابراهیم خان هزاره و محمد خان و اسحاق خان قرایی از کامران میرزا- پسر شاه محمود برای تصرف هرات و خراسان، در نامه یی از کارگزاران دولت ایران عذرخواهی کرد. کامران میرزا نیز با آگاهی از حرکت اسماعیل خان به سوی هرات، ضمن درخواست پوزش از سرداران ایران، به قندهار عقب نشست.

با ورود سپاه ایران، فیروز الدین سکه و خطبه به نام پادشاه ایران زد و خواند و پنجاه هزار تومان نیز علاوه بر مالیات مقرر به دولت ایران پرداخت و متعاقب آن، قوای ایران به سوی مشهد بازگشتند.<sup>39</sup>

فیروز الدین که از مداخلات محمود- برادرش در هرات بیم داشت، حاجی آقا خان وزیر خود و ابراهیم بیگ بیگلربیگی را در سال 1815 روانه تهران کرد. این سفیر خواهان حمایت دربار ایران از حاکم هرات در برابر حمله احتمالی محمود شد. فتح علی شاه هم میرزا صادق وقایع نگار مروزی را به همراه آقا خان روانه هرات کرد. فیروز الدین در پاسخ به این سفارت، عبدالرشید خان درانی را با هدایایی روانه دربار ایران کرد و فتح علی شاه با صدور احکامی مبنی بر حمایت والی خراسان از حاکم هرات، بار دیگر وقایع نگار را همراه با خلعتی برای فیروز الدین روانه هرات کرد (نگاه شود به عین الوقایع).

به دنبال اعدام اسحاق خان قرایی و پسرش- حسین علی خان- از حکام سرکش خراسان در منطقه تربت حیدریه- در سال 1815 به دستور محمد ولی میرزا، بار دیگر خراسان دستخوش آشوب شد. محمد ولی میرزا برای منع فیروز الدین از حمایت بازماندگان اسحاق خان، فردی به نام عبدالکریم مستوفی را به هرات فرستاد. اما باز هم فیروز الدین تمرد کرد و ضمن زندانی کردن وقایع نگار، به خیال سرکشی افتاد و یکی از سرداران خود به نام فتح علی خان مروزی را مامور فتح غوریان ساخت.

با تصرف غوریان توسط این فرد و عدم حمایت خوانین خراسان از محمد ولی میرزا، فیروز الدین بر دامنه عصیان خود افزود. فتح علی شاه با توجه به شکایات خوانین خراسان از محمد ولی میرزا در سال 1816 وی را از حکومت این ایالت برکنار و حسن علی میرزای شجاع السلطنه را به جای او منصوب کرد.

با ورود شجاع السلطنه به خراسان، فیروز الدین فرستاده یی به نام رشید خان افغان را برای عذر خواهی و تهنیت ورود او به خراسان روانه مشهد کرد. شجاع السلطنه بعد از مرخص کردن این سفیر، برای فیروز پیام فرستاد که «اگر خراج هرات را تا به پایان نگذاری و سکه و خطبه از نام پادشاه ایران بگردانی، نادم و پشیمان خواهی شد».

اگر چه فیروز الدین وقایع نگار را پس از نه ماه از زندان آزاد کرد، اما در عمل به خواسته های دولت ایران تن در نداد و به همین دلیل، شجاع السلطنه مصمم به تنبیه او و حرکت به سوی هرات شد.

اقدام فیروز الدین در اعزام عطاء محمد خان افغان به سوی شجاع السلطنه برای منصرف کردن او از حمله به هرات، نتیجه یی نداد و شاهزاده قاجار بعد از تنبیه خوانین قرایی و آزاد خان هزاره، به سوی هرات حرکت کرد و این شهر را به محاصره در آورد. حاکم هرات این بار با پرداخت پنجاه هزار تومان خسارت و تعهد خواندن خطبه و سکه به نام پادشاه ایران و تسلیم کلید قلعه غوریان، شجاع السلطنه را وادار به ترک محاصره و بازگشت به

<sup>39</sup>. هدایت، روضه الصفای نادری، ج. 9، ص. 540.

سوی مشهد کرد. فیروز الدین، به رغم این مصالحه از برادرش محمود- حاکم کابل بر ضد شجاع السلطنه یاری خواست. [این بود که محمود وزیر فتح خان را به هرات گسیل داشت-گ.]<sup>40</sup>

فیروز الدین از بیم آن که مبدا حکومت هرات را نیز از دست بدهد، از فتح خان تقاضا کرد که به جای آمدن به هرات، اقدام به بازپس گیری غوریان از ایرانیان کند. این درخواست مورد قبول وزیر واقع نشد و فتح خان دوست محمد خان و کهن دل خان برادران خود را به هرات گسیل داشت تا خزاین فیروز الدین را ضبط و هرات را تصرف و خود او را دستگیر کنند.

برادران وزیر پس از تصاحب جواهرات و خزاین فیروز الدین، او را دستگیر و روانه قندهار کردند و آقا خان وزیر و رشید خان درانی را نیز کشتند. با ورود و استقرار کامران میرزا در هرات، فتح خان به تشویق برخی از خوانین سرکش خراسان و به ویژه محمد خان قرایی، در صدد لشکرکشی به مشهد بر آمد و در نوروز 1817 با سی هزار سوار مسلح مرکب از سپاهیان افغانی و قزلباشان کابل و قندهار، قبایل جمشیدی، فیروزکوهی، بلوچ و سیستانی به سوی مشهد حرکت کرد.

با حرکت فتح خان به سمت مشهد، محمد خان قرایی نیز با سواران خود به او پیوست. مگر برخی دیگر از خوانین خراسان همچون رضا قلی خان زعفرانلو و نجف علی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادت قلی خان بغایرلو در این کشاکش بی طرف ماندند و در حصارهای خود نشستند و منتظر شدند «تا هر که را نصرت یار شود، بدو یار شوند».

فتح خان با دعوت رحیم خان ازبک حاکم خوارزم به اتحاد، او را برای حمله به اراضی سرخس و درگز و پیوستن به سپاهیان افغان تشویق کرد. فتح خان قبل از رویارویی با شجاع السلطنه، از او تقاضای واگذاری غوریان و دادن حکومت تربت حیدریه و باخزر به محمد خان قرایی و بخش دیگری از قلمرو خراسان را به ابراهیم خان هزاره کرد که با پاسخ تند وی مواجه گشت.

به دنبال رویارویی دو سپاه در کوسویه، لشکریان خراسانی به فرماندهی ذوالفقار خان دامغانی، افغانان و متحدان آن ها را به شدت در هم کوبیدند. در این درگیری ها گلوله بی نیز به دهان فتح خان خورد. افغانان که تاب تحمل نیروهای ایرانی را در خود نمی دیدند، با به جای گذاشتن دوازده هزار اسیر و غنایم فراوان روی به هزیمت نهادند. رحیم خان ازبک نیز با آگاهی از قصد فتح علی شاه برای حرکت به سوی خراسان، ضمن عقب نشینی به سوی خوارزم، از ایرانیان عفو خواست. محمد خان قرایی هم که اوضاع را نامساعد دیده بود، بعد از پناهنده شدن به «طویله شاهی» با وساطت امیر حسن خان زنگویی بخشیده شد.

... با شنیدن خبر شکست فتح خان وزیر و حضور یافتن فتح علی شاه در خراسان، محمود و پسرش کامران که ادامه دشمنی با ایران را به سود خود نمی دیدند، ملا شمس مفتی هرات و خان ملا خان- ملا باشی درانی را با نامه پوزشخواهی به نزد شجاع السلطنه فرستادند و آن دو را شفیع خود در دربار ایران ساختند و پیام دادند که ما را از جسارت فتح خان خبری نبوده و وی خود سرانه اقدام به جنگ کرده است.

شجاع السلطنه این رسولان را به حضور فتح علی شاه که در این زمان در ابادی بام اسفراین بود، فرستاد. شاه ایران فرستادگان را به حضور نپذیرفت و پاسخ آن ها را به شجاع السلطنه واگذار کرد. شجاع السلطنه نیز از طریق آن ها به کامران میرزا پیام داد که اگر فتح خان را دست بسته به سوی ما بفرستی یا هر دو چشم او را کور کنی، بار دیگر با تو طریق ملاطفت خواهیم سپرد و گرنه ساخته عذاب و عقاب باش. کامران میرزا که در باطن با فتح خان دشمنی داشت، در سال 1818 نخست وی را کور کرد و به زندان انداخت و سپس او را به قتل رساند.<sup>41</sup>

<sup>40</sup> در این حال به گونه بی که در بالا یادآور شدیم، کامران با فرستادن وزیر فتح خان، برنامه های خود را داشت و آن عبارت بود در گام نخست، از برانداختن فیروز الدین از هرات و در انداختن وزیر فتح خان با ایرانیان و سر انجام هم کنار زدن خود وزیر فتح خان. از این رو، چنین بهانه بی را از خدا می خواست.

<sup>41</sup> در برخی از کتاب های تاریخ افغانستان نوشته شده در سده بیستم، سخن از پیروزی سپاهیان افغانی در این نبرد رفته است. برای مثال، روانشاد فرهنگ می نویسد که شمار کشته های ایرانی ها در این نبرد، ده هزار تن بود! این در حالی است که به گواهی همه آثار داخلی و خارجی، از جمله سراج التواریخ که پسان ها خواهد آمد، کل سپاهیان ایرانی در این نبرد



به ده هزار تن می رسیدند. هرگاه قول روانشاد فرهنگ را بپذیریم، باید کسی از سپاهیان ایرانی از این کارزار زنده بیرون نرفته باشد! روشن است چنین چیزی درست نیست.

به هر رو، در زمینه پیروزی افغان ها در این جنگ، مدرکی ارائه نمی شود. این در حالی است که در کتب تاریخ ایرانی داد از پیروزی زده می شود. واقعیت امر این بوده است که در این جنگ وزیر فتح خان قصد تصرف مشهد را داشته است، نه فقط رهایی غوریان از دست ایرانیان را و روشن است چون به مقصد نرسیده است، ناکام شده است. از سوی دیگر؛ با توجه به این که نیروهای ایرانی که در پایان نبرد از غوریان عقب نشسته بودند، هویدا است سخن از پیروزی راندن آن ها نیز گزافه بی بیش نیست.

چیزی که می توان با ضرس قاطع گفت، این است که در آن برهه حساس از تاریخ که از یک سو روس ها و از سوی دیگر انگلیسی ها از دو سو پیش آمده بودند، پرداختن به چنین جنگی و ریختن خون هزاران جوان بیگناه، به جای متحد شدن در برابر دشمنان فرنگی، جهالت و حماقتی بیش نبوده است. البته، از هر دو طرف.

محمود محمود در جلد نخست *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم* در ص. ص. 249-251 در زمینه چنین می نویسد: در سال 1230 فیروز میرزا- والی هرات با ابراهیم خان هزاره متحد شده به خیال تسخیر غوریان می افتند. بنا بر این، فرزند خویش بر سر غوریان مامور فرمود. از آن طرف کامران به امید تسخیر خراسان به اطراف هرات آمده، فیروز ترسیده پسر خود را از غوریان خواست و به شهریار ایران متصل شد و بار دیگر اسماعیل دامغانی مامور هرات گردید. کامران صلاح در بازگشت دیده به قندهار رهسپار شد. قشون ایران وارد هرات شده، والی هرات پنجاه هزار تومان نقد پرداخت و متقبل شد خراج همه ساله و سکه و خطبه به نام شاه ایران شود. در آغاز 1230 حاجی آقا خان- وزیر فیروز به حضور شاه ایران شرفیاب و از تعدی شاهزاده محمود افغان شاکای و استعدای استمداد و استعداد نمود. اسماعیل خان دامغانی بار دیگر به قلع و قمع اتراک و اکراد خراسان مامور شد (برگرفته از تاریخ منتظم ناصری).

در سال 1231 نیز فیروز میرزا به فکر حمله به خراسان می افتد و امراء خراسان نیز با او همدست می شوند. در سال 1232 حسن علی میرزای شجاع السطنه والی خراسان شده به عزم هرات حرکت می کند. در جام، محمد خان افغان از جانب والی هرات رسیده به تسلیم غوریان و اطاعت دولت ایران تقبل می کند. شاهزاده حسن علی میرزا چون اطمینانی به احوال او نداشته، از جام به طرف غوریان می رود. بعد از ورود به تل نقره، روشن شد فیروز الدین سرگرم مدافعه می باشد. آن ها را متفرق نموده، حکم غارت اطراف هرات را می دهد و فیروز الدین کلید غوریان را با پنجاه هزار تومان تسلیم می کند و متقبل می شود خطبه و سکه کماکان به اسم خاقان ایران باشد.

هم در این سال، محمود شاه افغان، فتح خان وزیر خود را که مرد شجاع و بی باک بود، به عنوان معاونت فیروز به هرات مامور نمود و او به ظاهر در هرات نزول کرده، سپس فیروز الدین را بگرفت و به قندهار فرستاد و امراء او را برکنار و برادر حاجی آقاخان را کشت و اموال او را تصرف نمود.

سال 1233 (1817) اتحاد کاملی بین حکمرانان کابل و آسیای میانه خوارزم و امراء خراسان علیه دولت ایران بسته شد و ریاست قشون های این اتحاد به فتح خان محول شد. او برادر خود کهن دل خان را مامور نمود قلعه غوریان را به تصرف در آورد. از آن طرف، حسن علی میرزا با شتاب همه قشون خراسان را جمع آوری نموده به عده ده هزار نفر برای جلوگیری به سرعت به طرف غوریان رهسپار گردید. در نزدیکی سرحد هرات به فتح خان برخورد که با چهل هزار نفر عازم تسخیر خراسان است. در این جنگ، قشون ایران مردانه جنگید و بر افغان ها شکست فاحشی داد.

در پی این شکست، فرستاده شاه محمود افغان رسیده، و از حرکات فتح خان خود را به کلی بی اطلاع قلمداد کرد و برای جلب رضایت پادشاه ایران، حاضر شد فتح خان را تسلیم عمال دولت ایران نماید و یا این که او را از دو چشم نابینا کند. شاه محمود شق اخیر را عمل نمود و فتح خان را کور کردند.»

واتسون در ص. 195 *تاریخ قاجاریه* می نویسد: فتح خان نیز از دهان زخم گلوله برداشت و به عجله از میدان جنگ فرار نمود. او در اثر خود بر پیروزی ایرانیان در جنگ اشاره داد.

شکارپوری در *نوای معارک* در زمینه چنین می نگارد: ...لیکن از ناسازگاری فلک آهنگ موافق به سازگاری نیامده بل که نوای مخالف جنگ برآمده و از نغمات اضطراب اتواب نغمه خونریزی طرفین بلند گردیده در این حالت شیر بیشه جلالت و بهادری و هژبر کوه شجاعت و دلآوری- سردار شیر دل خان از روی شیر دلی پروای توپ و تفنگ نکرده بل که گوره خر پنداشته به جمعیت دو هزار جوانان خوش اسبه کارآموده از عمله خود پروانه وار بر شعاع شمع توپخانه قاجار جلوه ریز



کاتب در جلد یکم سراج التواریخ رویدادهای این برهه هرات را به تفصیل آورده است که ما در این جا فشرده آن را می آوریم: ... حسین خان قاجار، قلعه غوریان را که در هشت فرسنگی هرات است، به امر محمد ولی میرزا والی مشهد متصرف شد و محمد ولی میرزا آن را به اسحاق خان قرایی سپرده، او یوسف علی خان، برادر زاده خود را به حکومت آن گماشت. وی در خفا با حاجی فیروز الدین سازش کرده، به تسخیر خراسانش ترغیب همی نمود تا که در خلال احوال مذکوره سال 1222 هجری، حضرت صوفی اسلام که سه سال پیشتر از این از خوف بیگ جان اوزبک گریخته، در کرخ اقامه گزیده بود و خواص و عوام آن مقام و نواحی هرات دست ارادت به دامن اطاعتش زده، طریق انقیادش را می پیمودند.<sup>42</sup>

در این وقت، حاجی فیروز الدین که از مریدان سعادت قرین او بود، پنجاه هزار کس از مردم ایلات و الوسات هرات و مضافات آن به نام جهاد جمع آورده، حضرت صوفی را در هودج زرین برنشانیده، قائمه لشکر قرار داد و بعد ایام سال، سه صد و شصت و شش نفر از دلیران رزمجوی به دور هودجش محافظ گماشت و از هرات با عبدالواحد خان بارکزی و ابدال خان مستوفی و جبار خان نورزایی و ملا احمد خان و اعیان هزاره و تایمنی و جمشیدی و ملا حکیم کاکری روی به مشهد نهاد و در قریه شکیبان واقع شش فرسنگی هرات فرود آمد.

از آن سوی، محمد خان قاجار به امر اعلی حضرت فتح علی شاه و اجازه محمد ولی میرزا با لشکر آراسته به قلعه شاه داد رسیده، منزل گزید و در روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الثانی 1222 هجری فتنین با هم مقابل گشته، جنگ در پیوست و بسیار تن از طرفین به قتل رسیده سر انجام ایرانیان هجوم آورده، هودج صوفی را در میان گرفتند و تا یک تن از محافظین هودجش زنده بود، به او دست نیافتند تا که همه حارسین سر به بالین شهادت نهادند. آن گاه حضرت صوفی صافی را به درجه رفیع شهادت رسانیده، جسدش را پاره پاره ساختند و به آن نیز اکتفا ننموده آتش زده بسوختند و شش هزار تن از افراد اهل جهاد راه مینو برگرفته یک صد و پنجاه تن از ناموران غازیان چون ابدال خان فوفل زایی و گدا خان و محمود خان و برادر یلنگ توش خان و .... به سوی بهشت جاویدان روی نهادند و سه هزار تن از آحاد و دویست تن از سران سپاه و ایلات زنده به دست ایرانیان افتادند که از آن جمله عبدالغیاث خان فوفل زایی و برخوردار خان اسحاق زایی و برادر دیگر یلنگ توش خان جمشیدی بودند.

---

گردیده توپخانه به دست خود آورده بعد گرفتن توپخانه لشکر قاجار چون دود با هم پیچید که از بس دود توپخانه شش جهات هم به نظر نمی آمد و در هم و بر هم می گردیدند.

در عین این هنگامه رزم، از قضای الهی گلوله تفنگ بر خسار وزیر فتح خان خورده مجروح گردیده و از میدان جنگ عنان تاب گردیده رخ نهاد هرات [شد] و شاهزاده میرزا عباس علی به جای خود، معه حشم صحرا نورد هزیمت گردید. اشرف الوزرا (فتح خان) در عرصه دوازده پاس خود را از میدان جنگ با قلیلی سپاه در قلعه هرات رسانیده مفتاح ابواب قلعه مذکور که به دست وکلای سند بوده در همان وقت ابواب هرات به روی وزیر ممدوح گشادند.

از آن جا که ملک هرات سخت ملکی است و از ترک تاز جماعه ازبک مردم فروش خلاصی ندارد، و از اهل شکست دو باره در قلعه هرات راه دخول نیافته به اسیری اوزبک و ترکمن می روند، لیکن اشرف الوزرا به سبب سپرد مکالید قلعه هرات به وکلای سند از چنگ ترک تاز ازبک و ترکمن امان یافته، سالم در اندورن قلعه مذکور باز جای کامرانی و حکمرانی یافت.

... و عجیب تر نکته این است که وقتی که عساکر طرفین از میدانگاه جنگ اسباب جنگ و خیام گلگون و غیره سامان گذاشته چنگ فرار در نوا آوردند، بعد مدتی چون نبردگاه از غبار و دود مصفا گردید، در این اثنا عیسی خان کوهی خرسواره و ... هزاره که همیشه کوهنشین و صحرا نورد [و دست اندر کار] زد و برد می باشند، در میدانگاه جنگ رسیده تمام اسباب از خیام گلگون و غیره در چنگ غنیمت خود آورده، بار خزان نموده بردند. چون زهر جنگ آن ها چشیدند و می خشگوار غنیمت این ها نوشیدند...»

به هر رو، به گونه یی که دیده می شود، در این جنگ از بس دود و غبار و خاک و آتش توپخانه بر سپهر میدان کارزار پهن گردیده بود، در هر دو لشکر سراسیمگی و آشفتگی افتاده بود. به ویژه جنگجویان وزیر فتح خان که شاید در آغاز به پیروزی هایی دست یافته بودند، پس از زخمی شدن و گریز او، شکست یافتند و نیروهای ایرانی نیز هراسان به سوی پایگاه های اصلی خود به مشهد پا به گریز نهادند.

<sup>42</sup> محمود محمود در جلد نخست *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نهم* نوشته است که صوفی اسلام دعوی نبوت نموده بود.

خلاصه هزیمت غزات افتاده، تمام احمال و ائقال و اتواب ایشان به تصرف ایرانیان درآمد و محمد خان قاجار چیره دست شده، در بیرون شهر هرات لشکرگاه ساخته، شهر را به محاصره انداخت و حاجی فیروز الدین از دفاع و جهاد، به صلح رضا داده دو ساله خراج هرات را نزد محمد خان فرستاد. اسیران را نیز به زر نقد از قید رها داد و به قول صاحب تاریخ سلطانی- مدت محاصره به چهل روز کشیده، بزرگان هرات چون برادر اسحاق خان قادینی، محمد خان بیگلربیگی هزاره، قلیچ خان تیموری، میر علم خان قائینی و میر حسن خان طبسی رای زده، با هم قرار دادند که دست تصرف قاجاریه را از هرات به هر واسطه که باشد، باز دارند. چنانچه به اسصتواب رای هم دیگر حاجی فیروز الدین را بدان راضی ساختند که یک زنجیر فیل و صد طاقه شال کشمیر و صد هزار روپیه نقد داده و شهزاده ملک حسین پسر خود را به رسم گروگان فرستاده، از تنگنای محاصره خلاصی یافت.

به هر حال، محمد خان جانب مشهد مراجعت کرده، در ماه جمادی الاول وارد ارض قدس شد و پنجصد نیزه سر و خراج هرات را با تعارف و تحایفی که حاجی فیروز الدین ادا کرده و فرستاده بود، با شهزاده ملک حسین گسیل درگاه اعلی حضرت فتح علی شاه نمود و در چمن سلطانی به اردوی او رسیده، شرف گزارش یافته، شهزاده را اعزاز و اکرام شاهانه فرموده، رخصت مراجعت داد.

کاتب در ص. 122 موضوع چنین پی می گیرد: «در خلال احوال مذکوره اعیان خراسان با محمد ولی میرزا والی مشهد در منازعه افتاده، ابراهیم خان هزاره از مخالفت بزرگان خراسان با شهزاده مذکور شادخاطر گشته، در قریه ابدال آباد جام اقامه گزیده و با حاجی فیروز الدین حکمران هرات طرح موافقت و موالات انداخته به تسخیر غوریانش ترغیب کرد. چنان چه او شهزاده ملک قاسم- پسر خود را با حاجی آقا خان هراتی و لشکر آراسته جانب غوریان گسیل کرد و شهزاده رفته، محمد خان قلعه دار غوریان ابن اسحاق خان قرایی را به محاصره انداخت و قلعه دار مذکور نیز از راه مخالفت دولت ایران با اسحاق خان پدر خویش، عرض پرداز حضور شهزاده کامران حاکم قندهار شده، برای صدق گفتار خود، مهر به قرآن مجید نهاده، فرستادند که با سپاه کینه خواه از قندهار جانب مشهد راه برگیرد تا در چنین وقت که مردم خراسان با دولت ایران در نزاع اند، آن ولایت را بدون زحمت، متصرف آید.

شهزاده دعوت آن فرزند و پدر را پذیرفته، با لشکر راه برگرفته، از این معامله حاجی فیروز الدین حکمران هرات خبر یافته، عبور شهزاده کامران از هرات جانب خراسان را ناگوار دانسته، شهزاده ملک قاسم را با لشکری که همراه داشت از غوریان پس به هرات طلبید و هم سردار اسماعیل خان دامغانی را به ذریعه مکتوب دعوت هرات کرد که شهزاده کامران را از ورود هرات و رفتنش جانب خراسان باز دارد و به ازای آن، دو لک و پنجاه هزار زر مسکوک از مالیات هرات گرفته به خزانه دولت ایران نقل و تحویل نماید و نیز مرقوم داشته بود که به قرار قرار داد سابق، مالیات هرات را به دولت مزبور رسانیده، نام پادشاه ایران را رونق افزای سکه زر و خطبه سر منبر نماید.

سردار اسماعیل خان بر طبق دعوت او، ذوالفقار و مطلب خان برادران خود را با لشکری که حاضر داشت در سال 1229 جانب هرات گماشت و ایشان وادر پل نقره شده، بنه و گران بار خود را در آن جا گذاشته، با لشکر وارد پل مالان شدند و آن جا را لشکرگاه قرار داده، به امید وعده حاجی فیروز الدین آسوده حال نشستند. شهزاده کامران که در این وقت در موضع روضه باغ سه منزلی هرات فروکش کرده بود، از وصول اسماعیل خان در جلگای هرات، مخاصمه دولت ایران را به تصویب رای زرین جایز نشمرده، نامه معذرت همدست نصیر خان هزاره نزد اسماعیل خان فرستاده، از آن جا جانب قندهار مراجعت کرد.

فیروز الدین از بازگشتن شهزاده کامران شادکام گشته، سردار اسماعیل خان را با برادرانش به هرات درآورده، آن چه را که وعده داده بود، ادا و اجرا نموده، ایشان در نیمه ماه رجب 1229 جانب مشهد مراجعت کردند.

چون حاجی فیروز الدین از حسن کرداری که نسبت به کارگزاران دولت ایران به جای آورده، از راه انجاع مقاصد حاجی فیروز الدین وزیر و مشیر خود را در اواخر سال 1229 نزد اعلی حضرت فتح علی شاه فرستاد و مومی الیه در روز بیست و ششم 1230 وارد تهران گشته باریاب حضور پادشاه شد و از تعدی شاه محمود حکایت و شکایتی به پای برده، خواهش دفع و رفع وی کرد و شاه ایران خلعتی با نامه به صحابت میرزا محمد صادق وقایع نگار به رسم رسالت برای حاجی فیروز الدین فرستاده رسول خودش را نیز با او رخصت بازگشت داد و حاجی

فیروز الدین از وصول خلعت و نامه و رسول اعلیحضرت شاه ایران، قوی دل و شگفته خاطر گشته، قلع و قمع شاه محمود را نظر به نامه او که مشتمل بر مضامین نصرت و امداد بود، سهل شمرده، فرستاده شاه ایران را جهت اسعاف حاجات خویش در هرات، نگاهداشته از کثرت خرمی، عبدالرشید خان درانی را با تحف و هدایای شایان باز نزد شاه ایران فرستاده، وی در ماه ذی قعدة سنه 1230 به تهران رسیده، سرای میرزا محمد شفیع صدر اعظم برای مسکنش معین گشت.

مقارن این حال، شهزاده محمد ولی میرزا حکمران مشهد که اسحاق خان قرانی را با حسین علی خان پسرش از سبب فتنه جویی ایشان کشته بود، بیمناک شد که مبدا کسان اسحاق خان مذکور حاجی فیروزالدین را به فتنه برانگیزند. میرزا عبدالکریم خان مستوفی خود را از مشهد نزد حاجی فیروز الدین به سفارت فرستاد و او فرستاده محمد ولی میرزا را اعتنا نکرده، در تسخیر غوریان مصمم گشت و فتح علی خان مروزی ساکت قریه شکیبان هرات را با سه صد سوار به تسخیر غوریان مامور کرد و او رفته قلعه غوریان را متصرف شد.

از این قضیه محمد ولی میرزا آگاه گردیده، اسکندر خان حاکم و بیگلربیگی هزاره را مامور تاخت و تاز غوریان فرمود و او غوریان را غارت کرده، بعد از دولت ایران رو بر تافته با بنیاد خان هزاره راه اتفاق برگرفت و بنیاد خان که خواهان این گونه قضایا بود، از قبایل هزاره جمشیدی و مردم فیروز کوهی لشکری فراهم آورده، نصیر خان برادر خود را از قندهار خواسته، با حاجی فیروز الدین نیز طرح معاهده و مراد و انداخت و او را با وجود ارسال و مرسل نامه و رسول- که عنقریب مذکور گشت- از شاه ایران روی گردان ساخت و در غوریان آماده پیکار شده، استوار نشست.

محمد خان نائب خراسان از این ماجرا آگاه شد، با وجودی که در دولت آباد گرفتار کارزار بود، روی به سوی غوریان نهاد و حاجی فیروز الدین حیلت اندیشیده، به میرزا محمد صادق وقایع نگار سفیر شاه ایران که در هرات بود، اظهار کرد که لشکری از هرات به شبخون عسکرگاه محمد خان نائب خراسان می گمارم تا دمار از روزگارش بر آرد و او این حیل او را از در صدق دانسته به بهانه ملاقات محمد خان رخصت حاصل کرد که رفته او را دیدار کرده کار از پیکار به اصلاح پیوند دهد.

چنان چه داخل اردوی او شده، از شبخون زدن هروی و او را خبر داده، به شهر مراجعت کرد. محمد خان که اعتماد قوی به حاجی فیروز الدین داشت، از شنیدن این خبر هراسناک گشته، و حاجی فیروز الدین با خاطر آسوده شهزاده ملک قاسم پسر خود را بی مانعی به غوریان فرستاد و بنیاد خان هزاره از ورود شهزاده در غوریان قوی دل و مستظهر گشته، دست به غارت و تاراج مال و منال مردم محاف خواف برگشود و شهزاده محمد ولی میرزا دو باره محمد خان نائب خراسان را با دو هزار پیاده و سوار افشار از راه مدافعه ارسال نمود و او در اطراف غوریان تاخت و تاز آغاز کرده، دقیقه بی از غارت و تاراج فرو گذاشت نکرد و غنائم بسیار با خود برداشته در حین مراجعت به تربت شیخ احمد جام، اموال منهوبه را قسمت کرد و هر کدام از پیاده و سوار علی التفریق راه مشهد و مسکن خویش پیش گرفت.

در این حال محمد خان قرانی و اسکندر خان حاکم هزاره و بنیاد خان و نصیر خان از کمای حال آگاهی یافتند که با محمد خان نائب از همراهانش جز اندکی نیست از عقب او راه برگرفته به دورش صف کشیدند و محمد خان پاره ای به محاربه کوشیده، آخر الامر هزیمت یافته، جانب مشهد گریخت و از همراهانش مصطفی خان استرآبادی دستگیر گشت. از این فتح، قرائیان را قوت و مکتبی حاصل گشته، کس نزد فیروز الدین فرستاده، به تسخیر مشهد دعوتش کردند و او به استدعای آن ها مدد خان نائب هرات را با حاجی آقا خان وزیر خود و دوست محمد خان درانی با لشکری بفرستاد و به اندک زمانی مضافات غوریان و جام و باخزر را به تصرف درآورد و اعیان و بزرگان آن محال را کوچ داده، در هرات نشیمن داد و میرزا عبدالکریم مستوفی فرستاده محمد ولی میرزا را بی نیل مقصود رخصت مراجعت مشهد فرمود و میرزا صادق وقایع نگار فرستاده شاه قاجار را به زندان مقید ساخته مرسلش را به اضطراب انداخت.

چنان چه شهزاده محمد ولی میرزا را از حکومت مشهد عزل کرده شهزاده حسن علی میرزا را مامور حکومت آن جا نمود و او در روز هفتم محرم سنه 1232 هجری وارد مشهد شده کار خراسان را نظم و نسق داده راست کرد و حاجی فیروز الدین نیز طریق آشتی پیش گرفته شهزاده ملک قاسم پسر خود را از غوریان به هرات خواسته

عبدالرشید خان را که قبل بر این چنانچه مذکور شد، نزد شاه ایران فرستاده بود، از راه تهنیت در مشهد فرستاد و میرزا صادق وقایع نگار را بعد از حبس نه ماهه رها داده خلعت نیز عطاء کرده با فرستاده مذکور خویش همراه روانه ساخت.

کاتب در ص. 126 سراج التواریخ در باره لشکرکشی شهزاده حسن علی میرزا به هرات چنین می نگارد: «از مداخلت حاجی فیروز الدین در محال غوریان و جام که مذکور گشت، شهزاده حسن علی میرزا والی مشهد را غیرت ایالت گریبانگیر شده، در روز سه شنبه بیست و ششم جمادی الاخر سال 1232 هجری با لشکر آراسته از مشهد روی به سوی هرات نهاد و سرکشان قرائی و هزاره را که در تحت حکومت، گردن اطاعت نمی نهادند تنبیه کرده، آن گاه که وارد تربت شیخ جام شد، عطاء محمد خان فرستاده حاجی فیروز الدین نزد شهزاده رفته، پیام بگذارد که حاجی فیروز الدین دست از تصرف غوریان باز می دارد به شرط آن که شهزاده از منزل جام پیشتر گام نگذارد و طمع هرات نکند و او شروط مذکوره را نپذیرفته فرستاده فیروز الدین را رخصت مراجعت داد.

بعد از آن جا حرکت کرده، به کوهسان فرود آمد و در آن جا امیر حسن خان حاکم طون و طبس با جمعیت خویش بدو پیوست و از آن جا کوچ داده در کنار پل نقره فرود گشته عسکرگاه ساخت و از این سوی حاجی فیروز الدین جمعی از دلیران را از در مدافعه در مصلی و تل بنگیان گماشته خود به قلعه داری پرداخت و روز دیگر افواج قاجاریه تا کنار آب انجیل رسیده، تل بنگیان را نیز از تصرف هرویان کشیدند و اکثر از اقامه گزینان تل مذکور به قتل رسیده اندکی به شهر خزیدند.

روز دیگر شهر را به محاصره انداخته شهریان را در تنگنای عسرت گرفتار کردند و پس از مدتی حاجی فیروز الدین از راه دوربینی صلح اختیار کرده رقیمه واگذاری غوریان را با دو لک و پنجاه هزار روپیه نزد شهزاده حسن علی میرزا فرستاد و او که فتح شهر هرات را دشوار می دانست بهمین قدر اکتفا کرده و سکه و خطبه را نیز به نام شاه ایران اجرا داشته از راه قلعه نو و بادغیس مراجعت کرد...»

کاتب در ص. 128-129 سراج التواریخ در باره لشکرکشی فتح خان به سوی هرات چنین می نویسد: «...چون شهزاده حسن علی میرزا از دور هرات بازگشت، حاجی فیروز الدین شهزاده ملک حسین پسر خود را با ناظر حسن خان از هرات نزد شاه محمود در کابل فرستاده معاونت خواست که به یاری او نیروی در بازوی خود حاصل آورده، غوریان را از تصرف کارکنان دولت ایران باز کشد و هم قوت و مکنتی به دست آورده، مالیات هرات را دیگر به شاه ایران ندهد و شاه محمود که همیشه تسخیر هرات نرکوز خاطرش بود، این امر را از طلوع اختر اقبال خویش دانسته، در اواخر سال 1232 هجری وزیر فتح خان را با چندی از برادرانش که مامور خدمتی نبودند، و سی هزار سوار جانب هرات گسیل فرمود و در این سفر وزیر فتح خان، چنان دست به جود و احسان گشود که در مدت شش ماه وجوه عطایایش نود و شش لک روپیه به حساب آمد.

الغرض چون وزیر فتح خان به فراه رسید، حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز الدین ورود او را در شهر هرات صواب ندانسته از راه استقبال بیرون شده در نواحی هرات با او ملاقات کرد و تسخیر غوریان را از ورود در هرات مقدم داشته، در خارج شهر فرودش آورد. وزیر فتح خان پس از چند روز که مردم را به دادن زر از خود کرد، حاجی فیروز الدین را به بهانه مشورت در برون شهر نزد خود طلبیده با هم قدری ملاقات کرده، بعد از مجلس بیرون شده، امر کرد تا او را با بزرگانی که همراهش بودند، گرفته محبوس کردند و سردار دوست محمد خان و سردار کهندل خان برادران خود را به شهر فرستاد که خزائین و اندوخته حاجی فیروز الدین را به دست آرند.

چنانچه ایشان غفلتا بعضی از نوکران خود را در ارگ روانه کرده، امر کردند که در منزل شهزاده ملک قاسم ریخته، از خون بیگناهان خاک و لعل به هم آمیختند و از آن جمله میر زینل خان و حسن خان که از امرای با نام و نشان بودند، کشته شدند و شهزاده دل از مال کنده بگریخت.

پس از آن که همه اندوخته حاجی فیروز الدین و پسرش ضبط گشت، شهزاده که بیرون شهر گریخته بود، به جنگ پیش آمده، چند جراحت یافته دستگیر شد و حاجی آقا خان و عبدالرشید خان به قتل رسیده، بعد وزیر فتح خان به شهر درآمده حاجی فیروز الدین را با زنان و فرزندان روانه قندهار کرد و خود در هرات اقامه گزیده، سردار کهندل خان را به تسخیر غوریان گماشت و محمد خان قرائی را با ابراهیم خان و بنیاد خان هزاره و غیره روسای

جمشیدی و خراسانی به ذریعه مکاتیب با خود متحد و متفق ساخت و با محمد رحیم خان حکمران خوارزم نیز همدستان شده، آوازه تسخیر ایران را در افواه انداخت و از این سوی شاه محمود و شهزاده کامران خبر فتح هرات را شنیده، از کابل راه هرات برگرفتند.

سردار دوست محمد خان از سبب افراط تسلط و اقتدار وزیر فتح خان برادرش که در سلطنت شاه محمود یافته بود، به خود اندیشیده، در آیین ضمیر جای داد که از این ارتفاع پایه اعتبار او شهزاده کامران حسد برده، پدرش را بدان سر برد که رتبه وزیر را کاسته بل در غل و زنجیرش خواهد کشید. پس صواب آن است که در کشمیر نزد سردار محمد عظیم خان برادر خود رفته، بار استراحت در ظل حمایت او گشایم و یا از سبب این که در وقت داخل شدن در حرمسرای حاجی فیروز الدین و شهزاده ملک قاسم جهت ضبط مال و منال ایشان زیورات سرداقت حرم ایشان را غارت کرده بود، از خوف وزیر فتح خان که میداد او را عتاب و عقاب نماید و یا شاه محمود و شهزاده کامران به پاس هتک حرمت بانوان حرم برادر و دامادش در شکنجه عذاب اندازد، از هرات راه کشمیر برگرفت...<sup>43</sup>

به هر رو، در این جا روایت کاتب را در باره لشکرکشی وزیر فتح خان به سوی مشهد پی می گیریم. او در ص. 132-134 جلد نخست سراج التواریخ در زمینه چنین می نویسد: «تصمیم عزم وزیر فتح خان در باب تسخیر ایران و فرستادن سردار کهن دل خان را در غوریان از پیش اشارت رفت و این خبر سمر گشته به اعلی حضرت فتح علی شاه رسیده و او تهیه لشکر کرده شهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه والی خراسان را امر حفاظت و حراست سرحد صادر فرمود و او محمد امین خان بازوکی کرد و قلیچ خان تیموری را پیشتر از همه به نگاهداری قلعه غوریان و محمود آباد مامور نموده فوجی به تاخت و تاز محال باخزر و تربت نامزد کرد.

از این سوی، وزیر فتح خان با لشکر بزرگی از مردم افغان و قزلباش کابل و قندهار و مردم هرات و بلوچستان و سیستان و قبایل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی ترتیب دادن گرفت تا که شهزاده حسن علی میرزا در روز هشتم ماه رجب سنه 1233 هجری از نشهد جانب هرات روی نهاده، در منزل کال یاقوتی میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله با ذوالفقار خان و مطلب خان به رکابش پیوستند و از طرف دیگر محمد رحیم خان حکمران خوارزم به هواخواهی وزیر فتح خان برخاسته از طریق موافقت وی اسب رانده تا محال سرخس بناخت و محمد خان قرانی و ابراهیم خان هزاره در هرات آمده به لشکر وزیر فتح خان پیوستند.

از این شور و آشوب، رضا قلی خان زعفران لو و نجف علی خان شادلو و بیگلرخان چاپشلو و سعادت قلی خان بغایرلو، در قلاح خویش درآمده رهین خوف و رجاء نشستند تا که روز بیست و هشتم ذی حجه سال 1233 هجری

<sup>43</sup>. موهن لال در جلد یکم زندگانی امیر دوست محمد خان گرفتار شدن فیروز را پس از زخمی شدن و بازگشت وزیر فتح خان از جنگ با ایران می انگارد. چنان چه نوشته است که «شهزاده حاجی فیروز الدین وزیر زخمی را با حرمت زیاد پذیرایی کرد و به سرداران سپاه خود امر داد تا هر روز بامداد پیش از آن که به دربار بیایند، نخست از همه به سلام و احترام وزیر بروند. با این هم، این برخورد آکنده از ارجگراری و سخاوت شهزاده بر وزیر اثر مثبتی نگذاشت. آن گاه وزیر به منظور انجام دستور پیشین شاه محمود به دوست محمد خان رهنمود داد تا همراه پیروان کوهستانی خود به بهانه این که به داخل شهر می باشند، شب هنگام داخل شهر شده، سپاهیان خود را به گروه های کوچک در خانه های دوست ها و اقارب شان پنهان سازد.

وزیر افزود که به هنگام بامداد که افسران شهزاده از بیرون شهر به دیدن او می آیند، دوست محمد خان آن ها را دستگیر و بازداشت نموده، سپس دروازه شهر را از درون ببندد و پس از آن ارگ را تسخیر و شهزاده را بازداشت نماید. دوست محمد خان مطابق هدایت و طرح یاد شده، همراه با سپاه خود داخل شهر شد و پس از طلوع خورشید که درباریان شهزاده به دیدار وزیر فتح خان آمدند، آن ها را بازداشت نمود و سپس گارد محافظ ارگ را قتل عام و فیروز الدین را دستگیر نمود. آن گاه دستور داد همه جواهر و انباشته های طلا و خزاین شهر را تاراج نمایند.

حتا آن قدر گستاخی و زیاده روی کرد که به اهل حرم شهزاده فیروز الدین تعرض و تجاوز صورت گرفت و در یک مورد به کار بی سابقه پی دست یازید که کمر بند جواهر نشان همسر شهزاده ملک قاسم - عروش شهزاده فیروز را از بند تنبان وی بیرون آورد و کارهای ناشایسته دیگر هم در حق او انجام داد. این زن غارت شده خواهر شهزاده کامران بود که تنبان تحقیر شده خود را نزد برادر فرستاد و شهزاده کامران سوگند یاد کرد که از این تحقیر و تجاوز انتقام خواهد گرفت...

این رفتار ناشایسته دوست محمد خان در آینده فتنه هایی بسیاری را بر انگیخت که کشور را به آتش کشانید.

با سی هزار مرد پیکار از هرات به غرب کهسان رسیده هنگامه آرا شد. شهزاده ایران نیز با ده هزار پیاده و سوار آهنگ کارزار کرده، بقرب کهسان فرود آمد و وزیر فتح کس نزد او فرستاده، پیام داد که غوریان را به شاه محمود واگذار شده، محال تربت و باخزر را به محمد قرائی و ابراهیم خان هزاره سپارد تا که کار به تیغ و سنان نکشد و الا زمین ایران را با پایمال دلیران افغان بداند.

شهزاده فرستاده وزیر را رخصت معاودت داده پیام فرستاد که اگر ایمنی خواهی، چند تن قرائی و هزاره را که از دولت ایران رو برتافته جانب شما شتافته اند، با دست بسته روانه دار ورنه ساخته جنگ باش. از رسیدن این پیام، کار از مکالمه به مقابله کشید چنان چه وزیر فتح خان صفوف سپاه خویش را بیاراست و سردار شیر دل خان برادر خود را با سواره و پیاده سیستانی و دلیران فیروزکوهی و جمشیدی به میمنه قرار داد و کهن دل خان برادر دیگرش را با لشکر هراتی و تاینی و درزی به میسره گماشت و بنیاد خان هزاره را با سوارانش در جناح میسره بداشت و خود با خیل افغانان قندهار و ابراهیم خان هزاره و توپخانه به قلبگاه جای گزید.

از دیگر جانب، شهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه، میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله و فضل علی خان قوئلوی قاجار را با سواران خواجه و ندو عبدالملکی مقرر میمنه فرمود و پیاده استرآبادی را با یک ضرب توپ مقدم میمنه گماشت و حسین قلی خان بیات نسابوری را با پیادگان خراسانی به جناح میمنه تعیین کرد و ذوالفقار خان حاکم سمنان را با افواج پیاده سمنانی و سواره قزاقچولو جانب میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان و علی اصغر خان عجم یسطام و پیادگان دامغانی را پیش روی میسره مقرر کرد و خود با سواران مانی و غلامان رکابی به قلبگاه اقامه نمود.

آن گاه نائره حرب شعله ور گشته جانبین به هم در آویختند. در میان سردار شیر دل خان را با جمعی از دلیران افغان، اسب جلادت بر انگیخته خون ها بریخت و خود را به شجاع السلطنه که در قلبگاه سپاه جای داشت، رسانیده، سوارانی که به دور شهزاده بودند از حربگاه روی برتافتند و شجاع السلطنه به واسطه ای که سردار ذوالفقار خان پایداری کرد در آن گیر و دار استوار ایستاده پای پس نکشید تا که سواران سردار شیر دل خان پلنگ آسا داخل پیادگان او شده سلطان محمد خان کاکری به شهزاده رسیده تیغ حواله تارکش نمود و شهزاده سر زدیده دم شمشیر به اسپش رسید و یکی از خدمه اش نیز دستی نموده کار سلطان محمد خان را تمام ساخته بروی خاکش انداخت و خود سردار شیر دل به توپ ایرانیان رسیده از زبان تیغ، نشان نیک نامی به دهن توپ گذاشت و چهار زخم به تکاورش خورده شجاع السلطنه نیز کمال استقامت به پای برده، پنج نفر از ضرب شمشیر هلاک ساخت.

بقیه لشکر ایران از مشاهده حمله های دلیرانه و دستبرد های نردانه سپاه وزیر فتح خان پشت به جنگ داده، هزیمت یافت و از همگنان ذوالفقار خان راه فرار جانب کنار رود هرات اختیار کرد و در چنین وقت، از قضای مبرم الهی، گلوله تفنگ بر لب و دهان وزیر فتح خان رسیده، مجروح ساخت و بزرگان افغان را نیز از صدور این حادثه، مرغ دل از صندوق تن و روح از بدن رمیده، با وجود فتح، طریق هزیمت پیش گرفتند. از اعیان اردوی شهزاده، میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله شتابزده روی فرار جانب کهسان آورده، دستگیر شد. بنیاد خان هزاره که عنان از گریز باز کشیده در آن جا قرار گرفته بود، و شهزاده شب را در کافر قلعه به سر برده و محمد خان قرائی که با بنیاد خان همعنان بود، او را ترغیب و تحریص بسیار نمود که میرزا عبدالوهاب خان را در هرات بفرستد اما او از عاقبت کار اندیشیده، به واسطه اسپر مذکور روی دل به سوی شهزاده حسن علی میرزا آورده به استشفاع وی از تقصیراتی که نسبت به دولت ایران کرده بود، مفعو گشت و حکومت غوریان و باخزر و کهسان یافت.

بنیاد خان به ازای این ملاطفت میرزا عبدالوهاب خان را با دیگر اسیرانی که در دستش بودند، رها داد و به واسطه رها دادن او خود را خادم دولت ایران ظاهر داشته، همه آنانی را که با وزیر فتح خان همداستان شده بودند، چون محمد خان قرائی و قلیچ خان تیموری و ندر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و یلنگ توش خان برادر سعید محمد خان جمشیدی و غیره به گواهی و تصدیق میرزای مذکور نزد شاهزاده برده، اعزاز و اکرام یافتند و او علاوه بر الطاف خویش رجوع باقی امر ایشان را موقوف و معطل به حضور شاه ایران داشت.

محمد رحیم خان حکمران خوارزم که از راه یاری و مدد کاری وزیر فتح خان تا سرخس اسپ معاونت تاخته، آن محال را متصرف شده بود، از ورود اعلی حضرت فتح علی شاه در مشهد خبر گشته، جانب خوارزم مراجعت کرد و هم وزیر فتح خان با دهن خسته وارد هرات شده، دو باره به ترتیب سامان سفر و فراهم کردن لشکر

پرداخت که به وجه اتم و اکمل راه تسخیر ایران برگرفته، آن مملکت را به تصرف آرد ولی از کج بازی و نیرنگ فلک حقه ساز کارش دگرگون شد.

شاه محمود با پسرش شهزاده کامران، خیر فتح هرات را شنیده، از کابل جانب آن ولایت راه برگرفتند و آن گاه که از قندهار بیرون شدند، شهزاده کامران به امر پدرش مامور پیش رفتن شده، خود شاه محمود از سبب نظم و نسق سیستان و قاین چندی در فراه درنگ کرده، بعد وارد هرات گشت. شهزاده قبل از ورود پدرش، منصور خان را از راه معذرت نزد شاهزاده حسن علی میرزا فرستاده، پیام داد که لشکر کشیدن وزیر فتح خان به امر دولت نبوده، خود سر جیش بدانسو در جنبش درآورده است و فرستاده مذکور با خوانین مزبوری که اجرای امور استقبالیه ایشان- چنان چه آنفا ذکر شد- شرفیاب حضور فتح علی شاه که به نزدیکی وارد مشهد شده بود، گشتند و همگان به خلاع فاخره نوازش یافته، از جمله منصور خان فرستاده شهزاده کامران مورد احسان زیاد شده، مصحوب او به شهزاده کامران مکتوب کرد که اگر سخن در صدق گفته و پیم داده ای وزیر فتح خان را روانه مشهد کن و یا از حلیه بصرش عاری ساز.

چون وزیر موصوف به قرار ذکر شاه شجاع، می خواست که به حلیه یی شاه محمود را بر پسرش شهزاده کامران بدگمان ساخته، در زندانش اندازد، و او از مکنون ضمیر وزیر آگاه گشته، پیام شاه ایران را تمسک کینه دیرینه اش که از حسد با وزیر داشت، ساخته، در کمین کار و اضرار وزیر فتح هان افتاد و وزیر بی نظیر از روز ورود شهزاده در هرات تا سه ماه از راه صداقت مودی خدمت بوده، گاه و بیگاه به سلام شهزاده حاضر می شد.

در این حال، هر چند دوستان ستوده آمل، وزیر سنجیده مآل را از بدبینی و کج خیالی شهزاده تخویف و تخدیر می نمودند، او احتیاط و احتراز را از رهگذر خدمتگزاری و صداقت شعاری لازم نشمرده اظهار و اصرار اخلاصمندان خویش را در ضمیر جای نمی داد و حواله تقدیر می نمود تا که روزی در محفل سلام شهزاده ناسنجیده فرجام به اغوا و القای امرای غرض جوی نکوهیده خوی، وزیر بی نظیر را گرفته، فوراً از حلیه بصر عاری ساخت و به غل و زنجیرش انداخته، به زندان فرستاد. [

برگردیم به کشمیر که داستان آن ناتمام ماند. پس از اسیر شدن و کور شدن وزیر فتح خان، برادران او- در راس محمد عظیم خان که حکمران کشمیر بود همراه با دوست محمد خان برای گفتن انتقام از شاه محمود و کامران دست به کار شدند. آن دو کشمیر را به سوی پیشاور و کابل ترک گفته و به جای خود نواب جبار خان- برادر دیگر خود را در کشمیر گذاشتند. پس از چندی رنجیت سینگ به کشمیر لشکر کشیده، آن را گرفت و جبار خان پا به گریز گذاشت.»

اینک در باره از دست رفتن پیشاور:

بی تردید، از دست رفتن پیشاور، به پیمانانه بسیاری نتیجه خیانت های سرداران بارکزیایی مانند سردار دوست محمد خان، سردار عظیم خان و سردار جبار خان و به ویژه سردار سلطان محمد خان طلایی (پدر سردار یحیی خان- نیای نادر خان) و برادرانش بوده است.

هنگامی که رنجیت سینگ با بهره گیری از دشمنی های سرداران بارکزیایی به پیشاور لشکر کشید و آن را گرفت، سردار عظیم خان- برادر بزرگ که حکمران کابل بود، این اشغال را برنتافت و به سوی پیشاور لشکر کشید و اعلام جهاد داد. مگر به رغم فداکاری ها و قربانی هایی که قبایل پشتون دادند، به دلیل خیانت برادرانش و نیز بزدلی خودش شکست خورد.

گام نخست را در این راستا سردار دوست محمد خان برداشت. موهن لال در ص. ص. 140-143 کتاب **زندگی امیر دوست محمد خان** (ترجمه داکتر هاشمیان) می نگارد: «...سردار دوست محمد خان با داشتن حکومت غزنی- نخستین سنگر مستحکم افغانستان، شادمان و شادان بود و به تقویت بیشتر استحکامات خود متوجه بود. با این هم، به آنچه در دسترس داشت، بسنده نکرده، آرام نمی گرفت و در اندیشه اصلاحات داخلی و بهبود اوضاع کشور هم نبود. برخلاف، در پی آن بود تا شرمساری و رسوایی خارجی نه تنها به برادر خود (سردار محمد عظیم خان) بل که به همه اعضای خانواده خود نثار کند.



روی این منظور، هیاتی را نزد مهاراجا رنجیت سینگ گسیل و این گونه با دربار لاهور مراد و مکاتبه برقرار نمود و با ایجاد چنین مناسبات می انگاشت به موقف خود به عنوان حکمران نیرومند غزنی افزوده و در عین زمان برادران خود به خصوص محمد عظیم خان مقتدر را کوچک ساخته و کم زده است.

این رفتار او، عظیم خان را سراسیمه و پریشان ساخت. چنان چه بی درنگ به منظور واری و مراقبت از اوضاع و امور سیک ها رهسپار پیشاور گردید. لشکرهای افغانی و سیک آن قدر به هم نزدیک شده بودند که گاهگاهی میان شان آتشباری هایی هم می شد.

آن گاه همه برادران بارکزیایی همداستان شده یار محمد خان را به عنوان نماینده نزد مهاراجا رنجیت سینگ فرستادند. اما یار محمد خان به اعتماد برادران خیانت کرده، به مشوره پیشوای سیک ها یا بدون مشوره او، نامه هایی به محمد عظیم خان گسیل و یادآور شد که سیک ها می خواهند راه دیگری را برگزینند، یعنی خانواده و خزانه اش را که در میچنی عقب گذاشته بود، بگیرند. بی تردید، سردار دوست محمد خان نیز در این مسایل با دشمن ارتباط داشت و برای تخریب محمد عظیم خان سعی می نموده است.

بروز این اوضاع درد آور و ناگوار، بی تردید غرور و شجاعت عظیم خان را متاثر ساخته بود. او از یک سو می پنداشت که باید از اسیر شدن زن ها و خزانه اش به دست سیک ها در میچنی جلوگیری کند و از سوی دیگر باور داشت که عقب نشینی بدون مقابله با دشمن و زدن ضربه نیرومند بر آن در میدان جنگ، یک حرکت بزدلانه خواهد بود.

در عین زمان، دل محمد عظیم خان از رفتارهای برادرانش سخت رنجیده بود، زیرا دوست محمد خان با سیک ها و دربار لاهور ائتلاف نموده بود. در چنین وضعی سر درگم، عظیم خان گاه برای حفظ متصرفات خود تصمیم به جنگ می گرفت و گاه به منظور حفاظت زن ها و دارایی خود می اندیشید که بهتر است اردوگاه را برچیند.

چندی نگذشت که پیروان و سپاهیان از بی تصمیمی او خسته شده، هر کدام آغاز به برچیدن خیمه و خرگاه خود کرده از اردوگاه در حالی بیرون می شدند که کسی سبب اصلی این ماجرا را نمی دانست. در این حال، عظیم خان بسیار اندوهگین شده، و از شدت تأثر ریش خود را کند و از نامردی و عدم صداقت دوست محمد خان و برادران دیگر که در اثر آن این گونه، در برابر دشمن سیک ناگزیر به عقب نشینی شده بود، شکوه سر داد و عاقبت این ضعف و خجالت را در برابر دشمن وخیم خواند. او پس از این، با دل خونبار به کابل بازگشت و پس از چندی بیمار و با دل پر حرمان درگذشت.<sup>44</sup>

پس از آن، در 1832 که کابل به دست دوست محمد خان افتاده بود، انگلیسی ها شاه شجاع را برای گرفتن قندهار فرستادند. این بود که دوست محمد خان ناگزیر گردید برای نجات قندهار با سپاه به آن شهر بشتابد. در این هنگام، رنجیت سینگ در هماهنگی با انگلیسی ها و با بهره گیری از خیانت سلطان محمد خان و برادرانش، در چهارچوب یک برنامه از پیش تدوین شده، پیشاور را گرفت.

دوست محمد، پس از بازگشت از قندهار، برای بازپسگیری پیشاور اعلام جهاد کرد و با لشکر به سوی پیشاور شتافت. مگر باز هم در اثر خیانت بردارش سلطان محمد خان، شکست خورد و ناکام به کابل برگشت.

باید نشاندهی کنیم که روابط میان دوست محمد خان و همه برادرانش پیوسته بر سر دستیابی به قدرت بسیار تیره بود. به ویژه با سردار سلطان محمد خان طلایی [نیای نادر خان-گ]. زمانی دوست محمد خان، وی را با برادران عینی اش که بر کابل حاکم بودند، از آن شهر رانده بود که از همین رو، پس از افتادن کابل به دست دوست محمدخان، میان ایشان دشمنی آشتی ناپذیری افتاد. در پهلوی آن، یک رشته اختلافات دیگر هم افزود گردید.

موهن لال در این رابطه در ص. 207 جلد یکم کتاب زندگی امیر دوست محمد خان (ترجمه داکتر هاشمیان) می نویسد: «هنگامی که زوال این خاندان آغاز شد، دختر شهزاده عباس سدوزایی مورد توجه سلطان محمد خان-

44. برگرفته از کتاب *زندگی امیر دوست محمد خان* با اندکی ویرایش.

حکمران پیشاور قرار گرفت و میان آن‌ها نامه‌هایی مبنی بر وصلت مبادله شد. این شهزاده خانم با ازدواج با سلطان محمد خان موافقت کرده بود و ترتیبات مسافرت وی به سوی پیشاور به همراهی گماشتگان خاص سلطان محمد گرفته شده بود.

اما امیر دوست محمد خان نیز به این شهزاده خانم زیبا دل باخته بود و همین که از عزم سفر وی آگاه شد، او را دستگیر و بی درنگ به زور به عقد نکاح خود درآورد. این اقدام امیر دشمنی شدید و دایمی بین دو برادر به میان آورد که تا پایان دوام کرد. از زبان سلطان محمد خان بارها شنیده می‌شد که می‌گفت «تا پای جان چیزی جز نوشیدن خون دوست محمد خان او را خشنود نخواهد ساخت».

روشن است، این دشمنی، بارها در مساله پیشاور و پیوستن سلطان محمد خان به رنجیت سینگ که سیطره او را بر سلطه دوست محمد خان بر خود ترجیح می‌داد، نمایان گردیده، سر انجام به از دست رفتن پیشاور (به رغم هزاران کشته و زخمی‌یی که مردم داده بودند)، انجامید.

همین دشمنی بود که دوست محمد خان در حساس‌ترین لحظه جنگ پیشاور، حاضر نبود در صورت پیروزی و گرفتن پیشاور آن شهر را به سلطان محمد خان بسپارد. در این پیوند موهن لال در ص. 177 کتاب زندگی امیر دوست محمد خان می‌نویسد: «مهاراجا رنجیت سینگ هنوز به اردوگاه خود نرسیده بود، ولی به فرمانده سپاه خود رهنمود داده بود که تا رسیدن او برنامه‌های تهاجمی امیر دوست محمد خان را با مبادله پیام‌ها و دوام گفتگوها به تعویق بیندازد و تطبیق این امر آغاز یافته بود.

از سوی امیر دوست محمد خان، نواب جبار خان و آقا حسین برای گفتگوها گماشته شده بودند. آقا حسین از سوی امیر مقرر شده بود تا نواب جبار خان را مراقبت کند. اما سیک‌ها آقا حسین را با دادن رشوه راضی ساختند که صلح را بر امیر بقبولانند.

سر انجام، سلطان محمد خان به قسم گروگان به منظور تضمین صلح تا رسیدن مهاراجا به اردوگاه سیک‌ها رفت. در عین زمان، امیر از سپردن حکومت پیشاور که هنوز روشن نبود به صلح از سیک‌ها گرفته می‌شود یا به جنگ؟ به سلطان محمد خان ابا ورزیده بود. حتا هنگامی که سلطان محمد خان در عوض، تقاضای حکومت جلال آباد را نمود، آن هم از سوی امیر رد شد. از این رو سلطان محمد خان کنون که دیگر در اردوگاه سیک‌ها بود، خود را آزاد و حق به جانب می‌دانست تا برای منافع شخصی خود کاری نکند.

امیر دوست محمد خان که از بابت حضور سلطان محمد خان در اردوگاه دشمن تشویش داشت، و برای خود احساس خطر می‌کرد، بدون رعایت شرایط صلح، پنهانی شماری از غازیان افغان را برانگیخت تا به منظور قصد جان سلطان محمد خان – که نامردانه‌ترین و خائبنانه‌ترین هدف بود- حمله کنند. در نتیجه این تصمیم، چند حمله پراکنده و نامنظم از سوی افغان‌ها بر اردوگاه سیک‌ها به عمل آمد و چند سر بریده را با مقداری غنایم که از خیمه‌های سیک‌ها چپاول زده بودند، با خود آوردند.

سپاه سیک که فقط منتظر همچو حمله‌یی بود، که تخطی از شرایط صلح به شمار می‌رفت، به فرمان مهاراجا به حالت دفاعی قرار گرفت.

پیر محمد خان- برادر تتی سلطان محمد خان که در اردوگاه امیر بود، به بهانه‌یی خود را بیمار انداخته، خنجر در دست منتظر بود تا آن را به سینه امیر فرو ببرد. زیرا بر آن بود که تصمیم امیر در تخطی از شرایط صلح و ایجاد دشمنی با سیک‌ها فرومایگی بوده، و فرمانده سپاه سیک‌ها را بر می‌انگیخت به رسم انتقام، سر برادرش- سلطان محمد خان را از تنه جدا سازد...

حتا در واپسین لحظات زندگانی دوست محمد خان، هنگام گرفتن هرات، سلطان محمد خان به رغم بستن عهد و پیمان و مهر و امضا در قرآن و سوگند خوردن با دوست محمد خان، مبنی بر پایان دادن به دشمنی‌ها و وصلت‌هایی که برای آشتی میان‌شان، بین فرزندان آن‌ها شده بود، نامه محرمانه‌یی به شاه ایران نوشت و پیشنهاد کرد که حاضر است دوست محمد خان را بکشد و مملکت افغانستان را ضمیمه مملکت ایران سازد.

کاتب هزاره (رح) در سراج التواریخ، جلد دوم، ص. 38 در این باره چنین می نویسد: «پس از مراجعت سردارانی که روی از دولت بر تافته بودند، چون سردار سلطان احمد خان [(برادر زاده امیر دوست محمد خان)-گ.] را دامن ضمیر از آرایش کینه و عناد پاک نبود، سردار سلطان محمد خان را با خود متفق ساخته، هر دو تن با هم عرض حضور اعلیحضرت ناصر الدین شاه قاجار شدند که اگر [از سوی-گ.] دولت ایران نصرت و یاری بدیشان داده شود، هر آینه مملکت افغانستان را به مدد لشکر ایران که برسد، از وجود امیر کبیر [(دوست محمد خان-گ.)] خالی نموده، ضمیمه مملکت ایران کرده، بعد راه خدمت پیش خواهیم گرفت و این عریضه ایشان از عرض راه به دست یکی از هواخواهان و خدمتگاران امیر کبیر افتاده، به کارکنان حضور رسیده، اعلیحضرت امیر کبیر از کید ایشان آگاه گشته،...».

پسان ها این دشمنی به فرزندان و نوادگان شان به ارث رسید. چنان چه عبدالرحمان خان، یوسف خان- پسر سردار یحیی خان (پسر سلطان محمد خان را به هندوستان تبعید کرد که با فرزندان خود - نادر خان و برادرانش سال ها در دیره دون با جیره انگلیس زندگی می کردند. تا این که در زمان حبیب الله خان خواهر خود را به زنی وی دادند و دوباره به کشور برگشتند و به دربار راه گشودند و مقام های مصاحبان حضور را گرفتند.

در آینده، همین نادر خان و برادرانش به همکاری سردار احمد شاه خان- پسر عم شان و با همدستی شهزاده امان الله خان و مادرش؛ حبیب الله خان کشتند و سپس هم به همکاری انگلیس و ارتجاع داخلی، امان الله خان را بر انداختند و به یاری شبه نظامیان وزیر ی هند بریتانیایی، تاج و تخت او را باز ستانند. به هر رو، چون در کتاب در زمینه چگونگی افتادن پیشاور به دست سیک ها روشنی انداخته شده است، بیشتر به آن نمی پردازیم.

... و اینک رشته سخن را به آقای داکتر بابا خواجه یف می سپاریم.

### پیشگفتار

مبارزه خلق های افغانستان به خاطر استقلال در برابر استعمارگران بریتانیایی- یکی از درخشان ترین برگ های تاریخ آن به شمار می رود. مهمترین رخداد این مبارزه- جنگ اول انگلیس در برابر افغانستان [(جنگ اول افغان و انگلیس)-گ.] در سال های 1838-1842 بود، هنگامی که سپاهیان کمپانی هند شرقی که مناطق جنوب خاوری افغانستان را اشغال نموده بودند؛ با مقاومت سرسختانه توده ها رو به رو گردیدند و سر افکنده از کشور بیرون رانده شدند.

در دهه های نخست سده نهم، افغانستان دولتی بود فروپاشیده و از هم گسیخته به چند خان نشین که با تنش های درونی در هم شکسته بود. دولت نیرومند درانی، مقارن با اوایل سده نهم در عمل فروپاشیده بود. رشد زمینداری بزرگ فنودالی منجر به تقویت توانمندی و خودسری فنودالی های بومی گردیده بود. افت قدرت مرکزی و مبارزه سهمگین درونی خان های افغان بر سر گسترش متصرفات شان کشور را [به سان سوهانی-گ.] می ساید.

در روند خانه جنگی در افغانستان، خان های بارکزیایی از قبیله درانی به ویژه تقویت یافته بودند. زمان شاه- نوه احمد شاه درانی، به سال 1793 با پشتیبانی پاینده [محمد خان-گ.] - رهبر بارکزیایی ها بر تخت نشست. مگر به سال 1801 همان خان ها درانی به کمک ترفندهای انگلیسی ها، زمان شاه را از تخت به زیر کشیدند. چون مشی را که او پیش گرفته بود، برای خان ها خوشایند نبود.

شاه محمود- شهریار نو، که تخت را به حمایت فتح خان- پسر پاینده محمد خان گرفته بود، پس از دو سال از سوی برادر جوانتر خود- شجاع الملک (که بر سرشناسان قبایل خاوری افغان و نیز سوداگران هندی و بازرگانان شکارپور تکیه داشت) سرنگون گردید.

شاه شجاع (1803-1809) با تلاش برای به دست آوردن دل هوادارن خود، آغاز به پخش پول از خزانه و دادن زمین های شاهی به آنان کرد. این کار از یک سو به ته کشیدن خزانه شاهی و از سوی دیگر به رشد آتیه نیروهای جدایی خواه افغان انجامید. درآمدهایی که از زمین های شاهی جمع آوری می گردید، پس از توزیع بخشی از این زمین ها برای خان ها، دیگر برای نگهداری ارتش که شاه می توانست تا اندازه یی با آن جلو خودسری های سرشناسان فنودالی را بگیرد، بسنده از کار نبرآمدند. در نتیجه، شجاع سرنگون گردید و تخت پادشاهی بار دیگر را محمود به کمک وزیر فتح خان گرفت (1809-1818).

فتح خان با به دست آوردن کرسی وزارت پر قدرت شاه و با تمرکز قدرت در دست های خود، تلاش ورزید آن را برای سرکوب مبارزات میان فئودالی در کشور به کار ببندد. این مشی به گونه یی که پروفیسور ایگور میخاییلویچ ریسنر نشاندهی نموده است، تصادف ساده نبود: این مشی نیاز اجتماعی کشور را بیان می کرد- جایی که زمینه تا جایی برای کانسلیداسیون سیاسی فراهم گردیده بود. شالوده اقتصادی آن را توسعه مناسبات بازرگانی- پولی و رشد مبادله داخلی در چنین نواحی یی چون شهرهای بزرگ مانند قندهار، کابل، هرات و پیشاور می ساختند.

زمینه های طبقاتی کانسلیداسیون با مبارزه دوامدار میان دار و دسته های فئودالی گوناگون فراهم گردیده بود. در روند مبارزات، برخی از خانواده های فئودالی به پیمانانه بسیار فوق العاده تقویت یافته بودند که برای دفاع از دارایی های شان حاکمیت مقتدری لازم بود که همچنان توانایی سرکوب مقاومت توده های زیر ستم را داشته باشد.

تقویت قدرت وزیر فتح خان و تیره (طائفه) وی، ناآرامی مقامات بومی را بر می انگیخت و به سال 1818 او در نتیجه توطئه شهزاده کامران- حکمران قندهار کشته شد. کشته شدن فتح خان منجر به خشمگین شدن و بر افروخته شدن [برادران] و وابستگان پر شمار او گردید. تلاش های مبنی بر سرکوب مسلحانه خیزش های بارکزایی ها با ناکامی رو به رو گردید و شاه محمود با پسرش کامران به هرات گریختند.

پس از سرنوشتی شاه محمود، در کشور مبارزه دیرپایی بر سر قدرت میان برادران فتح خان آغاز گردید [سر انجام] یکی از آن ها- دوست محمد به سال 1826 توانست حاکمیت خود را بر کابل تثبیت نماید.

برادران دوست محمد در پیشاور و قندهار<sup>45</sup> قدرت را تصرف کردند و تنها هرات کماکان به دست نمایندگان خاندان سدوزایی- شاه محمود و کامران میرزا مانده بود. ملتان و کشمیر را سیک ها تصرف نمودند.

این گونه، با سقوط خاندان سدوزایی (1818) در گستره افغانستان سردار نشین های مستقل به وجود آمدند. این کار منجر به تضعیف نیروی نظامی افغان ها گردید. مگر تشکیل سردار نشین (خان نشین) های جداگانه گواه بود بر رشد آتیه مناسبات فئودالی در جامعه افغانی و اتحادیه های قبیله یی مبنی بر روابط خویشاوندی به گونه نهایی جای خود را به اتحادیه های گستره یی واگذار کردند.

در راس این اتحادیه ها، فئودال های بزرگ ایستاده بودند که تلاش می ورزیدند قدرت خود را با اشغال قلمروهای جدید و نیز بهره برداری خشن از دهقانان، تقویت نمایند.

نیرومندترین سردار نشین ها- کابل بود که به بالا برآمدن آن به پیمانانه چشمگیری گذشتن راه های اصلی تجاری از هند و خان نشین های آسیای میانه از گستره آن مساعدت نمود. افزون بر این، کابل با داشتن موقعیت مرکزی در میان سردار نشین های افغانی نسبتا بهتر از حملات دشمنان خارجی دفاع می شد.

الکساندر برنس- جاسوس سرشناس انگلیس که بارها در سال های دهه سی سده نهم از افغانستان بازدید نموده بود، نوشت: «شهر کابل برازندگی و برجستگی خود را نه به آن پیمانانه مرهون حضور دایمی دربار، بل که موقعیت سودمند خود است: کابل از نقاطی است که راه های بازرگانی آسیا را به هم پیوند می زند. موقعیت سودمندی که در گذشته به افغانستان اجازه می داد در هنگام توفان هایی که آن را می لرزانید، سر پا بیستد و کنون نیز به آن چنین برتری هایی می دهد که در کدامین پایتخت دیگر خاور به دشوار بتوان یافت»<sup>46</sup>.

دوست محمد با تحکیم یافتن بر تخت کابل، توانست در جریان چندین سال کوهستان، کوهدامن، جلال آباد، بامیان، زرمت، گردیز و نیز بخشی از سرزمین های هزاره نشین را در جنوب باختری کابل بگیرد.

<sup>45</sup> در قندهار قدرت را برادران پر دل خان، شیر دل خان، کهندل خان، مهر دل خان و رحم دل خان که در آستانه تهاجم به انگلیس به افغانستان سه تن از آن ها زنده بودند- در پیشاور قدرت را برادران- عطاء محمد خان، یار محمد خان، سلطان محمد خان، سید محمد خان و پیر محمد خان گرفتند که در میانه های سال های 20 سده نهم سه تن از آنان از جمله سلطان محمد خان زنده مانده بودند.

<sup>46</sup> A. Burens, Cabool: a personal narrative of journey to and residence in that City, in the years 1836, 7 and 8, London, 1843, p. 369.

در آستانه تهاجم انگلیسی ها بر افغانستان (1838) سرزمین گسترده بی زیر حاکمیت امیر بود که از شمال به جنوب از پروان تا مقر (273/5) کیلومتر و از باختر تا خاور- از بامیان تا گذرگاه خیبر 322 کیلومتر پهنایی داشت. در بزرگترین شهر سردار نشین- کابل، نزدیک به 60-65 هزار نفر، بود و باش داشتند. در غزنی- 15 هزار نفر، در جلال آباد- ده هزار نفر و در چاریکار- 5 هزار نفر.

تثبیت شمار کل باشندگان سردار نشین به دلیل نبود داده های دقیق دشوار است. مگر با دانستن آن که ساحات سه استان افغانستان معاصر (کابل، ننگرهار و جنوبی) به استثنای هزارستان و نورستان (کافرستان) عمدتاً در متصرفات دوست محمد خان شامل بودند، می توان گمان زد که روی هم رفته در سردار نشین کابل نزدیک به یک میلیون و سه صد هزار نفر بود و باش داشتند.<sup>47</sup>

بخش بزرگ باشندگان را افغان ها تشکیل می دادند: غلزایی ها، مومندها، وردک ها و دیگران (بیشتر کوچی ها). آن ها در سراسر ساحه سردار نشین، منهای کوهستان و کوهدامن که باشندگان آن ها یکسره تاجیک تبار بودند، می زیستند.

بزرگترین قبایل افغانی- غلزایی ها بودند که در نیمه نخست سده نهم مشتمل بر 100-200 هزار خانواده بودند.<sup>48</sup> زمین های غلزایی ها از شمال به سوی جنوب- از رود کابل تا شهر قلات غلزایی- و از باختر تا خاور- از گل کوه؟ تا کوه های سلیمان پهن بودند.

غلزایی ها روی هم رفته شیوه زندگانی کوچروی داشتند. با آن که در میان آن ها تیره های جداگانه بی بودند که تنها دست اندر کار زمینداری اسکان یافته بودند (سلطان زی ها، عمرخیل ها) و یا تنها دامداری کوچرو (احمدزایی ها) گروه های جداگانه غلزایی ها در میان فراه و هرات در ناحیه سبزوار دیده می شوند.<sup>49</sup>

بخش چشمگیر باشندگان سردار نشین کابل تاجیک ها بودند. به گواهی منابع، افزون بر کوهستان و کوهدامن که تاجیک ها در آن باشندگان اصلی بودند، گروه های کوچک تاجیک ها در نواحی غزنی، زرمت، گردیز، پغمان، بتخاک، لوگر و جلال آباد دیده می شدند.

تاجیک ها به استثنای برخی از موارد نادر، مدت ها پیش تقسیمات قبیله بی- تیره بی را پشت سر گذاشته و در بیشتر ینه موارد به نام محلی می شدند که در آن بود و باش داشتند.<sup>50</sup>

سراسر گستره سردار نشین به مناطق و حوزه ها تقسیم می شد که طبق معمول امیر حاکمان آن را از فرزندان و یا خویشاوندان نزدیک و وابستگان خود می گماشت. آن ها در دست های خود هم قدرت مدنی و هم قدرت نظامی را متمرکز نموده بودند. مالیات می گرفتند و محصولات گمرکی را.

امیر دوست محمد فرمانروای بی چون و چرای سردار نشین بود و از قدرت بی حد و مرزی برخوردار بود.

47. نفوس [سردار نشین کابل-گ]. از روی نفوس کنونی استان های مناطق افغانستان معاصر گرد آوری شده از سوی آ. آ. پولیاک برآورد و سنجش شده است (نگاه شود به: آ. آ. پولیاک، *ساختار اقتصادی افغانستان معاصر*، رساله دکتری، مسکو، 1954، ص. 146).

48. Mac Gregor, Central Asia, Calcutta, 1871. p. 279, A. Burnes, Cabul: a personal narrative of... journey..., p. 138

49. سبزوار (سبزه وار، سبزار، سبزه زار) یا اسفزار- از مناطق قدیمی و تاریخی کشور است که با آن نام مردانی بزرگ با شهرت جهانی چون سبزواری و اسفزاری پیوند دارد. در نیمه دوم سده بیستم- در عصر اولترا ناسیونالیسم، شماری از دولتمردان تندرو و تبارگرای افغانستان، سبزوار را به «شیندند» که تقریباً ترجمه پشتوی سبزوار است، به گونه رسمی تغییر دادند که لغزش بسیار بزرگ و نابخشودنی تاریخی- فرهنگی است که باید ویرایش گردد.

50. مانند بدخشی، پنجشیری، بایانی، کابلی و....

روحانیون بلندپایه مسلمان از نفوذ بزرگی برخوردار بودند که منابع پولی چشمگیر و زمین های بسیاری در اختیار داشتند. برخورداری از درآمدهای ناشی از بهره برداری از زمین های وقفی موقوفات بزرگران، سود به دست آمده از معاملات رباخوری سودخوران و سوداگران و نیز سایر درآمدها که برای دستگاه روحانیت گرفته می شد، به نیروی روحانیون بلندپایه می افزود.<sup>51</sup>

دستگاه دادخواهی و معارف نیز در دست روحانیت بود که نفوذ آن را از این هم بیشتر می گردانید. دوست محمد ناگزیر بود منافع روحانیون بلندپایه را که به نوبه خود در پایدار شدن قدرت مرکزی دینفع بودند و از او پشتیبانی می کردند، در نظر داشته باشد.

سرشناسان مردم کوچی بیش از هر کسی از قدرت مرکزی مستقل بودند و از امیر تنها آن هنگام حمایت می کردند که برای شان این کار سودمند می بود. دوست محمد خان با تلاش برای یافتن تکیه گاه در میان سرشناسان قبایل کوچی، نمایندگان بانفوذ آن را به سوی خود و به خدمت جلب می کرد و آنان را به کرسی های برجسته می گماشت و به آنان مبالغ هنگفتی را به عنوان معاش و حقوق می پرداخت.

مقارن با اوایل سال های دهه سی سد ه نهم، دوست محمد بر تخت کابل محکم نشسته بود و ارتش به پیمانه بایسته نیرومندی داشت.

امیر می کوشید فئودال های نامطمئن و جنگجویان قبیله یی زیر فرمان سران قبایل را با سپاهیان منظم تعویض نماید. «نیروی نظامی امیر دوست محمد خان بی تردید از نیروی دیگر حاکمان افغانستان برتری داشت و موهن لال در این زمینه نوشت: هرگاه اطلاعات من درست باشد، پادشاهان سدوزایی هیچ گاهی از چنین پارک توپخانه نیرومندی که امیر داشت، برخوردار نبودند. او عمده ترین وظیفه خود را تقویت توان رزمی سردارانشین می پنداشت».

ارتش دوست محمد خان که عمدتاً متشکل از سواران نظام بود، بنا به مدارک موهن لال بیش از دوازده هزار سپاه سوار و 3500 نفر پیاده داشت. توپخانه امیر 50 دستگاه توپ و 200 زنبورک داشت.<sup>52</sup> این در حالی بود که خود امیر می گفت که شمار سواران او به بیست هزار و شمار سپاهیان پیاده او به ده هزار نفر می رسید.

سواره نظام به چند دسته تقسیم می شد. یکی از آن به نام «خود اسپه» یاد می شد که سپاهیان هر یک اسپ های خود شان را داشتند. دسته دیگر «عمله سرکاری» نام داشت که سپاهیان آن با اسپ های دولتی که از خزانه خریداری شده بود، و شمار شان به سه هزار نفر می رسید. بر یگان های سواره نظام در بیشتر موارد پسران امیر فرمان می راندند. برای مثال، زیر فرمان محمد اکبر- پسر او، یک دسته یی 2000 نفری و زیر فرمان غلام حیدر- پسر دیگر او، یک دسته هزار نفری و زیر فرمان [محمد افضل]- پسر دیگرش، یک دسته 600 نفری قرار داشت.

پیاده نظام از جمع غلزایی ها و کوهستانی ها گرفته می شد. چنین بر می آید که کوهستانی های تاجیک تبار به گواهی برنس در کشور چونان «بهترین جنگاوران پیاده» بنام بودند.

جزایر چی یا جزایل چی ها از جمع غلزایی ها گرفته می شدند. دسته های تیرباری که با تفنگ های موشکت<sup>53</sup> لوله دراز آسیایی مجهز بودند که برای تیرباری ها مناسب بودند. به گونه یی که موهن لال می نویسد، این تفنگ ها بهتر از موشکت های انگلیسی بودند و دور تر از آن ها را می زدند». بر جزایلچی ها که شمار کل آنان بیش از 2000 نفر بود، محمد اکبر- پسر امیر فرمان می راند.

<sup>51</sup> مانند فطر روزه، نکات، خیرات، نذورات، به راه خدا، خمس و سهم امام و...-گ.

<sup>52</sup> به گفته موهن لال، خود دوست محمد می پنداشت که شمار سواره نظام او به بیست هزار تن و پیاده نظامش به ده هزار تن می رسد.  
نگاه شود به:

Mohan lal, Life of the amir Dost Mohammad khan of Kabul: with his political proceeding towards the English, Russian and Persian governments, including the victories and disasters of the British Army in Afghanistan. Vol I-II, London, 1841., I. p. 239, 261.

<sup>53</sup> این تفنگ ها را مردم عادی **موش کش** می خوانند.-گ.

بقیه پیاده نظام (نزدیک به 1500 نفر) در آستانه جنگ زیر فرمان افسران اروپایی- هرلان [امریکایی-گ.]، کمپیل و عبدالصمد خان هندی بودند.

مشی فرمانروای کابل که متوجه به تقویت مرکزگرایی و توحید همه سردارانشین ها در یک کشور بود، با مقابله سرسختانه فئودال های بزرگ و به ویژه استعمارگران بریتانیایی که در حفظ افغانستان پارچه پارچه ذینفع بودند و تنها برای اشغال سرزمین های افغانی منتظر فرصت مساعد، رو به رو شده بود.

چنین وضعی در سردار نشین کابل مقارن با 1838 پدید آمده بود. در پیوند با جنگی که به سال 1834 با سیک ها رخ داد، (که پشت سر آن ها انگلیسی ها ایستاده بودند)، و نیز مبارزه با مدعی تخت کابل- شهزاده شجاع المک، امیر به منابع پولی بیشتری نیاز داشت. او به شدت مالیات ها را افزایش داد و تاجران و رباخوران هندی را وادار گردانید تا به او وام بدهند. برای کاهش هزینه ها و افزایش وجوه مالی در خزانه، حقوق و امتیازات خان ها و وابستگان و نزدیکان خود را کاهش داد و نیز از معاشات روحانیون کاست.

سر انجام، او جایادهای برخی از خان های درانی را که تقویت آنان نگرانی او را بر می انگیخت، ضبط و مصادره کرد. امیر با این تدبیرها بخش چشمگیر سرشناسان افغانی و روحانیت را برخلاف خود بر انگیخت. مگر موفق نشد نیاز به منابع پولی لازم برای تقویت ارتش را در پیوند با خطر پیش آینده تهاجم نظامی انگلیسی ها بر آورده سازد.

دوست محمد خان به سال 1838 به مقصد کمرنگ ساختن ناخشنودی سرشناسان فئودالی که پیوسته در تلاش بودند درآمدهای خود را از مدرک تاراج در لشکرکشی های «جهانگیرانه» افزایش بدهند و همزمان با آن، به منظور جبران کمبود منابع مالی، سپاهیان خود را به تعداد شش هزار نفر به فرماندهی شهزاده اکبر برای اشغال سردارنشین های پراکنده ازبیک و تاجیکی ترکستان جنوبی (در شمال هندوکش) گسیل داشت. مگر این لشکرکشی، تمایلات خصمانه محافل حاکمه سردارنشین ها را تضعیف ننمود و نتوانست تهدیدات خیزش آن ها را در برابر امیر از میان بردارد.<sup>54</sup>

در عین زمان، نیمی از ارتش (نزدیک به شش هزار نفر) که دوست محمد بر آن تکیه داشت، در آن سوی هندوکش به سر می برد. اشغالگران انگلیسی از تنش اوضاع داخلی در سردار نشین کابل- نیرومندترین سردارنشین افغانی، با آغاز نمودن اقدامات نظامی در برابر افغانستان به سال 1838 بهره برداری نمودند.

دومین سردارنشین افغانی که به سال 1838 مورد تهاجم استعمارگران انگلیسی قرار گرفت، قندهار بود. در این سردارنشین - حکمرانان بارکزیایی، برادران کهندل خان، رحمدل خان و مهر دل خان فرمان می راندند. زمین های آنان از جلدلگ در شمال تا بلوچستان در جنوب و از بابه شیر در باختر تا معروف در خاور پهن بود.

بزرگترین شهرهای این سردارنشین عبارت بودند از قندهار، معروف و گرشک. شمار کل باشندگان این سردار نشین به 700-800 هزار نفر می رسید. بافتاری تباری سردارنشین قندهار درست همانند سردارنشین کابل رنگارنگ بود. افزون بر بخش عمده باشندگان- افغان ها (بیشتر کوچی)، درصدی بزرگی باشندگان تاجیک ها، هندی ها، هزاره ها، قزلباشان و... بودند.

پر نفوس ترین گروه در سردارنشین قبیله درانی بود که در اوایل سده نهم شمار آنان به صد هزار خانوار می رسید.

سردارنشین قندهار به سه بخش تقسیم می شد که هر یک را به ترتیب «برادران قندهاری» رهبری می کردند: کهندل خان، رحمدل خان و مهردل خان. هر یک از آنان کاخ هایی داشتند که بسیار هم بزرگ نبودند. هر یک، به ترتیب سن و سال، سهم خود را از درآمد های سردارنشین به دست می آوردند. یعنی عملاً از آن ناحیه یی که بلافصل بر آن فرمان می راندند. کهندل خان- برادر ارشد، نقش اصلی را در اداره سردارنشین بازی می کرد.

<sup>54</sup>. این یکی از لغزش های بزرگ و نابخشودنی امیر دوست محمد خان در آستانه تجاوز انگلیسی ها به خاک ما بود-گ.



میان برادران توطئه چینی و دسیسه سازی در برابر یک دیگر و کشاکش بر سر دستیابی به جایگاه نخست در اداره، پایانی نداشت.

سیاست داخلی حکمرانان قندهاری که متوجه به تضعیف توانمندی خان های بزرگ درانی بود، اغلب شورش هایی را بر می انگیزت که بسیار به دشواری می توانستند آن ها را فرو بنشانند. چون ارتش آن ها سر هم سه هزار سوار و یک هزار سپاهی پیاده داشت و پارک توپخانه آن ها کوچک بود. روی هم رفته 15-20 دستگاه توپ.

روحانیون سنی که مایل نبودند برادران بارکزیایی را به خاطر پیوندهای آن ها با ایران ببخشند، با آن ها خصومت می ورزیدند.<sup>55</sup> بر پایه گزارش لیچ- جاسوس انگلیسی، نمایندگان روحانیت بارها فرمانروایان قندهار را تهدید به شورش نموده بودند، هرگاه آن ها مناسبات شان را با ایران بر هم نزنند.

رژیم خودکامگی، خشونت و باجستانی از باشندگان که در سردارنشین حاکم بود، مناسبات لایه های گسترده باشندگان را با فرمانروایان بارکزیایی به شدت تیره گردانیده بود.

ویتکیویچ گزارش داده بود که «سرداران قندهاری با همچشمی هایی که با یک دیگر داشتند، خود را بیخی تضعیف نموده و با فشارها و تاراج ها، باشندگان سرزمین خود را از خود متنفر و منزجر ساخته بودند».

این گونه، استعمارگران انگلیسی با آغاز نمودن جنگ در 1838، دلایلی در دست داشتند که به پیروزی سهلی بر فرمانروایان افغانی (که در اثر کشاکش های درونی تضعیف گردیده و تکیه گاه استواری هم در میان سران فئودالی و هم در میان کتله های گسترده مردمی نداشتند)، سنجش داشته باشند.

\*\*\*\*\*

---

<sup>55</sup> روشن است که نزدیکی سرداران قندهاری با ایران، در آن برهه، به دلایل مختلف، امر ناگزیری بود. نخست، این که ایران تنها همسایه قدرت مند آن ها بود و با آن کشور مناسبات بازرگانی داشتند. دو دیگر، این که کهن دل خان و برادرانش راه دیگری جز از دوستی با ایران که تنها تکیه گاه خارجی شان شمرده می شد، نداشتند.

مناسبات آن ها با دوست محمد خان که پیوسته در پی گرفتن متصرفات شان بود، گرگ و میش بود. با کامران- شاه هرات نیز دشمنی دیرینه داشتند. از آن سو، خطر سیک ها که در پس از گرفتن پیشاور، در صدد گرفتن جلال آباد بودند، هم بس بزرگ بود و بزرگتر از آن، خطر انگلیسی ها که در پی آوردن شاه شجاع درانی و گرفتن همه سردارنشین های بارکزیایی و در گام نخست قندهار و همه سرزمین های سند و پنجاب و بلوچستان بودند. سایه یورش انگلیسی ها بر همه سردارنشین ها پیوسته پهن بود.

سرداران تازه به بسیار دشواری، آن هم به یاری ایران و نیروهای کمکی کابلی توانسته بودند، یورش سهمگین شاه شجاع درانی را دفع کنند. در این حال، ایران افزون بر کمک مالی و نظامی به سرداران، حاضر بود، کامران را که به سوی انگلیسی ها لغزیده بود، از تخت هرات بر افکنده، متصرفات او را بر پایه عهد نامه یی که از سوی کنت سیمونیچ- سفیر روس در تهران تضمین شده بود، به آنان بسپارد. این عهدنامه از هر نگاه به سود سرداران بود.

آن چه مربوط می گردد به دشمنی روحانیون سنی قندهار با سرداران به بهانه نزدیکی با ایران شیعه بر پایه تعصب مذهبی، باید ریشه این کار را در ترفندهای انگلیسی ها جستجو کرد که همواره با هیمة انداختن در آتش این اختلافات، به سود خود بهره برداری نموده اند. در این هنگام انگلیسی ها توانسته بودند شبکه جاسوسی پر شاخ و برگ در همه سردارنشین های افغانی پهن نمایند. به گونه یی که حتا ملا نصوح- وزیر کهن دل خان را نیز استخدام کرده بودند و از نزد او اطلاعات دست اول را دریافت می داشتند.

در این جا، فشار روحانیون سنی بر سرداران را، در واقع می توان چونان فشار غیر مستقیم انگلیسی ها ارزیابی کرد که در نزدیکی سرداران با ایران و افتادن هرات به دست شان که بی تردید توان و وزن آن ها را به پیمانہ چشمگیری بالا می برد، ذینفع نبودند. چون خود شان در برنامه داشتند نه تنها قندهار، بر کابل و سراسر گستره بازمانده از امپراتوری درانی و حتا خان نشین های آسیای میانه را بگیرند. گ.

در آثار خاورشناسان شوروی مسایل گوناگون تاریخ افغانستان به بررسی گرفته شده است. به ویژه پروفیسور ایگور ریسنر کار بسیاری انجام داده است. با این هم، تا کنون علل و رویدادهای نخستین جنگ افغان و انگلیس (1838-1842) و نیز نقش توده های مردمی در پس زدن استعمارگران از سوی افغانستان شناسان شوروی به پیمانہ بسندہ پژوهش نشده است. مقالات در این زمینه و آثار عمومی در بارہ تاریخ افغانستان این خلا را نمی توانند پر کنند.

آثار خاورشناسان بوژوازی و به ویژه انگلیسی اختصاص داده شده به نخستین جنگ افغان و انگلیس، جانب دارانہ و یک جانبہ گرایانہ بوده و به توجیہ تجاوزات سیاست بریتانیا در افغانستان و آسیای میانہ متوجہ اند. به این مقصد، استعمارگران انگلیسی در کانسپت دروغین «دفاع از هند در برابر تهاجم روسی» بهره جسته اند کہ همه تقریباً آثار تاریخ پردازان خاورشناس انگلیسی به ویژه سر پرسی سایکس- نویسنده کتاب تاریخ افغانستان (لندن 1940) و دیگران بر همین شالوده استوار اند.

در آثار تاریخ نویسان افغانستان معاصر، تا کنون مونوگرافی بی در بارہ موضوع نخستین جنگ افغان و انگلیس دیده نمی شود.

در آثار عمومی؛ بخش هایی کہ به این موضوع پرداخته اند، آنالیز کامل رخدادها را نمی دهند. برای مثال در کتاب دو جلدی «د پشتنو تاریخ» (تاریخ پشتون ها)، نوشته قاضی عطا الله کہ به زبان پشتو به سال 1942 در پیشاور به چاپ رسیده است،<sup>56</sup> با فاش ساختن سیاست تجاوزگرانه بریتانیا در افغانستان نتوانسته است علل راستین جنگ سال 1838-1842 افغان و انگلیس را توضیح بدهد.

سید قاسم رشتیا- تاریخ نویس افغانی در کتاب **افغانستان در قرن نوزده** جای بزرگی را به رویدادهای نخستین جنگ افغان و انگلیس و افشای سیاست استعمارگران بریتانیایی در افغانستان، در این دورہ، داده است. خصوصیت مثبت این کتاب کہ چاپ نخست آن به سال 1950 برآمده بود و سپس در 1956 بار دوم با اضافات و بازنگری چاپ شد، این است کہ نویسنده برخورد انتقادی بی نسبت به آثار تاریخی [در زمینه] دارد و نیز تمایل او به این کہ ارزیابی خودش را در قبال رخدادها بدهد.<sup>57</sup>

با این هم، به رغم یک رشته خوبی ها، کتاب رشتیا نتوانسته است از زیر سایه تاثیر تاریخ نگاری (هیستوریوگرافی) انگلیسی و کانسپت «دفاعی» و «دفاع از هند» و این فرمول کہ هرات «کلید هندوستان است»، برآید.

آثار برخی دیگر از تاریخ نویسان افغانی [در زمینه] نیز زیر تاثیر همین کانسپت نوشته شده اند. مانند «سراج التواریخ» نوشته فیض محمد کاتب و احمد علی کهزاد- «رجال و واقعات تاریخی افغانستان»، و رشتین- «مبارزات پشتون ها». حال چه رسد به دیگر مقالات کہ به جنگ سال های 1838-1842 افغان و انگلیس پرداخته اند. مانند «**جنگ اول افغان و انگلیس، علل و نتایج آن**»، نوشته م. میوند و «**ولایات شرقی افغانستان**» نوشته غبار و...

پژوهش های علمی در بارہ تاریخ افغانستان و به ویژه تاریخ نخستین جنگ افغان و انگلیس در آثار پیش از انقلاب روسیہ بسیار اندک است و آنالیز عمیق را به دست نمی دهند. مفصل تر از همه، رخدادهای جنگ افغان و انگلیس

---

<sup>56</sup> قاضی عطاء الله خان، **دپشتنو تاریخ** (تاریخ پشتون ها)، پیشاور، 1942 و 1947.  
<sup>57</sup> داکتر بابا خواجه یف در این اثر از چاپ دوم کتاب، سال 136، چاپ کابل بهره جسته است. شایان یادآوری است کہ رشتیا در ژنو در واپسین سال های زندگانی، برای آخرین بار کتاب خود را با بهره گیری از یک رشته آثار انگلیسی بازنگری و بازنویسی نمود کہ از سوی بنگاه انتشارات «میوند»، پیشاور چاپ گردیده است.

کتاب آقای رشتیا دارای اطلاعات سودمندی است. مگر مانند بسیاری از کتاب های تاریخ نوشته شده از سوی تاریخ نویسان هم میهن در نیمہ دوم سده بیستم، از یک رشته نارسایی های جدی رنج می برد و بایسته است با آن با **قید احتیاط** برخورد گردد.

ترجمہ روسی این کتاب به سال 1958 در مسکو به چاپ رسیده است کہ از روی چاپ اول کابل آن صورت گرفته است- گ.

سال های 1838 و 1842 در کتاب «کابلستان و کافرستان» و. و. گریگوریف بازتاب یافته است و تجزیه و تحلیل گردیده است. وی بی پایگی هراس انگلیسی ها را در سال های دهه های 30-40 سده نهم در زمینه تهدید امنیت هند از سوی روسیه و ایران نشان داده است. با این هم، نتوانسته است علل راستینی را که انگلیسی ها را بر انگیزند تا دست به تجاوز آشکار در برابر خلق های افغانستان بیازند، توضیح دهد.

نویسنده کتاب دست داشته، مسایل زیر را در برابر خود گذاشته است:

- روشن ساختن دلایل تجاوز انگلیس بر افغانستان و «باز نمودن و شگافتن» خصلت سیاست بریتانیا در این کشور
- برملا ساختن پیوند بلافصل میان تلاش های استعمارگران بریتانیایی مبنی بر پهن ساختن حاکمیت استعماری خود در افغانستان با سیاست اشغالگرانه بورژوازی انگلیس در خاورمیانه در کل.
- نشان دادن مبارزه مردانه خلق افغانستان را در برابر استیلاگران بریتانیایی

منابع اصلی روسی که در کتاب دست داشته از آن بهره گرفته شده است، در گام نخست عبارت اند از:

- مواد و مدارک از بایگانی های سیاست خارجی روسیه
- بایگانی مرکزی دولتی نظامی- تاریخی
- اسناد گرد آوری شده از سوی کمیسیون آرشیوگرافی قفقاز به ویرایش آ. پ. برزی که در بر دارنده مراسلات و مکاتبات حکومت تزاری با حکومت کشورهای دیگر است، مراسلات دیپلماتیک، خاطرات [رجال سیاسی-نظامی] مقالات چاپ شده روزنامه ها و....

همه این مدارک و مواد، نه تنها اطلاعات ارزنده در باره تاریخ مناسبات روسیه و افغانستان و رویدادهای هرات، بل نیز اطلاعاتی هم در باره ساختار و بافتار درونی سردارانشین های افغانی در آستانه تهاجم انگلیسی ها می دهند.

از منابع افغانی بی که در این کتاب بهره گرفته شده است، ارزشمند ترین آن ها «**نوای معارک**» نوشته میرزا عطاء محمد شکارپوری است. این اثر دست نویس که در موزه کابل نگهداری می شود،<sup>58</sup> برای نخستین بار از سوی انجمن تاریخ به سال 1953 به نشر سپرده شده است. نویسنده آن شاهد و ناظر رخدادهایی است که به شرح آن می پردازد. او زمان درازی در شکارپور می زیست و در خدمت حکمرانان افغانی سند کار می کرد.

پس از واژگونی خاندان سدوزایی (1818) او یکی از درباریان با نفوذ حکمرانان بارکزیایی قندهار- رحمدل خان و شیر دل خان گردید. میرزا شکارپوری در 1855 بمرد و موفق به به پایان رساندن کتاب خود نشد. از این رو، پسرش کار را نافرجام او را به پایان رساند.

رویدادهای شرح داده شده در نوای معارک، از برکناری زمان شاه آغاز می گردد و دوره مهم تاریخ افغانستان و سند را (در اوایل سال های دهه چهل سده نهم) در بر می گیرد. مولف به گونه بی که این کار برای همه کرونولوژیست ها (واقعه نگاران، گاهنامه نویسان) که بیشتر از لایه های فنودالی اند، مختص است، توجه اصلی را به تاریخ شاهان و دربارها و کشاکش های درونی فنودالی رنگارنگ مبذول می دارد و خصلت توده بی نخستین جنگ افغان و انگلیس را نادیده می گیرد. او پیروزی رزمندگان توده بی بر انگلیسی ها در نبرد پروان را در ماه نوامبر 1840 تنها منوط به دلیری و مردانگی دوست محمد خان می شمارد.

در این گاهنامه، برخی از رویدادها به گونه نادرست تعبیر و تفسیر می گردد: برای نمونه، شکست گفتگوها نمایندگان کمپانی هند شرقی- الکساندر برنس با دوست محمد خان و برادران او- حکمرانان قندهار تنها عدم تمایل [سرداران] مبنی بر داشتن روابط دوستانه با انگلیسی ها برشمرده می شود.

کتاب **واقعات شاه شجاع**، منبعی در بر دارنده مواد و مدارک فراوان در زمینه نخستین جنگ افغان و انگلیس در سه بخش است. احمد علی کهزاد- تاریخ نویس سرشناس معاصر افغانستان می پندارد که دو بخش نخست

<sup>58</sup> این کتاب در سال های اخیر از سوی بنگاه انتشارات میوند در پیشاور دو باره چاپ شده است.

که بدنه اصلی گاهنامه را می سازد، به قلم خود شاه شجاع نگاشته شده است (که زندگی نامه شاه شجاع را شرح می دهد).

کهزاد مولف بخش سوم را که در باره خود جنگ است- متعلق به یک تاجر هراتی به نام محمد حسین می داند که به سال 1839 به کابل آمده بود و تا پایان جنگ در این شهر به سر برده بود. به هر رو، هر کسی که نویسنده بخش سوم کتاب (که به سال 1862 نوشته شده است) بوده باشد، برای ما یک چیز مهم است- او می کوشد تصویر راستینی از مناسبات نیروهای افغانی و انگلیسی در افغانستان اشغال شده بدهد و مبارزه قهرمانانه میهن دوستان افغانی را نشان دهد.

دلچسپی معینی را کتاب کروئولوژیک میرزا یعقوب علی خان خافی، زیر نام «پادشاهان متاخر افغانستان» که به سال 1912 تدوین شده و به سال 1955 از سوی انجمن تاریخ افغانستان به چاپ رسیده است (در دو جلد)، بر می انگیزد. رخدادها در کتاب از اشغال غزنی از سوی انگلیسی ها به سال 1839 آغاز می گردد و تا اوایل سده بیستم کشانده می شود. با آن که خافی، معاصر نخستین جنگ افغان و انگلیس نبود، ارزش کتاب وی در آن است که او در نوشتن آن از بازگویی های شاهدان عینی و ناظران رویدادها بهره جسته است.

با این هم، در پرداز و توجیه و تفسیر شمار کاملی از رویدادها لغزش ها و بی دقتی ها دیده می شود. برای نمونه، در کتاب، در باره نبرد نوامبر 1840 پروان هیچ چیزی نیامده است و دلیل تسلیم شدن دوست محمد خان در ماه می 1940 را چنین توضیح می دهد که باشندگان کابل و حومه آن به فراخوان امیر مینی بر اشتراک در مبارزه در برابر انگلیسی ها پاسخ ندادند.

کتاب «منتخب التواریخ» نوشته و حاجی محمد توره (طوره)- قایع نگار آسیای میانه بی نیز بس دلچسب است. این کتاب به سال های 1842-1843 به زبان پارسی نوشته شده است. این اثر، یک اثر تاریخی و اتوبیوگرافیک است. بخش اصلی آن، شرح سیاحت و جهانگردی مولف به سال های 1822-1827 است. یکی از بخش های کتاب به تاریخ آسیای میانه تخصیص داده شده است. ارزش کتاب در آن است که مولف آن که خود با دوست محمد خان از نزدیک آشنا بود و شناسایی داشت، اطلاعات بسیاری را در افغانستان در اواخر سال های دهه 1830 بلافصل از نزد خود امیر به دست آورده بود.

این همان دوره بی بود که دوست محمد پس از تهاجم انگلیسی ها به قلمرو سردار نشین کابل، به سال 1839 به بخارا گریخت و چندی در آن جا زیست.

از اسناد دیپلماتیکی که به زبان انگلیسی در این اثر بهره گرفته شده است، به ویژه کتاب نام نهاد «آبی» چاپ شده به سال 1859 شایان توجه است که مربوط است به مراسلات و مکاتبات میسیون بریتانیا در کابل با حکومت هند بریتانیایی و حکمرانان بارکزیایی سردار نشین افغانی.

سر هم، در کتاب آبی 254 سند به چاپ رسیده است که بخش چشمگیر آن در چاپ نخست آن به سال 1839 به دستور پالمستون- وزیر خارجه وقت بریتانیا «ویرایش!» گردیده بود.

دستکاری اسناد، مقصد توجیه و تبرئه سیاست تجاوزگرانه انگلیس در قبال افغانستان و آسیای میانه و انداختن گناه آغاز جنگ به گردن دوست محمد خان و برادران وی- حکمرانان قندهار را دنبال می کرد که با برپایی روابط دوستانه با ایران و روسیه، گویی تهدیدی را برای متصرفات انگلیسی در هند متوجه گردانیده بود.

کارل مارکس در زمینه نوشت: «برای ثابت ساختن این ادعا، پالمستون در سال 1839 «کتاب آبی» را به پارلمان ارائه کرد که در بردارنده عمدتاً مراسلات و مکاتبات میان سر الکساندر برنس به اجنت بریتانیایی در کابل و حکومت کلکته بود».<sup>59</sup>

<sup>59</sup>. کارل مارکس، جنگ نوین چین؛ (کارل مارکس و فریدریک انگلس، کلیات آثار، جلد یازدهم، بخش دوم، ص. 266).

مارکس خاطر نشان می‌سازد «آن هم در حالی که اسناد آورده شده در «کتاب آبی» را پالمستون در عمل جعل کرده بود»<sup>60</sup> و مکاتبات الکساندر برنس در چاپ پالمستونی «با تحریف و جعل و دستکاری، مفهوم بیخی مغایر آن چه را که به شکل نخستین خود داشت، گرفته بود».<sup>61</sup> یعنی آن مفهومی را که برای توجیه سیاست تجاوزکارانه کابینه انگلیس لازمی بود.

نامه های الکساندر برنس به شکل کامل تنها پس از آن به چاپ رسیدند که دستکاری اسناد در «کتاب آبی» برای محافل عامه انگلیسی آشکار شدند و برخی از نمایندگان پارلمان انگلیس خواستار بررسی این موضوع گردیدند.<sup>62</sup>

از سخنرانی ها و اظهارات نمایندگان گروه های مختلف و فراکسیون های پارلمان انگلیس به سال های 1838-1842 که در [رساله] «مناظرات پارلمانی» به چاپ رسیده بودند، نیز در اثر دست داشته چونان منبع بهره برداری شده است.

از مجموعه قراردادهای گوناگون، اسناد و مدارک در باره نخستین جنگ افغان و انگلیس «مجموعه مدارک در باره اکسپدیسیون نظامی به افغانستان در سال های 1838-1842» که به سال 1843 در کلکته به چاپ رسیده بود، بهره گرفته شده است که در آن در پهلوی شمار بسیاری از مراسلات دیپلماتیک، گزارش ها و سایر اسناد رسمی هفده بازگویی اشتراک کنندگان نخستین جنگ افغان و انگلیس را در بر دارد.

مجموعه به سال 1843 به فیصله پارلمان انگلیس به چاپ رسید و مشتمل بر 547 سند مختلف، فرمان ها، دستورها و رهنمودهای گورنر جنرال هند در دوره نخستین جنگ افغان و انگلیس، مراسلات و مکاتبات دولت اشغالگر انگلیس در افغانستان با حکومت هند بریتانیایی و... است.

در اثر دست داشته، از مقالات، مدارک، مواد و اسناد از روزنامه ها و مجلات روسی مانند «آموزشگاه های حربی»، «نسیم شمال»، «روزنامه ادبی»، «بایگانی روسی»، «فرزند میهن»، «پیک نظامی»، «پیک اروپا»، «روسیه قدیم»، «مجموعه مواد جغرافیایی و توپوگرافیک در باره آسیا» و «مجله توپخانه» و... بهره گرفته شده است.

از رسانه های انگلیسی، از مواد رسانه یی چاپ شده در روزنامه های «تایمز»، «ژورنال آف ایشیتیک سوساییتی آف بنگال» (مجله انجمن آسیایی بنگال) و «ژورنال آف رویال جیوگرافیک سوساییتی» (مجله انجمن همایونی جغرافیا) بهره جسته ایم.

با مواد و مدارک روزنامه تایمز، بایسته است با دقت و احتیاط بسیار برخورد کرد. چون این روزنامه هنوز در نیمه نخست سده نهم به تعریف مارکس، «ارگان با نفوذ کابینه بریتانیا» بود و در بسا از موارد به سود و منافع بادران خود، مواد مختلفی را به اشکال تحریف شده به چاپ می‌رسانید.

برای نمونه، این روزنامه در یکی از گزارش های پارلمان، بخش بزرگی از سخنان دن لوپ – نماینده پارلمان را به چاپ نرسانده بود که وی به گفته کارل مارکس، با طرح پیشنهاد در باره گزینش کمیته یی برای بررسی اسناد مربوط به افغانستان که پالمستون به سال 1839 به پارلمان ارائه داشته بود، آغاز به یورش برده بود...»<sup>63</sup>

<sup>60</sup> مارکس، «تایمز لندن» و *لرد پالمستون*، (کارل مارکس و فریدریک انگلس، کلیات آثار، جلد دوازده، بخش دوم، ص. 189).

<sup>61</sup> کارل مارکس، *جنگ نو چین*، ص. 268.

<sup>62</sup> دلچسپ است که پالمستون حتا هنگامی که تحریف اسناد آشکار گردید، تلاش ورزید همه چیز را چونان سوء تفاهم عادی جلوه بدهد که در اثر سادگی الکساندر برنس رخ داده بود. در این حال، او از نمایندگان پارلمان انگلیس آن فاکت را که حکومت انگلیس به سال 1839 بر برنس فشار می‌آورد تا گزارش ها را تایید نماید، پنهان می‌کرد. نگاه شود به:

Hansards parliamentary debates. Third series, vol. 153, London, 1840, 1860, p. 70-75, 93.

<sup>63</sup> کارل مارکس، *تایمز لندن و لرد پالمستون*، ص. 189.

در کتاب همچنین از خاطرات افسران انگلیسی: اتکینسون، آیر، ابوت، برسلم، گرین ود، ناش و دیگر رزمندگان جنگ، سود جسته ایم. این خاطرات، در بر دارنده مواد حقیقی دلچسپی در باره نخستین جنگ افغان و انگلیس اند. مگر، مستلزم برخورد انتقادی اند. چون مولفان، برخلاف فاکت ها می کوشند تجاوز انگلیس بر افغانستان را در سال های 1838-1842 توجیه نمایند.

### **بخش یکم** **سیاست انگلیس در افغانستان** **در سال های دهه سی سده نوزدهم و میسیون ویتکیویچ**

در سال های دهه سی سده نوزدهم، انگلیسی ها آغاز به پیش گیری سیاست پویایی در افغانستان می نمایند. دلیل این کار، روی هم رفته، این بوده است که هند ورشکست شده از سوی استعمارگران انگلیسی، جایی که نه دهم دهقانان آن مورد بهره کشی قرار می گرفتند، دیگر نمی توانست همه نیازهای روز افزون صنایع انگلیس را که در سال های دهه سی سده نوزدهم به تراز بالایی توسعه رسیده بود، برآورده سازد.<sup>64</sup>

انگلیسی ها هنوز در اوایل سده نوزدهم یک سری قرار دادهای نابرابرانه را بر سند، پنجاب و ایران تحمیل کردند. همانا در همین دوره آن ها به یکی از نخستین تلاش ها دست یازیدند تا از راه های دیپلماتیک نفوذ خود را بر افغانستان پخش نمایند. هیات الفنتون که در سال 1808 از سوی حکومت هند بریتانیایی گسیل گردیده بود، توانست شاه شجاع را برای بستن پیمان در برابر تهاجم احتمالی فرانسوی ها از راه افغانستان به هند به سوی خود متمایل گرداند.<sup>65</sup>

مورکروفت و تریبک- جاسوسان بریتانیایی به سال های بیست سده نوزدهم از طریق کشمیر و افغانستان با لباس بازرگانان، به آسیای میانه رخنه نمودند. از روی یادداشت های آنان بر می آید که آن دو از سوی کمپانی هند شرقی با وظیفه گرد آوری اطلاعات مفصل دارای بار سیاسی و نیز اطلاعات در باره وضعیت راه های بازرگانی و امکانات رخنه کالاهای انگلیسی به کشورهای آسیای میانه گسیل گردیده بودند.<sup>66</sup>

---

<sup>64</sup> در باره تراز بالای توسعه صنایع بریتانیا در این سال ها در مقایسه با سال های پیش از آن، می توان دست کم از روی داده ها در باره صادرات کالاهای انگلیسی به هند دآوری کرد. هرگاه در 1814 به میزان 109487 پوند بود، این رقم به سال 1837 به 2160936 پوند و به سال 1838 به 2445000 پوند استرلینگ رسیده بود.  
نگاه شود به:

Hansards parliamentary debates. Third series, vol. 52, 153, London, 1840, 1860, p. 582

<sup>65</sup> C. U. Aitchison, A collection of treaties, engagements and sanads relating to India and neighbouring countries, vol. xiii, Calcutta, 1933, p. 203.

<sup>66</sup> W. Moorcroft W. and Trebek G., Travels in the Himalayan provinces of ahindustan and the Panjab, in Ladakh and Kashmir, in Peshawar, Kabul, Kundux and Bokhara by mr. William Morcroft and mr. George Trebek from 1819 to 1825, vol. I-II, London, 1841, p. 18, 34, R. R. Sethi, The Lahore durbar..., p. 95.



استرلینگ- اجنت بریتانیایی به سال 1828 به افغانستان گسیل گردید و کونولی به سال های 1829-1830 که کوشید از راه استرآباد به خیوه رخنه نماید.<sup>67</sup>

در پی آن ها، به سال های 1831-1833 الکساندر برنس- جاسوس مجرب کمپانی هند شرقی، به دستور حکومت انگلیس، از پنجاب، افغانستان، بخارا و ایران بازدید نمود. او برای حکومت گزارش مفصلی را در باره وضعیت بازارهای آسیای میانه، افغانستان و ایران ارائه نمود و بر لزوم عقد پیمان با حکمران کابل تاکید ورزید، که به پنداشت او که این کار به تجارت انگلیس مساعدت خواهد نمود، چون قلمرو او (دوست محمد) بر سر مسیر بزرگ تجاری واقع است که از سوی آن کالاها همه روزه می گذرد و مقدار آن همه روزه بالا می رود.<sup>68</sup> این گزارش با پیوست های جغرافیایی و توپوگرافیک آن، در باره کشورهای خاورمیانه ارزش بزرگی برای حکومت انگلیس داشت.

همزمان با برنس، چ. ماسون (میسن)- اجنت دیگر انگلیس به افغانستان فرستاده شده بود.<sup>69</sup>

به سال های 1836-1838 برنس بار دوم به افغانستان آمد. این بار در راس «هیات بازرگانی». در اواخر سال های دهه سی- اوایل سال های دهه چهل سده نهم، جاسوسان انگلیسی- سرهنگ استودارت و کپتان کونولی به بخارا و کپتان شکسپیر و ابوت به خیوه گسیل گردیدند.

پویایی های کپتان ابوت (که به خیوه با وظیفه «متقاعد ساختن خان آن برای آمدن زیر حمایت انگلیس یا دست کم میانجیگری در منطقه با روسیه»، آمده بود)، به گونه آشکار در باره مساعی تجاوزکارانه انگلیسی ها گواهی می دهد.<sup>70</sup> به سخن دیگر، دسیسه های اجنت های انگلیسی در خاورمیانه، مقصد ایجاد ائتلاف ضد روسی خان نشین های آسیای میانه را دنبال می کرد.

حکومت تزاری از پویا شدن اجنتوری بریتانیایی در خاور میانه نگران بود. چون این امر می توانست نه تنها به تقویت نفوذ سیاسی انگلیس در آسیای میانه و افغانستان منجر گردد، بل نیز ضربه محسوسی به گسترش بازرگانی روسیه با خان نشین های آسیای میانه بزند. از سوی حکومت تزاری «برای ترصد تکاپوهای اجنت های انگلیسی و اتخاذ تدبیرهای متقابل در برابر آن ها، تصمیم گرفته شد به سال 1835 اجنت های روسی را به آسیای میانه بفرستند و برای رقابت در عرصه تجارت کمپانی روسیه را بنیادگذاری نمایند».<sup>71</sup>

بایسته است به خاطر داشت که در پیوند با کاهش تجارت روسی در سال های سی در شمال ایران (به ویژه مصنوعات پنبه یی- کاغذی (پارچه های نخی) که قلم عمده صادرات روسیه به کشورهای خاور بود) «آسیای میانه همراه با دشت های قرغیزستان عمده ترین مصرف کنندگان این کالاها به شمار می رفتند».<sup>72</sup>

بازرگانان کوچرو افغانی رهپویان (پوینده ها) کالاها را از هند به آسیای میانه و بر عکس می آوردند. کاروان های پویندگان که به سوی آسیای میانه رهسپار می گردیدند، بیشتر متشکل بر 600-700 اشتر بودند (با بارهای بیشتر

<sup>67</sup> یا. و. خانیکف، *یادداشت توضیحی به نقشه دریای ارال و خان نشین خیوه و حوالی آن*، (یادداشت های انجمن گیتاشناسی روسیه)، کتاب شماره 5، سانکت پترزبورگ، 1851، ص. 338.

<sup>68</sup> الکساندر برنس، *سیاحت در بخارا*، ص. 447.

<sup>69</sup> چ. ماسون، در آغاز از ارتش کمپانی هند شرقی گریخت. مگر پسان ها از 1835 اجنت آن گردید. نگاه شود به:

Mohan lal, *Travels in the Panjab, Afghanistan and Turkistsn, to Balkh, Bukhara and Heart, and a visit to Great Britain and Germany*, London, 1846, p. 334.

Burnes A., *Narrative of a visit to the court of Sinde and Hyderabad of the Indus*, Edinburgh-London, 1839

<sup>70</sup> ک. نیمان، *افغانستان و انگلیسی ها در سال های 184 و 1842*، مسکو، 1848، ص.ص. 105-107؛ ل. آ. سوبولیف، *نبرد افغان و انگلیس*، جلد چهارم، سانکت پترزبورگ، 1885، ص. 1353.

<sup>71</sup> م. آ. تیرینتیف، *تاریخ استیلای آسیای میانه*، جلد یکم، سانکت پترزبورگ، 1908، ص. 118.

<sup>72</sup> ل. آ. پاپف، «سیاست خارجی دولت در سده نهم» *در آئینه خمیده» م. ن. پوکروفسکی* (نقدی بر اندیشه های مارکسیست ستیزانه پوکروفسکی)، مسکو- سانکت پترزبورگ، جلد دوم، ص. 313.



متشکل از کالاهای رنگارنگ ساخت انگلیس) که از ملتان از راه غزنی و کابل به بخارا برده می شدند. الکساندر برنس در این پیوند می نویسد: به رغم دشواری های راه و تکس های رنگارنگ بی پایان، «سود به دست آمده از پارچه ها چیت (سیتس) انگلیسی چه بسا که به پنجاه درصد می رسد.<sup>73</sup>

این گونه، با تکیه بر اظهارات مولفان گوناگون، می توان گمان برد که در سال های دهه سی سده نهم، رخنه کالاهای انگلیسی به بازارهای آسیای میانه به ابعاد چشمگیری رسیده بود.<sup>74</sup>

تکه (پارچه) های انگلیسی که به بازارهای کابل آورده می شدند، مانند: ململ، مخمل، چیت، کشمیره، فلانیل(فالین)، ابریشم، ساتین(ساتن) و... نسبت به بازارهای کلکته بسیار سود آور بودند. برای نمونه، از فروش این کالاها در کابل، بازاریان چهل درصد و در بخارا- نود درصد بیشتر از کلکته سود بر می داشتند.

برنس می نویسد (راستش تا اندازه یی با گزافه گویی): در عین زمان «کالاهای روسی دیگر نمی توانند به رقابت با کالاهای ما بپردازند و فروش کالاهای انگلیسی به دلیل برتری آن ها به سرعت رو به افزایش است. یگانه پارچه هایی که کنون از روسیه می آیند، سان و چیت های پهن دو بَره است که در انگلیس تولید نمی شوند.»<sup>75</sup>

اطلاعات دقیق در باره درجه افت بازرگانی روسیه و توسعه بازرگانی انگلیس در افغانستان در ربع نخست سده نهم در دست نیست. مگر بنا به داده های نشریه انگلیسی به نام «گازیتیر gazetteer» طی سال 1838 درآمد کل از فروش محصولات نساجی انگلیس در کابل به 478 هزار روپیه می رسید و از محصولات روسی به 200 هزار روپیه.<sup>76</sup>

این مبلغ چشمگیری برای کابل بود. هرگاه به سنجش داشته باشیم که افغانستان در کل بازار چندان بزرگی برای کالاهای نساجی مانند ایران و آسیای میانه به شمار نمی رفت. با این هم، افغانستان برای انگلیسی ها بیشتر نه به عنوان بازار فروش کالا، بل نیز چونان تخته پرشی برای گستره جویی به آسیای میانه و ایران دلچسپ بود.

در این پیوند، بایسته است بر رخدادهای هرات در سال های دهه سی سده نهم درنگ کرد که در چهار راه جاده های بازرگانی از هند به سوی آسیای میانه و ایران واقع است و از زمانه های قدیم نقش مهمی را هم در زمینه بازرگانی و هم در زمینه نظامی بازی می نماید. چون موقعیت آن (به گونه که آ. آ. پولیاک نشاندهی می نماید)، «بسیار خوب با موجودیت مقادیر بسیار خوار بار و علوفه که در واحه حوضه هری رود کشت و کار می شد و ارتش های جهانگشایان کبیر و نیز کاروان های بازرگانی یی را که از طریق هرات ره می سپردند، را می توانست تامین نماید؛ گره خورده است.»<sup>77</sup>

استعمارگران بریتانیایی، با تلاش برای پرده پوشی بر طرح های تجاوزکارانه خود در خاور میانه؛ هرات را «دروازه» یا «کلید» هند می خواندند و این گونه، اهمیت این شهر را چونان عاملی که مهم ترین نقش اقتصادی را در گام نخست بازی می کرد و دو دیگر چونان نقطه استراتژیکی دارای اهمیت غیر قابل پیمایشی برای ارتشی که قصد تهاجم از سوی هند به سوی آسیای میانه و ایران را دارد؛ پنهان می کردند و ناچیز جلوه می دادند.

به پنداشت فریدریک انگلس، ستون های سپاهیانی که «از قندهار، کابل، و بلخ، مارش نمایند، می توانند بیشتر بر پیروزی سنجش داشته باشند نسبت به سپاهیانی که از آستراخان، خیوه و بخارا [به سوی هند به راه بیفتند] چون تهاجم از جانب افغانستان [پایین آمدن] از کوه ها به سوی همواری ها است و در سر راه بیخی می توانند از بیابان ها نگذرند. این در حالی است که تهاجم از سوی دریای کسپین و رود اراکس امکان می دهد تنها با یک ستون (که

<sup>73</sup>. الکساندر برنس، *سیاحت در بخارا*، ص. 561.

<sup>74</sup>. A. Burnes, Narrative of a visit to the court of Sindh and Hyderabad of the Indus, Edinburgh-London, 1839, p. 67, 68.

در پیوست این کتاب برخی از داده ها در باره تجارت روسیه و انگلیس جمع آوری شده است.

<sup>75</sup>. الکساندر برنس، *سیاحت در بخارا*، ص. 542-543. و نیز موهن لال، جلد یکم، ص. 393 و 394 به زبان انگلیسی.

<sup>76</sup>. Ed. Thornton, A gazetteer of the countries adjacent to India on the north- west..., p. 24.

<sup>77</sup>. پولیاک، *ولایت هرات* (رساله دکتری)، مسکو، 1948، ص. 44.

از جانب استرآباد به راه بیفتد) بتواند از بیابان نگذرد. همه سپاهیان و ستون های دیگر ناگزیر اند از راه بیابان ها ره پیمایند و در نتیجه هر گونه ارتباط میان هم را گم نمایند».<sup>78</sup>

انگلیسی ها با این سنجش که هرات را به تخته خیزی برای تهاجم به خان نشین های آسیای میانه و ایران مبدل نمایند، اجنت های بسیاری را به شهر گسیل داشتند که تلاش ورزیدند از راه خرید و تطمیع و دیگر وسایل، حکمرانان آن را وادار گردانند سیاستی را پیش گیرند که برای بریتانیای کبیر خوشایند باشد. در سال های سی سده نهم استودارت، کونولی، آبات، پانتجر، شکسپیر و... به هرات آمدند. در شهر پایگاه انگلیسی ساخته شد که از طریق آن اجنت ها را به خان نشین های آسیای میانه می فرستادند.

همزمان، انگلیسی ها برای تحکیم هرات برای دفاع از سپاهیان ایرانی کار می کردند. به سال 1837-1838 هنگام محاصره شهر از سوی ارتش ایران، افسر توپخانه بریتانیایی- پوتنجر (پانتجر) که پنهانی به شهر آمده بود، در راس دفاع شهر قرار داشت.<sup>79</sup>

تاریخ نویسان بورژوازی انگلیسی و نویسندگان پوپولیست (عامه فهم نگار) آن می کوشیدند پویایی های اجنت های بریتانیایی را در هرات با این دلیل توجیه نمایند که گویا چنین «تدبیرهای احتیاطی» و «پیشگیرانه» برای جلوگیری از «تهدید روسیه برای هند» لازمی بودند.

در واقع، هیچ گونه تهدید واقعی برای هند از سوی روسیه وجود نداشت. با این هم، «تهدید روسیه» از سوی مداحان استعمار بریتانیایی به سان پرده پوشی بی بر مقاصد ارتجاعی انگلیسی ها در آسیای میانه بهره گیری می شد. این مشی انگلیس با واکنش روسیه تزاری برخورد که تلاش می ورزید به انگلیسی ها مزاحمت نماید تا در هرات تحکیم یابند و هر آن چه را که ممکن بود انجام می داد برای آن که در این خان نشین حاکمیت دولت قاجاریه ایران را تحکیم ببخشند.

در کنار نقش مهمی که هرات در رقابت های انگلیس و روسیه بازی می نمود، این نقش علت اصلی تضادهای افغان ها و ایرانی ها هم به شمار می رفت. دلایل تمایل قاجارها برای تسلط بر این خان نشین عبارت بودند از: نخست این که یک واحه بسیار پر بار را به دست بیاورند. - دو دیگر این که خان های خراسان را از پشتیبانی حکمرانان سدوزایی محروم بگردانند. - سه دیگر این که در صورت پیروزی، پرستیژ خدشه دار شده ایران را در جنگ ها با روسیه احیا نمایند.

قاجارها هنگام اجرای این سیاست، با توانمندی از تضادهای شدید میان حکمرانان هرات کامران میرزا و حکمرانان بارکزیایی کابل و قندهار (دوست محمد خان و کهندل خان) بهره گرفتند.

کمپانی هند شرقی نیز [با بهره گیری از-گ.] همین تضادها بازی می کرد که می کوشید افغانستان را پراکنده و چند پارچه نگهدارد. طرفه این که در همه دعاوی میان حکمران های هرات و قاجارها همواره انگلیسی ها که نقش داور را بازی می کردند، حضور داشتند.

جرارد به سال 1833 برای «حل و فصل» دعاوی در هرات با داشتن حق «میانجی» وارد گردید و به سال های 1837-1838 کمپبل- سفیر انگلیس در ایران («که می کوشید تضادها را کمرنگ بسازد و اتحاد دوستانه بی میان دو طرف درگیر برپا نماید»!) در نقش همانندی [ظاهر گردید-گ.]<sup>80</sup>

<sup>78</sup> فریدریک انگلس، انگلیس و روسیه در افغانستان، کارل مارکس و فریدریک انگلس، کلیات آثار، جلد یازدهم، بخش یکم، ص. 134.

<sup>79</sup> P. Sykes, A history of Afghanistan, vol I-II, London, 1940, vol. 1. P. 408, و نیز کاتب، سراج التواریخ، کابل، 1231 ه. ماهتابی.

<sup>80</sup> Mohan lal, Travels in the Panjab, Afghanistan and Turkistan, to Balkh, Bokhara and Heart..., p. 213, J. W. Kaye, History of war in Afghanistan, vol. I. p. 163.

دشوار نیست دانست که سخن بر سر چه میانجیگری بی است هرگاه به خاطر بیاوریم که انگلیسی ها رهبری تحکیم و دفاع هرات را در دست داشتند و حکمرانان آن را با پول و پیشکش تامین می کردند. آن ها به سال 1838 در آستانه سقوط هرات، شاه ایران را تهدید به تهاجم مستقیم نظامی کردند که هرگاه دست از محاصره هرات نبردارد و سپاهیان خود را برنگرداند.<sup>81</sup>

حاکمان سدوزایی هرات که در ادعاهای قاجاریه سوء قصد مستقیم بر حقوق خود را می دیدند، از راه های گوناگون از گرایش های جدایی خواهانه خان های خراسان پشتیبانی می کردند و همراه با آن، به آن پیمانانه نیرومند هم نبودند تا خراسان را که در دوره شاهان درانی [احمدشاه و تیمورشاه] تابع افغانستان بود، به دست خود بگیرند.

شاهان ایرانی به نوبه خود هرات را بخشی از خاک قانونی خود می شمردند و ادعاهای خود بر آن را بر شالوده آن بنا می کردند که افغانستان در گذشته به فرمانروایان ایرانی تعلق داشت. به گونه ای که فیض محمد کاتب گواهی می دهد عباس میرزا- ولیعهد ایران از وزیر هرات [یار محمد خان الکوزایی] خواست تا «شهزاده کامران هرات را تخلیه کرده، خود نزد شاه ایران آید و یا این که خطبه و سکه را به نام شاه ایران اجرا دهد و مالیات را به عهده گیرد که برساند و پسرش را به رسم گروگان روانه داشته، آسوده حال شود»، در غیر آن، ولیعهد تهدید نمود هرات را به قهر و غلبه به تصرف خواهد آورد.<sup>82</sup>

روشن بود کامران میرزا نمی توانست با این مطالبات موافقت نماید. در ماه جولای 1837 محمد شاه با ارتش پرشماری آغاز به پیشروی به سوی هرات کرد.<sup>83</sup> این لشکرکشی با قاطعانه ترین واکنش انگلیسی ها رو به رو

81. فیض محمد کاتب، *سراج التواریخ*، جلد یکم، ص. 149. (ص. 164 چاپ تهران، انتشارات «بلخ»-گ.

82. همان جا، جلد یکم، ص. 117، و نیز:

J. W. Kaye, History of the war in Afghanistan, vol. I-II-III, London-Calcutta, 1890, vol. 1, P. 220.

83. این لشکرکشی بنا به درخواست های پی در پی دوست محمد خان- حکمران کابل و کهن دل خان- حکمران قندهار بر پایه عهدنامه قندهار صورت گرفته بود که عهد نامه از سوی کهن دل خان و قنبرخان- سفیر ایران نزد کهن دل خان و دوست محمد خان عقد گردیده بود و از سوی کنت سیمونچ- وزیر مختار روسیه در تهران تضمین شده بود و بر اساس آن شاه می بایست هرات را پس از گرفتن به کهن دل خان بسپارد و نیز به دوست محمد خان در بازپسگیری پیشاور و دیگر سرزمین های از دست رفته از نزد سیک ها کمک نماید.

آن چه مربوط می گردد به نامه های دوست محمد خان عنوانی دربار ایران، نامه بی که امیر، عنوانی امیر کبیر، اتابک اعظم قائم مقام میرزا ابوالقاسم خان فراهانی- صدر اعظم ایران، نوشته است، در کتاب «*افغانستان و ایران*» نوشته داکتر یوسف حقیقی، 1383، در ص. ص. 360-361، آمده است.

همچنین نامه امیر دوست محمد خان عنوانی حاجی میرزا آقاسی- صدر اعظم ایران فرستاده بود که در کتاب *ایران و افغانستان: از بیگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی*، نوشته بهمنی قاجار، چاپ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه ایران در ص. ص. 226-227 آورده شده است.

نخستین سفیر او- حاجی ابراهیم خان که برای بیان وضعیت کابل روانه دربار ایران شده بود، نامه دوست محمد خان را از نظر شاه ایران گذرانید.

همچنین امیر دوست محمد نامه بی عنوانی محمد شاه قاجار نوشته بود که این نامه دست محمد حسین خان- دومین سفیر او به دربار ایران فرستاده شده بود. گوشه بی از این نامه در ص. 213 کتاب «*افغانستان و ایران*» نوشته داکتر یوسف حقیقی، 1383، آورده شده است که متن کامل آن در کتاب: فریدون آدمیت، *امیر کبیر و ایران*، تهران، خوارزمی، 1348، ص. ص. 632 - 263 آمده است. آقای پیروز مجتهد زاده در باره این نامه در کتاب «*امیران مرز دار و مرزهای خاوری ایران*» می نویسد که این نامه در آرشیو وزارت خارجه انگلستان وجود دارد.

به هر رو، دوست محمد خان در نامه خود نوشته بود:

«از آن جا که از اوقات قدیم، بزرگان خانواده این بنده به صداقت و درستی مربوط و متوسل دودمان فلک بنیان اعلیحضرت شاهنشاهی بوده اند، این بنده نیز خود را یکی از متمسکین و متوسلین دودمان آن سلطنت عظمی انگاشته، چنان داشته ایم که این ولایت [کابل و مضافات آن] هم تعلق به مملکت ایران دارد... سبب عریضه نگاری در این وقت که اعلیحضرت قوی شوکت پادشاه اسلام است، در جمیع این ولایت فتنه و فساد و اغتشاش عظیم از طائفه شقاوت نژاد سیک است.

اگر چه چهارصد هزار خانوار از افغان و از طوائف حول و حوش و همسایه ها، آثار و علامات اطاعت به این خیرخواه صمیمی دارند و لیک به جهت عدم قدرت و توانایی من از برای مشغول ساختن و منظم نمودن این چنین گروه عظیم، قشون

من منحصر شده است به بیست هزار سوار جرار و رشید و خوب و ده هزار پیاده و پنجاه عراده توپ ...، تا حال مغلوب آن طایفه بی دین نشده ام... و لیک تا کی می توانم در مقابل این طایفه نجس و مردار مقاومت نمایم... شهر قندهار که اشرف بلاد و **شهر کابل که پایتخت افغانستان است**، و بلاد و نواحی که با خراسان هم سرحد هستند، و همچنین مملکت خراسان و مضافات و لایات مفصله فوق جزو ممالک محروسه ایران است و در جمیع ممالک محروسه شاهنشاهی، نیک و بد این ولایات نیز از نیک و بد سایر اجزای مملکت ایران نباید جدا و سوا باشد و نباید از منافع دولت علیه ایران محروم و بی نصیب بمانند... (همان جا، صص 632-633 بنا به نوشته پیروز مجتهد زاده، این نامه در آرشیو وزارت خارجه انگلستان وجود دارد. به نقل از مجتهد زاده، امیران مرز دار و مرزهای ایران، ص. 284).

دوست محمد خان در ادامه این نامه خود افزوده بود که اگر محمد شاه به او کمک نکند، و او نیز نتواند از عهده سیک ها برآید، آن گاه مجبور به کمک گرفتن از انگلیسی ها خواهد شد و نتیجه آن، چیزی جز سلطه انگلیسی ها بر افغانستان نخواهد بود. وی همچنین در این نامه خود، متذکر شده بود که بعد سلطه انگلیسی ها بر افغانستان معلوم نخواهد بود که «شعله های ظلم و تعدی آن جماعت تا در کجا و کدام مملکت خواهد شد».

کنت سیمونیچ سفیر روسیه نیز در خاطرات خود محتوای این نامه را تایید کرده می نویسد که تنها مقصود دوست محمد خان از ارسال نامه و سفیر دریافت کمک مالی از ایران بود که محمد شاه نیز این نامه را با نامه پر آب و تابی پاسخ گفته و وعده داده بود که نیروهای ایرانی به زودی به قصد نجات افغانستان از چنگ کفار به آن صوب عزیمت خواهند کرد. (سیمونیچ، **خاطرات وزیر مختار**، ص. 12)

همچنین ترجمه انگلیسی این نامه در کتاب موهن لال زیر نام **زندگانی امیر دوست محمد خان- امیر کابل** نیز آمده است که از سوی داکتر هاشمیان به زبان دری ترجمه و در امریکا به چاپ رسیده است. این نامه در ص. ص. 236-238 جلد یکم کتاب آمده است.

نامه های امیر دوست محمد خان و دیگر سرداران افغانی را به دربار ایران، می توان در آثار زیر دید:

- 1- افغانستان و ایران، دکتر یوسف متولی حقیقی، 1383، مشهد.
- 2- ایران و افغانستان، محمد علی بهمنی قاجار، 1386، تهران.
- 3- گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان، نصیری مقدم، تهران، 1374.

در این جا بایسته می دانیم ترجمه متن نامه شاه ایران عنوانی دوست محمد خان را از انگلیسی که موهن لال در کتاب خود آورده است، (ترجمه هاشمیان با اندکی ویرایش) بیاوریم. درمندان متن اصلی پارسی این نامه تا کنون در جایی چاپ نشده است. به گونه یی که موهن لال نوشته است، دوست محمد خان، وصول فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را نعمت بزرگی برای خود دانسته و یک نقل آن را به پادشاه بخارا فرستاد. شاید این رونوشت در موزه های آسیای میانه موجود باشد :

#### **فرمان اعلیحضرت محمد شاه پادشاه پارس عنوانی امیر دوست محمد خان**

جلالت مآب، عزت و شرافت همراه، نجیب ترین نجیب زادگان، دشمن کافران، امیر دوست محمد خان سردار کابل را با صدور فرمان شاهانه خود مفتخر می سازیم و به اطلاع شان می رسانیم که دو عریضه جلالتمآب شما به وسیله حاجی ابراهیم و محمد حسین خان شرف ملاحظه شاهانه را حاصل نموده اند. محتویات هر کدام آن ها که بیانگر نظرات واقعبینانه آن شرافت مآب می باشد، از جانب ما از سر تا پا به دقت مطالعه شده و اهداف و خواش های جلالت مآب شما نیز توسط نمایندگان فوق الذکر تان به حضور ما گزارش یافته است. تمام این مراتب مصداق ثبوت صداقت و خلوص نیت شما بوده و مورد قبول و طمانیت و عطوفت شاهانه قرار گرفته و احساس اطمینان به ارادت و صداقت شما بار آورده است.

در باب تقاضای شما برای اتصال به این دولت جاودان و علی الخصوص پیرامون این نظر شما که **کابل به عنوان یکی از ممالک مربوط به سلطنت پارس شناخته شود**، این که شما به طور روز افزون مصروف جنگ با کفار می باشید و با وجود تفوق نسبی قوای دشمن تا کنون موفقانه مقاومت نموده و قلمروهای متصرفات ما را تسلیم دشمن نکرده اند. اما از این که اگر به شما از جانب ما کمک نرسد، شما مجبور خواهید شد از جانب دیگری کمک دریافت نمایید تا که بی نظمی ها و خطرات کنونی به پایان برسند.

مشاهدات شما واقعا صادقانه گزارش یافته و به نظر شاهانه ما واضح و میرهن است که جلالت مآب شما یک مجاهد برجسته اسلام می باشید که برای حفظ دین شجاعانه و قهرمانانه می جنگید. هر آینه، هر دو معامله یعنی آرزوی الحاق شما به این دولت جاودان و هم حراست از اسلام و دفاع از سلطنت ما و دین اسلام به خیر و نفع شما می باشد و خداوند به شما

اجر خواهد داد. سخاوت شاهانه ایجاب می کند و ما را مکلف می سازد تا التماس شریفانه شما را در تحت حمایت عالی خود قرار داده و از هیچ گونه کمک به شما خود داری ننماییم.  
بنا بر آن، قبل از رسیدن نمایندگان جلالت مآب شما، ما مجدانه تصمیم گرفتیم تا به عزم هرات مارش نماییم و هم اعطای هر گونه کمک را به جلالت مآب شما منظور نمودیم.

**[یادداشت: چون عین نامه، با عین محتوی از سوی محمد شاه عنوانی کهندل خان نیز فرستاده شده بود، از این رو، این بخش نامه را از ص. ص. 26-28 کتاب گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان نوشته نصیری مقدم بر گرفتیم-گ.]**

«موکب همایون از دار الخلافه الباهره به عزم صفحات هرات به حرکت درآمد. بعد از ورود موکب جهانگشا به بسطام به عرض عاکفان سده جلال رسید که ناخوشی وبا در بلاد خراسان شدت دارد. برای انتظار رفع ناخوشی وبا و با تغییر آب و هوا به منزهات و بیلاقات حرکت و چند روزی را در چمن کالپوش به سر بردیم که در خلال این احوال، به عرض مقیمان دربار سپهر مثال رسید که مخدوم قلی یموت ترکمن با الله قلی خان [ازبیک-گ.] (زعیم خیوا) همدستان شده و با بیست هزار سواره اوزبکیه و ترکمانیه، به موضع قارین قلعه که در سمت دشت واقع است، اجتماع نموده منتظر فرصت می باشند که در ایام غیبت موکب ظفر آیت، مصدر شرارت و منشاء سرقت گردند و حوالی و حواشی آن حدود را مغشوش نمایند.

تنبیه آن ها را اهم و از سایر مهام الزم دانسته، به مجرد استماع این خبر، برادر اسعد کامگار و نور چشم مظفر نامدار فریدون میرزا را با هشت هزار پیاده نظام، چهار هزار سواره و دوازده عراده توپ به تنبیه آن ها مامور فرمودیم، مفسدین را اطلاع از ماموریت قشون حاصل شده به مضمون کریمه «وقدف فی قلوبهم الرعب» از بیم سطوت هژیران عرضه و غا آن طائفه دغا را پای قرار سست گشته، صرفه در جنگ و صلاح در مکث و درنگ ندیده آنوقه و احمال و ائقال خود را ریخته با عیال به صحاری بی آب و علف فرار نمودند.

برادر معزی الیه آن طایفه بدخواه را تعاقب نموده، در نزدیکی چول، سواره عساکر منصوره و قدری از افواج نظام که مرکوب داشتند به آن ها دوچار شده الجائاً پای ثبات فشرده از صبح الی شام آتش قتال و جدال اشتعال داشته، آخر الامر شکستی فاحش به آن طائفه رسیده، اکثری از آن ها قتل و بعضی اسیر و دستگیر گشته، بقیه السیف خود را به ریگستان بی آب و علف دشت رسانیده از چنگ معرکه رهایی یافتند و بعد از تنبیه آن ها چندی موکب اقدس در کنار گرگان متوقف و امور سایر طوایف آن حدود را منظم ساخته که فصل شتا در رسید و هنگام برف و برد پیش آمد، نهضت موکب همایون به تاخیر افتاد.

لکن چون مقروع سمع همایون افتاد که عالیجاه [کهندل خان-گ.] حسب الامثال امر اقدس با جمعیت خود به سمت سیستان و نزدیکی های هرات آمده منتظر وصول موکب همایون به آن حدود است، نواب همایون ما نیز معادل بیست هزار پیاده نظام و سواره و چهل عراده توپ و قورخانه روانه خراسان فرمودیم که در ابتدای بهار به اتفاق جمعیت آن عالیجاه به امر تسخیر هرات پردازند و موکب همایون به صوب دار الخلافه رخصت فرمود که به عون الله آن وجود در اول بهار به عنوان جزم و صریح با بقیه سپاه نصرت پناه نهضت آرای ساحت هرات خواهیم شد می باید آن عالیجاه با جمعیت خود در آن جاها توقف کرده منتظر ورود سپاه منصور باشد...»

از جایی که حرکت سپاه ظفرنمون ما به وقفه و معطلی مواجه شده، نماینده خود قنبر علی خان را نزد جلالت مآب شما اعزام نمودیم و یک قبضه خنجر الماس نشان نیز تحفه گویا به جلالت مآب شما ارسال کردیم تا به قسم تزیین به کمر صداقت اثر شما اویزان باشد. ما به قنبر علی خان هدایت داده ایم تا مراتب عطوفت شاهانه را به جلالت مآب شما به تفصیل بیان کند و البته جلالت مآب شما نظرات و خواهش های خود را به قنبر علی خان خواهید گفت تا در مراجعت به حضور ما گزارش داده شود.»  
ماه شوال 1252.

همچنین نامه کهندل خان عنوانی دربار ایران و مسوده پیشنهادهای وی برای عقد معاهده با ایران در ص. ص. 67-68 کتاب گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان آمده است.

### **سواد نوشته پا به مهر کهندل خان- سردار قندهار، شهر ذی قعدة الحرام سنه 1253**

باید از جانب حضرت ضل اللهی عهدنامه به مهر مبارک و از جانب حاجی سلمه الله تعالی [منظور از حاجی میرزا آقاسی- صدراعظم ایران است-گ.] و وزیر مختار دولت روسیه بدین مضمون باشد.  
اول آن کهملک هرات را بنا بر خدمتگاری سرداران که از بدو دولت نموده اند، مرحمت فرمایند.  
دویم آن که ملک هایی که در تصرف خود سرداران می باشد، ضرر و نقصان و الوسات آن ها نرسانم. تصرف نشوم.

گردید. سفارت انگلیس در ایران با تلاش برای برهم زدن محاصره هرات بخشی از کارگزاران و فرماندهان سرشناس ایرانی را خرید و آغاز به بازی با تضادهای برخی از خان های ایرانی با بذر نفاق و دامن زدن به همچشمی ها در میان آن ها نمود. همچنین انگلیسی ها با دادن وعده های حمایت پولی و نظامی از سوی کمپانی هند شرقی وزیر هرات- یار محمد خان را متقاعد ساختند تا آخرین امکانات بیستند.

هنگامی که همه مساعی مبنی بر پایان بخشیدن به محاصره هرات با ناکامی رو به رو گردید و روشن گردید که شهر دیگر در آستانه سقوط است، مکنیل- سفیر بریتانیا در ایران، اردوگاه شاه را به بهانه این که گویا حکومت شاه در رابطه با بازداشت پیک رسان میسیون انگلیس که راهی هرات بوده است، از او پوزش خواسته است؛ ترک گفت.

سفیر همچنان بهانه گیری های دیگری هم می کرد و به برخی از اتفاقات کوچک خرده گیری می کرد که گویا در آن هنگام به ماموران رسمی بریتانیا اهانت و بی حرمتی صورت گرفته باشد. در واقع، پیک رسان (کوریر) سفارت انگلیس بی درنگ به محض تثبیت هویتش آزاد گردیده بود و و پسته بدون آن که باز شود (سر بسته) و سالم به سفارت انگلیس در ایران به سرهنگ استودارت سپرده شده بود. دولت ایران رسماً از مکنیل به خاطر رویداد ناگوار رخ داده پوزش خواسته بود و به آگاهی وی رسانیده بود که به ماموری که کوریر انگلیسی را بازداشت نموده بود، به گونه یی که سزاوار است، جزا داده شده است.<sup>84</sup>

دلایلی که انگلیس را برانگیخته بود سفیر خود را از ایران فرا بخواند و مناسبات دیپلماتیک با آن کشور را برهم بزند، عبارت بودند از:

- خود داری محمد شاه در برآورده ساختن تقاضای او در باره پایان بخشیدن به محاصره هرات و پذیرفتن میانجیگری بریتانیا در گفتگوها با کامران یعنی خود داری شاه از تایید طرح سازشنامه تدوین شده از سوی سفیر انگلیس)؛
- رد تقاضای مکنیل<sup>85</sup> از سوی شاه ایران مبنی بر دادن امتیازات اضافی برای بازرگانان انگلیسی؛

---

سیم آن که از طوایف افغان آنچه که از صغیر و کبیر می باشد، یکی را با خود ملحق نکنم و به خدمت علیجده نگمارند هر معامله که طایفه افغان را باشد، با سرداران نمایند.

چهارم آن که با شهزاده کامران و یار محمد خان اصلاً و قطعاً در هیچ امری صلاحیت نکنند پنجم آن که هرگاه از طرف شجاع الملک و یا دولت انگریز و یا امیر حرکتی شود، کمک و استمداد از طرف پادشاه مرحمت شود.

ششم آن که هرگاه یکی از سران سردار کهنل خان و یا یکی از خود سرداران به خدمت قبله عالم بیایند و یا سپاه ایشان با ما باشد، به هیچ باب ضرر و نقصان جانی و مالی به ایشان نرسانم و کرها در نزد خود نگاه ندارم الا یکی از پسران کهنل خان که مقرر در خدمت بوده باشد.

هفتم آن که دوازده هزار سوار و دوازده عراده توپ که سامان و تدارک سرداران به جهت خدمت به هرات مقررند جیره و موجب و تدارک سوار و پول های سرداران را امداد کرده خدمتی که باشد، به انجام برسانند.

هشتم آن که بعد از رسیدن عهدنامه بلاتوقف محمد عمرخان روانه حضور مبارک شود. نهم آن که بعد از شرفیابی سردار مذکور تنخواهی که به جهت موجب و تدارک لشکر و توپخانه را عاید و واصل سرداران نمودند، سردار مهر دل خان با یک هزار سوار به خاکپای مبارک مشرف شود.

بعد از شرفیابی حضور و اطمینان قبله عالم از سرداران و اطمینان سرداران از قبله عالم به غیر از خدمت دیگر تکلیفی به سرداران نداشته باشم. من که قبله عالم می باشم، مقرر فرمودیم که هرگاه به همین شروط تفاوتی و تجاوزی از عهده برآید، حاجی میرزا آقاسی وزیر و وزیر مختار دولت روسیه ضامن سرداران به هر باب بوده باشند به جهت دست آویز سرداران داده شد که سند باشد.

مهر سردار کهنل خان

گ.

<sup>84</sup> . بایگانی سیاست خارجی روسیه فوند سانکت پتربورگ، آرشیو مرکزی پرونده های 1-9 پوشه شماره 18، برگ 25.

<sup>85</sup> . بایسته است توجه داشت که در این جا یک عامل شخصی نیز دخیل بود. سیمونیچ- سفیر روسیه در تهران برخاسته از یک خاندان اشرافی بود که لقب سرداری (گراف یا کنت) داشت و از دیدگاه رتبه رسمی جنرال ارتش تزاری بود. در حالی



- شکست میسیون میانجیگری انگلیس در گفتگوهای دوست محمد خان و حکمرانان قندهار با ایران در پیوند با بستن پیمان باهمی در برابر انگلیسی ها [و نیز سیک ها] و کامران میرزا - متحد آن ها.

مکنیل در راه از تهران به سوی ترکیه از وزیر خارجه انگلیس دستوری را به دست آورد که در آن به او به نمایندگی از حکومت بریتانیا صلاحیت داده شده بود تا به محمد شاه اعلام نماید که گرفتن هرات همچون «اقدام خصمانه در برابر بریتانیای کبیر» ارزیابی می گردد و نیز به آگاهی او برساند که جزیره خارک از سوی سپاهیان بریتانیایی گرفته شده است.<sup>86</sup>

انگلیسی ها با برداشتن این گام قاطع، در برابر خود مقصد برهم زدن نفوذ روسیه در ایران و افغانستان را قرار داده بودند و نیز این را که محمد شاه را وادار سازند نه تنها از ادعای خود بر هرات دست بکشند، بل نیز به هرگونه مناسبات با حکمرانان بارکزیایی کابل و قندهار پایان بدهد.

به تاریخ یازدهم اگست، سرهنگ استودارت- به نمایندگی از مکنیل به اردوگاه شاه ایران در حومه هرات آمد و تصمیم حکومت انگلیس را به آگاهی او رساند. محمد شاه زیر تهدید جنگ ناگزیر گردید به تاریخ 28 اگست فرمان پایان دادن به محاصره شهر را بدهد.

استعمارگران بریتانیایی می دانستند که برای پیاده نمودن پیروزمندانه طرح های تجاوزکارانه آن ها در قبال ایران و آسیای میانه، بایسته است سیطره سیاسی را نه تنها بر هرات، بل نیز بر سراسر افغانستان پهن نمایند. روی این منظور می کوشیدند از دولت پنجاب رنجیت سینگ بهره بگیرند. این دولت در اوایل سده نهم دولت نیرومندی بود. مهاراجه و فئودال های سیک که در راس رهبری این دولت بودند، می کوشیدند به پهن سازی متصرفات خود از «کیسه» مناطق همسایه با هند بپردازند. مگر با واکنش سرسختانه کمپانی هند شرقی برخوردند.

به تاریخ نهم فیبروری 1809 حکومت هند بریتانیایی بیانییه یی را به نشر سپردند که اعلام می نمود که دولت هایی که در آن سوی [رودخانه] ستلج واقع اند، تحت حمایت بریتانیا قرار دارند و هرگونه تجاوز حکمران لاهور در برابر آن ها به کمک اسلحه در هم کوبیده خواهد شد.<sup>87</sup>

در پاسخ، رنجیت سینگ- فرمانروای پنجاب، گفتگوها با متکاف- نماینده کمپانی هند شرقی را بر هم زد و بار دیگر بر ستلج یورش برد. مگر به تاریخ 25 اپریل 1809 زیر تهدید جنگ ناگزیر گردید قرار دادی را که انگلیسی ها بر وی تحمیل نمودند، بپذیرد که بر پایه شرایط آن تعهد سپرد «ساحاتی را که تصرف نموده است و وسال های خود در کرانه چپ رود ستلج را پاکسازی نماید»، «... و کدامین دست درازی و سوءقصدی بر تصرف یا حق حکمرانی این مناطق ننماید».<sup>88</sup>

---

که مکنیل آدم عادی یی بود خودساخته که در گذشته در نمایندگی سیاسی انگلیس به وظیفه پزشکی اشتغال داشت و همین موضوع باعث شده بود که دربار ایران به سیمونیچ توجه بیشتری داشته باشد و به او نسبت به مکنیل ارج بیشتری بگذارد.

از سوی دیگر، در این هنگام روس ها با تحمیل عهدنامه ننگین ترکمانچای توانسته بودند از ایران امتیازات بزرگی از جمله در عرصه بازرگانی به دست بیاورند. چون انگلیس هم در پی به دست آوردن امتیازات همانندی بود و روشن است ایرانی ها حاضر نبودند به آسانی به این خواست آن ها تن بدهند، در واقع مکنیل در انجام وظیفه خود در ایران ناکام شمرده می شد.

ناکامی میسیون برنس در کابل و پیروزی ویتکیویچ که در واقع پیروزی حریف وی- سیمونیچ به شمار می رفت، او را از این هم بیشتر بر افروخته می گردانید. به همه این سرخوردگی ها، ناکامی وی در اردوگاه هرات هم افزوده شده بود. این بود که مکنیل در برابر ایران و ایرانی ها عقده گرفته و به یکی از دشمنان بزرگ این کشور مبدل گردید و زیان های فراوانی به این کشور زد-گ.

<sup>86</sup>. پرسى سايکس، *تاریخ افغانستان*، جلد یکم، ص. 410، به زبان انگلیسی.

<sup>87</sup>. J. D. Cunningham, *Anglo-Sikh relations, Chapters from j. D. Cunninghams History of the Sikhs, Calcutta, 1949, p.174.*

<sup>88</sup>. جان کئی، *تاریخ جنگ در افغانستان*، در سه جلد، لندن، 1890، جلد یکم، ص. 485، به زبان انگلیسی.



با این هم، در عین زمان انگلیسی ها رنجیت سینگ را به تصرف مناطقی بود و باش قبایل افغان تحریک کردند. به سال 1823 مهاراجه از حکومت هند بریتانیایی نامه یی به دست آورد که او را مستقیماً به اشغال پیشاور بر می انگیزد.<sup>89</sup>

استعمارگران انگلیسی تلاش ورزیدند سرزمین های مرزی افغانی را به دست سیک ها اشغال نمایند. [روشن است-گ.] در آینده آن ها در برنامه داشتند [تا نه تنها این زمین ها را از نزد سیک ها بگیرند، بل-گ.] خود سیک ها را نیز برده بسازند.

اوضاع داخلی پدید آمده در افغانستان در سال های دهه های 20-30 سده نوزدهم، به گونه عینی زمینه را برای تحقق طرح های تجاوزکارانه سیک ها فراهم می گردانید. رنجیت سینگ که از سوی انگلیسی ها پشتیبانی و تشویق می گردید، نه تنها کشمیر و ملتان را که در گذشته تابع دولت درانی بودند، به خاک خود الحاق نمود، بل نیز اقدام به گرفتن سرزمین های خود افغان ها نیز نمود. به سال 1823 او دست به لشکرکشی به سوی پیشاور یازید، مگر با مقاومت سرسختانه افغان ها رو به رو گردید (بیشتر از سوی یوسف زایی ها). تنها خیانت حکمرانان بارکزیایی پیشاور<sup>90</sup> به سیک ها امکان داد در نبرد حومه نوشیر (نوشهر یا نوشهره) به پیروزی دست یابند.

با این هم، رنجیت سینگ به رغم دستیابی به پیروزی، خردورزانه پنداشت تا سپاهیان خود را از پیشاور بیرون ببرد و در شهر حکمرانان پیشین- سلطان محمد خان و برادران او را چونان تیول های ... سرپرده خود بر جا بگذارد. چون به گونه یی که کانینگهام نوشت «دشمنی باشندگان، مساله حفظ ولایت به دست سیک ها را دشوار می گردانید».<sup>91</sup>

انگلیسی ها با در دادن [آتش] تنش ها میان سیک ها و افغان ها بر آن سنجش داشتند تا به یاری رنجیت سینگ، شجاع الملک- فرمانروای پیشین کابل (دست نشانده خود را) که در لودهیانه (لودیانه) نگه داشته بودند و با مستمری شان می زیست را، بر تخت پادشاهی افغانستان بنشانند.

به تاریخ 12 مارچ 1833 میان شجاع و رنجیت سینگ قرار دادی با توافق و مشارکت پنهانی انگلیسی ها عقد شد. بر پایه این قرار داد در باره «دوستی و اتحاد» فرمانروای پنجاب تعهد می سپرد به شجاع الملک کمک نماید تا پادشاهی از دست رفته خود را باز یابد. مگر بدون پیشاور، کشمیر ملتان و دیگر مناطق که شاه پیشین می بایستی رسماً حاکمیت سیک ها را بر آن ها می پذیرفت. به گونه یی که رشتین نشاندهی می کند «انگلیس ها با تلاش به فروپاشی دولت افغانی و اشغال قلمرو آن از یک سو دولت سیک را به اشغال پیشاور برانگیختند و از سوی دیگر با شاه شجاع بازی می کردند».<sup>92</sup>

انگلیسی ها پس از عقد قرار داد میان سیک ها شجاع و دست نشانده خود را برای تسخیر سند هل دادند. آن ها می خواستند دست داشتن بلافصل خود را در این ماجرا جویی که از سوی شجاع الملک روی دست گرفته شده بود پنهان نگه دارند و نشان بدهند که تلاش فرمانروای پیشین افغانستان برای بازگرداندن تاج و تخت گو این که بدون کمک حکومت انگلیس و مطلقاً با پول هایی که شجاع (با کمک سیک ها) از امیران (میران) سند به عنوان .... گرفته، صورت گرفته است.

انگلیسی ها با پشتیبانی از شجاع و برانگیختن او به گرفتن قندهار، همزمان می کوشیدند رهبران افغانی را در برابر دوست محمد خان برانگیزند، خانه جنگی ها را میان آن بیندازند و با این کار، گماشتن دست نشانده خود را بر تخت کابل آسان تر بسازند.

آن ها به سال 1833 به [کامران میرزا-گ.]- حکمران هرات وعده دادند هرگاه با شجاع الملک مناسبات دوستانه داشته باشد، به او کمک نمایند. روشن است انگلیس ها گمان می زدند نیروهای هرات و شجاع الملک را در

<sup>89</sup> جی. دی. کانینگهام، *مناسبات انگلیس و سیک*، ص. 199، به زبان انگلیسی.

<sup>90</sup> منظور از سلطان محمد خان طلائی- پدر یحیی خان، نیای نادر خان و برادرانش به ویژه یار محمد خان است-گ.

<sup>91</sup> جی. دی. کانینگهام، *مناسبات انگلیس و سیک*، ص. 201 و نیز سر پرسی سایکس، تاریخ افغانستان، جلد یکم، ص. 394، به زبان انگلیسی.

<sup>92</sup> صدیق الله رشتین، «د پشتنو مجادله» (مجادله پشتون ها)، کابل، 1940.

مبارزه با دوست محمد خان [و برادرانش در قندهار-گ.] متحد بسازند. در میان غنایمی که پسان ها به دست دوست محمد خان افتاد، مکاتبات شاه شجاع از جمله نامه اجنت سیاسی بریتانیا در لودیانه- اوبید پیدا شد.<sup>93</sup>

در نامه ها عنوانی سرداران فزونشمار افغانی، «اجنت انگلیس آن ها را متقاعد می گردانید تا به پا خیزند و اطمینان داد که حکومت او می داند که چگونه حمایتی را که آن ها می توانند از شاه مشروع خود- شجاع بنمایند، ارزیابی نماید».<sup>94</sup>

شجاع با بهره مند گردیدن از مساعدت های سیک ها و با به دست آوردن حمایت پنهانی انگلیسی ها به تاریخ 6 ماه مارچ 1834 با سپاه بزرگی (نزدیک به 22 هزار نفر) از شکارپور رهسپار قندهار گردید.<sup>95</sup>

دوست محمد هنوز در اوایل جون 1832 با آگاهی یافتن از آماده گیری شاه شجاع برای این لشکرکشی، تهدید مستقیمی را برای دولت خود و نیز موجودیت خاندان بارکزیایی در کل می دید و کوشید نیروهای قندهار، کابل و پیشاور را توحید ببخشد.

مگر سلطان محمد خان<sup>96</sup> و برادران او- حکمرانان پیشاور، نه تنها از اقدامات باهمی با امیر سر باز زدند، بل تصمیم گرفتند با بهره گیری از لشکرکشی شجاع، کابل را بگیرند. آن ها به دوست محمد پیشنهاد کردند تا با سپاهیان خود به سوی قندهار بشتابد و به دفاع پردازد. مگر امیر توانست به موقع با زرنگی به حیل و مکر آن ها پی ببرد و متصرفات خود را مصون بگرداند. به تاریخ 31 دسامبر 1833 او به سوی جلال آباد تاخت و آن را گرفت.

دوست محمد خان با این سوء ظن که لشکرکشی شجاع در هماهنگی با انگلیسی ها و با پشتیبانی آن ها به راه افتاده است، با میر کرامت علی- اجنت بریتانیا در کابل و اوبید- اجنت سیاسی در لودیانه- تماس گرفت. او به آن ها اطمینان داد که نسبت به انگلیسی ها دوستانه ترین احساسات را دارد و آماده است با آن ها پیمان ببندد و در صورت لزوم حتا سپاهیان خود را در اختیار آنان بگذارد. با این هم نتوانست جلوشکرکشی شجاع را به افغانستان بگیرد.

امیر به تاریخ 17 اپریل 1834 به خواهش برادران قندهاری به یاری آنان شتافت. او، در اواخر ماه جون 1834 در محل قلعه عظیم خان (در نزدیکی قندهار) به کمک کهن دل خان بر سپاهیان شجاع یورش برد و نیروهای دشمن را به شدت سرکوب کرد. خود شجاع در لحظه سرنوشت ساز از میدان جنگ با رها کردن سپاهیان خود با همه جنگ افزارها، ساز و برگ و بار و بانه خود گریخت و کمپیل- مشاور انگلیسی خود را، زخمی به دست سرنوشت سپرد.<sup>97</sup>

---

<sup>93</sup> فیض محمد کاتب در سراج التواریخ جلد یکم، ص. 123. موهن لال در زمینه می نگارد: «دوست محمد پیش از آن که در برابر شاه شجاع به جنگ پردازد، از کپتان اوبید پرسید «راست است که لشکرکشی شاه پیشین از سوی حکومت هند بریتانیایی حمایت می شود؟ یا این که به ابتکار خود شاه انجام می شود؟» در پاسخ اوبید با بی حیایی گفت که «حکومت بریتانیا در این لشکرکشی شاه شجاع در برابر بارکزیایی ها شرکت نمی ورزد. مگر در آرزوی پیروزی او است».

برگرفته از کتاب *زندگانی امیر دوست محمد خان- امیر کابل*، نوشته موهن لال، جلد یکم، ص. 158، به زبان انگلیسی.

<sup>94</sup> J. P. Ferrier, History of the Afghans, London, 1858, p. 200.

و نیز موهن لال، زندگانی امیر دوست محمد خان، جلد یکم، ص. 162-163.

<sup>95</sup> هسته این سپاهیان را یگان های پیاده نظام «سپاهی» تشکیل می دادند که با پول کمپانی هند شرقی جمع آوری شده و آموزش دیده بودند و رهبری می شدند از سوی افسران انگلیسی به ویژه کمپیل.

G. Vigne, A personal narrative of a visit to *Ghazni, Kabul and Afghanistan*, and of a residence at the court of Dost Mohammed, with notices of Runjit Sing, Khiva and the Russian expedition, London, 1843, p. 388-393.

و نیز سر پرسی سایکس، تاریخ افغانستان، جلد یکم، ص. 395.

<sup>96</sup> سلطان محمد خان- پدر یحیی خان، نیای نادر خان-گ.

<sup>97</sup> سلطان محمد خالص، تاریخ سلطانی، ص. 247، 1298.

این گونه، تلاش انگلیسی ها در 1834 برای نشان دادن فرمانروای گپ شنو و دلبخواه برای آنان بر تخت افغانی با ناکامی رو به رو گردید.

انگلیسی ها در طرح های نو برده سازی افغانستان، کوشیدند رنجیت سینگ را آله دست خود بسازند. مهاراجه سیک که تعهد سپرده پا فراتر از سنج نگذارد و شکارپور و سند را برای پنجاب نگیرد، در سال های بعدی بارها تلاش ورزید تا حکومت انگلیسی حاکمیت او را برسند (به ویژه بر شکارپور) بپذیرد. مگر انگلیسی ها به بهانه های گوناگون و رنگارنگ ادعاهای او را (که مغایر با خواست های شان مبنی بر این که گستره جویی سیک ها را به سوی افغانستان سوق بدهند و حوضه سند را به روی بازرگانی بریتانیا بگشایند، بود)، رد می نمودند.

فرمانروای پنجاب که انگلیسی ها جلو او را در محور خاور گرفته بودند، آغاز به انجام اقدامات پویاتری در برابر افغانستان نمود. با آن که نبردها در حومه نوشهر در سال 1823 به او نشان داده بود که افغان ها می توانند پاسخ بایسته و دندان شکن به دشمنی که بر آزادی آن ها دست داری کند، بدهند، فرو نگذاشت تا از قرار داد با شاه شجاع برای تسلط بر پیشاور (در ازای کمک ناچیزی که به او هنگام لشکرکشی بر قندهار ارائه نموده بود)، بهره جوید.

او با هراس از این که شاه شجاع پس از تاجپوشی و نشستن بر تخت شاهی، مبدا قرار داد همپیمانی را زیر پا گذاشته و به یاری انگلیسی ها مزاحم او در گرفتن پیشاور شود، هنوز در آستانه پایان جنگ بر سر قندهار میان شاه شجاع و دوست محمد خان [هنگامی که هنوز روشن نبود به چه فرجامی خواهد رسید]، بر آن شد که به گونه نهایی پیشاور را بگیرد.<sup>98</sup>

در ماه اپریل 1834 سپاهیان سیک به این شهر نزدیک شدند. آن ها از سلطان محمد خان و برادران او به بهانه این که نوه مهاراجه آرزو دارد از پیشاور بازدید کند، خواستند تا شهر را ترک گویند. حکمرانان بارکزیایی بی چون و چرا به این خواهش تن در دادند. این بود که به تاریخ 6 می 1834 سپاهیان سیک به شهر در آمدند.<sup>99</sup>

دوست محمد نمی توانست با اشغال منطقه پیشاور (که باشندگان آن را بیشتر افغان ها بودند)، از سوی رنجیت سینگ سازگار گردد. این امر دلیل اصلی دشمنی افغان ها و سیک ها شمرده می شد و به پیمانه بسیاری سیاست خارجی افغانستان را در سال های آتیه می ساخت.

امیر کابل، به رنجیت سینگ نامه یی فرستاد و در آن «از مهاراجه خواست تا پیشاور را در ازای پرداخت باج و خراج به او باز پس بدهد». در غیر آن، تهدید کرد در راس نیروهای متحده افغانی به سوی شهر خواهد تاخت و به خاطر اهانتی که سیک ها با حمله به ساحل دیگر رود سند نموده اند، از او انتقام خواهد گرفت».<sup>100</sup>

رنجیت سینگ قاطعانه پاسخ رد داد. این گونه، جنگ افغان و سیک به پختگی می رسید. مگر دوست محمد خان با درک همه دشواری های نبرد با سیک ها که ارتش نیرومند و با انضباطی داشتند، به مقصد بسیج همه امکانات خود به تاریخ 18 سپتامبر 1834 در برابر بیخدایان اعلام جهاد کرد.

همزمان امیر تصمیم گرفت از حمایت حکومت هند بریتانیایی برخوردار گردد. در اواخر 1834 او نامه هایی به اوپید و جنرال گورنر هند گسیل داشت که در آن ها به آگاهی آن ها رساند که در برابر سیک ها که به گونه غیر قانونی پیشاور را اشغال نموده اند، اعلام جهاد شده است. از این رو از انگلیسی ها کمک می خواهد.

اوپید با به دست آوردن اطلاعات از نزد ماسون (میسن) در باره وضع بس دشوار امیر افغان، به حکومت بریتانیا پیشنهاد کرد تا از وضع [به سود خود] بهره برداری نماید. او خاطر نشان ساخت که «این یگانه فرصت مناسب برای انگلیسی ها است تا نفوذ خود را بر افغانستان پهن نمایند».<sup>101</sup>

<sup>98</sup> خود شاه شجاع آشکارا به آن اشاره می کرد که خود را پابند قرار داد با رنجیت سینگ نمی داند.

R. R. Sethi, The Lahore durbar (In the light of the correspondence of sir C. M. Wade, 1823-1840), Simla, 1950, p. 176.

<sup>99</sup> همان جا، ص. 178.

<sup>100</sup> همان جا.

<sup>101</sup> همان جا، ص. 184.

اوتید، برای این مقصد، به حکومت [هند بریتانیایی-گ.] سفارش کرد تا از راه های صلح آمیز مساله پيشاور را حل و فصل نماید. او می پنداشت که برای حل هر چه سریع تر آن بایسته است تا رنجیت سینگ را وادار گردانید که پيشاور را به دوست محمد خان بسپارد. چون باشندگان افغانی شهر و حومه آن مخالف سیک ها اند و در صورت پیروزی حکومت کابل در جنگ، مهاراجه می تواند با تهدید خطر خیزش در مناطق زیر حاکمیت خود رو به رو گردد.

اوتید پیشنهاد کرد تا دوست محمد به عنوان امیر کل افغانستان به رسمیت شناخته شود و به دربار او نماینده با صلاحیت بریتانیا گسیل گردد و در این حال، خاطر نشان ساخت که بایسته است تا انگلیسی ها آرزوهای امیر را برآورده گردانند و مشوره داد تا رنجیت سینگ را در روشنی همه مسایل گذاشته، موافقت او در زمینه حصول گردد. با این هم، سفارش های اوتید برای استعمارگران بریتانیایی که برای تابع ساختن کامل افغانستان می کوشیدند، ناپسندیده از کار برآمدند. آن ها را دورنمای متحد شدن سردارنشین های افغانی بگذار زیر کنترل انگلیسی ها هم، می ترسانید. بریتانیای کبیر ترجیح می داد با افغانستان پارچه پارچه در چند دولت کوچک تضعیف شده در روند جنگ با سیک ها که توانایی دفاع از استقلال خود را نداشته باشد، سر و کار داشته باشد.

دوست محمد خان حتا به رغم آرزومندی انگلیسی ها مبنی بر حمایت هم حاضر نبود از جهاد در برابر سیک ها دست بردارد و دست به هر گونه تلاش می یازید تا به آن دامنه هرچه گسترده تری بدهد. خود او از سوی همه مردم بالاترین لقب مذهبی «امیر المومنین» و «غازی» را گرفته بود.

با این همه، [روشن بود-گ.] جنگ هزینه داشت و در خزانه چیزی نبود. به بسیار دشواری 500 هزار روپیه (که بیشتر آن را اتباع غیر افغانی (غیر پشتون)، برخی از خان ها و حتا برخی از همسران امیر) پرداخته بودند، جمع آوری گردید. با این پول، شتابان ارتشی آراسته شد که متشکل بود عمدتا از دسته های برخی از خان ها و جنگجویان قبایل افغانی. مگر این سپاهیان پس از چندی بی آن که با سیک ها به نبرد پردازند، همه گریختند. رنجیت سینگ توانست به کمک [داکتر] هارلان ماجراجوی [امریکایی] که در خدمت او بود، هنوز پیش از آغاز نبردها بسیاری از خان ها و سران قبایل افغانی را بخرد و آنان را در برابر دوست محمد خان و برادران او بر انگیزد.

هارلان خود در این باره می نویسد: «من برخی از برادران امیر را با تحریک حسادت آن ها در برابر تحکیم حاکمیت او بر ضد وی بر انگیزتم و توجه سران را به امید بخش بودن سوده های سرشار پولی جلب نمودم.

من سلطان محمد خان- حکمران پيشاور را که چندی پیش سرنگون شده بود، رام ساختم. او همراه با ده هزار نفر از هواداران خود پیش از فرا رسیدن شب، ناگهانی از اردوگاه دوست محمد برون جست. وی مرا تا اردوگاه سیک ها همراهی کرد. در این هنگام، هواداران او به دژهای کوهی می گریختند».<sup>102</sup>

کارل مارکس نیز نقش خاینانه هارلان [در این ماجرا] را برجسته ساخته بود: «دوست محمد خان در برابر سیک ها اعلام جنگ مذهبی نمود و با ارتش بزرگی به سوی پنجاب به راه افتاد. مگر نتوانست به پیروزی دست یابد. جنرال امریکایی- هارلان که در خدمت رنجیت سینگ بود، به او مزاحمت کرد. او به عنوان سفیر به اردوگاه افغانی آمد و با دسایس و توطئه های خود به آن دست یافت که در سراسر ارتش نارضایتی آغاز گردید. نیمی از آن، پا به گریز گذاشتند و از راه های گوناگون به خانه های خود شتافتند. [این بود که] دوست [محمد] به کابل بازگشت».<sup>103</sup>

مگر امیر با متحمل شدن شکست، در نظر نداشت با از دست دادن منطقه پيشاور سر سازش داشته باشد و به تاریخ 31 مه 1836 نامه یی عنوانی اوکلند- گورنر جنرال نو هند گسیل داشت.<sup>104</sup> او با نشاندهی تجاوز سیک ها خواستار

<sup>102</sup> . I. Harlan, A memorir of India and Afghanistan, with observations on the present exciting and critical state and future prospects of those countries, Philadelphia, 1842, p. 124, 125.

<sup>103</sup> کارل مارکس، *یادداشت و برداشت های گاهنامه یی (کرونولوژیک) در باره تاریخ هند*، مسکو، 1947، ص. 134.

<sup>104</sup> تا کنون متن اصلی پارسی دری *نامه دوست محمد خان عنوانی اوکلند* در جایی چاپ نشده است. شاید این نامه در بایگانی های هند یا انگلیس موجود باشد. ترجمه انگلیسی این نامه در جلد یکم کتاب *«زنگانی امیر دوست محمد خان- امیر*

«کابل» نوشته موهن لال - جاسوس هندی تبار بریتانیایی ها در کابل آمده است. در این جا ترجمه دري آن را از ص. ص. 227-228 (داکتر هاشمیان)، با اندکی ویرایش می آوریم:  
«پس از القاب و تعارفات معمول،

چنانچه از مدت درازی به این سو، با رشته های دوستی و مودت، با حکومت بریتانیا متصل بوده ام، بیک رسیدن عالی جناب شما فرصت میمونی برای اشغال کرسی حکومت و انتشار تدبیر و فراست بر کشور هندوستان به شمار می رود و موجبات خوشی و مسرت بی نهایت ما را فراهم آورده و قلمرو توقعات من که قبلا در اثر وزش بادهای سرد زمستان، یخبندان شده بود، با پیام مسرت بار مواصلت عالی جناب شما به گلستان بهشت مبدل گردیده است.

به عالی جناب شما مبرهن است که اتکاء به اصول شفقت و کرامت بشری خاصه دولت بریتانیا می باشد. من و کشورم نیز خود را بسیار صادقانه و مجدانه متعهد به این اصول می شماریم و نامه هایی که من از دولت انگلیس دریافت نموده ام، همگی مبین احساسات دوستانه و لطف و مودت و بیانگر این واقعیت اند که در موقع ضرورت معاونت های دوستانه صورت خواهد گرفت.

واقعات اخیر این منطقه، در رابطه با کردار سیک های سرتنجه و گمراه و تخطی آن ها از قرارها و تعهدات، به عالی جناب شما خوب تر روشن است.

هر چه عالی جناب شما در مورد حل و فصل قضایای این کشور صواب می دانید، لطفا نظر تان را به من بنویسید تا آن را سرمشق اجراءت خود قرار دهم. امیدوارم عالی جناب شما شخص خودم و کشورم را از آن خود بدانید و مرا همیشه با دریافت نامه های دوستانه تان سر فراز سازید. هر طوری که در مورد اداره کشور من تصمیم بگیری، موجب اطاعت خواهد بود».

موهن لال در ادامه می نویسد: «امیر دوست محمد خان نامه های دیگری هم در پی این نامه به حکومت هند بریتانیایی فرستاد و نگرانی و ترس خود را از سیک ها اظهار داشته بود. پریشانی امیر به راستی هنگامی افزایش یافت که لشکر پنجاه هزار نفری سیک از لاهور به پیشاور رسید. این لشکر می خواست انتقام حمله ناگهانی افغان ها بر جمرو را بگیرد که سردار هری سینگ- سپه سالار سیک در آن جنگ کشته شده بود.

عالی جناب اوکلند پاسخ بسیار دوستانه یی به امیر دوست محمد خان گسیل و او را از ناحیه هراس پیوسته یی که از حمله سیک ها داشت، فراغت داد و در بدل آن امضای یک قرار داد دوستانه تجاری را با امیر پیشنهاد نمود.

### متن نامه آرل آف اوکلند- گورنر جنرال هندوستان عنوانی امیر دوست محمد

22 اگست 1836

«بعد از القاب و تعارفات معمول

نامه دوستانه شما را که از طریق سر کلود وید فرستاده بودید، با مسرت دریافت نمودم و از فرصت مساعدی که متصل اشغال کرسی حکومت هندوستان برایم میسر گردیده، کمال مسرت دارم تا بهترین تمنیات و احترامات خود را برای تان تقدیم نمایم.

آرزوی من این است که افغان ها یک ملت واحد و مرفه داشته باشند و با تمام همسایگان خود در حال صلح قرار داشته از طریق مناسبات گسترده تجاری از همه مزایا و منافعی که سایر دولت ها بهره مند می باشند، برخوردار گردند. چون که از طریق همین مناسبات مضاعف تجاری است که سایر دول مدارج پیشرفت و رفاه را پیموده اند.

سلف من با آگاهی کامل از این حقیقت که هیچ اقدام سنجش شده برای رونق تجارت، بهتر و موثر تر از گشایش و توسعه مسیر وادی سند نمی باشد، همه مساعی خود را برای تامین این مجرا به منظور توسعه صنایع و تجارت به خرج داده بود و اکنون حمایت و توسعه بیشتر این هدف سودمند و تکمیل این طرح که سلف من موفقانه آغاز کرده بود، هدف و وظیفه من قرار گرفته است.

اطمینان کامل دارم که جناب شما غیر از علاقه مفرط برای موفقیت این طرح، موقف دیگری نخواهید داشت. چون که هر آینه این پروژه خاصا برای تامین ثروت و رفاهیت مردمی می انجامد که شما بر آن ها حکومت می کنید. احتمال دارد که من به زودی چند نفر را به دربار شما مقرر نمایم تا در مورد مسایل تجاری با شما مذاکره نمایند و هدف این گفتگوها تامین منافع مشترک هر دو طرف می باشد.

با تائر عمیق آگاهی یافتیم که میان شما و مهاراجا رنجیت سینگ اختلافاتی ظهور کرده است.

مساعدت حکومت هند بریتانیایی در حل و فصل مناسبات افغانی ها و سیک ها گردید و ابراز آمادگی کرد هرگاه پیشاور به او داده شود، حاکمیت سیک ها بر کشمیر را بپذیرد.

بازپسدهی پیشاور برای افغان ها در سنجش های حکومت هند بریتانیایی شامل نبود. مگر سر باز زدن انگلیسی ها از مساعدت در حل رسیدگی تضادهای افغان ها و سیک های توأنت دوست محمد را برنجانند. از این رو، اوکلند ناگزیر گردید به امیر پاسخ سردرگمی بدهد: «انگلیس در امور کشور های دیگر مداخله نمی نماید. در عین حال، آماده است به افغانستان نماینده خود را برای بررسی همه مسایل مربوط به توسعه تجارت گسیل بدارد.»

اوکلند ابراز امیدواری کرد که امیر با غمخوری در باره رفاه و آسایش اتباع خود، همه مساعی خود را بذل برپایی روابط بازرگانی میان دو دولت خواهد نمود.<sup>105</sup>

دلیل دلچسپی آشکاری که حکومت هند بریتانیایی به برپایی مناسبات پایدار بازرگانی با افغانستان تبارز می دادند، تمایل آن ها به سنگ اندازی در راه گسترش نفوذ روسیه در آسیای میانه بود.

به تاریخ 25 جون 1836 اوکلند دستور العمل ویژه یی دریافت داشت با این رهنمود که باید تدبیرهایی عاجلی را در برابر توسعه ممکنه نفوذ روسیه در کشورهای همسایه با هند روی دست بگیرد.<sup>106</sup> گورنر جنرال هند، پس از به دست آوردن این دستور العمل، هیات «بازرگانی» را به افغانستان گسیل داشت. (او در این باره در نامه تاریخی 22 اگوست 1836 عنوانی دوست محمد خان یادآوری نموده بود). به گونه رسمی، میسیون برای تحکیم پیوندهای بازرگانی با افغانستان گسیل گردیده بود. مگر در واقع، هدف آن این بود که به اکتشاف سیاسی بپردازد و دوست محمد را به سوی کمپانی هند شرقی متمایل گرداند.

افزون بر این، در وظیفه میسیون بود تا هر طوری که شده، از اتحاد [سردار نشین های] افغانستان جلوگیری نماید و نیز در امر نزدیک شدن کابل و قندهار با تهران (که در برنامه بود و به باور انگلیسی ها می توانست [زمینه ساز-گ.] نفوذ روسیه در افغانستان گردد)، مزاحمت نماید.

رهبری میسیون به دوش الکساندر برنس بود که به گونه یی که مولف انگلیسی لو می نویسد، به خاطر خدمات ویژه برای حکومت بریتانیا به او لقب «شیر عصر» یا «شیر زمان» داده شده بود و به نام «برنس بخاری» یاد می شد.

در دستور العمل گورنر جنرال هند تاریخی 15 می خاطر نشان ساخته شده بود که برنس باید افزون بر جمع آوری اطلاعات در باره تجارت در آسیای میانه و افغانستان، به حکومت هند بریتانیایی اطلاعاتی دارای بار سیاسی را ارائه بدهد.

---

دوست من، به شما بهتر روشن است که مداخله در امور کشورهای مستقل سنت دولت بریتانیا نمی باشد و روشن است من به طور آنی درک نمی توانم که مداخله حکومت من چگونه می تواند به سود شما بینجامد؟

با این هم مسرور خواهم شد اگر از جانب شما بشنوم چه فکر می کنید از چه راهی به شما کمک کرده می توانم؟ در عین زمان، تنها می توانم امیدوار باشم خود شما بتوانید روشی را برای رسیدن به تفاهم با سیک ها ارائه دهید. این کار نه تنها به سود خودتان، بل که به سود همه کشورهای منطقه خواهد بود که دو ملت همسایه مناسبات دوستانه و توافق باهمی را حفظ نمایند.

التجا دارم تمنیات دوستانه و احترامات مرا بپذیرید.  
امضاء- اوکلند.»

<sup>105</sup>. Correspondence relating to Persia and Afghanistan, London, 1939, p. 396, 397.

<sup>106</sup>. The Cambridge history of British foreign policy, 1783-1922, Cambridge, 1923, voll. II, p. 203  
و نیز آر. آر. سیتی، *در بار لاهور*، ص. 196 و 197، به زبان انگلیسی.



مکناتن (سکرتر امور خارجی دولت هند بریتانیایی) به برنس نشاندهی می کرد که «در پهلوی اطلاعات در باره بازرگانی، جناب مهربان (اوکلند) انتظار [گرد آوری-گ.] اطلاعات در باره همه تغییراتی را دارد که در کشور از زمان آخرین بازدید شما از آن [در 1832]، رخ داده است. در باره وضع کنونی کشور، اداره داخلی، در باره درآمدها، ساختار نظامی و منابع، قدرت سران، تمایلات مردم در هر سرزمین که شما از آن بازدید می نمایید و نیز اطلاعاتی در باره کشورهای همسایه تا جایی که می توانید.

به ویژه با آن روابطی که چندی پیش میان حکمرانان سردارنشین های افغانی و ایران برپا گردیده است و این که از طریق کدام اجنت ها این مناسبات پیش برده می شود و نیز این که فرجام تهاجم ایرانی ها به هرات چگونه خواهد بود، آشنا شوید».<sup>107</sup>

«تمایلات عمومی مردم را نسبت به روسیه و انگلیس ارزیابی نمایید و هم این را که مردم چه شناختی از توان و منابع هر یک از آن ها دارند. بر شما است که باید روشن سازید که به چه پیمانانه حدس و گمانه زنی ها در باره اتحاد میان ایران و حکومت روسیه تایید می گردد و اثباتیه های این گمانه زنی چه ها اند؟

افزون بر این، همه اطلاعات- آن چه را که ممکن است در رابطه با تجارت روسیه و در باره تدبیرهای اتخاذ شده از سوی آن کشور برای گسترش نفوذ خود در آسیای میانه جمع آوری نمایید».<sup>108</sup>

دستور العمل اوکلند تایید می نماید که حکومت هند بریتانیایی به تاریخ 26 نوامبر 1836 با فرستادن میسیون برنس به افغانستان، در گام نخست، مقصد تدارک گستره جویی به افغانستان را مد نظر داشت.

برنس با امیران سند دیدار و در باره مساله عقد قرار دادهای تجاری با آن ها به گفتگو پرداخت. او جایی با تهدید و تخویف و جایی هم با نرمش و تحبیب، خواست با امیران سند قرار دادهایی را با شرایط سودمند برای انگلیسی ها ببند [در واقع تحمیل نماید-گ.]. در این حال، او پا می فشرد که یگانه مقصدی را که کمپانی هند شرقی دنبال می کند، [این است که-گ.] تجارت را در رود سند گسترش بدهد و هیچ مبنایی در دست نیست از مداخله انگلیسی ها در امور داخلی سند هراس داشته باشند.<sup>109</sup>

همه این اطمینان دهی ها در آینده با خشونتبارترین وجه از سوی انگلیسی ها زیر پا گذاشته شدند. هیات پس از پایان گفتگوها با امیران سند، از راه پیشاور به سوی قلمرو حکمران کابل رهسپار گردید- جایی که پسر دوست محمد خان - محمد اکبر خان به پیشواز شان شتافت.

هیات (که در ترکیب آن افزون بر برنس، وود، لیچ و داکتر لرد شامل بود و سکرتر آن- موهن لال کشمیری بود) و از سوی اکبر خان و درباریان کابل همراهی می شد، به تاریخ 20 سپتامبر 1837 به کابل رسید و با شکوه و شور و هنگامه از سوی دوست محمد خان پذیرایی گردید.<sup>110</sup>

<sup>107</sup>. Copies of the correspondence of Sir A. Burnes with the governor-general of India during his mission to Cabul in the years 1837 and 1838 or such part there of as has already been published, 1858, p. 14.

<sup>108</sup> همان جا،

<sup>109</sup> همان جا، ص. 4.

<sup>110</sup> در آستانه آمدن برنس به کابل، حکومت هند بریتانیایی افغان ها را به جنگ با سیک ها برانگیختند. سیتی- نویسنده هندی با تکیه بر اسناد انگلیس این گونه به شرح این رخداد می پردازد: «در اوایل 1837 در سال عروسی نونهال سینگ، میستر هاست که در کمپانی هند شرقی کار می کرد، با مسافرت از طریق جمروود در راه جلال آباد که به آن جا به دیدار محمد اکبر خان- پسر امیر می رفت، با دیدن وضع دژ جمروود، و [برشمردن-گ.] سست بودن دیوارهای دفاعی سیک ها، پسر امیر را ترغیب نمود تا بر جمروود یورش ببرد. (نگاه شود به: آر. آر. سیتی، **دربار لاهور**، ص. 190، به زبان انگلیسی)

این آتش افروزی های انگلیسی ها برای سیک ها و افغان ها به بهای بسیار گزافی انجامید. در نتیجه برخورد در نزدیکی جمروود به تاریخ 30 اپریل 1837 سیک ها شش هزار و افغان ها 11 هزار کشته و زخمی بر جا گذاشتند.

**یادداشت گزارنده:** انگلیسی ها با این کار، از یک سو سیک ها ضعیف ساختند و از سوی دیگر، با توجه به برنامه بی که برای اشغال سردارنشین های افغانی داشتند، کوشیدند نیروهای جنگی امیر را نیز تضعیف نمایند. در این میان، ترفندهای



به تاریخ 24 سپتامبر 1837 گفتگوها که امیر امید فراوانی به آن بسته بود (چون آرزومند به دست آوردن پشتیبانی انگلیسی ها در مبارزه در برابر سیک ها در آن بود) آغاز گردید.

نماینده بریتانیا نامه اوکلند را به دوست محمد سپرد که در آن درست مانند پیام پیشین گورنر جنرال هند خاطر نشان می شد که مردم افغانستان سود و امتیازات بسیار از گسترش تجارت با انگلیس می برند: «من کپتان برنس را می فرستم تا این نامه را به شما بسپارد و با شما تدبیرهایی لازمی را برای تحکیم مناسبات بازرگانی میان افغانستان و هند به بررسی بگیرد.»<sup>111</sup>

امیر با نامه آشنا شد و به برنس گوش فرا داد که پیشنهاد نمود تا مشارکت پویایی در تدبیرهای بازرگانی انگلیسی ها ورزد. دوست محمد که با همه پیشنهادها برخورد مثبتی داشت، اشاره نمود که حل موفقانه هر مساله مربوط به تجارت، به گونه تنگاتنگ با حل و فصل موضوع پیشاور مرتبط است.

دوست محمد اعلام داشت: «من با مشکلاتی دست به گریبان و سردچار هستم که به تجارت زیان بزرگی می رسانند. دشمنی با سیک ها منابع مرا محدود می گردانند و مرا ناگزیر می سازند تا از تاجران پول بستانم و حتا مالیات ها را افزایش بدهم تا برای پیشبرد جنگ داشته پول باشم. ... هرگاه حکومت انگلیس توصیه نماید من چگونه رفتار نمایم، دیگر به مشوره های دیگر همسایه ها نیازی نخواهم داشت و در آزای آن، تعهد مساعدت به انجام مقاصد تجاری و سیاسی انگلیسی ها را بر عهده خواهم گرفت.»<sup>112</sup>

برنس که دستور مشخص حکومت هند بریتانیایی را در زمینه نداشت تا در همچو موارد چگونه برخورد نماید، می پنداشت که برای انجام پیروزمندانانه وظایفی که در برابر میسیون او گذاشته شده است، سودمند خواهد بود به دوست محمد خان مساعدت حکومت هند بریتانیایی را در حل و فصل مساله پیشاور وعده بدهد.

از این رو، به امیر افاده داد که کمپانی هند شرقی با تلاش به برپایی مناسبات حسن همجواری میان سیک ها و افغان ها، حل مساله پیشاور را در موافقت امیر با گرفتن پیشاور تحت شرایط وابستگی تیولی تحت حمایتی سیک ها یعنی پرداخت باج و خراج به آن می بیند.<sup>113</sup>

---

هارلان که توانست سلطان محمد خان طلائی (پدر یحیی خان و نیای بزرگ نادر خان) را بخرد و او را از دوست محمد خان جدا و به سیک ها متمایل بگرداند (که با ده هزار سپاهی به سوی سیک ها شتافت)، نیز بر پایه همین سناریو بوده است.

به گمان غالب، بر انگیزتن امیر به لشکرکشی با چند هزار سپاهی زبده به شمال هندوکش در آستانه لشکرکشی انگلیس بر کشور نیز می تواند با همین گونه سناریو صورت گرفته باشد.

111. Correspondence relating to Persia and Afghanistan, p. 401.

112. Copies of the correspondence of sir A. Burnes with the governor- genral of India., p. 31.

113. در مراسلات برنس با گورنر جنرال هند، سندی نیست که موید آن باشد که به دوست محمد پیشنهاد شده باشد تا پیشاور را با شرایط وابستگی تحت حمایتی و وسالی (تیولی) بگیرد. بل تنها پیشنهاد برنس به حکومت هند بریتانیایی در باره آن که به امیر در گرفتن پیشاور کمک نماید (که به باور او این کار منجر به گسترش نفوذ بریتانیا در افغانستان خواهد گردید)، یادآوری شده است. با این هم، در آثار اروپای باختری و در گام نخست انگلیس، استدلال می نمایند که برنس به امیر وعده داده بود تا حمایت حکومت هند بریتانیایی را [در زمینه برای او-گ.] به دست بیاورد. چنین چیزی را ماسون (میسن)- اجنت بریتانیایی که در سال های 1832-1838 در افغانستان به سر می برد، نیز تایید می نماید.

برنس، به گفته ماسون حتا از امیر خواهش کرد که تا رسیدن پاسخ اوکلند (که به باور او همه تردیدهای او را در مساله پیشاور را برکنار خواهد کرد)، شکیبایی پیشه نماید.

Sh. Masson, Narrative of various journeys in Belochistan, Afghanistan and Panjab, including a residence in those countries from 1826 to 1838, vol. I-II-III, London, vol. 3, p. 444-457, 459

تاریخ نویس انگلیسی- سایکس و مولف فرانسوی- فریه نیز نشاندهی کرده اند که برنس به امیر پیشنهاد کرد که می تواند پیشاور را با شرایط وابستگی تیولی از سیک ها به دست بیاورد.

نگاه شود به: سر پرسی سایکس، تاریخ افغانستان، جلد یکم، ص. 402 و نیز فریه، تاریخ افغانستان، ص. 271، به زبان انگلیسی.

برنس با ارائه چنین پیشنهادی، آن را در نظر داشت که حل و فصل صلح آمیز مساله پيشاور، به کمپانی هند شرقی امکان می دهد تا در سیمای دوست محمد همچنان سرسپرده و مطمئنی را ببیند. افزون بر این، مساعدت در حل و فصل صلح آمیز مساله، نفوذ انگلیس را نه تنها در افغانستان بل نیز در دیگر کشورهای آسیایی تحکیم خواهد بخشید.

به پنداشت برنس در این کشورها چنین تصویری پدید خواهد آمد که انگلیسی ها به راستی خیرخواه خلق های خاور اند و به توسعه بازرگانی سودمند برای هر دو کشور می کوشند.

دوست محمد پیشنهاد برنس را در مورد پيشاور پذیرفت و به مشوره او نامه یی به رنجیت سینگ فرستاد. امیر می پنداشت که او برد بسیاری خواهد داشت هرگاه پيشاور را از نزد سیک ها بگیرد. حتا اگر در شرایط وابستگی تیولی (وسالی) باشد.

نخست، این که گرفتن پشاور برای او دفاع از سردارنشین را از حملات سیک ها آسان می سازد و دو دیگر این که اجازه می دهد به تحقق برنامه اش مبنی بر متحد ساختن همه زمین های افغانی در یک کشور واحد آغاز نماید.

هنوز در کابل گفتگوها روان بودند که قنبر علی خان- سفیر ایران به قندهار رسید و به حکمرانان بارکزیایی قندهار پیشنهاد کرد تا با ایران در برابر خان نشین هرات پیمان ببندند.

حکمرانان قندهار که با کامران میرزا [و نیز دوست محمد خان-گ.] دشمنی دیرینه داشتند [و از سوی دیگر، از حمله دوباره شاه شجاع و انگلیسی ها بر قندهار و از دست دادن دار و ندار خود هراس داشتند-گ.] با ایران قرار داد را امضاء کردند. شاه ایران در ازای حمایتی که [سرداران قندهار-گ.] می بایستی در تصرف هرات ارائه می کردند، تعهد سپرد، این شهر را (به شرط این که سرداران حاکمیت اعلی قاجارها را بر خود بپذیرند)، به آن ها واگذارد.

شاه موافقت کرد هزینه یک ارتش دوازده هزار نفری را با 24 دستگاه توپ که می بایستی با فرماندهی حکمرانان قندهار در لشکرکشی بر هرات شرکت می ورزیدند، به عهده خود بگیرد.<sup>114</sup>

بستن پیمان میان ایران و [سردارنشین-گ.] قندهار بر ضد کامران میرزا- متحد وفادار کمپانی هند شرقی، نگرانی جدی انگلیسی ها را برانگیخت. این بود که برنس تدبیر های شتابانی را برای جلوگیری از لشکرکشی باهمی ایرانی ها و قندهاری ها بر هرات روی دست گرفت و در این حال، از نفوذ دوست محمد خان [بر سرداران قندهاری-گ.] بهره جست.

امیر زیر فشار برنس، نامه هایی به حکمرانان قندهار نوشت تا ایشان را متقاعد سازد که در این لشکرکشی شرکت نوزند. در غیرآن، اقدامات شان می تواند تاثیر ناگواری بر هیات انگلیسی بگذارد. زیرا نظر به برداشت او، حکومت هند بریتانیایی می خواهد به او در بازپسگیری پيشاور کمک نماید.<sup>115</sup>

<sup>114</sup>. Copies of the correspondence of sir A. Burnes with the governor-general of india..., p. 62, 196.

<sup>115</sup>. روشن است دوست محمد خان با کامران دشمنی آشتی ناپذیر داشت (به دلیل تجاوز به خواهر او و ربودن جواهرات گرانبهایش) و از همین رو، خود دست کم دو بار از شاه پارس خسته بود تا به هرات حمله و کار کامران را تمام و سرزمینش را بگیرد. جالب است ببینیم که چرا در گفتگوها با برنس خواستار کمک دولت انگلیس در برابر «ادعای شاه پارس بر هرات» می شود؟

موهن لال در ص. ص. 241-243 کتاب *زندگی امیر دوست محمد خان* (ترجمه داکتر هاشمیان) به این پرسش پیچیده پاسخ داده است که فشرده آن را با اندکی ویرایش در این جا بازتاب می دهیم: «...در این هنگام قنبر علی خان- سفیر پارس همراه با محمد حسین خان- نماینده دوست محمد خان به قندهار رسیده بودند. سرداران قندهای که می خواستند دولت پارس تنها با آن ها پیمان ببندد، سفیر را در قندهار نگه داشته و مانع رفتن او به کابل گردیده بودند. آن ها که به امیر دوست محمد حسادت داشتند، می خواستند سفیر پارس قرار داد را تنها با خود شان امضاء نماید تا از امتیازات مجهول پادشاه و دولت پارس به

تتهایی برخوردار شوند. از این رو، مانع رفتن سفیر به کابل تا زمانی شدند که خودشان قرار داد علیحده با سفیر منعقد کردند.

در بند یکم قرا دادی که قنبر علی خان در قندهار با سرداران کهندل خان، رحمدل خان و مهر دل خان به امضاء رسانیده بود، آمده بود که «سرزمین هرات، چه به وسیله قدرت سپاهیان دولت فارس اشغال شود یا توسط لشکر سرداران، در هر دو صورت به سرداران واگذاشته خواهد شد و شاهنشاه در برابر آن هیچ چیزی از آنان تقاضا نخواهد کرد. مگر خدمت و اطاعت و نیز شاهنشاه هیچ نوع مداخله‌یی به کشور و قوم آن‌ها در افغانستان نخواهد کرد».

همچنین در بندهای پنجم آن آمده بود که «شاهنشاه به سرداران قندهار مصارف تنظیم سپاه دوازده هزار نفری سوار و پیاده نظام را همراه با دوازده پایه توپ می‌پردازد. همچنان مصارف اضافی لشکرکشی برای تسخیر هرات را می‌پردازد و اگر جنگ به درازا بکشد، شاهنشاه تمام مصارف جنگ را حتماً پرداختنی است».

در همین پیوند، کهن دل خان در ماه ذیقعد 1253 هجری ماهتابی نامه‌یی به شاه پارس نوشته بود، که در آن شرایط اتحاد با محمد شاه قاجار را بازتاب داده بود. این نامه در ص. 67 کتاب *گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان*، چاپ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه ایران آمده است. در این نامه شرط اصلی بستن پیمان، واگذاری هرات به سرداران قندهاری برشمرده شده است. ما این نامه را در کتاب دست‌داشته نیز بازتاب داده ایم.

گذشته از این، پیش‌نویس قرار داد باید از سوی کنت سیمونیچ- سفیر روسیه به دربار شاه ایران امضاء و تضمین می‌شد. ترجمه درسی آن از انگلیسی در ص. 258-259 کتاب *زندگی امیر دوست محمد خان*، (داکتر هاشمیان) آمده است. اصل سند که در ص. 64-65 کتاب *گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان* آمده است، چنین است:

#### **سواد مراسلات پا به مهر عالیجاه کهندل خان- سردار قندهار، شهر ذی قعدة الحرام سنه 1353**

عهد نامه [بی] که در نزد وزیر مختار روس مهر کرده گرفته شود باید بدین مضمون باشد:  
من که مختار دولت روسیه می‌باشم، ضامن امورات و معاملات و بند و بست مهمات سرداران که خدمتگذاری با بندگان اقدس مطبوع و مربوط کرده اند، شده ام.

اول آن که ملک هرات را بنا بر خدمتگزاری سرداران که از بدو دولت نموده اند، مرحمت فرمایند.  
دویم آن که ملک‌هایی که در تصرف خود سرداران می‌باشد، ضرر و نقصان به املاک و الوسات آن‌ها نرسانند و تصرف نشوم.

سیم آن که آن چه از طوایف افغان از صغیر و کبیر می‌باشد یکی را با خود بندگان اقدس ملحق نکنند و به خدمت علیحده نگمارند هر معامله که طادفه افغان را باشد، با سرداران نمایند.

چهارم آن که با شاهزاده کامران میرزا و یار محمد خان اصلا و قطعا در هیچ امری بندگان اقدس صلاحیت نکنند.  
پنجم آن که هرگاه از طرف شجاع الملک و یا دولت انگریز و یا امیر حرکتی شود، کمک و استمداد از طرف پادشاه مرحمت شود.

ششم آن که هرگاه یکی از پسران سردار کهندل خان و یا یکی از خود سرداران به خدمت قبله عالم بیایند، و یا سپاه ایشان با بندگان اقدس به هیچ باب ضرر و نقصان مالی و جانی ایشان نرسانند و کرها در نزد خود بندگان اقدس نگاه ندارند الا یکی از پسران کهندل خان که مقرر در خدمت بوده باشد.

هفتم آن که دوازده هزار سوار و دوازده عراده توپ که سامان و تدارک سرداران به جهت خدمت هرات مقررند، جیره و موجب و تدارک سواره و توپ‌های سرداران را بندگان اقدس امداد کرده خدمتی که باشد، به انجام برسانند.

هشتم آن که بعد از رسیدن عهدنامه بلاتوقف محمد عمر خان روانه حضور مبارک شود  
نهم آن که بعد از شرفیابی سردار مذکور تنخواهی که به جهت موجب و تدارک لشکر و توپخانه را عاید و واصل سرداران نمودند، سردار مهر دل خان با یک هزار سوار به خاک پای مبارک مشرف شود.

بعد از شرفیابی حضور و اطمینان قبله عالم از سرداران و اطمینان سرداران از قبله عالم به غیر از خدمت دیگر تکلیفی بر سرداران بندگان اقدس نداشته باشد.

هرگاه احیاناً به همین شروط مفصله حضرت ضل‌اللهی رفتار نکنند، و از این عهد تجاوز و انحراف نماید، من که وزیر مختار دولت روسیه می‌باشم، از عهد آن برآمده، به هر نحو که باشد، نگذارم که محمد شاه از این اقوال و عهود و میثاق خود تجاوز نماید و الا این جانب از عهد آن نداریم این چند سطور بر سبیل قرار دادن آنچه که معمول در اروس است، به جهت دست‌آویز سرداران قلمی و داده شده است، هرگاه تفاوت فیما بین افتد، کاذب باشم.  
مهر کهن دل خان.

خوب، هرگاه انگلیسی‌ها در وضعی اند که از او در مبارزه اش در برابر سیک‌ها حمایت می‌کنند، پس [روشن است-گ.]، همچنین در وضعی هستند که می‌توانند حکمرانان قندهار را (البته، اگر آن‌ها از اتحاد با ایران سر باز بزنند)، از خطر از سوی هرات آسوده خاطر بسازند.<sup>116</sup>

با این هم، حکمرانان قندهار با هراس از این که دوستی با کمپانی هند شرقی می‌تواند به تحکیم حاکمیت امیر بینجامد، به نامه او پاسخ مثبت ندادند و به پیوندهای تنگاتنگ با دربار ایران ادامه دادند. این کار برنس را به آن وا داشت تا به تاریخ 22 دسامبر 1837 نامه‌یی به قندهار بفرستد و در آن آشکارا نشاندهی کند که حکومت بریتانیا با سقوط هرات و تهاجم سپاهیان ایرانی به افغانستان نظر منفی دارد.

برنس به مکناتن نوشت: «با خاطر نشان ساختن خطری که حکمران قندهار را تهدید می‌نماید، من حتا دست به این کار زدم که به آگاهی او برسانم که هرگاه هرات سقوط نماید و او دوست ملت انگلیس بماند، برادر او دوست محمد

---

به هر رو، وقتی محمد حسین خان- نماینده دوست محمد خان که همراه با قنبرعلی خان به قندهار آمده بود، آگاهی یافت که سرداران قندهاری [پنهانی-گ.] قرار دادی با او امضاء نموده و سراسر منافع خودشان را مطمع نظر قرار داده اند و منافع امیر ولینعمت او را کاملاً فرو گذاشت کرده اند، و به قنبرعلی اجازه رفتن نزد دوست محمد خان را نمی‌دهند، از قندهار گریخته، به کابل آمد و موضوع را به آگاهی دوست محمد خان رسانید.

دوست محمد خان، به حسین خان سفارش کرد که در نظر دارد، در این باره در دربار سخنرانی‌یی ایراد کند و هرگاه در بیانات او به ارتباط نتایج سفر او به پارس، چیزهایی بشنود که واقعیت نداشته باشد، نباید مشوش و سراسیمه شود، زیرا این بیانات به خاطر متیقن ساختن نماینده انگلیس صورت می‌گیرد تا او ملتفت شود که امیر در پی همپیمانی با شاه پارس نبوده و آرزومند ائتلاف با انگلیس است و این خدعه تا زمانی دوام خواهد کرد که پاسخ نامه امیر از سنت پترزبورگ روسیه برسد.

به هر رو، به خواهش محمد حسین خان، نامه پنهانی‌یی به سرداران قندهار گسیل و از آن‌ها خواهش نمود بگذارند قنبرعلی خان به کابل بیاید. امیر در نامه خود از سرداران قندهار گلایه نموده بود که بدون مشوره او قرار دادی برای برآورده ساختن مقاصد و منافع خودشان با سفیر پارس منعقد ساخته اند و باید حد اقل او را نیز در این قرار داد شامل می‌ساختند.

در این وقت، امیر به اساس تفاهم و ترتیباتی که با نماینده خود گرفته بود، چنین وانمود می‌کرد که به نتایج ماموریت او به فارس چندان اهمیتی قابل نمی‌باشد. حتا شخص محمد حسین خان را نیز از نظر انداخته بود.

امیر به حضور نماینده بریتانیا و خبرنگار انگلیس- آقای میسن اغواگرانه تذکر داد که از شرایط فرمان پادشاه فارس که به جواب عریضه او ارسال کرده، خوش و راضی نمی‌باشد. در حالی که پنهانی وصول فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را نعمت بزرگی برای خود دانسته و یک نقل آن را به پادشاه بخارا که با او به اساس رویه متقابل مراودت دوستانه داشت، فرستاد.»

فرمان محمد شاه به عنوان امیر دوست محمد خان در ص.ص. 243-245 کتاب *زندگی امیر دوست محمد خان*، آمده است که ما آن را در اثر دست داشته نیز بازتاب داده ایم.

چیزی که روشن است، این است که دوست محمد خان در گام نخست در پی بازپسگیری پیشاور بود و برایش مهم نبود که این کار به کمک کدام کشور انجام می‌شود و هویدا است که در این موضوع با توجه به حضور نیرومند انگلیس در همسایگی اش، اولویت را به کمک انگلیس می‌داد. مگر وقتی از انگلیس نومید شد، به روسیه و ایران رو آورد.

از سوی دیگر، روشن است او خواهان سرنگونی کامران میرزا- دشمن خونی خود و بیرون کشیدن هرات از دست او بود و چه بهتر که این کار به دست ایران انجام می‌شد. در این حال او به هیچ رو، خواستار آن نبود که هرات به دست برادران قندهاری اش بیفتد. چون در این صورت وزن آن‌ها بالا رفته و آن می‌توانستند به کمک ایران کابل را تهدید نموده و خود او را بر اندازند. از این رو، حاضر بود هرگاه انگلیسی‌ها پیشاور را به او باز پس بدهند، با آن‌ها همپیمان شده، قندهار و هرات را بگیرد و از چنگ برادران قندهاری خود و ایران بیرون بکشد.

در آینده، هر چند هم انگلیسی‌ها پیشاور را به او ندادند، با آن هم به او کمک‌های بسیاری کردند که نه تنها قندهار و هرات را، بل که خان نشین‌های شمال را هم بگیرد. گ.

<sup>116</sup> همان جا، ص.ص. 50 و 51.

به یاری اش خواهد شتافت و من خود او را همراهی خواهم کرد و آن گاه هزینه و مصارف مربوط به دفع ایرانی ها پرداخت خواهد گردید.»<sup>117</sup>

برنس با بسنده نمودن به گسیل نامه به قندهار، لیج- عضو هیات را نیز به آن شهر فرستاد که می بایستی در محل حکمرانان قندهار را متقاعد بسازد تا به روابط با ایران پایان بدهند.

در این حال، محافل حاکمه انگلیس که از مدت ها به این سو، می کوشیدند تا افغانستان را تابع خود گردانند، در اندیشه آن نبودند که به هیچ مفاهمه یی با حکمرانان کابل و قندهار برسند. آن ها می پنداشتند که می توان حکمرانان بارکزیایی افغانستان را وادار گردانید تا هرگونه شرایط ایشان را بپذیرند. ارزش آن را ندارد که صرف دست به تهدید بزنند. آن هم در حالی که از هم گسیختگی کشور به حکوماتی مستقل از یک دیگر و تضاهای حاد میان حکمرانان آن، به این کار مساعدت می کرد.

از این رو، گورنر جنرال هند در نامه تاریخی 20 نوامبر 1838 به برنس از اقدامات نماینده خود در کابل با اعلام این که او پا از دایره صلاحیت های خود فراتر گذاشته است، ابراز ناخشنودی کرد.

اوکلند در همان نامه به برنس رهنمود داد تا ادعاهای دوست محمد خان بر پیشاور با قاطعانه ترین شکل رد شود و نشاندهی گردد که او باید با آن خشنود باشد که حکومت هند بریتانیایی جلو فرمانروای پنجاب- رنجیت سینگ را (که ارتش بسیار خوب مسلح و با دسپلین دارد) را می گیرد و از اقدامات خصمانه یی که می تواند برای حکمران کابل تباهن و سهمگین باشند، [برحذر می دارد-گ.].

همچنین به برنس دستور داده شد تا به دوست محمدخان گوشزد نماید که هرگاه امیر افغان با ایران و روسیه روابط دوستانه برپا نماید، حکومت هند بریتانیایی آشکارا از گستره جویی سیک ها به افغانستان پشتیبانی خواهد کرد.»<sup>118</sup>

انگلیسی ها با پافشاری بر برهم زدن هرگونه روابط [امیر-گ.] با روسیه و ایران و با تحمیل میانجیگری بر افغان ها در گفتگوها با سیک ها، در عین زمان، به گونه قاطعانه از کمک به دوست محمد خان در بازپسگیری پیشاور خود داری می ورزیدند.

حکومت هند بریتانیایی خواست های بسیاری داشت. بی آن که چیزی در عوض وعده بسپارد. در این باره، نامه اوکلند به دوست محمد خان آشکارا گواهی می دهد: «آن چه مربوط می گردد، به پیشاور، صادقانه مرا مکلف می گرداند به شما بگویم که بایسته است از هر گونه اندیشه مبنی بر استیلا بر این کشور صرف نظر گردد... شما هرگاه بدون فیصله حکومت ما وارد روابط با دیگر دولت ها گردید، از کمک من محروم خواهید شد.

هرگاه شما بخواهید از مناسبات دوستانه با حکومت انگلیس بهره مند گردید، پس باید بر آن اعتماد کنید و تنها بر آن»<sup>119</sup>.

این مطالبات، مداخله آشکار استعمارگران بریتانیایی را در امور سردارانشین های مستقل افغانی و تلاش های آنان را مبنی بر در آوردن سیاست خارجی سردار نشین کابل زیر کنترل کمپانی هند شرقی تایید می نمایند.

اوکلند آشکار و بی پرده اعلام داشت که این مساله که آیا سیک ها جنگ اشغالگرانه را در برابر افغانستان آغاز می نمایند یا نه، مربوط کمپانی هند شرقی است. برنس با عمل نمودن به دستور العمل حکومت هند بریتانیایی از دوست محمد خان زیر تهدید برهم زدن گفتگوها تحقق بی چون و چرای شرایط زیر را خواست:

- 1- به روابط با روسیه و ایران پایان بدهد و نمایندگان آن ها را بدون اذن حکومت هند بریتانیایی نپذیرد.
- 2- بی درنگ وینکیویچ- نماینده روسیه را از کابل بیرون نماید.
- 3- از همه ادعاها بر پیشاور دست بردارد و استقلال پیشاور و قندهار را به رسمیت بشناسد.

<sup>117</sup> همان جا، ص. 94 و 95

<sup>118</sup> همان جا، ص. 111.

<sup>119</sup> برگرفته از مقاله *افغانستان در دهه های اخیر*، ص. 28.

برنس وعده داد در صورت پذیرفتن شرایط، از دولت خود بخواهد تا میان سیک ها و افغان ها صلح برپا گردد.<sup>120</sup> امیر که استقلال کشور برایش از هر چیزی مهم تر بود، مطالبات اولتیماتوم گونه انگلیسی ها را نپذیرفت و گفتگوها برهم خوردند.<sup>121</sup>

میسون برنس به تاریخ 26 اپریل 1838 کابل را ترک گفت. دوست محمد با درک این که پشت سر سیک ها انگلیسی ها ایستاده اند، تصمیم گرفت به ایجاد وزنه متقابل سیاسی دست یازد و از رقابت های انگلیس و روسیه بهره بگیرد.

### هیات ویتکیویچ:

امیر پیش از این به سال 1836 نمایندگان خود را به روسیه گسیل داشته بود. در ماه می، پیروفسکی فرمانفرما (گورنر جنرال) ی اورنبورگ از فرستادگان امیر کابل- حاجی حسین علی و میرزا محمد پذیرایی و آن ها را با همراهی آجودان خود [ویتکیویچ-گ.] به پتربورگ فرستاد.

او در این حال به امپراتور نیکلای یکم نوشت: «بایسته است از حکمران کابل حمایت کرد، چون هرگاه سیک ها به افغانستان رخنه کنند، آن گاه همه امیدواری ها بر مناسبات بازرگانی با این کشور برباد خواهد رفت و هرگاه افغانستان زیر اطاعت انگلیس برود، آن گاه برای انگلیسی ها تا بخارا یک گام خواهد ماند. آسیای میانه زیر تاثیر آن ها خواهد رفت. بازرگانی آسیایی برهم خواهد خورد. آن ها می توانند مردم همسایه آسیایی را در برابر روسیه مسلح بسازند و به آن ها بارود، جنگ افزار و پول برسانند.»<sup>122</sup>

[کنت] سیمونیچ- وزیر مختار روسیه در ایران که از سانکت پتربورگ استعلامی در باره افغانستان به دست آورده بود، پیشنهاد نمود بایسته است پیگیرانه به مسایل افغانستان پرداخت که به پندار او کمک خواهد کرد نفوذ روسیه را در خاور تحکیم بخشید.<sup>123</sup>

حکومت تزاری تصمیم گرفت ویتکیویچ<sup>124</sup> را به عنوان نماینده با صلاحیت خود به افغانستان گسیل دارد. ویتکیویچ هنگام مسافرت خود از اورسک به بخارا و بازگرد (در 1835-1836)، نقشه دشت های قیسک- قرغز، خبوه و

---

<sup>120</sup> رونوشت های مراسلات و مکاتبات سر الکساندر برنس با گورنر جنرال هند، ص. 177 (به زبان انگلیسی).  
<sup>121</sup> در هنگامی که برنس با دوست محمد خان سرگرم گفتگو بود، دو تن از اعضای دیگر هیات او- داکتر لرد و وود، دست اندر کار اکتشاف موشگافانه در خان نشین های ازبیک شمال هندوکش بودند.

وود توجه ویژه پی را به وضعیت راه ها برای گذر توپخانه میبذول داشته بود- چیزی که گواه بر تمایلات اشغالگرانه انگلیسی ها نسبت به کرانه های جنوبی رود آمو بود که می توانستند با زیر سیطره در آوردن نواحی آن ها تخته خیز مناسبی را برای خود برای پهن سازی و راه اندازی اکسپدیشن به آسیای میانه تامین نمایند.

Reports and papers political, geographical and commercial submittel to government by sir A. Burnes, p. 25.

<sup>122</sup> فرستادگان افغانستان به روسیه به سال های 1833-1836، شماره های 7-8 مجله «روسکایا استارینا»، ص. 787، سال 1880.

<sup>123</sup> اتوبیوگرافی آ. او. دیوگامیل- سفیر روسیه در ایران، مجله «بایگانی روسی»، 1839، شماره 249، ص. 110.  
<sup>124</sup> ایوان ویتکیویچ- از درباریان لهستانی (پولندی) به سال 1824 در چهاردهسالگی از سوی حکومت تزاری به خاطر عضویت در انجمن انقلابی زیر زمینی پولند، به عنوان سرباز عادی به سپاه اورنبورگ تبعید گردید.

توانمندی شگفتی بر انگیز او در فراگیری زبان های خاوری، توجه حکومت اورنبورگ را به او جلب کرد و به زودی او را چونان کسی که این زبان ها را می داند، با رهنمودهای مهم نزد سلطان قرغز اردوهای میانه و کوچک گسیل نمودند. به سال 1831 به خاطر دلیری پی که نشان داده بود و نیز به خاطر دانستن زبان های خاوری، لقب درباری او برایش اعاده شد و بازگردانیده شد و به او رتبه «پیک رسان» (حمایل دار) داده شد و به عنوان مترجم در کمیسیون مرزی اورنبورگ گماشته شد. به سال 1836 رتبه «پیک بر» را به دست آورد و به سمت آجودان (یاور) ارشد پیروفسکی گماشته شد (که چند بار با او به لشکرکشی ها به آسیای مانه رفت).



بخارا را ترتیب داد. بنا به دستور العمل وزارت خارجه، به ویتکیویچ رهنمود داده شده بود تا به حکمرانان قندهار و کابل هدایا و به دوست محمد همچنان نامه تزار<sup>125</sup> را برساند.

به ویتکیویچ پیش از آن که به افغانستان برود، رهنمود داده شده بود نزد گراف (کنت) سیمونیچ- سفیر روسیه در ایران برود و «هرگاه کنت سیمونیچ به گونه‌ی که انتظار می‌رود امکان بیابد و سودمند، شما را به افغانستان خواهد فرستاد. آن گاه او شما را راهنمایی خواهد کرد».

بر ویتکیویچ بود تا «حاکمان افغانی (دوست محمد خان کابلی و کهندل خان قندهاری) را با هم آشتی بدهد و به آنان توضیح بدهد که در تفاهم زیستن و داشتن پیوندهای تنگاتنگ برای حفاظت شان از دشمنان بیرونی و آشوب‌های درونی، به چه پیمانانه برای شان سودمند است، هم برای خود شان و هم برای امنیت قلمروهای شان».

در دستور العمل خاطر نشان ساخته شده بود: «در این حال، شما فرو گذار ننمایید به آن‌ها توضیح بدهید که روسیه نظر به دوری مسافه نمی‌تواند به آن‌ها کمک راستینی بنماید مگر با این هم در کمدهی‌ها مشارکت صادقانه‌ی خواهد ورزید و همواره از طریق میانجیگیری پارس‌ها پشتیبانی دوستانه ارائه خواهد نمود».

بی‌فایده نخواهد بود همچنین هرگاه برای برخی از بازرگانان و تجارتخانه‌ها توضیح بدهید که چه بهتر خواهد بود هرگاه آنان تجارت یکرستی با روسیه داشته باشند تا این که کالاهای ما را از نزد بخارایی‌ها از دست‌های دوم و سوم به دست بیاورند.

آن‌ها می‌توانند در «پارمارکاه» [بازارهای مکاره] ما، همه چیزهای مورد نیاز خود را به بهای ارزان ببینند، با مهربانی [پذیرایی شوند-گ.] و نیز می‌توانند با آمدن نزد ما، به معاملات نزدیک تجاری با بازرگانان و کارخانه‌داران ما وارد شوند و به آن‌ها هرگونه سفارش‌ها و فرمایش‌هایی را که دارند، بدهند- مطابق نمونه‌های خود و مطابق ذوق خود باشندگان خاور و در عین زمان مطابق خواست‌های ما، کالاهای خود شان را به روسیه برای فروش بیاورند که همه این‌ها می‌تواند به پیمانانه چشمگیری به گسترش دوران‌های تجاری دو جانبه مساعد نماید».<sup>126</sup>

در پهلوی آن، به ویتکیویچ رهنمود داده شده بود اطلاعات مختلف را در باره افغانستان و حکومت‌های همسایه آن جمع‌آوری نماید.

به گونه‌ی که از دستورالعمل بر می‌آید، حکومت تزاری با گسیل میسیون ویتکیویچ، اهداف زیر را دنبال می‌کرد:

دستیابی به آشتی دادن دوست محمد [کابلی] و کهن دل خان قندهاری و بستن پیمان از سوی آنان با ایران در برابر استعمارگران انگلیسی که به این کشورها دست درازی نموده بود و نیز روشن ساختن امکانات گسترش بازرگانی روسیه و افغانستان.

در تهران، ویتکیویچ از کنت سیمونیچ رهنمودهای بیشتری به دست آورد و از راه نیشاپور، سیستان و قندهار و غزنی رهسپار افغانستان گردید.

دوست محمد که هنوز هم به وعده‌های برنس (که با وی در این هنگام سرگرم گفتگوها بود)، باور داشت، با ویتکیویچ بسیار به سردی برخورد نمود. مگر به زودی روشن گردید که حکومت هند بریتانیایی نه تنها در پی کمک به امیر در حل و فصل مناسبات افغان‌ها [با سیک‌ها-گ.] نیست، بل نیز در برابر دوست محمد خان مطالبات اولتیماتومی‌ی نیز مطرح می‌نمایند.

<sup>125</sup> ارزیابی موهن لال از این پیام بسیار دلچسپ است: «محتوای نامه امپراتور روسیه به امیر دارای بار سیاسی نیست. این نامه دریافت‌نامه امیر را تأیید می‌کرد و به وی اطمینان داد که از همه بازرگانان افغانی در روسیه پذیرایی خواهد شد و از آنان حمایت و دفاع خواهد شد».

نگاه شود به: موهن لال، *زندگانی امیر دوست محمد خان*، جلد یکم، ص. 263، (به زبان انگلیسی).

<sup>126</sup> دستورالعمل به ویتکیویچ تاریخی 14 ماه می 1837 «اسناد جمع‌آوری شده از سوی کمیسیون باستانشناسی قفقاز» جلد 8، 1881، ص. 944.

این بود که فرمانروای کابل، مشی نزدیکی با روسیه را پیش گرفت. گفتگوها با ویتکیویچ آغاز گردید که به نمایندگی از حکومت تزاری به دوست محمد وعده سپرد دو میلیون روبل نقد به وی کمک نماید و [به میزان] دو میلیون روبل دیگر کالا بدهد.<sup>127</sup> می توان گمان زد که درست همین گفتگوهای موفقیت آمیز، دوست محمد خان را بر انگیزتند که سفیر خود را به حومه هرات<sup>128</sup> نزد سیمونیچ بفرستد تا تمایل او را مبنی بر برداشتن گام ها برای برپایی مناسبات دوستانه با روسیه به آگاهی او برساند.

ویتکیویچ در راه کابل و در برگشت به قندهار، در گفتگوهای ایران و [سردارنشین-گ.] قندهار که با عقد پیمان در برابر حکومت سدوزایی هرات پایان یافت، حضور داشت. پس از آن که کنت سیمونیچ [- سفیر روسیه در تهران-گ.] قرار داد ایران و قندهار را تایید نمود، ویتکیویچ بار دیگر به مقصد سرعت بخشیدن به تهاجم حکمرانان بارکزیایی بر هرات، به قندهار رفت.

در آن هنگام، ویتکیویچ گزارش داد: «هرگاه کهنل خان بتواند هرات را پیش از اشغال قندهار از سوی سپاهیان انگلیسی بگیرد، بریتانیایی ها امید خود را مبنی بر احیای نفوذ خود در این جا از دست خواهند داد. در غیر آن، از این امکان محروم خواهیم شد که فرآورده های فابریکه های خود را در آسیای میانه به فروش برسانیم، حال چه رسد به نفوذ همسایه ها بر مرزهای شمال خاوری امپراتوری».

در عین زمان، ویتکیویچ از سیمونیچ خواهش کرد همه نفوذ خود را بر محمد شاه به کار ببرد برای آن که او هر چه زودتر ده هزار تومانی را که وعده داده است، به قندهار بفرستد و نیز به فرمانده پادگان در غوریان (این پادگان پس از عقب نشینی سپاهیان ایرانی از حومه هرات، در آن جا مستقر گردیده بود) فرمان بدهد تا آماده باشند هنگامی که قندهاری ها به سوی شهر هرات می روند، به یاری آن ها بشتابند.<sup>129</sup>

با بهبودیابی مناسبات روسیه و انگلیس، حکومت تزاری ناگزیر بود در خاورمیانه و به ویژه در مساله هرات عقب نشینی هایی بکند و سیاست خود را در افغانستان تغییر بدهد. در پیوند با این، حکومت تزاری، سیمونیچ را از کرسی سفیر در ایران به دلیل «پا فراتر گذاشتن از دایره صلاحیت هایش» در هنگام منازعه ایران و افغان فرا خواند و به جای او دیوگامیل را گماشت. سفیر نو تدبیرهای بایسته را برای آن که از حکمرانان بارکزیایی قندهار پشتیبانی نماید، روی دست نگرفت. او تنها به این بسنده کرد که از حکومت ایران بخواهد تا ده هزار تومان موعود را برای آنان بفرستد. قندهاری ها که بدون کمک مانده بودند، پیشروی سپاهیان خود را به سوی هرات متوقف گردانیدند و در این حال در میان حکمرانان آن اختلافاتی بروز نمود.

ویتکیویچ به تاریخ 23 فبروری 1839 به دیوگامیل گزارش داد که مهردل خان از راه های گوناگون می کوشد در راه لشکرکشی برادران خود به هرات سنگ اندازی کند و به روابط انگلیسی ها و بازرگانان هندی در پیوند با رساندن مبالغ بزرگ پول به پاتنجر- افسر انگلیسی که در این هنگام در هرات به سر می برد، مساعدت کند تا «در صورت آمدن سرداران قندهاری، بتواند در دفاع از هرات که کامران میرزا و وزیر او [یار محمد خان-گ.] برای آن آماده می شد، از آنان حمایت کند».<sup>130</sup>

در چنین اوضاعی، قندهاری ها نه تنها نتوانستند لشکرکشی به هرات را به فرجام برسانند، بل حتا نتوانستند جاهایی را که گرفته بودند، نگهدارند. ویتکیویچ در بازگشت از قندهار به سوی ایران به تاریخ 26 دسامبر، در فراه «با سپاهیان خان قندهار رو به رو شد که بس پریشان و هراسان بودند».<sup>131</sup>

این گونه، دستاوردهای میسیون ویتکیویچ برباد رفتند. حکومت تزاری (با آن که با نهایت احتیاط مشی پویایی را تا 1838 در برابر گستره جویی انگلیسی ها در خاورمیانه پیش گرفته بود)، زیر فشار دیپلماسی بریتانیا ناگزیر

<sup>127</sup> اتوبیوگرافی دیوگامیل، ص. 108.

<sup>128</sup> در این هنگام محمد شاه قاجار به هرات لشکر کشیده بود و آن شهر را در محاصره خود داشت و کنت سیمونیچ - سفیر

روس هم در اردوگاه شاه به سر می برد.

<sup>129</sup> بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند سانکت پتر بورگ، کارتن های 1-9، پرونده 18، برگ 44.

<sup>130</sup> همان جا، پرونده 20، برگ های 55 و 56.

<sup>131</sup> همان جا، برگ 55.

گردید به گونه‌ی بی‌که یادآوری شد در اواخر 1838 در مساله هرات در برابر انگلیسی‌ها دست به یک رشته عقب نشینی‌هایی بیازد.

سفیر نو- دیو گامیل، ویتکیویچ را از افغانستان بازخواند و به محمد شاه و حکمرانان قندهار اعلام داشت که تزار از تصویب قرار داد ایران و قندهار که از سوی سفیر پیشین [سیمونیچ] تضمین شده بود، خود داری ورزیده است.

عقب نشینی روسیه در مساله هرات را نباید جدا از اوضاع بین‌المللی در آن دوره در خاور نزدیک بررسی کرد. تزارسیم که می‌کوشید به تنگناهای (بغازهای) داردانل و بوسفور ترکیه دست یابد، در این هنگام از هیچ چیزی فروگذاشت نمی‌کرد تا با انگلیس در مبارزه با فرانسه نزدیک شود.

عقب نشینی دیپلماسی روسیه [در مساله هرات] و ناکامی ایران در جنگ هرات، دست‌های استعمارگران انگلیسی را که در نظر داشتند پس از شکست میسیون برنس [در کابل]، با زور اسلحه افغانستان را تابع خود سازند و دوست محمد خان را از اورنگ [پادشاهی] کابل بر انداخته، دست‌نشانده خود- شجاع‌الملک را (که پس از شکست در حومه قندهار به سال 1834 بار دیگر به هند پناه برده بود) به جای او بگمارند؛ باز نمود. به تاریخ 26 جون 1838 حکومت هند بریتانیایی (مدت‌ها پیش از عقب‌نشینی سپاهیان ایرانی از حومه هرات)، پس از گفتگوها با رنجیت‌سینگ که نمی‌خواست در لشکرکشی انگلیسی‌ها در افغانستان شرکت ورزد، مهاراجه را وادار گردانید تا قرار داد سه‌جانبه «دوستانه» را به امضاء برساند.

بر اساس این قرار داد، رنجیت‌سینگ و انگلیسی‌ها در عمل تعهداتی را به عهده گرفتند تا شاه شجاع را بر تخت افغانی باز گردانند.<sup>132</sup>

شاه شجاع به نوبه خود می‌بایستی حاکمیت رنجیت‌سینگ را در زمین‌های اشغال شده از سوی سیک‌ها در کشمیر، ملتان و دیگر مناطق به شمول پیشاور به رسمیت می‌شناخت. در شرایط قرار داد در نظر گرفته شده بود که شجاع پس از نشستن بر تخت، افسران انگلیسی را برای سازماندهی ارتش افغانی دعوت می‌نماید (بند چهارم)، از ادعای خود بر سند در ازای مبلغی که خود انگلیسی‌ها تعیین خواهند کرد و آن را بعداً امیران سند به وی پرداخت خواهند نمود، دست بر می‌دارد (بند 16).

او از تلاش به خاطر تصرف هرات نیز دست بر می‌دارد، «از گفتگوها با دیگر کشورها بدون موافقت دولت‌های انگلیس و سیک خود داری می‌ورزد و نیز در برابر هر دولتی که بر سیک‌ها یا قلمرو انگلیس تلاش ورزد دست به تجاوز مسلحانه بیازد، مقابله خواهد کرد.» (بند 18).<sup>133</sup>

انگلیسی‌ها می‌پنداشتند که برای جنگ پیروزمندانه با کابل و قندهار، بایسته است سپاهیان شجاع و رنجیت‌سینگ را زیر فرماندهی افسران انگلیس متحد گردانید. مگر رنجیت‌سینگ که تقویت نفوذ بریتانیا را در کشورهای همسایه با قلمرو خود خطرناک می‌پنداشت، با طرح انگلیسی‌ها برخورد نیکخواهانه نداشت.

این وضع و نیز درس لشکرکشی ناکام شجاع‌الملک بر قندهار (1834)، حکومت هند بریتانیایی را برانگیختند تا طرح ابتدایی خود را تغییر دهند. سپاهیان که می‌بایستی در لشکرکشی بر افغانستان مشارکت ورزند، با یگان‌های منظم انگلیسی اکمال‌گردیدند.

<sup>132</sup> شجاع بیست و نه سال با مستمری کمپانی هند شرقی در هند می‌زیست و سالانه 50 هزار روپیه از آن کمپانی دریافت می‌داشت.

«مجله سیورنایا پیچلا»، 25، 1، 1840.

<sup>133</sup> J. Hobhouse, East India, Copy of the treaty with Runjeet Sing and Shah Shujah-ol-Moolk, concluded at Lahore on the 26-th June 1838, and of the treaty between Runjeet Sing and Shah Shujah of the 12-th March 1834 there in referred to, also of the governor-general of India, dated Simla, 1 October 1838 and of an order by his lordship, datet Camp de Buddee, 8 November, 1838, 1839, p. 3.

به تاریخ 1 اکتبر 1838 گورنر جنرال هند مانیفیستی را پخش کرد که به گفته خاور شناس روس- و. و. گریگوریف در تاریخ دیپلماسی چونان در هم آمیختگی دروغین اظهارات سرایا معروف است».<sup>134</sup>

اوکلند نشاندهی می کرد که دوست محمد با رفتارهای خصمانه خود هم در قبال انگلیس و هم در قبال متحد دیرین آن رنجیت سینگ، آشکارا نشان داد که مادامی که کابل زیر اداره او باشد، انگلیسی ها نمی توانند در امنیت متصرفات هندی خود باورمند باشند.

در عین چیز حکمرانان بارکزیایی قندهار متهم می شدند که با کمک به شاه ایران در جنگ در برابر هرات، آشکارا خود را همچون مخالفان انگلیس نشان دادند.

اوکلند نشاندهی کرد که رفاه متصرفات ما در خاور مستلزم آن است که ما در مرزهای باختری خود متحدی را داشته باشیم که در مقابله در برابر تجاوز و استقرار آرامش دینفع باشد به جای حکمرانی که خود را با برده منشی با دولت مخاصم ما پیوند می دهد و می کوشد با برنامه های استیلاگرانه مساعدت نماید».

این بود که حکومت هند بایسته پنداشت به شاه شجاع کمک نماید تا تحت از دست رفته خود را باز پس گیرد.

در مانیفست نشاندهی شده بود که شاه شجاع در افغانستان با سپاهیان خود یورش خواهد برد و ارتش انگلیس تنها او را در برابر سپاهیان «خارجی» «دفاع» خواهند کرد و به محض این که شاه «قانونی» بر تخت خود قایم شد، آن کشور را ترک خواهند گفت.

اوکلند با با دورویی به اعلامیه چنین پایان بخشید: «همه این ها بی تردید به وحدت بخشیدن و رفاه مردم افغانستان مساعدت خواهند کرد».<sup>135</sup>

<sup>134</sup> ک. ریتر، *سرزمین شناسی و گیتاشناسی کشورهای آسیا*، ص. 886.

<sup>135</sup> J. Hobhouse, East India. Copy of the treaty with Runjeet Sing and Shah Shujah-ol-Moolk, concuded at Lahore on the 26-th June 1838, and of the treaty between Runjeet Sing and Shah Shujah of the 12-th March 1834 there in referred to, also of the governor- general of India, dated Simla, 1 October 1838 , and of an oder by his lordship, dated Camp de Buddee, 8 November, 1838, 1839, p. 6.

*یادداشت گزارنده:*

متن کامل *اعلامیه اوکلند* که چونان نماد دورویی و نیرنگبازی و دروغگویی و لجن پراگنی در تاریخ دیپلماسی جهان بنام است، هم در برخی از آثار روسی، هم در کتاب *زندگانی امیر دوست محمد خان* نوشته موهن لال، ترجمه داکتر هاشمیان و هم در جلد نخست *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم* نوشته محمود محمود آمده است که از کتاب سر جان ویلیام کی *جنگ در افغانستان* ترجمه شده است. در این جا با توجه به اهمیت این سند، ترجمه آن را می آوریم:

پوشیده نیست که یک رشته قرار دادها که از سوی حکومت بریتانیا در سال 1832 با میران سند، نواب بهاولپور و مهاراجه رنجیت سینگ بسته شده بود، هدف گشایش کشتیرانی در رود سند به منظور گسترش بازرگانی را داشت تا برای ملت بریتانیا در آسیای میانه نفوذ مشروعی را بار آرد که از مبادله کالاها به گونه طبیعی تامین شده می تواند.

به منظور برخوردار شدن از همکاری زمامداران بر سر اقتدار افغانستان، برای عملی ساختن درست این قرار دادها، هیاتی بازرگانی به ریاست سر الکساندر برنس در اواخر 1836 نزد دوست محمد خان به کابل گسیل گردید. هدف اصلی ماموریت این هیات تنها مقاصد تجاری بود.

هنگامی که سر الکساندر برنس در راه کابل بود، به فرمانفرمای کل هند اطلاع رسید که سپاه دوست محمد ناگهانی و بدون دلیل بر کشور دوست و متحد دیرین ما - رنجیت سینگ یورش آورده است.

البته، در آن هنگام، این اندیشه برای ما پیش آمد که دوست با وفا و همپیمان ما- والا حضرت مهاراجه در دفاع و جلوگیری از این حمله تعلق و سستی نخواهد نمود و در این صورت برای حکومت هند این ترس وجود داشت که شعله های جنگ در منطقه بی مشتعل می گردید که ما می خواستیم تجارت خود را در آن جا رونق بخشیم و در نهایت مقاصد صلح آمیز و سود بخش دولت بریتانیا که برای منافع عمومی می باشد، زیانمند می گردید.

برای جلوگیری از پیامدهای زیان آور جنگ، گورنر جنرال کل هندوستان به سر الکساندر برنس هدایت و صلاحیت داد تا به دوست محمد خان حالی سازد که اگر او برای جلوگیری از خصومت، شرایط عادلانه و معقولی به مهاراجه پیشنهاد کند، در آن صورت لاردر عالیجناب نیز از مساعی جمیله خود با مهاراجه به منظور برپایی روابط دوستانه میان دو طرف دریغ نخواهد کرد.

مهاراجه با صفات حمیده دوستی صادقانه‌یی که همیشه در برابر بریتانیا ابراز می‌دارد، بی‌درنگ از پیشنهاد گورنر جنرال استقبال نمود مشروط بر این که به رفتار خصمانه و عملیات جنگی از سوی امیر پایان داده شود.

در همین هنگام به آگاهی فرمانفرمای کل هندوستان رسید که سپاهیان ایرانی شهر هرات را به محاصره کشیده‌اند. یک رشته دسایس جدی هم در سراسر افغانستان به مقصد پهن ساختن نفوذ و گستره قلمرو دولت ایران تا کرانه‌های رود سند چه که به ماورای رود سند آغاز شده است و دربار ایران نه تنها رفتار اهانت آمیز و جبران ناپذیری را نسبت به ماموران و میسیون دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در ایران پیش گرفته است، بل که به موجب علایم و آثاری که به دست آمده، در پی پیاده ساختن نقشه‌هایی است که کاملاً مخالف با روح و اساس دوستی و اتحاد آن کشور با بریتانیا می‌باشد.

پس از آن که کپیتان برنس مدت زیادی در کابل سرگردان و معطل ماند، از گفتگوهای خود نتیجه‌یی نگرفت. چون که امیر دوست محمد خان به ملاحظه اعتماد و اطمینانی که به مساعدت و تشویق دولت ایران داشت، در موضوعاتی که با مهاراجه مورد اختلاف بود، پافشاری می‌ورزید و ادعاهای بدون دلیل و منطق داشت و این ادعاها طوری بودند که فرمانفرمای کل هندوستان نظر به رعایت اصول عدالت و انصاف و ملاحظه دوستی و وفاداری مهاراجه رنجبت سینگ نمی‌توانست وسیله انجام ادعاهای امیر کابل باشد و در همان حال، حاضر بودند نقشه‌های گستره جویی ارضی امیر را که تنها برای جاه طلبی بود، هرگاه صلح و امنیت سرحدات هندوستان دچار خطر و خسارت نشود؛ بپذیرند. سر انجام، امیر کابل تهدید نمود که چنانچه مقاصد او با این وسائل تامین نشود، او به هر دولت خارجی متوسل خواهد شد.

در این میان، نیات باطنی امیر کابل روشن گردید که مقاصد دولت ایران را دایر به موضوع افغانستان دارد، تقویت می‌کند و طریقی را اتخاذ نموده است که نسبت به نفوذ و اقتدار دولت انگلیس در هندوستان خصمانه است و عاقبت آن زیان آور می‌باشد.

در نتیجه بی‌اعتنایی‌های امیر دوست محمد خان به پیشنهادهای کپیتان برنس و عدم توجه او به منافع دولت انگلستان، کپتان برنس ناگزیر شد بدون این که بتواند از ماموریت خود نتیجه‌یی بگیرد، کابل را ترک کند.

در این صورت، واضح بود که دیگر هیچ نوع دخالتی از سوی دولت انگلیس برای ایجاد روابط اتحاد و دوستی میان امیر پنجاب و دوست محمد خان ممکن نمی‌باشد و سیاست خصمانه امیر کابل آشکارا نشان می‌داد که کاملاً زیر نفوذ دولت ایران است، در این صورت مادامی که کابل در تحت فرمان امیر دوست محمد خان می‌باشد، هرگز نمی‌توان امیدوار شد که امنیت و آسایش در همسایگی‌های ما وجود داشته باشد و یا این که بتوان منافع امپراتوری هندوستان ما را از دستبرد و تجاوز مصوون داشت.

فرمانفرمای کل هندوستان در این جا لازم می‌داند که به موضوع محاصره هرات و رفتار ملت ایران نسبت به این شهر اشاره کند. محاصره این شهر چند ماه است به توسط قشون ایران ادامه دارد. حمله دولت ایران به شهر هرات یک رفتار غیر عادلانه و یک نوع فشار ظالمانه است و در عین حال که نماینده مختار دولت انگلیس مقیم دربار تهران بارها به دربار ایران دایر به هرات اعتراض نموده است، دولت ایران هر نوع پیشنهاد عادلانه و مناسبی را که برای پایان محاصره از سوی وزیر مختار انگلیس شده، رد نموده است.

باید در این جا، این را نیز بیفزاییم که محاصره شدگان هرات، رشادت و شجاعت تمام را که شایسته این قبیل دفاع‌های مشروع است، از خود نشان داده‌اند و فرمانفرمای کل هندوستان شجاعت و رشادت آن‌ها را که یگانه وسیله دفاع آن‌ها است، می‌ستاید و امیدوار است بتوانند از هرات پیروزمندانه دفاع کرده، آن را حفظ کنند تا این که دولت انگلیس از هندوستان با آن‌ها کمک برساند.

در این میان، مقاصد دیرینه دولت ایران به واسطه اتفاقات متوالیه اخیر که در منافع بریتانیای کبیر موثر بود، رفته رفته روشن گردید.

فرمانفرمای کل هندوستان چندی پیش به واسطه مکاتبات مستر مکنیل- وزیر مختار دولت انگلیس در تهران آگاه گردید که وی به خاطر برآورده نشدن تقاضاهای مشروع اش و به دلیل رفتار مخالف و جدی دربار ایران که نسبت به او پیش گرفته شده بود، ناگزیر شد دربار ایران را ترک کند و اعلامیه بی صادر نماید که روابط حسنه میان دو دولت ایران و انگلیس مقطوع می باشد.

دلیلی که دولت انگلستان را وادار با این اقدام نموده است، تجاوز قشون دولت ایران است که در افغانستان پیشروی نموده است. این اقدام دولت ایران نشانه دشمنی با دولت انگلستان می باشد و همین موضوع را بر حسب دستور رسمی دولت انگلیس به پادشاه ایران اطلاع داده است.

امرای قندهار یعنی برادرهای امیر دوست محمد خان، سر تسلیم پیش پادشاه ایران فرود آورده اند و قوای خود را در اختیار دولت ایران گذاشته اند، در صورتی که اطلاع دارند این اقدام آن ها مخالف منافع و حقوق ملت انگلیس می باشد. در هر حال، کنون امراء قندهار در محاصره هرات، به دولت ایران مساعدت می کند.

در اثر پیشامدهای بحران آمیز کنونی، میسیون اعزامی به کابل ناگزیر شد کابل را ترک کند و فرمانفرمای کل هندوستان بی درنگ اهمیت موقع را درک نمود و برای جلوگیری از پیشرفت های سریع دسایس و تعدیات خارجی، که داشت به طرف سرحدات متصرفات ما جلو می آمد، مجبور شد اقدامات موثری بکند.

در این هنگام، توجه ویژه فرمانفرمای کل هندوستان به سوی اهمیت مقام شجاع الملک و تقاضاهای مشروع او جلب گردید. شاه شجاع الملک زمانی که در افغانستان دارای قدرت و عظمت بود، صمیمانه حاضر شد قوای خود را به مساعدت دولت انگلیس آماده کند و از روی عزم ثابت مصمم شد با دولت انگلیس متحد شده به عملیات خصمانه بر ضد دشمنان دولت انگلیس تا هر جایی که لازم باشد، جنگ کند. متأسفانه کشور او از سوی یک عده غاصب از دست او بیرون گردید و او ناگزیر شد به کشور هندوستان به دولت انگلیس پناه بیاورد، این است که هم اکنون در هندوستان مهمان عزیز دولت انگلیس است.

با این هم، تا موقعی که امرای افغان از این عملیات مخالف منافع اساسی ما احتراز می نمودند، دولت انگلستان نیز نفوذ و اقتدار آن ها محترم می داشته است، ولی پیش گیری سیاست خصمانه امراء افغان که حالیه خوب مکشوف شده است، برای ما غیر قابل تحمل می باشد. در این صورت وسائل دیگری باید برای امنیت و حفظ منافع خود اتخاذ نمائیم. سعادت و ترقی متصرفات ما در شرق نیازمند اتخاذ یک چنین وسائل موثر می باشد.

ما می بایست در سرحدات باختری مستعمرات خود یک هم عهد و متحد علاقه مندی به عوض امراء کنونی افغانستان که حالیه مطیع و فرمان بردار دول مخالف ما هستند، داشته باشیم و این متحد ما باید کسی باشد که بتواند در برابر سپاهیان دشمن که می خواهد به وسیله قوای خود به قلمرو خود توسعه ارضی بدهد، مقاومت کند.

بعد از مطالعات زیاد و دقیق، فرمانفرمای کل هندوستان معتقد شده است که محتاج به یک چنین متحدی صمیمی می باشد. با ملاحظه سیاست کنونی و رعایت عدالت به این نتیجه رسیده است که با فکر و قصد شاه شجاع الملک که در تمام افغانستان مورد پذیرش عامه است، موافقت کند.

به موجب تصدیق عده ای از معتمدین مسلم شده است که شاه شجاع الملک بهترین کسی است که بتواند دوست متحد و صمیمی دولت انگلستان گردد بنا بر این، فرمانفرمای کل هندوستان تصمیم گرفت که با رفتن شاه شجاع الملک به افغانستان از سوی حکومت هندوستان مساعدت کند.

هنگامی که این تصمیم گرفته شد، لازم بود که دوست باوفای صدیق ما مهاراجه رنجیت سینگ نیز در این عزم و اقدام شرکت نماید و داخل در اتحاد دولت انگلیس و شاه شجاع الملک باشد، لذا مکناتن در ماه جون گذشته به دربار مهاراجه اعزام گردید و نتیجه گرفته شد که یک اتحاد سه گانه بین دولت انگلیس، شاه شجاع الملک و مهاراجه رنجیت سنگ برقرار گردد و به موجب این معاهده متصرفات مهاراجه تامین گردید و او هم در مقابل تعهد نمود که در استرداد تاج و تخت شاه شجاع الملک عملاً مساعدت نماید.

در این معاهده سه گانه قید شده که دشمنان و دوستان یکی از این سه دولت متحد دشمنان و دوستان دو دولت دیگر می باشد.

بعضی مسائل و نکات مهم که بین کمپانی شرقی انگلیس و مهاراجه اسباب گفتگو بود، اینک حل شده و موضوعاتی که با منافع کمپانی تماس داشت و به ممالک مجاور مربوط بود، معلوم و معین گردید. تامین استقلال امارت سند به موقع مناسب محول شده و تمامیت ارضی هرات در تحت حکومت امیر کنونی آن کاملاً مورد احترام قرار گرفته است.



اوکلند کوشید گناه به خاطر آغاز جنگ افغان و انگلیس را به گردن نه تنها دوست محمد و حکمرانان قندهاری، بل نیز به گردن ایران و روسیه بیندازد.

استعمارگران انگلیسی می کوشیدند این سان، اقدامات اشغالگرانه خود را در افغانستان توجیه و تبرئه نمایند و ثابت سازند که تدبیرهای نظامی حکومت انگلیس برخاسته از «توطئه های روس ها» است. [آن ها] با دستاویز ساختن خطر «افسانه بی» تهاجم روسیه بر هند، می کوشیدند قلمرو خود را از حساب افغانستان، ایران و آسیای میانه گسترش بخشند.

گفته های جعل کنندگان و تحریف گران انگلیسی تاریخ در باره آن که گویا هند را تهاجم روس ها (که به باور آن ها از سوی آسیای میانه و ایران انتظار می رفت)، تهدید می کرد، بیخی بی اساس است.

سیمونیچ را (که پالمستون- وزیر خارجه انگلیس در یادداشت ماه اکتبر 1838 عنوانی حکومت تزاری به پویایی های «خرابکارانه» او استناد می کرد)، [از ایران] فرا خوانده بودند. ویتکیویچ مقارن با این زمان از دیوگامیل [سفیر نو روسیه در تهران] دستور گرفته بود تا از افغانستان برآید. مگر به رغم این که روسیه دست به چنین عقب نشینی هایی<sup>136</sup> در مساله افغانستان یازیده بود، انگلیس از گسیل اکسپدیشن نظامی به افغانستان خود داری نوزید

البته تا موقع اجرای این مسایل و یا در حین عمل از روی دلایل عقلی، می توان امیدوار شد که آزادی و امنیت تجارت به طور کلی تامین شده، رو به ترقی خواهد رفت و نام نیک و نفوذ عادلانه بریتانیای کبیر مقام مناسب خود را در میان ملل آسیای میانه به گونه یی که درخور شان آن است، به دست خواهد آورد و امنیت و آسایش عمومی در این موقع در قسمت های مهم سرحدات هندوستان برقرار خواهد شد و یک رشته سدهای محکم و دائمی در مقابل دسایس و تجاوزات دشمنان برپا خواهد گردید.

اعلی حضرت شاه شجاع الملک به وسیله قشون های خود وارد افغانستان خواهد شد و برای این که از دخالت های کشورهای خارجی و از اختلافات دسته های مختلف داخله ایمن باشد، قشون دولت انگلیس به حمایت او عازم افغانستان می شود و فرمانفرمای کل هندوستان از روی ایمان کامل امیدوار است که اعلی حضرت شاه شجاع الملک به زودی به کمک و مساعدت رعایا و اتباع خود بر تخت پادشاهی افغانستان جلوس خواهد نمود.

زمانی که شاه شجاع الملک به مقصود خویش نایل آمد و دارای نفوذ و اقتدار شد و استقلال و تمامیت مملکت خدا داد افغانستان تامین گردید، در آن هنگام قشون دولت انگلستان نیز افغانستان را تخلیه نموده به هندوستان باز خواهد گشت.

آن چه که فرمانفرمای کل هندوستان را ناگزیر با اتخاذ این تصمیم نموده است، همانا وظایف و تکالیفی است که انجام آن ها به عهده او می باشد، یعنی تهیه وسایل امنیت و حفظ متصرفات اعلی حضرت ملکه انگلستان. در عین حال، نهایت خرسندی را دارد که در ضمن انجام وظیفه می تواند با ایجاد اتحاد و یگانگی ملت افغانستان مساعدت نماید.

در تمام اوقاتی که این قضایا در حال انجام است، تمام نفوذ دولت انگلیس برای پیشرفت هر مقصود سودمندی که برای خیر عامه است، به کار خواهد رفت، هرگاه اختلاف نظری پیش آمد، به رفع آن خواهد کوشید و اگر خسارتی فراهم گردد، جبران آن را تامین خواهد نمود. افزون بر همه این ها، اختلافات و مشاجراتی که در این چند ساله اخیر در افغانستان پیش آمده و سعادت و نیک بختی ملت افغانستان را دچار خطر نموده است. اقدامات فعلی، آن ها را رفع خواهد نمود. حتا نسبت به آن عده امرایی که در افغانستان عملیات خصمانه آن ها اسباب خسارت و دشمنی نسبت به دولت انگلستان شده است، در صورتی که تا فرصت باقی است، تسلیم شده به دشمنی خود شان پایان دهند و برخلاف سابق به خیر و صلاح وطنشان عمل نمایند، با آن ها نیز از روی عدل و انصاف رفتار شده، حیثیت و شرافت آن ها محفوظ خواهد ماند.» حسب دستور فرمانفرمای کل هندوستان اعلام گردید.

امضاء و. مکناتن

یکم اکتبر 1838

**یادداشت:** این اعلامیه [شرم آور و سراپا آکنده از کذب و ریاضت]، هنگامی پخش گردید که سپاهیان ایرانی بیست روز پیش از آن هرات را ترک گفته بودند. در حالی که لشکرکشی به سوی کابل و قندهار به بهانه آمدن محمد شاه قاجار به هرات سازمان داده شده بود-گ.

<sup>136</sup> چون روسیه در این هنگام فرانسه را بزرگترین خطر در اروپا در برابر منافع خود می پنداشت؛ در پی بازآرایی «اتحاد مقدس» در برابر فرانسه بود و روشن است به پشتیبانی انگلیس در مساله نام نهاد «خاور» نیاز داشت. از همین رو،

و تهاجم سپاهیان خود را بر افغانستان باز نیتانند و بار دیگر به بهانه لزوم برپایی «مانع دائمی» در برابر تجاوز ممکنه بر مرزهای شمال باختری هند اقدام نمود.

هرگاه انگلیسی‌ها به راستی از مداخله روسیه به هند (که در برابر آن می‌بایستی «مانع دائمی» کشیده می‌شد)، هراس داشتند و در قبال افغانستان هیچ‌گونه برنامه‌های اشغالگرانه نمی‌داشتند، در آن صورت باید پیشنهادهای دوستانه دوست محمد خان را برای حل و فصل صلح آمیز مساله پیشاور رد نمی‌کردند. آخر، امیر ابراز آمادگی نموده بود به همه تدبیرهای سیاسی و بازرگانی انگلیس مساعدت نماید و تنها شرطی را که گذاشته بود، کمک به او در بازپسگیری پیشاور بود که سیک‌ها آن را به زور گرفته بودند.

---

نمی‌خواست مناسباتش با انگلیس بر سر یک سرزمین دور افتاده که منافی در آن نداشت؛ تیره شود. این اتحاد در اثر پاگیری «بحران خاور» از هم فروپایده بود. روسیه که فرانسه را بزرگترین خطر در اروپا می‌دانست، حاضر بود به خاطر تشکیل دوباره اردوگاه ضد فرانسه از بسیاری از منافع سیاست خارجی خود چشمپوشی نماید.

مسایل بالکان و پیروزی روسیه بر ترکیه مانع شکلگیری دوباره این اتحاد بود و روس‌ها مایل نبودند که «درد سر افغانستان» به آن افزود گردد.

در آینده، پس از آن که مساله افغانستان در 1939 در سیاست جهانی مطرح گردید، تنش‌ها میان انگلیس و روسیه بسیار افزایش یافت. چون روس‌ها به هیچ‌رو خواهان جنگ با انگلیس نبودند و از سوی دیگر رویارویی با خطر فرانسه در اروپا به همکاری انگلیس نیازمند بودند، بر آن شدند در برابر انگلیس در افغانستان کوتاه آیند. در واقع عقب نشینی در افغانستان، یک رشوه سیاسی به انگلیس بود.

روس‌ها تنها به این کار بسنده نکردند. در 1840 نیکلای یکم حاضر گردید از سازشنامه سودمند اونکیار-اسکلپسک با ترکیه نیز بگذرد و کنوانسیون لندن با اشتراک چهار کشور (روسیه، اتریش، انگلیس و پروس) که بر پایه آن ترکیه زیر کنترل باهمی این چهار کشور قرار می‌گرفت، بپذیرد.

رویدادهای آینده اروپا نشان دادند که به چه پیمانته سنجش روس‌ها در زمینه همپیمانی با انگلیسی‌ها نادرست بوده است. روس‌ها تا آخر باورمند بودند که انگلیس به وعده‌های خود در زمینه دست‌یابی روس‌ها به تنگه‌های دار دائل و یوسفور وفا خواهد کرد. مگر، انگلیسی‌ها که به هیچ‌رو خواستار رهایی روس‌ها به مدیترانه و دستیابی آن‌ها به تنگه‌های ترکی نبودند، نه تنها چنین نکردند، بل برعکس توانستند همه اروپا به شمول فرانسه و ترکیه را در برابر روسیه بر انگیزند.

از این جا بر می‌آید که عقب نشینی روسیه در برابر انگلیسی‌ها و رها نمودن افغانستان به دسن سرنوشت بی‌دفاع در برابر تجاوز انگلیس لغزشی بیش نبوده است. روس‌ها می‌پنداشتند که با رشوه دادن به بریتانیایی‌ها (بخشیدن سرزمین‌های سند و پنجاب و کشمیر و افغانستان) خواهند توانست به آرمان دیرینه خود یعنی دست‌یابی به تنگه‌ها برسند.

گناه همه این اشتباهات در سنجش‌ها بر دوش کنت کارل نسلرودی-معاون نخست‌وزیر و وزیر خارجه روسیه است که منافع روسیه را قربانی گرایش‌های باوری خود ساخت.

در زندگی‌نامه او چنین آمده است:

گراف (کنت) کارل نسلرود (1780-1862) وزیر خارجه روسیه از 1816 تا 1856 خدمت را از 1801 با کار در هیات روسیه در برلین آغاز کرد. از 1856 عضو شورای دولتی روسیه بود. او با روحیه ستایش از مطلق‌گرایی پروس پرورش یافته و شاگرد و هوادار مترنخ بود. همکاری با دولت‌های اتریش و پروس را استوارترین تضمین در برابر خطر انقلاب می‌دانست و در همه پویایی خود از این اندیشه پیروی می‌کرد.

به خاطر تحکیم و در آتیه به خاطر بازآرایی دوباره «اتحاد مقدس» بارها منافع روسیه را با عقب نشینی در برابر اتریش و انگلیس در «مساله خاور» قربانی کرد. مگر سنجش‌های او در همکاری با اتریش و پروس و همچنان تضاد میان انگلیس و فرانسه با شکست رو به رو شد که در نتیجه در آستانه جنگ کریم (1853-1856) روسیه در عرصه بین‌المللی تجرید گردید. نسلرود پس از این جنگ برکنار و بازنشسته شد (برگرفته از دایره‌المعارف (دانشنامه) کبیر روسیه).

داکتر معین در **فرهنگ معین** در باره او می‌نویسد که «کارل نسلرود بعد از سقوط ناپلیون جزء هیات سیاسی الکساندر اول بود و در سال‌های 1814-1815 عضویت کنگره وین را داشت. او بعد از جنگ‌های کریمه (1854-1856) معاهده پاریس را منعقد ساخت و از کار کناره رفت.» - گ

برنس پس از رفتن از کابل، به مکناتن نوشت: «بایسته است باز اندیشی کرد که چرا ما نمی توانیم با دوست محمد خان همکاری نماییم؟ او آدمی است که بی تردید دارای توانایی های بزرگی است و در ژرفای روانش نظر بسیار بالایی در باره ملت انگلیس دارد.

هرگاه نیم آن چه را که ما در نظر داریم برای دیگران بکنیم، برای او می شد و هرگاه پیشنهادهایی ارائه نماییم که او بتواند آن ها را چونان پیشنهادهایی که با منافع او همخوانی دارند، ارزیابی نماید، او فردا [روابط خود را] با ایران و روسیه به هم خواهد زد.»<sup>137</sup>

اظهارات برنس (که در بالا آوردیم)، یک بار دیگر تاییدگر آن است که استیلاگران انگلیسی با دستاویز ساختن «خطر تهاجم روسیه» (که به بی پایگی این بهانه، برخی از نمایندگان پارلمان انگلیس هم در سخنرانی های خود اعتراف نموده بودند) و «خصوصیت دوست محمد» [با انگلیسی ها]، می کوشیدند مشی آشکارا گستره جویانه خود در آسیای میانه و به ویژه تجاوز بر افغانستان را توجیه نمایند.

### بخش دوم

## جنگ [اول] افغان و انگلیس (در سال های 1838-1842)

پس از چاپ و پخش مانیفست اوکلند به تاریخ یکم اکتبر 1838، تمرکز سپاهیان هندی و انگلیسی در فیروز پور آغاز گردید. دسته بنگال به 9700 نفر رسید و دسته شخصی شاه شجاع- «سپاه شاهی» به 6070 نفر. در کویته دسته بمبی (به تعداد 3630) به فرماندهی جنرال کین (این جنرال پسان ها فرماندهی کل همه سپاه اکسپدیشن (اعزامی) را به دوش گرفت) به آن ها پیوستند. روی هم رفته در ترکیب ارتش هندی- بریتانیایی که قرار بود به قندهار پورش ببرند 19400 نفر سرباز و افسر شامل بودند.<sup>138</sup>

همراه با دسته شخصی شاه شجاع، گروه بزرگی از اجنت های بریتانیایی به رهبری مکناتن- دبیر حکومت هند بریتانیایی (که به عنوان رزدنت در دربار شاه شجاع می بایستی پویایی های فرمانروای «قانونی» کابل را کنترل و نیز رهبری سیاسی را انجام بدهد)، حضور داشتند. برنس را به سمت معین مکناتن گماشتند.

<sup>137</sup> رونوشت های مراسلات و مکاتبات سر الکساندر برنس با گورنر جنرال هند، ص. 242.

<sup>138</sup> W. Hough, A narrative of the march and operation of the army of the Indus, in the expedition to Afghanistan in the years 1838-1839, London, 1841, p. 3, 6, 34.

سپاهیان که چونان پادگان ها در نواحی مختلف سند مانده شده بودند، شامل این گروه بندی نمی شدند. دسته های بنگال و بمبی مشتمل بودند بر: 7910 نفر پیاده، 3630 نفر سواره نظام، 800 نفر توپچی و 50 دستگاه توپ و 690 نفر نشانزن.....

«یگان های شاهی» متشکل از دو هنگ سواره نظام، پنج هنگ پیاده و یک بطریه توپچی که با اسب ها کشیده می شدند (چهار دستگاه توپ) بودند.

سپاهیان هندی-انگلیسی را که «ارتش سند» نام گرفته بودند، 38000 نفر خدمه اردوگاهی همراهی می کردند. تنها در اختیار دسته بنگالی نزدیک به سی هزار راس جانور بارکش قرار داشت.<sup>139</sup>

[آن بخش] ارتش هندی-انگلیسی که محل تجمع آن پیشاور بود، از دیدگاه شمار نفرات به پیمانہ چشمگیری از «ارتش سند» کوچک تر بود. در آن 10886 سرباز و افسر شامل بود و متشکل بود بر دسته سیکی (6146) نفر و دسته شهزاده تیمور- پسر شاه شجاع(4740 نفر).<sup>140</sup>

برگروهبندی پیشاور، سرهنگ اوپید- اجنت سیاسی انگلیس و مشاور شهزاده تیمور فرمان می راند. نظر به پلان فرماندهی بریتانیا در برنامه بود که نیروهای اصلی سپاه اعزامی در محور: پیشاور- گذرگاه خیبر- جلال آباد- کابل پیشروی نمایند. مگر در نتیجه خود داری رنجیت سینگ- فرمانروای پنجاب که به یگان های بزرگ [ارتش] کمپانی هند شرقی اجازه عبور از طریق قلمرو خود را نداد، طرح پلان اولیه تغییر کرد.

کنون دیگر نیروهای اصلی سپاهیان انگلیسی- هندی می باستی از سند آغاز به راهپیمایی نموده، به سوی شکارپور گذرگاه بولان- کوپته-کنل خوژک می رفتند و گروهبندی کمکی به فرماندهی سرهنگ اوپید از سوی پنجاب به راه می افتادند.

### آغاز تهاجم:

تهاجم در اواخر 1838 آغاز گردید. در روزهای نخست دسامبر، دسته های بنگال به فرماندهی جنرال کوتون (کاتن) و دسته شاه شجاع فیروزپور را ترک گفتند و در راستای جنوب کرانه های رود سند به سوی شکارپور به راه افتادند. همزمان دسته بمبی [با کشتی ها] در ریزشگاه رود سند در ویکور پیاده شدند و به سوی دادور رهسپار گردیدند.

پیشروی سپاهیان هندی- انگلیسی از طریق این سرزمین ها، بدون اجازه حکمرانان آن، نقض آشکار قرار داد اتحادی 1836 بود که بنا به شرایط آن، کمپانی هند شرقی تعهد سپرده بود در امور داخلی سند مداخله ننماید. استعمارگران انگلیسی با پشت پا زدن به تعهداتی که به گردن گرفته بودند و زیر پا نهادن آن ها، حتا تا آن جا پیش رفتند که از امیران سند خواستند تا مبلغ بزرگی را به شاه شجاع برای مبارزه با حکمرانان بارکزیایی کابل و قندهار بپردازند.

مگر، امیران از انجام این تقاضا خود داری ورزیدند و کوشیدند از حضور غیر قانونی سپاهیان انگلیسی در خاک خود جلوگیری نمایند. آن گاه استعمارگران بریتانیایی تصمیم گرفتند با زور سلاح اقدام نمایند. دسته بمبی و بخشی از دسته بنگال فرمان یافت داشتند تا مسیر خود را عوض نمایند و عاجل به سوی حیدر آباد- جایی که میران سند نیروی اصلی خود را در آن متمرکز گردانیده بودند، مارش نمایند.

در همان هنگام، در نزدیکی کراچی- مهم ترین بندر سند، نیروهای کماندویی (دیسانت) انگلیسی پیاده شدند. به تاریخ 3 فیروزی 1839 انگلیسی ها این بندر را اشغال کردند که پس از آن، حکمرانان سند ناگزیر گردیدند قرار داد تنگین و اسارتباری را به امضاء برسانند که نظر به شرایط آن، به کشتی های بریتانیایی حق کشتیرانی آزاد در رود سند را دادند و به حضور دسته کمکی انگلیس در قلمرو سند اجازه دادند و بخشی از هزینه آن را به دوش گرفتند. افزون بر این، آن ها [(میران)] موافقت نمودند به شاه شجاع 28 لک روپیه (2/8) میلیون روپیه) را بپردازند.

انگلیسی ها با دیگر همپیمانان خود- حکمرانان بهاول پور نیز همین گونه پیشامد نمودند.<sup>141</sup>

<sup>139</sup>. Ch. Low, The Afghan war 1838-1842, from the journal and correspondence of the late maior-general Augustus Abbott. London, 1879, p. 67.

<sup>140</sup>. در دسته شهزاده تیمور، 40 تن توپچی، 1000 نفر سوار، 3500 نفر پیاده و 200 تن ..... و 4 دستگاه توپ شامل بودند. دسته سیکی مشتمل بود بر 100 نفر توپچی، 1067 نفر سوار، 4929 نفر پیاده، 50 نفر ..... و 12 دستگاه توپ

W. Hough, A narrative of the march and operation of the army of the Indus..., p. 33.

<sup>141</sup>. J. Atkinson, The expedition into Afghanistan, London, 1842, p. 7.

ستون بنگال با به اطاعت در آوردن سند، از راه شکارپور به سوی دادور راهی گردید و از آن جا از راه گذرگاه بولان به سوی کوپته به راه افتاد و به تاریخ 26 مارچ 1939 به آن شهر رسید. در ماه اپریل «سپاهیان شاهی» و دسته بمبی نیز به این جا رسیدند.

هنوزی که فرماندهی سه دسته «ارتش سند» را به سوی کوپته نزدیک می شد، برنس با مهربان خان - حکمران قلات گفتگوها را پیش می برد. انگلیسی ها از او می خواستند تا بی چون و چرا از شجاع اطاعت نماید و سپس امنیت خطوط مواصلاتی میان شکارپور و کتل خاواک را تامین کند و رسانایی منظم علوفه و خواربار سپاهیان هندی انگلیسی را به گردن بگیرد.<sup>142</sup> مهربان خان که در آغاز با این خواست ها موافقت کرده بود، پس از چندی از پذیرفتن آن سر باز زد و انگلیسی ها هم برای این که او را وادار به فرمانبرداری سازند، دسته نظامی بی را به قلات گسیل داشتند.

هر چه بود، بریتانیایی ها با به پایان رساندن تمرکز سپاهیان، مقارن با اپریل 1839 به سوی قندهار به راه افتادند.

بر سر راه، ارتش آن ها می شود گفت با هیچ مقاومتی از سوی افغان ها برنخورد. حتا گذرگاه دشوار گذر بولان از سوی آنان گرفته نشده بود. با آن که به گونه بی که روزنامه روسی «سیورنایا پیچلا» با تکیه بر بازگویی متعدد شاهدان و ناظران این لشکرکشی نوشت «... می توانستند ارتش را در دره های بولان زیر بگیرند».

حکمرانان قندهار توان آن را داشتند جلو پیشروی ارتش هندی - انگلیسی را بگیرند و حتا بر آن ضربات کوبنده بی وارد بیاورند. مگر کشاکش ها میان آن ها و خیانت کارمندان بلندپایه این سردارنشین که از سوی انگلیسی ها خریده شده بودند، کار را به سود استیلاگران به پایان بردند. یکی از خان های سرشناس افغانی - حاجی خان کاکری که از انگلیس ده هزار روپیه به دست آورده بود، هنگام نزدیک شدن ارتش هندی - انگلیسی به قندهار با دسته خود به شاه شجاع پیوست. بسیاری دیگر از سران افغانی هم از او پیروی کردند.<sup>143</sup>

ملا نصوح - وزیر کهنل خان به جای آن که در لحظه بحرانی به سرور خود کمک نماید، برعکس «بنا به یاددهی موهن لال در میان افغان ها درز می انداخت و تخم نفاق می پاشید. وی سپس هم حکمرانان قندهار را متقاعد ساخت تا کشور را ترک بگویند».<sup>144</sup>

به تاریخ 25 اپریل 1839، شجاع به همراهی دسته پیشاهنگ بنگال وارد قندهار شد. در این هنگام، حکمرانان بارکزیایی شهر را رها کرده و به گرشک گریخته بودند. یک دسته انگلیسی به تعقیب آن ها به فرماندهی سرهنگ سیل فرستاده شد. مگر برادران بارکزیایی توانستند به ایران بگریزند و سیل با گذاشتن یک پادگان کوچک در گرشک، به قندهار بازگشت.

به تاریخ هفتم ماه می، انگلیسی ها شجاع را به امضای یک قرار داد اسارتبار، ننگین و شرم آور وادار ساختند. از هشت بند این قرار داد توجه ویژه بی را بندهای 3، 4، 6، و 7 آن جلب می نمایند.<sup>145</sup>

---

در باره شرایط قرار داد نگاه شود به: مقاله «اکسپدیشن (نیروهای اعزامی) انگلیسی به افغانستان»، (مجله «سیورنایا پیچلا»)، 1839، شماره 249 و نیز:

سر جان کنی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد یکم، ص. 397.

H. R. Gupta, Life and work of Mohan Lal Kashmiri (1877-1812), Lahore, p.123,<sup>142</sup>

و نیز سر جان کنی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد یکم، ص. 425، (به زبان انگلیسی).

W. Hough, A narrative of the march and operation of the army of the Indus..., p. 88<sup>143</sup>.

J. Atkinson, The expedition into Afghanistan..., p. 150, 151

J. H. Stocqueler, Memorials of Afghanistan: being state papers official documents, dispatches, authentic narratives, ets. Illustrative of the British expedition to, and occupation of Afghanistan and Scinde between the years 1838 and 1842, Calcutta, 1843, p. 26.

H. R. Gupta, Life and work of Mohan Lal Kashmiri..., p. 125. <sup>144</sup>

<sup>145</sup> در این جا مولف برخی از بندهای این عهدنامه را از ص. 143 جلد یکم سراج التواریخ چاپ کابل برگرفته و برشمرده است. چون بایسته دانستیم با بهره گیری از فرصت، کل متن قرار داد یا عهد نامه را بیاوریم، از تکرار آن جلوگیری کردیم. اینک متن عهدنامه را از کتاب واقعات شاه شجاع بخش سوم زیر نام افسوس ناظرین به قلم میرزا حسین هروی را بر می گیریم:

«نقل عهدنامه دوستی و محبت فی مابین سرکار دولتمدار کمپی انگریز بهادر و شاه ذیجاء شجاع الملک پادشاه که به معرفت جی مکناتن صاحب بهادر ایلچی و وزیر انگلیس از طرف دولت باهره هندو پادشاه ذیجاء شجاع الملک شاه ممدوح برای ذات والاصفات و اخلاف شاه مفخر الیه به تاریخ هفتم ماه می 1839 عیسوی مطابق بیست و دم شهر صفر 1255 هجری به مقام قندهار زیب توفیق یافت.

دفعه اول: روشن و میرهن باشد که جمیع شرایط عهدنامه که به تاریخ بیست و ششم جون 1838 فیما بین سرکار دولتمدار انگلیسیه و شاه ذیجاء شجاع الملک و مهاراجه رنجیت سینگه بهادر زیب نفاذ یافته به حال و برقرار خواهد بود، سرکرات ثلاثه به موجب شرائط عهدنامه مذکور کار بند خواهند شد.

دفعه دوم: به مد نظر ارتباط و استدامت اتحاد واقع فیما بین سرکار دولتمدار انگلیسیه و شاه مفخر الیه یک صاحب ایلچی انگریز از طرف سرکار انگلیسیه همیشه به خدمت شاه محتشم الیه حاضر و موجود خواهد ماند و در صورت مناسب و مصلحت متصور ساختن پادشاه ممدوح نیز ایلچی از طرف خود جهته اقامت به خدمت گورنر جنرال گورنر جنرال بهادر معین و مامور خواهند فرمود.

دفعه سوم: به عوض و بدل معاونت و موحدت دیرینه و نظر اتحاد و محبت کامله مستقیمیه که از جانب سرکار دولتمدار انگلیسیه و کیفیت شاه ذیجاء شجاع الملک رو به ظهور آورده است و به لحاظ یگانگی و یک جهتی هر دو سرکار ین شاه محتشم الیه گاهی احدی را از قوم اهل فرنگ در زمره نوکران منتظم و منسلک نخواهند کرد و کسی اهل فرنگ را اجازت استقامت به ملک افغانستان بدون اطلاع و استرضای سرکار انگلیس عطاء نخواهند فرمود.»

دفعه چهارم: فوجی منتظم و مرتب که صاحبان انگلیس سرکرده و سرداران آن باشند برای حفاظت ملک و ذات پادشاه مفخر الیه و هم جهت آن دفاع اعدای بیرونی علی الدوام در ملک افغانستان مقرر و معین خواهد شد و هر خدمتی که به صوابدید شاه و ایلچی مذکور مناسب و ضرور متصور گردد از فوج مزبور گرفته آید.

دفعه پنجم: خرج فوج مذکور طوری که الحال است، آینده هم به همان اسلوب خواهد ماند و تعداد سرداران انگلیس متعینه لشکر مذکوره زیاده از پنجاه نفر خواهد بود به شرطی که پادشاه مفخر الیه خواهش از دیاد آن و از دیاد فوج مذکور نکند.

دفعه ششم: شاه شجاع الملک مفخر الیه مشاهره فوج مذکور حتی الوسع و الامکان از خزانه خود مودی سازند.

دفعه هفتم: در خصوص امر تجارت شاه ممدوح در صورت پیش آمدن موانع بیجا انسداد و ارتفاع آن فرمایند و هر تدبیری که در رای صواب انتمای شاه مفخر الیه به صلاح ایلچی انگلیس برای رفاه مردم تجار قرار پذیرد جلوه ظهور خواهد گرفت.

دفعه هشتم: مضامین دفعات هفتگانه مرقومه بالا ابدًا دائمًا تا بقای حکومت سلطنت خاندان سدوزایی به حال و برقرار و مستقل و پایدار خواهد ماند.»

**یادداشت:** در پایان این عهدنامه در جلد یکم سراج التواریخ چنین آمده است: تحریر هفتم ماه می 1839 عیسوی مطابق بیست و دوم شهر صفر سال 1255 هجری در دارالقرار قندهار، فقط.

همچنین در بند اول نقل عهدنامه بیست و ششم ماه جون سنه 1839 میلادی آمده است که اشتباه است. درست آن 1838 است.

داکتر مراد باباخواجه یف در زیر نویس در این پیوند نشاندهی می کند: «دلچسپ است که این قرار داد که بندهایی از آن را از سراج التواریخ برگرفته ایم، از سوی حکومت بریتانیا نشر نگردیده بود و در هیچ مجموعه اسناد مربوط به جنگ اول افغان و انگلیس نیامده است. این قرار داد همچنین در آثار و منابع انگلیسی و روسی یی که به این یا آن پیمانانه به مساله جنگ سال های 1838-1842 ربط می گیرد، بازتاب نیافته است.

با این هم، این کار مبنایی را به دست نمی دهد که چنین بپنداریم که قرار داد ساخته و پرداخته مولف سراج التواریخ بوده باشد. چون در باره چهار بند آن در تاریخ سلطانی نیز سخن به میان آمده است که سی سال پیش از سراج التواریخ نوشته شده بود.»



انگلیسی ها با دیکته کردن شرایط اسارتبار قرار داد، روز دیگر مراسم باشکوه نشانیدن دست نشانده خود بر تختگاه افغانی به راه انداختند. در این حال، نشاندهی می شد که شاه شجاع به یاری سخاوورزانه و کمک «بی آلاشانه» حکومت انگلیس توانست بار دیگر تخت نیاکان خود را باز گیرد که گویی به گونه غیر قانونی از سوی نمایندگان تیره بارکزیایی غصب گردیده بود. مگر باشندگان قندهار به استثنای یک مشت از سران افغانی خریده شده از سوی انگلیسی ها در این کمیدی شرم آور و ننگین «تاج پوشی شاه شجاع» اشتراک نوریبندند.

به تاریخ 29 جون 1839 ارتش هندی- انگلیسی آغاز به تهاجم به سوی غزنی- کابل نمود.

دوست محمد با آمادگی گرفتن برای دفاع، شتابان به سنگربندی غزنی- نیرومندترین دژ افغانی بر سر راه کابل پرداخت. او بخش اصلی سپاهیان خود را در شهر و حومه آن متمرکز گردانید. امیر حیدر خان- پسر ارشد خود را در راس پادگانی سه هزار نفری دژ گذاشت. افضل- پسر دیگر او به فرماندهی دسته سواره نظام در نزدیکی شهر مستقر شد و می بایستی در هماهنگی با حیدر عمل می کرد.

خود دوست محمد در کابل سرگرم جمع آوری نیروهای اضافی بود که با آن ها در نظر داشت از پسران خود در راه غزنی حمایت کند.

انگلیسی ها بدون کدام دشواری دو شهر دیگر- قلات غلزایی و معروف را گرفتند. مگر در هنگام مارش، پارتیزان های غلزایی که پیوسته بر دسته های آنان شبیخون می زدند و در هر بار چندین تن از سپاهیان انگلیس را از پا در می آوردند، در دسرهای بسیاری برای آنان آفریدند. گروهی از غلزاییان دلیر در نزدیکی غزنی حتا به اردوگاه شجاع نیز یورش بردند.

کارروایی های پارتیزان ها گواه بر عدم محبوبیت شجاع در میان افغان ها بود. این اقدامات، آغاز جنبش گسترده ضد انگلیس که در آینده سراسر کشور را در بر گرفت، گردیدند.

به تاریخ 21 جولای، یگان های پیشتاز ارتش هندی- انگلیسی متشکل از دوازده هزار نفر به غزنی نزدیک شدند و با آتش نیرومند تفنگ ها و توپخانه رو به رو گردیدند. روشن نیست محاصره دژ غزنی چند روز ادامه می یافت هرگاه خواهر زاده دوست محمد خان- عبدالرشید [که از سوی موهن لال خریده شده بود-گ.] خیانت نمی کرد و پلان مفصل شهر را با خاطر نشان ساختن آسیب پذیرترین نقطه دژ بالا حصار- «دروازه کابل» را به فرماندهی بریتانیا نمی داد.<sup>146</sup>

انگلیسی ها تصمیم گرفتند دروازه های شهر را منهدم کنند و سپس به آن هجوم بیاورند. طرح حمله چنین ریخته شده بود: چند گروهان انگلیسی می بایستی دست به یورش های فریبنده از محور جنوب دژ می یازیدند تا توجه پادگان را به خود جلب نمایند. آن گاه دسته اصلی می بایستی به یاری دسته مین گذاران (که باید دروازه ها را انفجار می دادند)، از طریق ..... درزهای ایجاد شده، به شهر رخنه می نمودند.<sup>147</sup>

سپاهیان انگلیسی سپیده دم 23 جولای به شهر رخنه نمودند. آن ها با مقاومت سرسختانه پادگان شهر و باشندگان رو به رو شدند. با این هم، برتری چشمگیر و چندباره انگلیسی ها از دیدگاه نفرات و تسلیحات ..... سرنوشت مبارزه را از پیش رقم زده بود - آن ها پس از نبردهای خشونتبار دو ساعته شهر را گرفتند.

---

**یادداشت گزارنده:** چنین بر می آید که آقای باباخواجه یف متوجه بازتاب این معاهده در کتاب *واقعات شاه شجاع* نگردیده بودند.

<sup>146</sup> موهن لال، زندگانی امیر دوست محمد خان، جلد دوم، ص. 225 (به زبان انگلیسی) و نیز:

Ch. Nash, History of the war in Afghanistan from its commencement to its close, London, 1843, p. 161,

Ch. Low, The Afghan war 1838-1842, from the journal and correspondence of the late major-general Augustus Abbott. London, 1879, p. 101

<sup>147</sup> . Ch. Nash, History of the war in Afghanistan..., p. 161-169,

J. Atkinson, The expedition into Afghanistan..., p. 208.

تجاوزگران که از آشتی ناپذیری شهریان برآشفته و خشمگین شده بودند، هر که را که دم دست شان می آمد، می کشتند. بیابید ببینیم که این سرکوبی را [سر جان-گ.] کئی- تاریخ دان انگلیسی چگونه شرح می دهد: «محاصره غزنی به پایان رسیده بود... برخی با تلاش گریز از راه دروازه های شهر به آتشرای سوزان ساخته شده از سوی سپاهیان ما می افتادند و می گداختند. شماری زخمی شده و به آهستگی می سوختند. دیگران را با سر نیزه ها به زمین «میخ می زدند». دنبال آدم ها مانند سگ های هار می دویدند و گیر می آوردند و سپس آن ها را تیرباران می کردند...»

حتا پس از آن که پادگان دست از نبرد برداشت، باشندگان همچنان به ایستادگی ادامه می دادند. بسیاری از افغان ها با آن که زخمی شده بودند و از پا در آمده بودند، به تبارز انزجار و تنفر خود نسبت به دشمن ادامه می دادند و از نثار زندگانی گرانبهای خود صرفه نمی کردند.»<sup>148</sup>

هنگام محاصره غزنی سپاهیان هندی- انگلیسی هفده نفر کشته و 165 زخمی دادند- از جمله 18 افسر.<sup>149</sup>

شمار کشته ها و زخمی های افغان ها به هزار تن و شمار اسیرانی که داده بودند، به 1600 نفر می رسید. در میان اسیران، شهزاده حیدر خان نیز بود. پسر دیگر امیر کابل- افضل خان که می بایستی در راس دسته سواره در برابر انگلیسی ها در هماهنگی با حیدر خان می پرداخت، با به ظهور رساندن جبن و ترس، از برادر خود حمایت نکرد و هنگامی که از سقوط غزنی آگاهی یافت، با بر جا گذاشتن بار و بنه، شهین خانه و زراد خانه برای انگلیسی ها، به کابل گریخت. این گونه، به دلیل بزدلی و ترسویی افضل خان، طرح دوست محمد خان برهم خورد و با شکست رو به رو شد.<sup>150</sup>

امیر چنین سنجیده بود که سپاهیان هندی- انگلیسی به دلیل تسخیر ناپذیری غزنی، ناگزیر خواهند بود از کنار آن بگذرند و یگراست به سوی کابل بتازند که این کار برای وی امکان خواهد داد تا بر آن ها از پیش رو و پسرانش از پشت سر ضربه وارد نمایند.

<sup>148</sup> J. W. Kaye, History of the war in Afghanistan, vol 1. P. 465.

<sup>149</sup> W. Hough, A narrative of the march and operation of the army of the Indus..., p. 186, Ch. Low, The Afghan war 1838-1842..., p. 102.

<sup>150</sup> موهن لال در جلد دوم *زندگانی امیر دوست محمد خان* در این باره چنین می نویسد: «سردار افضل خان با مستقر شدن سپاه خود به بیرون دژ غزنی متوجه ضعف خود شده به برادر ناتنی (اندر) خود سردار حیدر خان پیام فرستاد تا به او اجازه بدهد با سپاه خود داخل قلعه گردد و قصد داشت بر انبارهای علوفه انگلیسی ها و کسانی که علوفه را تهیه و حفاظت می کنند، حمله نموده، آن ها نابود نماید. برادر کهنتر که در عین حال با برادر مهتر حسادت داشت، همچنین از او می ترسید. از این رو، در اثر بی اعتمادی و احساسات شخصی مانند سایر افغان ها که به برادر اندر اعتماد نمی کنند، به افضل خان اجازه ورود به قلعه را نداد.»

گذشته از این، سردار حیدر خان می پنداشت که دژ مستحکم غزنی هرگز از سوی نیروی نظامی تسخیر یا ویران شده نمی تواند، بل که در ورای محاصره وقتی فرا می رسد که آذوقه و علوفه قوای دشمن کاهش می یابد و نمی توانند در برابر جنگاوران خشمگین افغان مقاومت کنند. آنگاه سپاه داخل قلعه غزنی موفق می شود دشمن را نابود سازد و پیروزی نصیب او می گردد و از این پیروزی و نیکنامی سهم او بیشتر از برادر اندرش خواهد بود.

از سوی دیگر، سردار حیدر خان تشویش داشت که شاید برادر اندرش سپاه زیر فرمان او را در درون دژ در برابر او بر انگیزد تا او را اسیر سازند و این گونه، رهبری دژ را به دست خود بگیرد. این بود که شک و تردیدهای حیدر خان، افضل خان را در بیرون قلعه سخت آزرده ساخت. چون در آن هنگام حساس و خطرناک که امکان تباهی سپاهش را در برداشت، اجازه دخول به قلعه نیافت، از این رو به جایی دور تر از غزنی شتافت و طرح حمله و رویارویی بی را که با سپاه انگلیس داشت، ترک داد و دژ غزنی را به دست سرنوشت خودش سپرد.

*یادداشت:* متن با اندکی ویرایش بازآوری شده است-گ.

با این همه، دوست محمد خان با توجه به توانایی پایین رزمی بخش چشمگیر سپاهیان خود که چندی پیش پس از لشکرکشی دشوار و توانفرسا ..... از ترکستان جنوبی<sup>151</sup> بازگشته بودند و با آگاهی یابی از توطئه خیانت در دست پیاده شدن در میان سران افغانی، بر آن شد تا تسلیم شود.

امیر امیدوار بود که انگلیسی ها وی را در دربار شاه شجاع [که شوهر خواهر او بود-گ.] در کرسی وزیر خواهند ماند. مگر انگلیسی ها به [نواب] جبار خان- برادر او که به نمایندگی از وی به غزنی آمده بود، اعلام داشتند که امیر کابل می تواند به شرط تسلیم شدن داوطلبانه، تنها به وضعیت یک بازنشسته تشریفاتی با زندگی در هند سنجش داشته باشد.<sup>152</sup>

دوست محمد که پیشنهاد انگلیسی ها را برای خود پذیرفتنی نمی پنداشت، بر آن شد تا به جنگ بپردازد. برای این مقصد، او با دسته شش هزار نفری از کابل برآمد و در نزدیکی روستای ارغند (در میدان) سنگر گرفت. مگر هنوز نتوانسته بود آمادگی خود برای جنگ را به پایان برساند که خیانت آشکار سران افغانی (پشتون) و قزلباش روشن گردید. آن ها که از سیاست های دوست محمد خان ناخشنود بودند، درست مانند سران قندهار فرصت طلبانه چشم انتظار لحظه مناسب بودند و برای آن کمین گرفته بودند تا به به امیر خود خیانت نمایند. بخشی از آنان از سوی انگلیسی ها خریداری شده بودند.

گذشته از آن، در پشت جبهه امیر در کوهستان شورش هایی برپا گردیده بود که از سوی اجنت های بریتانیایی برانگیخته شده بود.

دوست محمد خان با درک ناگیری شکست، با 350 تن از نزدیکان خود به شمال- به آن سوی کوه های هندوکش گریخت. انگلیسی ها پشت او دسته پی را [برای دستگیری و بازداشتش] به فرماندهی کپتان اوترام و [به همراهی- گ.] حاجی کاکری (که انگلیسی ها به او به خاطر خیانت ها و خباثت هایش لقب «تالیران خاور» (شیاد خاور) را داده بودند) فرستادند. با این هم، این بار حاجی کاکر به خاور زمین خیانت نکرد. او هر آن چه را که در توان داشت، انجام داد تا پیگرد را با ناکامی رو به رو گرداند و به امیر امکان بدهد موفقانه به قلمرو زیر فرمان حکمران ازبیک خلم برسد. انگلیسی ها این کار را بر حاجی کاکری نبخشیدند. او متهم به خیانت گردید و به زندان افکنده شد.<sup>153</sup>

شجاع به تاریخ 7 اگست 1839 به همراهی سپاهیان هندی و انگلیسی به پایتخت رسید. «شاه و حامیان اروپایی او از کوچه های شهر گذشتند و به کاخ دژ [بالاحصار] رسیدند. مگر این رژه شادمانی سراسری را بر نینگیخت. کئی در این باره نوشت: هیچ خوشامدگویی بی از سوی مردم شنیده نمی شد». باشندگان از خانه های شان برآمده بودند تنها برای آن که به این منظره بنگرند. مگر آن بیشتر به سوی ناآشنایان اروپایی می نگرستند تا این که به سوی شاهی ببینند که خارجیان وی را به کابل آورده بودند.

<sup>151</sup> منظور از ترکستان جنوبی (پسان ها- ترکستان افغانی، ولایات شمالی کشور یعنی همان بلخ و سمنگان و گوزگانان و فاریاب و تخارستان و بدخشان و... باستانی است).

این است یکی از صحنه های دراماتیک، آموزنده و رنجبار تاریخ خونبار کشور ما! این بزرگترین و نابخشودنی ترین لغزش استراتژییک دوست محمد خان بود که هرگز تاریخ او را به خاطر این کار نخواهد بخشید. ناآگاهی از روندهای پیرامون و نیز دست هایی که در زیر پرده در درون دستگاه امیر کار می کردند، او را به دست یازیدن به چنین عمل ناروایی به سود انگلیس برانگیختند. درست در همین هنگام، می بایستی نیروهای امیر در یک نبرد فرعی و حاشیه بی سرگرم می شدند-گ.

<sup>152</sup> سلطان محمد خان خالص، تاریخ سلطانی، ص. 225.

W. Hough, A narrative of the march and operation of the army of the Indus..., p. 222

J. Atkinson, The expedition into Afghanistan..., p. 230

<sup>153</sup> در باره حاجی کاکری نگاه شود به: سلطان محمد خان خالص، تاریخ سلطانی، ص. 255 و نیز

J. Atkinson, The expedition into Afghanistan..., p. 293-302

W. Hough, A narrative of the march and operation of the army of the Indus..., p. 242, 243, 256,

Ch. Nash, History of the war in Afghanistan..., p. 188-197.

آن‌ها حتا ابراز تمایل هم نمی‌کردند به شهزاده سدوزایی سلام عادی بدهند. این بیشتر به مراسم خاکسپاری همانند بود تا به آمدن یک پادشاه به پایتخت قلمرو بازپس گرفته اش».<sup>154</sup>

پس از چند روز، پس از رسیدن نیروهای اصلی سپاه اکسپدیسیونی (اعزامی) انگلیس به شهر، دسته شهزاده تیمور به فرماندهی سرهنگ اوپید هم از راه رسید. انگلیسی‌ها زمان بسیاری را برای تشکل این دسته (به خاطر تعلل فرمانروای پنجاب- رنجیت سینگ که شتاب نمی‌ورزید به تعهد خود در قرار داد سه جانبه عمل نماید)، صرف کردند.

رنجیت سینگ که از سر ناگزیری و ناچاری این قرار داد را امضاء نموده بود، هیچگاهی امیدواری خود را از دست نمی‌داد که انگلیسی‌ها با سر افگندگی از قلمرو افغانی رانده خواهند شد. به رغم آن که فرمانروای پنجاب همپیمان کمپانی هند شرقی شمرده می‌شد، هرگونه می‌کوشید در راه پیشروی سپاهیان هندی- انگلیسی سنگ اندازی نماید.

در این باره، علی‌الخصوص سر باز زدن او از راه دادن نیروهای اصلی سپاه اعزامی از طریق قلمرو پنجاب گواهی می‌دهد.<sup>155</sup>

درست همانا به این دلیل، ارتشیان انگلیسی- هندی ناگزیر گردید بیابان‌های سند و بلوچستان را درنوردند و دشواری‌های جدی‌یی را به خاطر کمبود آب، خواربار و علوفه متحمل شوند.

بر تصمیم رنجیت سینگ همچنان تمایلات انگلیسی ستیزانه مردم سیک و نیز عدم تمایل او مبنی بر مشارکت در ماجراجوی‌یی که در برابر افغانستان به راه انداخته شده بود، تأثیر گذاشت. هنگامی که پیک مرگ مهاراجه به دسته انگلیسی- سیک (به تاریخ 27 جون 1839) رسید، بخشی از سیک‌ها خودسرانه اردوگاه خود را در حومه اتک ترک گفتند و به سوی لاهور شتافتند- جایی که مراسم خاکسپاری انجام می‌شد.

سرهنگ اوپید به بهای مساعی بزرگی توانست دسته انگلیسی- سیک را سر از نو جمع کند و به تاریخ 20 جولای به لشکرکشی پردازد. به تاریخ 26 جولای آن‌ها پادگان متروک دژ علی مسجد را گرفتند. اوپید با گذاشتن بخشی از سپاهیان خود در آن، به سوی گذرگاه خیبر- جلال‌آباد- گندمک- کابل به راه افتاد.

در سراسر راه، دسته با هیچ مقاومتی رو به رو نگردید. چون سران قبایل افغانی که در ناحیه گذرگاه خیبر می‌زیستند، از سوی انگلیسی‌ها خریده شده بودند و اکبر خان- پسر دوست محمد خان که می‌بایستی به فرماندهی دسته 2/5 هزار نفری به پیشواز دشمن می‌رفت، پس از افتادن غزنی به دست انگلیسی‌ها عاجل از سوی امیر از جلال‌آباد فرا خوانده شد. او با برجا گذاشتن بنه و زرادخانه و 14 دستگاه توپ، شتابان به یاری پدر شتافت.<sup>156</sup> مگر دوست محمد خان در این هنگام دیگر به آن سوی هندوکش گریخته بود- جایی که امید بسته بود پشتیبانی خان نشین‌های ازبیک و روسیه را برای ادامه مبارزه با استعمارگران بریتانیایی به دست بیاورد.

انگلیسی‌ها با اشغال قلمروهای سردارنشین‌های قندهار و کابل، از گرفتن هرات خودداری ورزیدند و در این حال، تصمیم گرفتند به آن‌جا اجنت‌های سیاسی خود- سرهنگ استودرات و میجر پاتنجر را بفرستند و پویایی‌های حکمران هرات را زیر کنترل بگیرند و به همین بسنده نمایند.

<sup>154</sup> سر جان کئی، *تاریخ جنگ در افغانستان*، جلد یکم، ص. 478 و 479 (به زبان انگلیسی).

<sup>155</sup> رنجیت سینگ شاید می‌ترسید که انگلیسی‌ها با گذشتن به سوی سردارنشین‌های افغانی، کشور او را نگیرند. از سوی دیگر، او هراس داشت که با گسیل سپاهیان به طرف این سردارنشین‌ها، نیروهایش به تحلیل بروند و انگلیسی‌ها با بهره‌گیری از فرصت، سرزمین‌های او را نگیرند-گ.

<sup>156</sup> J. H. Stocqueler, *Memorials of Afghanistan...*, p. 45, W. Hough. *A narrative of the march and operations of the army of the Indus...*, p. 233, 234, Shahamat Ali, *The Sikhs and Afghans in connection with India and Persia immediately before and after the death of Ranjit Singh, from the journal an expedition to Kabul, though the Panjab and the Khaibar Pass*, London, 1874, p. 456.

استودارت و پاتنجر از یار محمد خان [الکوزایی-گ.] - وزیر کامران میرزا که در واقع همه قدرت در سردار نشین هرات در دست او بود، انجام بی چون و چرای همه دستورهای شان را مطالبه می نمودند. به خصوص پاتنجر از وزیر خواست در ازای «کمک پولی بی که او [هنگام لشکرکشی ایرانی ها به هرات-گ.] از کمپانی هند شرقی به دست آورده بود، کنترل بر اداره هرات را به آن ها (به اجنت های بریتانیایی) واگذار نماید».<sup>157</sup>

مداخله آشکار [جاسوسان انگلیس-گ.] در امور داخلی خان نشین هرات، یار محمد خان را نگران ساخته بود و او تنها منتظر فرصت مناسب بود برای آن که به کمک شاه ایران (که مایل بود با او مناسبات دوستانه برپا نماید)، از سردار نشین هرات اجنت های بریتانیایی را بیرون براند. مگر پیشروی سریع سپاهیان هندی و انگلیسی به سوی قندهار، او را ناگزیر گردانید برای چندی این طرح را کنار بگذارد و دست به عقد یک پیمان با انگلیسی ها بیازد. این کار، هرات را از [شر] اشغال نظامی نجات بخشید و به یار محمد خان امکان بخشید تا خزانه خود را به پیمانه چشمگیری از مدرک سوبسایدی های پولی کمپانی هند شرقی پر نماید.

با توجه به این نکات، وزیر بایسته پنداشت پیام شادباشی به شاه شجاع به مناسبت تخت نشینی او بفرستد و از انگلیسی ها خواهش کرد تا به هرات نمایندگی را گسیل دارند که از صلاحیت های گسترده تری نسبت به پاتنجر برخوردار باشد. (مقارن با این هنگام میانه او با پاتنجر بسیار تیره شده بود).

انگلیسی ها بی درنگ از پیشنهاد یار محمد خان بهره گرفتند و در ماه جون 1839 به هرات میسیون نظامی-دیپلماتیکی را به ریاست میجر تود فرستادند که به او دستور داده شده بود تا «اهداف سیاست بریتانیا را برای حکمرانان خیوه و بخارا توضیح داده، پس از انجام وظیفه، به کابل باز گردند و میجر پاتنجر را به عنوان نماینده انگلیسی در هرات بگذارد».<sup>158</sup>

به تاریخ 13 اگست 1839 تود با یار محمد خان «قرار داد دوستانه» بی عقد نمود که بنا به شرایط آن، کمپانی هند شرقی تعهد سپرده بود به حکومت هرات با پول اسلحه و دیگر وسایل کمک نماید و نیز افسران را برای دفاع از هرات از دشمنان خارجی گسیل دارد (بند 4). کامران میرزا که وزیر به نمایندگی از او گفتگوها را پیش می برد، تعهد سپرد «از برپایی هرگونه روابط با دیگر کشورهای خارجی بدون مشوره و توافق حکومت هند بریتانیایی خودداری ورزد» (بند 6). هیچ کس را از اتباع کشورهای دیگر اروپایی به خدمت نگیرد و به حضور آن ها در سردار نشین اجازه ندهد (بند 8).<sup>159</sup>

با این هم، وزیر هرات در اندیشه آن نبود تا همه شرایط را که در واقع سیاست خارجی سردار نشین را [زیر کنترل بریتانیا-گ.] می برد، بپذیرد. مگر همراه با آن می کوشید به بهانه های گوناگون تا جای امکان از «همپیمانان» انگلیسی خود بیشتر بچاپد. به گفته فریه، وزیر هرات «انگلیسی ها را تنها به این خاطر تحمل می کرد که آن ها آزمندی او را با زر برآورده می ساختند».<sup>160</sup>

انگلیسی ها با برباد دادن 300 هزار پوند استرلینگ طی دو سال و نیم برای خرید کارمندان بلندپایه سردار نشین و دادن سوبسایدی ها به حکومت [هرات] در سر انجام نتوانستند هیچ چیزی به دست بیاورند. سرشناسان هرات به پشتیبانی از یار محمد خان (که کماکان در برابر انگلیسی ها دست به توطئه می یازید)، ادامه دادند.<sup>161</sup>

تود به مکناتن نوشت که «ادامه مناسبات دوستانه با دربار شاه کامران دیگر ممکن نیست» و نشاندهی کرد که سودمند است به کمک نیروی نظامی «سردار نشین هرات را به قلمرو شاه شجاع متصل نمود».<sup>162</sup> اخراج تود در ماه مارچ 1841 از هرات، می توانست بهانه بی به برای چنین تهاجمی باشد.<sup>163</sup>

<sup>157</sup> J. Ferrier, History of the Afghans, p. 404, MacGregor, Central Asia, 377.

<sup>158</sup> همان جا، ص. 407.

<sup>159</sup> C.U. Aitchison, A collection of treaties..., p. 201

<sup>160</sup> فریه، تاریخ افغان ها، ص. 407 (به زبان انگلیسی)

<sup>161</sup> همان جا، ص. 411، سر پرسای سائیکس نشاندهی می کند که انگلیسی ها در هرات دوصد هزار پوند استرلینگ هزینه

کرده بودند. نگاه شود به: پرسای سائیکس، تاریخ افغانستان، جلد دوم، ص. 17.

<sup>162</sup> J. Ferrier, History of the Afghans, p. 404, MacGregor, Central Asia, 411,

Mohan lal, Life of the amir Dost Mohammad khan of Kabul..., vol. II, p. 331,

Imlan, Lord Ellenborough. A biography of Edward Law, earl of Ellenborough, governor-general of India. London, 1939, p. 87,

163. داستان راندن جاسوس انگلیس از هرات قرار زیر است:

پس از شکست لشکرکشی محمد شاه قاجار به هرات (که در اثر درخواست های پیهم دوست محمد خان و کهنل خان و عقد پیمان میان میرزا قنبرعلی خان- فرستاده محمد شاه و سرداران قندهای با تضمین کنت سیمونیچ - سفیر روسیه در تهران، صورت گرفته بود و قرار شده بود تا محمد شاه پس از تصرف هرات، آن شهر را به سرداران قندهای واگذار نماید و سپس هم همراه با سرداران قندهای و امیر دوست محمد خان برای بازپسگیری پیشاور از نزد سیک ها داخل اقدامات شود، مگر با فشارهای سیاسی- نظامی انگلیسی ها و اشغال جزیره خارک از سوی نیروی دریایی انگلیس برهم خورد و به عقب نشینی سپاهیان ایرانی از هرات انجامید)، نمایندگان بریتانیا در 13 ماه اگست 1839 در هرات پیمانی را با کامران میرزا- فرمانروای دولت هرات بستند به این شرح:

### **پیمان بین اعلیحضرت کامران شاه هرات و کمپانی هند شرقی در 13 اگست 1839**

ماده اول- صلح دایمی بین حکومت بریتانیا و اعلیحضرت شاه کامران و وارث و جانشینان ایشان برقرار خواهد بود.  
ماده دوم- حکومت بریتانیا حکومت هرات را با تشکیلات کنونی آن را اعطایی به شاه کامران و وارث و جانشینانش می شناسد و تعهد می کند که در امور داخلی قلمرو اعلیحضرت ایشان دخالت نکند.

ماده سوم- برای تحکیم مبانی، یک نفر نماینده بریتانیا در دربار اعلیحضرت مستقر خواهد بود و همچنین نماینده اعلیحضرت ایشان در دربار فرمانروای کل هند مستقر خواهد بود.

ماده چهارم- حکومت بریتانیا تعهد می کند که پول و افسر و سایر مایحتاج به شاه کامران قرض بدهد که مردم و قلمرو کشورش را محفوظ دارد و حفاظت نماید و با اعلیحضرت ایشان در دفاع از حقوق و منافع شان در برابر خارجی ها با تمام قدرت و قابلیت کمک کند.

ماده پنجم- برای این که حکومت بریتانیا بتواند تعهدات ماده چهارم را انجام دهد، اعلیحضرت شاه کامران می پذیرد که با هر گونه دزدی و زور و جبر گرفتن اشخاص برای فروش و بردگی مبارزه نماید و هرگاه چنین اشخاص در قلمرو ایشان باشد، با تمام وسایل ممکنه سعی در استخلاص و آزادی اشخاص بنماید.

ماده ششم- اعلیحضرت شاه کامران تعهد می کند که با حکومت بریتانیا و همچنین اعلیحضرت شاه شجاع الملک تا حد امکان در مقابل تجاوزات خارجی ها در قلمرو ایشان همکاری کند ولی در عین حال اعلیحضرت شاه کامران تعهد می کند که از اتحاد با هر قدرت خارجی بدون مشورت و ترضیه حکومت بریتانیا و اعلیحضرت شاه شجاع الملک خود داری نماید.

ماده هفتم- شاه کامران می پذیرد که اختلافات حاصله بین او و شجاع الملک به وساطت دوستانه و تصمیم حکومت بریتانیا واگذار شود و همچنین حکومت بریتانیا تعهد می کند که سعی دوستانه اختلافاتی که بین اعلیحضرت شاه کامران قبول می کند از مکاتبه با هر حکومت خارجی بدون اطلاع و رضایت نماینده بریتانیا مقیم در دربار او خود داری کند.

ماده هشتم- برای کسب و پذیرفتن حمایت بریتانیا شاه کامران قبول می کند که هیچ وقت هیچ کس از اقوام اروپا (اهل فرنگ) سوای آن ها که وابسته بریتانیای کبیر هستند در خدمت نپذیرد و اجازه نخواهد داد که چنین اروپاییانی مقیم مملکت او بشوند.

ماده نهم- شاه کامران تمام موانع آزادی تجارت را از بین خواهد برد و همچنین در باره ترتیباتی برای ازدیاد تسهیلات به قوت کامل خواهد بود.

در هرات به تاریخ فوق الذکر انجام شد.

مهر شاه کامران و امضای داری تاد فرستاده به هرات

این پیمان در 16 ماه مارچ 1840 به تصویب فرمانروای کل هندوستان رسید.

**یادداشت:** متن پارسی این پیمان در ص. ص. سی و هشت و سی و نه کتاب **گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان**، متن انگلیسی آن در:

C. U. Aitchison. A Collection of treaties...v XIII, Calcutta, 1933. P. 235-236

و متن ترجمه روسی آن، در ص. ص. 93-95 کتاب **مبارزات مردم افغانستان در راه استقلال**، مراد بابا خواجه یف، چاپ بنگاه انتشارات ادبیات خاور، 1959، مسکو؛ آمده است.

به هر رو، وزیر یار محمد خان الکوزایی که از دست عهد شکنی ها، دست اندازی ها و زورگویی های جاسوسان انگلیسی به ستوه رسیده بود و از تجاوز احتمالی انگلیسی ها به هرات که بسیار محتمل هم بود، بیم داشت؛ مدتی ناگزیر با آن ها به کجدار و مریز گذرانید و همواره در کمین فرصت بود تا به دولت ایران پیوسته و خود را از شر آن ها رها سازد. تا این که سر انجام، «...با بهره گیری از شورشی که در سراسر افغانستان در برابر انگلیسی ها برپا شده و شکست های فاحشی که به



مکناتن و اوکلند که متقاعد گردیده بودند که از راه خرید ناممکن است کامران میرزا و وزیر او را زیر فرمان و دیکته انگلیس بیاورند، آغاز به ریختن برنامه اشغال نظامی هرات نمودند. روزنامه «تایمز» به تاریخ 4 ماه می 1841 نوشت: «بسیار احتمال دارد که به زودی در برابر حکومت هرات نیروهای گسیل گردد و آن حکومت ناگزیر خواهد گردید تا با احترام و ارجگزاری نسبت به سرور خود- پادشاه افغانستان رفتار نماید». مگر مردم افغانستان که برای مبارزه به خاطر آزادسازی میهن خود از یوغ استعمارگران بریتانیایی به پا خاسته بودند، همه برنامه های حکومت هند بریتانیایی را نقش بر آب کردند.

### نبردهای حومه بامیان:

اشغال سردارنشین های قندهار و کابل و واگذاری قدرت به شاه شجاع چنین می نمود که گواه بر تحکیم استوار نفوذ انگلیسی ها در افغانستان بودند. کئی- تاریخ نویس انگلیسی نوشت: «با نشان دادن شاه شجاع به عنوان شاه افغانستان... در ظاهر انجام شده بود. سرداران بارکزیایی از سرزمین های خود بیرون رانده شده بودند، پادگان های بریتانیایی در قندهار و غزنی برپا شده بودند. ارتش زیر دیوارهای کابل استقرار یافته بود. این گونه دگرگونی بزرگی انجام یافته بود. ما امپراتوری درانی را احیا کرده بودیم».<sup>164</sup>

حکومت هند بریتانیایی سرمست از باده پیروزی سهل که در جنگ با حکمرانان بارکزیایی به دست آورده بود، بر آن شده بود که حتا بخشی از سپاهیان خود را از افغانستان فرا بخواند. چون انگلیس می بایستی شمار سپاهیان خود را در چین در پیوند با جنگ اول تریاک آغاز شده در اواخر 1839 افزایش می داد و رشد تمایلات ضد بریتانیایی در سند و پنجاب، لزوم تقویت ارتش انگلیسی را در رود سند ایجاب می کرد.

به دسته بمبی و بخشی از دسته بنگال دستور داده شد به هند باز گردند. سپاهیان هندی- انگلیسی باقی مانده در افغانستان به فرماندهی جنرال کوتون (کاتن) در چند پادگان در نقاط اساسی کشور جا به جا شده بودند- کابل، قندهار، غزنی- قلات غلزایی، استالف، چاریکار و ...

استعمارگران بریتانیایی می پنداشتند که تقریباً ارتش شانزده هزار نفری نه تنها برای حفاظت قدرت در کشور، بل نیز پهن ساختن گستره جویی در خاور میانه بیخی بسنده است.

حکومت اشغالگر به رهبری مکناتن (که از منافع محافل ارتجاعی انگلیسی نمایندگی می کرد)، در این هنگام آغاز به گرفتن آمادگی برای تهاجم نظامی به خان نشین های آسیای میانه کرد. [این بود که-گ]. برای بررسی راه های منتهی به آسیای میانه و تثبیت چگونگی کارایی آن ها برای گذشتن ارتش بزرگ، دو افسر [کشاف-گ]- برسلم و استرت را فرستادند. آن ها روی نقشه، راه ها را تا خلم بازتاب دادند و حتا کتل های کمتر آشنا از طریق هندوکش را بررسی نمودند.

---

نیروهای انگلیسی وارد شده بود، با ایرانیان ارتباط برقرار کرد و در 1257 ه. ق. هیاتی را به مشهد فرستاد. وی در نامه یی به محمد شاه نوشت: «تمام امیدهای ما به شهریار جهان پناه است و اگر با انگلیسی ها همراه شده ایم، به اقتضای زمان و مصلحت روزگار بوده است».

وقتی میجر داریسی تاد از این جریان به وسیله سفارت انگلیس در تهران آگاهی یافت، مقرری ماهانه کامران میرزا را قطع کرد. از طرفی، یار محمد خان از وضع نامساعد نظامی انگلیسی ها در شرق افغانستان استقاده کرد و در 1258 ه. ق. کامران میرزا را دستگیر و کشت و خود بر مسند امارت هرات جلوس نمود. نخستین اقدام امیر نو، اخراج هیات نظامی انگلیس بود و سپس سکه به نام محمد شاه قاجار زد و دستور داد در مساجد خطبه به نام پادشاه ایران خواندند.

این وقایع، هر چند موجب خوشحالی پادشاه قاجار گردید و طی فرمانی یار محمد خان را به ظهیر الدوله ملقب کرد...» (برگرفته از ص. ص. سی و نه و چهل کتاب گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان با اندکی ویرایش)-گ.

<sup>164</sup>. سر جان کئی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد یکم، ص. 479.

به سال های 1839-1840 اجنت های انگلیسی- ابوت، شکسپیر و استودارت از هرات و کونولی از کابل، برای گرد آوری داده های اطلاعاتی و کشف امکانات آرایش ائتلاف ضد روسی به خان نشین های آسیای میانه گسیل گردیدند. استعمارگران بریتانیایی برای پنهان نمودن طرح های اشغالگرانه شان در قبال آسیای میانه از افکار عامه، با پویایی آغاز به بخش اندیشه در باره «تمایل روسیه به گرفتن هند» نمودند.

در این حال، آن ها به اکسپدسیون نظامی بی که از سوی روسیه تزاری به سال 1839 به خبوه گسیل گردیده بود، تکیه می کردند و می کوشیدند ثابت بسازند که مقصد نهایی این اکسپدسیون گویا اشغال هند بوده است. برنس پیشنهاد کرد به مقصد مقابله با روسیه، [انگلیسی ها-گ.] باید بلخ، بخارا و دیگر خان نشین های آسیای میانه بی را اشغال نمایند.<sup>165</sup>

آوندهای برنس و دیگر «سخن پراگنان» سیاست استعمارگرانه انگلیس بی پشتوانه بودند. اکسپدسیون خبوه به سود بورژوازی روسیه، که می کوشید در بازارهای آسیای میانه جای پای خود را قایم کند و جلو پهن شده گستره جویی بریتانیا را در آن جا بگیرد، روی دست گرفته شده بود. در این باره به ویژه یادداشت گزارشی وزیر حریبه روسیه تاریخی 11 مارچ 1839 عنوانی [کنت- گ.] نسلرودی- معاون نخست وزیر و [وزیر خارجه-گ.] گواهی می دهد. در این گزارش آمده است که [گسیل] اکسپدسیون به خبوه، هدف «احیا و تحکیم نفوذ روسیه در آسیای میانه را که تضعیف گردیده است... به ویژه با آن «پیگیرانگی» که حکومت انگلیس به زیان صنایع ما و تجارت ما می کوشد و [در پی-گ.] گسترش حاکمیت خود در آن نواحی است؛ دنبال می نماید.<sup>166</sup>

چندی پس‌انتر، نسلرودی نوشت که اکسپدسیون خبوه هیچگاهی مقصد لرزان ساختن متصرفات انگلیس در خاور هند را نداشته است.<sup>167</sup>

این نامه نویسی های رسمی وزارت های تزاری، نه تنها دلایل استعمارگران بریتانیایی را در باره «تهدید مداخله روسیه به هند» تکذیب می نمایند، بل نیز ثابت می سازند که این ورژن دروغین برای شان برای توجیه تجاوز شان ضرور بود تا آن را چونان نیاز خردورزانه جا بزنند.»

در این میان، در افغانستان اشغال شده، ناخشنودی از حاکمیت انگلیس دامنه یافته بود که هر چه بیشتر سیمای خیزش های آشکارا مسلحانه را به خود می گرفت. در ماه سپتامبر 1839 استعمارگران انگلیسی ناگزیر گردیدند به ناحیه معروف اکسپدسیون سرکوبگری را به فرماندهی اوترام برای فرونشاندن خیزشی که در آن جا از سوی غلزیایی ها به رهبری مهتر موسی، گل محمد و عبدالرحمان در گرفته بود، گسیل دارند.

در ماه اپریل 1840 غلزیایی بارها دیگر خیزش هایی را به پا داشتند. راه های مواصلاتی میان غزنی و قندهار بسته شد. انگلیسی ها تنها از راه خرید برخی از سران غلزیایی و کاربرد نیروی مسلح توانستند برای زمان کوتاهی مواصلات میان این دو شهر را دو باره برقرار بسازند.

در دیگر نواحی کشور نیز نا آرامی هایی رخ داده بود. به نوشته روزنامه «تایمز» [چاپ لندن] «تنها از جنوری تا مارچ 1840 سپاهیان ما روی هم رفته بیست و سه بار با قبایل جنگجوی کشور وارد نبرد گردیدند. ما سیزده بار شکست های کوچک و بزرگی در شهرها و یا در برابر دژهای طبیعی آن ها (افغان ها) دیدیم. ما 1400 سرباز و 17 افسر را از دست دادیم.»<sup>168</sup>

<sup>165</sup> همان جا، جلد دوم، ص. ص. 36 و 37

<sup>166</sup> بایگانی مرکزی دولتی تاریخ، فوند آسیایی، پرونده 1166.

<sup>167</sup> دستورنامه کنت نسلرود- معاون نخست وزیر [و وزیر خارجه-گ.] به نیکیفروف- کپتان ستاد کل (مواد و مدارک

تاریخ استیلای منطقه ترکستان، سند شماره 15)

<sup>168</sup> روزنامه «تایمز»، شماره 1841/8/10 برای این که به گونه بی شکست استعمارگران انگلیسی در افغانستان را توجیه نماید، کوشید ثابت سازد که جنگ افغانستان تنها به این دلیل این همه قربانی داشته است که شاه شجاع که کمپانی هند شرقی به او کمک نمود تا به تخت بنشیند، چنین از کار برآمد که در میان مردم از محبوبیت برخوردار نیست.

برای همین بود که کمپانی هند شرقی ناگزیر گردید، سالانه سه میلیون پوند برای ادامه جنگ بی پایان در حمایت از حاکمیت متحد بی هرزه خود هزینه نماید.

استعمارگران بریتانیایی با خشونت‌بارترین شیوه‌ها این شورش‌ها را سرکوب نمودند و بی‌رحمانه با همه کسانی در برابرشان سر فرو نمی‌آوردند یا از دادن علوفه و خواربار به آن‌ها خودداری می‌ورزیدند، تسویه حساب می‌کردند.

در ماه مارچ 1840 دژخیمان انگلیسی در پاسخ به خودداری هزاره‌های بامیان در تامین ... برای آنان، چندین روستا را در دادند و باشندگان آن را سوختاندند و زنده به گور کردند.<sup>169</sup> پیداست که تنفر و انزجار افغان‌ها در برابر استیلاگران بیگانه، به چنین وحشیگری‌یی بیشتر از این هم دامن می‌زد.

اوضاع بس ناگواری برای استعمارگران انگلیس در شمال افغانستان پدید آمده بود. ازبیک‌ها و تاجیک‌های ترکستان جنوبی که در پیرامون دوست محمد خان گرد آمده بودند، آماده بودند تا به انگلیسی‌ها که آشکارا در تدارک لشکرکشی به آن سوی هندوکش بودند؛ پاسخ بایسته‌یی بدهند.

در آغاز، امیر در نظر داشت در برابر اشغالگران در راس سپاهیان سه خان نشین ازبیک-خلم، آبییک و کندز به جنگ پردازد. مگر گفتگوهای موفقانه فرستاده او با امیر بخارا که وعده داده بود از وی حمایت کند، او را برانگیختند برای چندی لشکرکشی به سوی کابل را [به امید رسیدن کمک از بخارا] به تاخیر بيفگند.

مقارن با این زمان، امیر بخارا- نصرالله که آرزومند بود گفتگوهای بعدی را خود انجام بدهد، از امیر خواهش کرد تا از پایتخت او بازدید نماید. این بود که دوست محمد خان در ماه نوامبر 1839 به آن جا رفت. مگر، چنین بر می‌آید که زیر تأثیر اجنت انگلیس که در این هنگام در بخارا به سر می‌برد، نصرالله نه تنها از کمک به دوست محمد خان سر باز زد، بل حتا او را بازداشت هم نمود. تنها به یاری زرنگی و محیلی امیر افغان توانست از شهر بگریزد. هر چه بود، او موفقانه به خلم که حکمران آن همواره از او حمایت می‌نمود، رسید.<sup>170</sup>

دوست محمد به یاری حکمران خلم و نیز دیگر خان‌های ازبیک، توانست دسته شش هزار نفری‌یی را زیر فرماندهی خود گرد بیاورد که متشکل بودند از ازبیک‌ها، افغان‌ها و تاجیک‌ها<sup>171</sup> که با آن‌ها امیر در ماه اگست 1840 اقدامات نظامی را در برابر انگلیسی‌ها آغاز کرد. او با بیرون راندن گارنیزون‌های انگلیسی از باجگاه و شیخان، به بامیان نزدیک شد. از کابل به یاری این گارنیزون‌ها شتابان نیروهای تقویتی به فرماندهی سرهنگ دننی گسیل گردید.

به تاریخ 17 سپتامبر سپاهیان دننی توانستند با هماهنگی سازی آتش نیرومند توپخانه و یورش‌های سواره نظام و پیاده، دسته خراب مسلح امیر را شکست بدهند.<sup>172</sup> با این هم، ناکامی در حومه بامیان، دوست محمد را وادار نگردانید اسلحه به زمین بگذارد. او با رسانیدن خود به همراه گروهی از پیروانش به کوهستان، تاجیک‌ها را پیرامون خود متحد گردانید و سر از نو آغاز به تدارک به جنگ با مداخله‌گران کرد. در این هنگام، متحد وی- حاکم خلم، با ترس از پیشروی انگلیسی‌ها به سوی قلمروش، به آن‌ها پیشنهاد بستن قرار داد صلح نمود که به تاریخ 25 سپتامبر 1840 به امضاء رسید. بنا به شرایط آن، حکمران خلم تعهد سپرد هرگونه مناسبات را با دوست محمد برهم بزند و هیچگاهی به او پناهگاه ندهد.<sup>173</sup>

### **نبرد در پروان (تسلیم شدن دوست محمد خان و پاک‌رفتن جنبش ضد انگلیسی در افغانستان):**

پویایی تکاپوی‌های دوست محمدخان در کوهستان (که در برابر استیلاگران بیگانه اعلام جهاد نموده بود)، انگلیسی‌ها را سخت نگران ساخته بود. این بود که برای کمرنگ ساختن نفوذ امیر در میان باشندگان کوه‌دامن، دست به دامان دستاویز همیشگی خود- خرید و توطئه‌چینی‌ها یازیدند.

<sup>169</sup> . بررسی سایکس، تاریخ افغانستان، جلد دوم، ص. 15.

<sup>170</sup> . کاتب، سراج التواریخ، جلد یکم، ص. 157، چاپ کابل.

<sup>171</sup> . J. H. Stocqueler, Memorials of Afghanistan..., p. 93.

شماری از منابع تنها ازبیک نوشته‌اند که درست نیست. دسته متشکل از ازبیک‌ها و تاجیک‌ها و شماری کمی هم پشتون‌ها بود-گ.

<sup>172</sup> . دوست محمد در حالی با دسته انگلیسی دننی به جنگ پرداخت که تنها یک توپ سبک در اختیار داشت.

<sup>173</sup> . J. Atkinson, The expedition into Afghanistan..., p. 350.

موهن لال می نویسد: «سر الکساندر برنس و من با پویایی می کوشیدیم هر چه بیشتر پیروان دوست محمد خان را تطمیع نماییم. ما خدمتگذاران خود و برخی از باشندگان کابل را با پول به دژها و دهکده ها برای پخش مبالغ کمی پول برای باشندگان فرستادیم و این گونه امیر را از سرازیر شدن سیل هواداران نو زیر درفش او محروم ساختیم».<sup>174</sup>

با این هم، همه مساعی انگلیسی ها برای برهم زدن تهاجم امیر نقش بر آب گردید. او توانست با متحد ساختن بخش چشمگیر کوه دامنی ها برای رویارویی با تیپ سیل به پیش تازد.

به تاریخ 2 نوامبر 1840، بی درنگ پس از آن که انگلیسی ها از راه غوربند به پروان رسیدند، دوست محمد با دسته نه چندان بزرگی به وادی فرود آمد و فریاد برآورد: «به نام خدا و پیامبر به پیش! کافران را از کشور می کشیم!».<sup>175</sup> او به دسته پیشاهنگ سواره نظام دشمن یورش برد.

برسلم- یکی از رزمندگان نبرد پروان می نویسد: سواران انگلیس «به جای آن که با اسب های خود چهارنعل بر دشمن بتازند و پیروزی استواری به دست بیاورند، شتابزده رفتار را کند ساختند. افسران آن ها نومیدانه تلاش می ورزیدند سربازان خود را دل بدهند. آوای شیپورها بیهوده سپاهیان را به حمله فرا می خواند. سربازان را ترس هولناکی فرا گرفته بود.

عقب نشینی به گریز شتابانی مبدل گردید. سربازان با فراموش کردن رسالت، دین و شرف افسران خود، رو به گریز گذاشتند و سراسیمه و دست و پا کم کرده پا به فرار گذاشتند».

برسلم ادامه می دهد: «آنان به سان رمه های گوسفندان از پیش دسته بی می رمیدند که از نگاه شمار به پیمانہ چشمگیری کمتر از آنان بود».<sup>176</sup>

با رو به گریز نهادن سواران انگلیس، پیاده نظام نیز پشت آن ها رو به گریز گذاشت و هنگام عقب نشینی کشته و زخمی های بسیاری برجا گذاشت. این بود که بریگاد در هم کوبیده شده سیل به چاریکار رسید.

شکست در پروان، انگلیسی ها را بسیار سخت ترسانده بود. الکساندر برنس که در هنگام نبرد در ستاد سیل بسر می برد، شتابان به مکناتن در باره شکست پیام فرستاد «و با پافشاری از او خواست تا بی درنگ همه دسته ها را در کابل متمرکز گرداند و آن ها را برای مقاومت در برابر دشمن آماده بسازد».<sup>177</sup>

دوست محمد به رغم هراس انگلیس ها نه تنها به کابل یورش نبرد، بل شب هنگام سوم نوامبر پس از دستیابی به پیروزی، پنهانی از سپاهیان خود، به همراهی خادمش نزد مکناتن آمد و تسلیمی خود را اعلام کرد.

دلیل برداشتن چنین گامی از سوی امیر چه بود؟ در گام نخست، ترس او از مشارکت توده های گسترده افغانی، از بیکی و تاجیکی کشور در جنبش ضد انگلیسی [یعنی ترس از این که پس از پیروزی در برابر انگلیسی ها، مردم او را کنار بزنند و کس دیگری را به جای او بگمارند]. در عین زمان، امیر از خیانت و پیمان شکنی خان های افغانی و کوهستانی که پیرامون او بودند، می ترسید. آن هم در حالی که حکومت اشغالگر پس از شکست در پروان، جایزه بزرگی را (به میزان 200 هزار روپیه) برای آوردن سر او تعیین نموده بود.

انگلیسی ها با ترس از ماندن امیر محبوب در افغانستان، پس از ده روز بعد از تسلیم شدن، او را به همراهی محافظان بسیار به هند فرستادند و برای او سالانه دو صد هزار روپیه پانسیون (حقوق بازنشستگی) تعیین شد.<sup>178</sup>

<sup>174</sup> موهن لال، زندگانی امیر دوست محمد خان، جلد دوم، ص. 354.

<sup>175</sup> J. H. Stocqueler, Memorials of Afghanistan..., p. 134.

<sup>176</sup> R. Burslem, A peep into Toorkistan, London, 1839, p. 233, 234.

<sup>177</sup> J. Atkinson, The expedition into Afghanistan..., p. 354.

<sup>178</sup> Afghanistan and inhabitants, p. 39, Translated from the Hayat-I Afghan by Henry Priestly, Lahore, 1874,

افغان های آزادی دوست [با آن] که از رهبر محروم شده بودند، نگذاشتند پیکار در برابر استیلاگران فروکش نماید و رنگ ببازد. برعکس، مبارزه خشونتبارتر شد. انگلیسی ها ناگزیر گردیدند پیوسته اکسپدیسیون های سرکوبگرانه یی را برای فروخوابانیدن خیزش ها که یکی پی دیگری در نواحی گوناگون کشور در می گرفتند، روی دست بگیرند تنها طی دوره میان جنوری و سپتامبر 1841 ناآرامی هایی در نواحی گرشک، زرمت، قلات غلزی و جلال آباد رخ داده بودند.<sup>179</sup>

منبع اصلی ناخشنودی افغان ها، سیاست داخلی انگلیسی ها بود، که می کوشیدند با افزایش مالیات های پیشین و وضع مالیات های نو، همه سنگینی بار هزینه ارتش اشغالگر و اداره دستگاه را بر شانه های لایه های رنجبر باشندگان بیندازند. این مشی، با خشونتبارترین روش ها پیش برده می شد. روزنامه «تایمز» نوشت که «هرگاه دستور شاه شجاع در زمینه گردآوری مالیات از این یا آن سرکرده کوهی، از سوی سپاهیان پشتیبانی می شد که قلعه ها را مورد حمله قرار داده و آن را به تاراج می بردند».<sup>180</sup>

محروم ساختن قبایل آزادی دوست افغان از آزادی و حاکمیت اشغالگران بریتانیایی بر افغانستان، غرور ملی افغان ها را خدشه دار می ساخت. در عین حال، روحانیون که برپایی حاکمیت «کافران» در کشور را چونان لگدمال شدن باورهای مومنان می پنداشتند، تعصب مردم را در برابر انگلیسی ها بر می انگیزتند. در خطبه ها، نام شاه شجاع برده نمی شد، چون او را دست نشانده نامسلمانان می شمردند.<sup>181</sup>

ناخشنودی از انگلیسی ها در میان خان ها و رهبران قبایل افغانی (که پس از اشغال به شدت تضعیف گردیده بودند)، نیز روز افزون بود. اکثریت آنانی که به سوی انگلیسی ها پیوسته بودند، به زودی ناگزیر گردیدند نومید شوند. چون اشغالگران به آنان پاداش موعود به پاس خیانت ها و میهن فروشی شان را پرداخت ننمودند.

افزون بر آن، چون لندن از کمپانی هند شرقی خواستار کاهش دادن به هزینه ها در افغانستان بود، حکومت اشغالگر به دادن سوبسایدی ها به خان ها و سران قبایل در ازای وفاداری و پشتیبانی شان از حکومت بریتانیا را کاهش دادند و در برخی از موارد حتا بیخی قطع نمودند.<sup>182</sup>

سرشناسان درانی هم که با بازایی نماینده خاندان سدوزایی، به از سرگیری برخورداری از امتیازاتی که از آن در دوره احمدشاه و وارثان او بهره مند بودند، سنجش داشتند، هیچ چیزی به دست نیاوردند.

شاه شجاع که دست نشانده استعمارگران بریتانیایی شمرده می شد، از قدرت راستین برخوردار نبود و هیچ چیزی نمی توانست برای خان ها بکند. انگلیسی ها هم اصلا در پی آن نبودند که به رسیدگی به امتیازات پیشین سرشناسان افغانی بپردازند.

این گونه، همه لایه های باشندگان افغانستان در برابر حاکمیت بریتانیا متحد گردیدند. مبارزه در برابر انگلیسی ها تنگاتنگ با مبارزه یی که نمایندگان طبقه فئودال ها به خاطر منافع گروهی و محدود طبقاتی خود پیش می بردند، در هم آمیخت.

---

J. W. Kaye, History of the war in Afghanistan, vol. II, p. 98.

<sup>179</sup> . J. H. Stocqueler, Memorials of Afghanistan..., p. 141-153, 159, 163, Ch. Nash, History of the war in Afghanistan..., p. 259-261.

<sup>180</sup> . The Times, 10/8/1841, استعمارگران انگلیسی هر آن چه را که ممکن بود انجام می دادند تا همه گناه را به گردن شاه شجاع بیندازند.

<sup>181</sup> . فریه، تاریخ افغان ها، ص. 332.

<sup>182</sup> . جان کئی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد دوم، ص. 145-146. بنا به گزارش روزنامه «تایمز»، کمپانی هند شرقی سالیانه برای نگهداشتن سپاهیان اشغالگر در افغانستان 1/5 میلیون پوند هزینه می کرد و از آغاز جنگ تا فیبروری 1842 مخارج آن در این کشور به هفت میلیون پوند رسیده بود (شماره 1842/11/18). در شماره دیگر «تایمز» نشاندهی شده بود که مصارف سالیانه کمپانی هند شرقی در جنگ افغانستان به 3 میلیون پوند می رسید و کل هزینه آن از آغاز جنگ تا ماه اگوست 1841 به 9 میلیون پوند می رسید (شماره 1841/4/10).

تمایل سرکردگان فئودالی مینی بر بهره برداری از تنفر خلق نسبت به استعمارگران بریتانیایی، در گام نخست به خاطر منافع آزمندانه خودشان، یکی از ضعیف ترین جوانب جنبش رهایی بخش ملی در دوره نخستین جنگ افغان و انگلیس بود.

انگلیسی ها با پیش گرفتن مشی استعماری در قلمروهای اشغالی، هنوز هم مصمم به فاش ساختن مقاصد راستین خود- مبدل ساختن افغانستان به مستعمره بریتانیای کبیر، نبودند. همه تدبیرها با نام شاه شجاع پرده پوشی می شد.

موهن لال نوشت: «ما سررشته و کیان اداره را نه در دست خود گرفتیم و نه آن را بیخی به دست شاه شجاع دادیم. ما آشکار و نهان در همه امور مداخله می کردیم. .. با آن که در ظاهر بیطرفی نشان می دادیم».<sup>183</sup>

شاه شجاع که می خواست از زیر دست انگلیسی ها رهایی یابد، پنهانی از ناراضیان از سلطه انگلیس پشتیبانی می کرد. او به کمک وزیر خود- ملاشکور<sup>184</sup> تخم ناراضیاتی را در میان افغان ها در برابر حامیان خود می پاشید. «ملاشکور با سران کوهستانی و ملای با نفوذ آنان- حقیقی گفتگوهایی را پیش می برد. او پرداخت پاداش ها را برای آنانی که با انگلیسی ها میانه خوب نداشتند، افزایش می داد و با کسانی که از انگلیسی ها حمایت می کردند، بدرفتاری می کرد».

انگلیسی ها پس از تسلیمی و رفتن دوست محمد خان به هند، «دریافتند که شورش در کوهستان از سوی خود شاه سازماندهی شده بود».<sup>185</sup> شاه توانست اتهامی را که به او بسته شده بود، رد نماید. مگر حکومت اشغالگر، ملاشکور- وزیر را از کرسی اش برکنار نمود. با این هم، وزیر نو با متمایل ساختن انگلیسی ها به پیشگیری تدبیرهای بیهوده و بی موقع و دست یازیدن به انتریگ ها از این هم بیشتر تنفر مردم را نسبت به بیگانگان فزونی می ساخت.

موهن لال به دبیر گورنر جنرال هند نوشت: «ما چنان به مشوره های ابلهانه محمد عثمان خان گوش فرا دادیم که نه تنها شاه را خشمگین ساختیم، بل دوستان خود را هم نومید گردانیدیم و نیز درانی ها، غلزی ها، قزلباشان، کابلی ها و کوهستانی ها را دشمنان آشتی ناپذیر خود ساختیم».<sup>186</sup>

به هر رو، به رغم خیزش های پیوسته و پیهم، افزایش ناخشنودی مردم و خود داری از پرداخت مالیات از سوی باشندگان، اشغالگران می پنداشتند که وضع آن ها مستحکم است و با این کار استقلال عمل خود را تبارز می دادند. مکناتن به تاریخ 20 اگست 1841 در آستانه قیام در کابل نوشت: که : «کشور بیخی آرام است». به گونه یی که لیدی سیل گزارش می دهد، حتا یک هفته پیش از رویدادهای کابل «سفیر تلاش ورزید خود را با این باورمندی که در کشور همه چیز آرام و رو به راه است، فریب بدهد».<sup>187</sup>

الکساندر برنس که در آن هنگام در کابل به عنوان رزدنس کار می کرد، هم با مکناتن همنا بود. به تاریخ اول نوامبر- یک روز پیش از رفتن مکناتن به هند، برنس در سخنرانی یی که به افتخار آمر خود (مکناتن) ایراد کرد، نشاندهی کرد که او کشور را هنگامی که در «حالت آرامش مطلق» بسر می برد، ترک می گوید».<sup>188</sup> گذشته از

<sup>183</sup> موهن لال، زندگانی امیر دوست محمد خان، جلد دوم، ص. 313.

<sup>184</sup> ملاشکور سالخورده در این هنگام بینایی و شنوایی درستی هم نداشت. گ.

<sup>185</sup> H. R. Gupta, Life and work of Mohan Lal Kashmiri..., p. 145, 146.

<sup>186</sup> همان جا، ص. 149.

<sup>187</sup> جان کنی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد دوم، ص. 130 و نیز

Lady Sale, A journal of the disasters in Afghanistan 1841-1842, vol. I-II, Paris, vol. 1, p. 22.

<sup>188</sup> برخی از افسران روشن بین انگلیسی که به رویدادها در افغانستان با دیده های بازتر و خردورانه تر می نگرینتند، با دیدگاه های آمران خود در زمینه همنا نبودند. نامه تاریخی 20 اگست 1841 افسر بریتانیایی از قندهار گواه بر این است: «در همه جا در سراسر کشور با گذشت هر روز ناآرامی افزایش می یابد. خیبری ها، غلجی ها، درانی ها سلاح در دست گرفته اند و بر پاسگاه های ما یورش می آورند».



این، آن امر که فرماندهی انگلیس تدبیرهای جدی بی را برای اعمار ساختمان های دفاعی در کابل اتخاذ نمود، نیز دال بر خود فریبی حکومت بریتانیا می باشد.

دژ بالا حصار که بهترین سنگر برای دفاع بود را انگلیسی ها حتا با سپاهیان خود نگرفتند و آن را برای حرم شاه شجاع واگذار نموده بودند. اردگاه تحکیم یافته سپاهیان انگلیسی در شیرپور (در حومه کابل) واقع بود- جایی پستی که برای دفاع مناسب نبود- محله مردابی بی که برای توپخانه و سواره نظام کارایی نداشت.

کئی نوشت: «انبارهای سررشته داری که هستی ارتش ما به آن وابسته بود، در دژهای کوچک بیرون از پادگان ما» جا داده شده بود.<sup>189</sup> باورمندی اشغالگران بریتانیایی در پایداری و استواری حاکمیت شان در افغانستان به آن پیمانانه بزرگ بود که بسیاری از افسران انگلیسی از جمله مکناتن خانواده های خود را از هند آوردند و خانه ها و باغ ها ساختند.

در این میان، خان ها و سران افغانی بی که انگلیسی ها پرستیژ و امتیازات شان را اعاده نکرده بودند و آن هایی که پاداش های موعود به ایشان پرداخت نگردیده بود، با آگاهی یابی از این که حکومت هند بریتانیایی تصمیم به قطع پرداخت مستمری ها به آنان گرفته است، [در تداوم وفاداری خود به حکومت-گ.] به تردید افتادند. آن ها با تکیه بر لایه های گسترده باشندگان که از برده سازان بریتانیایی تنفر داشتند، دست به توطئه چینی یازیدند و آغاز به تدارک خیزش مسلحانه نمودند.

این بود که سران غلزی- دست اندرکاران این توطئه، در ماه سپتامبر 1841 خیزشی را برپا داشتند و راه میان کابل و پیشاور را به روی انگلیسی ها بستند. فرماندهی بریتانیایی، رامسازی غلزی ها را به جنرال سیل که در پیوند با کاهش سپاهیان اشغالگر، می بایستی با بریگاد خود در مسیر کابل جلال آباد- پیشاور به هند باز می گردید، سپرد.

به تاریخ 20 اکتبر سیل به وادی تیزین رسید. در راه به سوی گندمک، بر تیپ جنرال سیل چند بار از سوی غلزی ها شیبخون زده شد که زیان بزرگی هم از نیروی انسانی و هم از ساز و برگ دید. تنها به تاریخ 30 اکتبر بود که سیل توانست با سپاهیان خود به گندمک برسد.

در پی غلزیان، کوهستانی ها و قبایل میان کوهستان و قندهار به پا برخاستند.<sup>190</sup>

گسترش جنبش ضد انگلیسی، گواه بر افزایش تنفر خلق نسبت به بیگانگان برده ساز بود. از جمع شورشیان، دسته های میهن پرستان که مصمم به رزمیدن تا پای جان نه برای زنده ماندن، بل برای کشته شدن [شهید شدن] بودند، تشکیل می یافت. آن ها با محل بسیار خوب آشنا بودند و پیوندهای تنگاتنگی با مردم داشتند. شورشیان با کاربرد تاکیک جنگ پارتیزانی، در دسته های کوچک عمل می کردند و با تحرک شگفتی برانگیزی برجسته بودند.

سپاهیان هند بریتانیایی از قدرت مانور بزرگ برخوردار نبودند و برای عملیات در شرایط کوهستانی عیار نبودند. افزون بر این، با عمل کردن در دسته های کوچک در کشوری که مردم آن از ایشان تنفر داشتند و آنان را چونان اشغالگران بیگانه می پنداشتند، بسیار خطرناک بود.

انگلیسی ها که در اردوگاه ها و شهرها مستقر بودند، نمی توانستند پیروزمندانه با شورشیان که از رسیدن خواربار و علوفه به آنان جلوگیری می کردند و دست به یورش های ناگهانی و غیر منتظره می یازیدند و سپس هم ناگهانی ناپدید می شدند، مبارزه کنند.

---

سربازان را در برابر چشمان ما می کشند. آیا ما می توانیم افغانستان را در این وضع رها نماییم؟ و از سوی دیگر، آیا این کشور می تواند تغییر کند و آرام شود. هیچ گاهی. هیچ گاهی. دست کم ما تا چنین روزی نخواهیم زیست. در سخن نمی گنجد که چگونه مردم از ما متنفر اند: هرکسی که یک اروپایی را بکشد، مقدس (غازی) به شمار می رود.»  
محتوای این نامه را به عین کلمات نایمن نیز می آورد.

(ک. نایمن، افغانستان و انگلیسی ها در 1841، 1842، مسکو، ص. 137، 138).

<sup>189</sup> جان کئی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد دوم، ص. 141

<sup>190</sup> همان جا، جلد دوم، ص. 157-158، جلد سوم، ص. 123-124.

مکناتن در گزارش به حکومت هند بریتانیایی تاریخی 26 اکتبر 1841 نوشت: «ما از تجربه این خیزش ها یک درس مهم گرفتیم که بر سپاهیان منظم اروپایی و هندی ما جنگ در برابر افغان ها در کوه های آن ها بسیار دشوار است. تحرک بالا به آن ها امکان می دهد تا از پیگرد بگریزند و تفنگ های لوله دراز آن ها با دقت مرگ آوری به مسافه بی آتش می گشایند که موشکت های ما به پای آن نمی رسند».<sup>191</sup>

جنبش ضد انگلیسی آغاز به گسترش داشت. موهن لال گزارش داد که در کابل قیام آماده می شود مگر حکومت اشغالگر لازم ندانست تدبیرهای بایسته را برای هشدار او اتخاذ کنند. آن ها حتا رهبران اصلی بی را که نام های شان برای موهن لال روشن بود، بازداشت نکردند. برنس و مکناتن نمی خواستند به آن باور داشته باشند که توفان موج فشان در راه است.

### خیزش مردمی در کابل:

به تاریخ دوم نوامبر 1841 باشندگان کابل برای مبارزه در برابر اشغال کشور به خاطر آزادی و استقلال به پا خاستند. جنبش از آن آغاز گردید که شورشیان خانه های برنس و دیگر افسران بریتانیایی را محاصره کردند. محاصره شدگان پیکی را نزد الفنتون با خواهش کمک فرستادند. همزمان با آن برنس کوشید با قیام کنندگان به گفتگو بپردازد و آنان را به آرامش فرا بخواند و پول وعده نماید.

رشتیا خاطر نشان می سازد که «مردمی که به این جا آمده بودند، به خاطر پول نه، بل که زیر تاثیر احساسات ملی که برانگیخته شده بود، آمده بودند از این هم بیشتر به خاطر اهانت متنفر شدند و دلیرانه به باغ هجوم بردند».<sup>192</sup>

برنس با پوشیدن لباس زنانه کوشید زیر پوشش سپاهیان هندی محافظ با گریختن خود را نجات دهد. مگر و از سوی انبوه مردم شناسایی، دستگیر و کشته شد. خانه او را آتش زدند و محافظانش را کشتند. بسیاری از افسران دیگری که در نزدیکی برنس بود و باش داشتند، به سرنوشت همانندی دچار شدند.

شاه شجاع هنگ سپاهیان گارد شاهی به فرماندهی کمپیل را در برابر شورشیان گسیل داشت. الفنتون و مکناتن این را بیخی بسنده می پنداشتند. چون به «نآرامی ها در شهر» اهمیت چندانی نمی دادند. تنها هنگامی که از شکست کمپیل و عقب نشینی وی به سوی بالاحصار آگاهی یافتند، الفنتون دسته سرهنگ (کلنل) سلتون را به یاری او گسیل داشت که عقب نشینی سپاهیان به سوی دژ (بالاحصار) را زیر پوشش گرفت.

به تیپ (بریگاد) سیل که در گندمک استقرار داشت و هنگ 37 پیاده که در دره خروید کابل مستقر بود، دستور داده شد بی درنگ به کابل بیایند. همزمان با آن، فرمانده کل نیروهای انگلیسی از نوت (نات) فرمانده گارنیزون قندهار خواستار گسیل نیروهای تقویتی شد. هنگ 37 پیاده در راه کابل ناگزیر گردید حمله غلزایی ها را دفع نماید و به تاریخ 3 نوامبر به شهر رسید. این کار به الفنتون امکان بخشید گارنیزون بالاحصار را تقویت نماید.

شورشیان که شمار آنان بی وقفه از جمع شهریان و کشاورزان که از روستاها و دهکده های حومه کابل به شهر سرازیر می گردیدند، افزایش می یافت.

به تاریخ 5 نوامبر انبارهای خواربار گارنیزون بریتانیا را که از سوی دسته های کوچک سپاهیان پاسداری می گردید، گرفتند. از دست دادن این انبارها گارنیزون انگلیس را با گرسنگی تهدید می کرد. چون در اردوگاه شیرپور تنها ذخایر دو روزه مواد خوراکی مانده بود. به گونه بی که آیر- یکی از افسران گارنیزون کابل نوشت «به محضی که آشکار گردید که گدام های سررشته داری که هستی ما به آن وابسته بود، از دست رفته است، ما چند بار تلاش ورزیدیم تا این گدام ها را دو باره به دست بیاوریم. مگر همه تلاش های ما بیهوده از کار برآمدند».<sup>193</sup>

<sup>191</sup>. Papers relating to military operations in Afghanistan..., p. 9.

<sup>192</sup>. رشتیا، ص. 188.

<sup>193</sup>. V. Eyre, The military operations at Kabul, which ended in the retreat and destruction of the British army January 1842. With a journal of imprisonment in Afghanistan, 2 ed., London, 1843, p. 44.

انگلیسی ها که نیروی کافی برای سرکوب خیزش نداشتند، کوشیدند از راه هراس افگنی، تطمیع، توطئه ها، دسایس و ترفندها و با راه اندازی کشتار تخم نفاق را در میان شورشیان بیاشند؛ رهبران آنان را به سوی خود بکشاند و خطرناک ترین آنان را از سر راه بردارند.

جون کونولی- معاون مکناتن به تاریخ 5 نوامبر 1841 به موهن لال نوشت: «از سران قزلباش- شیرین خان و نائب شریف و همه رهبران شیعه خواهش نمایم تا در برابر شورشیان به پا خیزند. شما می توانید به شیرین خان یک لک (صد هزار) روپیه وعده بدهید هرگاه او شورشیان را بکشد و همه شیعیان را مسلح بسازد. به شیعیان امکان داده شود تا به خدمات خوبی را ارائه بدهند. به آنان توضیح بدهید که هرگاه سنی ها در شهر قدرت را بگیرند، بی درنگ به تاراج محله های آنان خواهند پرداخت. هرگونه پاداش ها را به آنان وعده بدهید. به سرانی که نسبت به ما حسن نظر دارند، پیشنهاد نمایم تا نمایندگان طرف اعتماد شان را نزد سفیر بفرستند و بکوشید در میان شورشیان درز بیندازند».<sup>194</sup>

با آن هم انگلیسی ها توانستند بخشی از سران افغانی را بخرند و به یاری آدمکشان اجیر دو تن از پویاترین رهبران جنبش- میر مسجدی [خان] و عبدالله خان کوهدامی<sup>195</sup> را بکشند. این کار جنبش را تضعیف نمود. جای رهبران کشته را رهبران نو گرفتند که آماده بودند مبارزه را با اشغالگران آمده از سرزمین های بیگانه ادامه بدهند.

به تاریخ 29 نوامبر 1841 شهزاده اکبر خان از بخارا به کابل رسید و به مبارزه با اشغالگران پیوست: محمد حکیم توره در این پیوند می نویسد: «مردم افغانستان آمدن او را به فال نیک گرفتند و از ته دل با تمام اعتقاد آغاز به خدمت به او نمودند».

سپاهیان درمانده و کوفته و روحیه باخته انگلیسی گارنیزون کابل در وضعی نبودند که دست به اقدامات پویا در برابر شورشیان بیازند. امیدواری بی هم به دست آوردن حمایت از بریگاد (تیپ) سیل و جنرال نات نبود. سیل با متحمل شدن تلفات بزرگ و با هراس از افتادن به دام محاصره غلزابیان، ناگزیر بود از گندمک به جلال آباد عقب بکشد.

تیپ مکلیرن که نات آن را از قندهار فرستاده بود، در راه کابل با مقاومت سخت افغان ها رو به رو گردیده، نتوانست حتی به غزنی برسد و ناچار دو باره به قندهار بازگشت. دسته وود بورن در سید آباد و هنگ گورکه کیهنگ که در چاریکار استقرار داشت، کاملاً از سوی شورشیان نابود گردیده بود. از این هنگ تنها دو افسر نجات یافته خود را به کابل رساندند. دیگران در روند ده روز از چهارم تا سیزدهم نوامبر از سوی کوهستانی ها کشته شدند.<sup>196</sup>

سپاهیان به محاصره افتاده انگلیس در اردوگاه شیرپور آغاز به احساس نمودن کمبود شدید خوراک کردند. خدمه فزونشمار این اردوگاه ناگزیر شدند از گوشت جانورانی که از گرسنگی از پا در می آمدند، سد جو نمایند. سرمای سوزان زمستان فرارس وضع گارنیزون را از این هم بدتر نموده بود.

همه تلاش هایی مبنی بر شکستن محاصره شورشیان با ناکامی رو به رو گردیده بود. الفنسنتون و افسران ارشد بیگانه راه نجات گارنیزون و در کل همه سپاهیان اشغالگر در افغانستان را در عقب نشینی آن ها به سوی هند می دیدند و هنگامی که افغان ها پیشنهاد نمودند گفتگوها را با حکومت اشغالگر در رابطه با گذاشتن همه سپاهیان بریتانیایی برای خروج آغاز نمایند، الفنسنتون از مکناتن خواست از این پیشنهاد بهره بگیرد: «ما سه هفته است که در محاصره بسر می بریم. خواربار در آستانه به ته کشیدن است. امیدی هم به اكمال آن با مواد تازه نیست. سپاهیان بسیار با تلفات ضعیف شده اند».

194. ا.ج. آر. گویتا، *زندگانی و تکاپوی موهن لال کشمیری*، ص. 170.

195. منظور از عبدالله خان اچکزایی است. این که چرا نویسنده او را کوهدامی خوانده است، روشن نیست. شاید اشتباه چاپی بوده باشد. گ.

196. Papers relating to military operations in Afghanistan, presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty, London, 1843, p. 4, V. Eyre, The military operations at Kabul., p. 68-82.

شمار بیماران و زخمیان با گذشت هر روز افزایش می یابد و بیشتر و بیشتر می شود. با توجه به دشواری دفاع از اردوگاه گسترده و نامناسب، نزدیک شدن زمستان و نیز با توجه به آن که راه های مواصلاتی ما قطع شده اند و امیدی هم نیست که نیروی تقویتی به ما برسد. هنگامی که سراسر کشور سلاح در دست در برابر ما به پا خاسته است، من ممکن نمی پندارم از مواضع کنونی بتوانیم در این کشور دفاع نماییم. از این رو، می پندارم که سفیر با بهره گیری از فرصت:

- 1- آغاز به گفتگوهایی خواهد نمود که برایش پیشنهاد شده است.
- 2- از این رو، بر آنم که سفیر از پیشنهاد آغاز مذاکرات که به او صورت گرفته است، بهره برداری خواهد کرد.<sup>197</sup>

مگر مکناتن از پیشبرد گفتگوها با افغان ها و خودداری ورزید و به شواری نظامی گارنیزون پیشنهاد نمود تا سپاهیان را به بالاحصار بیاورند. جایی که می بایستی در انتظار رسیدن نیروهای تقویتی از هند می بودند. الفنتون و ستاد او پیشنهاد زدنت را به آن دلیل رد کردند که آمدن سپاهیان بریتانیایی از اردوگاه شیرپور به بالاحصار با دشواری های بسیاری رو به رو می باشد و افزون بر این، از تغییر جا، وضع پادگان بهتر نمی شود».<sup>198</sup>

به تاریخ 27 نوامبر مکناتن ناگزیر گردید گفتگوها را با افغان ها آغاز نماید که به خاطر گذاشتن آزاد سپاهیان بریتانیایی به هند خواستار اجرای شرایط زیر بودند: اعلام تسلیمی بی قید و شرط و تسلیم دادن همه سلاح ها، تسلیم دادن شاه شجاع و اعضای خانواده او.

انگلیسی ها این شرایط را پذیرفتنی نمی پنداشتند و این بود که گفتگوها برهم خوردند.

با این هم، وضع ابتر و زار گارنیزون کابل آن ها را ناگزیر ساخت به تاریخ 11 دسامبر گفتگوها را از سر گیرند. مکناتن به افغان ها پیش نویس سازشنامه تدوین شده از جانب بریتانیایی را پیشکش کرد:

ا- سپاهیان انگلیسی کشور را ترک می گویند و به هند باز می گردند؛ سرداران افغانی می بایستی امنیت حرکت سپاهیان انگلیسی را تضمین نمایند.

ب- سرداران تعهد می سپارند در ازای پرداخت پول به سپاهیان بریتانیایی خوار بار، علوفه و وسایط باربری (چارپایان) در سراسر مسیر بازگشت آن ها به هند برسانند.

پ- هوادارن شاه شجاع مورد عفو و بخشایش قرار گیرند و به او حق گزینش داده شود: که یا در افغانستان بماند و یا با سپاهیان انگلیسی به هند باز گردد.

هرگاه شجاع آرزومند این باشد که در میهن بماند، برای اعاشه و اباته او باید سالانه مبلغی نه کمتر از صد هزار روپیه پرداخت گردد.

ث- دوست محمد و اعضای خانواده او همراه با افغان هایی که در هند بسر می برند، به افغانستان باز می گردند.

ج- افغان ها نباید با کدامین کشور خارجی بدون موافقت دولت انگلیس که متعهد می گردد در صورت لزوم به افغان ها کمک همه جانبه بی ارائه دهد، به گفتگو پردازند.

چ- برای تضمین تحقق قرار داد، دو طرف به مبادله اسیران می پردازند.<sup>199</sup>

سرداران افغانی بدون آن که چیزی بگویند، همه شرایط پیش نویس انگلیس را پذیرفتند. حرکت گارنیزون انگلیس باید پس از سه روز آغاز می گردید.

انگلیسی ها شهر (بالاحصار) و پاسگاه های میان آن و اردوگاه شیرپور را پاک کردند. فرماندهان پادگان های جلال آباد، غزنه و قندهار دستور گرفتند سپاهیان خود را به هند ببرند. مگر همه این ها صرف مانور بودند. سپاهیان بریتانیایی از جلال آباد و قندهار نبرآمدند و این گونه شرایط عقد قرار داد را عملی نمودند.

<sup>197</sup>. V. Eyre, The military operations at Kabul..., p. 123.

<sup>198</sup>. H. R. Gupta, Life and work of Mohan Lal Kashmiri..., p. 123.

<sup>199</sup>. J. H. Stocqueler, Memorials of Afghanistan..., p. 91, 92.

افغان ها که باور نداشتند که انگلیسی ها در آینده به قرار داد پشت پا نزنند و تلاش خواهند کرد پادگان های کابل و جلال آباد را با سپاهیان بریتانیایی که از هند به کمک آن ها به راه افتاده اند، متحد بگردانند؛ از الفنستن و مکناتن خلع سلاح قسمی گارنیزون کابل را خواستند.

مکناتن در اندیشه عملی کردن شرایط موافقت نامه نبود و می کوشید صرف در کابل تا رسیدن نیروهای تقویتی از هند سرپا بیستند. روی این منظور کوشید در میان سران افغان درز بیندازد و با نفوذ ترین آن ها و در گام نخست اکبر خان را را بخرد. مگر اکبر که شورشیان در سیمای او رهبر مردانه و ناخریدنی را می دیدند، تصمیم گرفت مکناتن را دستگیر نماید و از رو این موافقت نمود با او دیدار نماید. او به آگاهی مکناتن رسانید که آماده است پنهانی با او گفتگو نماید و پیشنهادهای زیر را به او پیش کرد:

- 1- او تعهد می سپارد به انگلیسی ها کمک نماید تا شورشیان را از هم بیاشاند و با نفوذ ترین رهبر شان- امین الله خان [لوگری] را دستگیر نماید.
- 2- انگلیسی ها تا بهار سال آینده در افغانستان می مانند.
- 3- انگلیسی ها تعهد می سپارند به عنوان پاداش به او سه لک (سه صد هزار) روپیه بدهند و همزمان با آن، او را به عنوان وزیر شاه شجاع بگمارند.<sup>200</sup>

اکبر موفق شد پلان خود را پیاده نماید و به تاریخ 23 دسامبر همراه آدم های خود با مکناتن و سه افسر که او را همراهی می کردند، دیدار کرد. مکناتن و کپتان تریور که مقاومت نمودند، کشته شدند. اکبر مکناتن را خود در برابر چشمان دسته انگلیسی بی که چند ده متر دورتر از محل دیدارگاه ایستاده بودند، با تفنگچه زد. به گونه بی که آیر نشاندهی کرده است، «هیچ توپی روی آن ها آتش نگشود و هیچ سربازی از جای خود تکان نخورد».<sup>201</sup>

ناش- افسر دیگر انگلیسی نوشت: «تاریخ باید خاطر نشان بسازد که جنرال بریتانیایی که در راس یک ارتش پنج هزار نفری قرار داشت، در یک کشور وحشی اجازه داد که سفیر انگلیس را تقریباً در حضور خود او بکشند و هیچ گامی برای آن که زندگی او را نجات بدهد، نبرداشت و هرگاه این کار دیگر دیر می بود، به خاطر کشته شدن او انتقام می گرفت».<sup>202</sup>

### عقب نشینی و نابودی گارنیزون انگلیسی کابل:

پس از کشته شدن مکناتن، شورشیان قرار داد قبلی را فسخ کردند. مطابق شرایط قرار داد نو که به تاریخ یکم جوزا 1842 به امضاء رسید، انگلیسی ها با دادن تقریباً همه توپخانه، بخشی از خزانه ارتش به میزان 14.5 لک روپیه و با به اسارت گذاشتن بیماران، زخمی ها و چند افسر با همسرانشان و پول های شان، به تاریخ 6 جنوری 1842 آغاز به عقب نشینی به سوی جلال آباد نمودند.

ستون انگلیس متشکل از 4/5 هزار سرباز و افسر با نه دستگاه توپ و 12 هزار خدمه (بدون احتساب زنان و کودکان) از کابل به راه افتاد.<sup>203</sup> ستون در سه گروه به راه افتاده بود- آوانگارد (پیشاهنگ)، نیروهای اصلی و اریرگارد (ساقه). مگر در راه نظم حرکت برهم خورد. دسته های کوچک با بار و بنه به هم آمیختند. این امر به چریک های افغان امکان داد بخشی از بار و بنه و دو توپ را بگیرند.

در روستای بگرام [بگرامی-گ] انگلیسی ها که از راهپیمایی دور و دراز، خسته و مانده شده بودند و نیمه گرسنه بودند، نخسیتن کنل بزرگ را از میان راه های یخبندان پشت سر گذاشتند. روز دیگر، صدها جسد یخزده را بر جا گذاشتند. لیدی سیل که در کاروان حضور داشت، نوشت که روز هفتم نوامبر «هفت و نیم بامداد، دسته پیشاهنگ بدون دریافت دستور، آغاز به حرکت کرد، بدون زیگنال .... همه تلاش داشتند پیش بروند».

در میان آن ها شمار بسیاری از «سپاهیان» بودند... هرگاه از آنان پرسیده می شد چرا آن ها همه با دسته های خودشان نیستند، در پاسخ یکی لنگیدن پاهای خود را دلیل می آورد، دیگری می گفت که نتوانسته است هنگ خود را پیدا نماید، سومی هم می گفت که تفنگ موشکت خود را گم کرده است.

<sup>200</sup> جان کنی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد دوم، ص. 180

<sup>201</sup> V. Eyre, The military operations at Kabul...

<sup>202</sup> Ch. Nash, History of the war in Afghanistan..., p. 310.

<sup>203</sup> V. Eyre, The military operations at Kabul..., p. 196.

فشرده این که به دامن هر بهانه بی دست می بردند تا از دسته خود جدا باشند....<sup>204</sup>

شورشیان به گونه مصنوعی با کاربرد شیوه های جنگ پارتیزانی به ستون عقبی (اریرگارد) انگلیسی می تاختند؛ نیروهای اصلی را پریشان می ساختند، بار و بنه را می ربودند و کسانی را که از ستون عقب مانده بودند، می کشتند.

دیگر در روز دوم عقب نشینی، همه افراد اریرگارد (ساقه) کشته شده بودند.

در کتل ها سپاهیان هندی که بخش بزرگ دسته را می ساختند خسته، درمانده و گرسنه که به سرما و یخبندان عادت نداشتند، برای این که حد اقل برای یک دقیقه هم که شده، خود را گرم بسازند، «کلاه ها، اشیای شخصی و جامه های خود را در می دادند».<sup>205</sup>

شمار کشته شدگان از سرما، گرسنگی و گلوله های افغان ها، ... با فرا رسیدن هرکتل بیشتر و بیشتر می شد. انگلیسی ها به ویژه تلفات بزرگی را به تاریخ هشتم جنوری هنگام گذشتن از دره خوردکابل دیدند. جایی که غلزاییان با آتشباری خشونت آمیزی به «پیشواز» ستون انگلیسی شتافتند و نزدیک به سه هزار نفر را کشتند. این شگفتی برانگیز هم نبود. چون افغان ها مواضع بسیار استواری داشتند و بسیار خوب با تفنگ های نشان زن شان آتشباری می کردند.

آیر نوشت: «سربازان پیاده ما چه اروپایی ها و چه سپاهی های هندی می توانند درس سودمندی از افغان ها در کاربرد جنگ افزارهای آتشبار بگیرند. آن ها همیشه بدون شتاب هدف را نشانی می گیرند و بسیار کم تیرهای شان به خطا می رود. این در حالی است که سربازان ما کورکورانه آتشباری می کنند. بدون این که کسی را نشان بگیرند».<sup>206</sup>

الفنستون چند بار کوشید دسته را از نابودی محتوم از راه گفتگوها با اکبرخان و دیگر سران شورشیان نجات بخشد. مگر حتا سرشناس ترین رهبران افغانی هم نمی توانستند خلاف اراده مردمی که برای مبارزه بی رحمانه با برده سازان بیگانه به پا خاسته بودند، به انگلیسی ها امنیت عبور به هند را تضمین نمایند.

آیر می نویسد: «روزی تنی چند از پیروان اکبر خان پیش رفتند و با گرمجوشی به مساعی برای پایان دادن به آتشباری ها (روی دسته های انگلیسی)، ادامه دادند، مگر نتوانستند جلو غلزایی ها را که بیخی جدی تصمیم گرفته بودند که هیچ کسی نباید مزاحم شکار آن ها گردد، بگیرند».

اکبر به خواهش انگلیسی ها برای گرفتن جلو غلزایی ها پاسخ داد که «او نمی تواند جلو غلزایی ها را که تا این اندازه تحریک شده اند که حتا به رهبران خود گوش فرا نمی دهند، بگیرد».<sup>207</sup>

شمار بسیاری از سربازان انگلیسی که نمی توانستند دشواری های این راهپیمایی را تحمل نمایند، از ترس نابودی از دست پارتیزان های افغانی پا به گریز می گذاشتند. عقب نشینی پس از گذشتن از دره خورد کابل، به گریز سراسیمه وار مبدل گردید. به تاریخ 11 جنوری دسته به دره تیزین رسید و بیش از 12 هزار نفر، 8 توپ از 9 توپ و همه بار و بنه خود را از دست داد.<sup>208</sup>

الفنستن برای آخرین بار کوشید دسته های زنده مانده را نجات دهد. او خود به گفتگو با اکبرخان آمد. اکبرخان بر آن سنجش داشت که خواهد توانست با افزایش دادن به شمار گروگانان انگلیسی نه تنها نیروها را از جلال آباد و

<sup>204</sup> . Lady Sale, A journal of the disasters in Afghanistan..., vol. II, p. 10, 11.  
<sup>205</sup> همان جا، ص. 14.

<sup>206</sup> . V. Eyre, The military operations at Kabul..., p. 66.  
<sup>207</sup> همان جا، ص. 219.

<sup>208</sup> . Ch. Nash, History of the war in Afghanistan..., p. 325.



دیگر جاها برون بکشد، بل نیز امنیت دوست محمد خان و اعضای خانواده اش در هند را تامین نماید. این بود که الفستون و دو افسر ارشد دیگری را گه با او آمده بودند، بازداشت کرد.

پس از به اسارت رفتن الفستون، فرماندهی دسته های انگلیسی را که کنون دیگر متشکل بر 200 سرباز و افسر و 1500 نفر خدمه بودند، جنرال انکتیل به دست گرفت. ستون شامگاه 12 جنوری از جگدک به سوی گندمک راهی شد. مگر افغان ها با انداختن آن ها به دام در ستیغ کتل جگدک، بخش بزرگی از این دسته را نابود کردند. تا گندمک تنها 45 سرباز و 25 افسر و نزدیک به 300 تن از خدمه توانستند برسند. مگر این گروه هم با برآمدن از گندمک از سوی شورشیان محاصره شده، به استثنای یک نفر یکسره نابود شدند.

«به تاریخ 13 جنوری 1842 کشیکچیان و پاسبانان در برج های دژ جلال آباد (در نزدیکی شاه جهان پور) آدمی نیمجانی را دیدند در یونوفر انگلیسی که روی اسب افتاده بود. اسب هم رمقی در بدن نداشت. هم سوار و هم اسب هر دو به شدت زخمی بودند.... و این داکتر برآیدن بود. او از گرسنگی در حال نزع بود».<sup>209</sup>

حکومت هند بریتانیایی یک تیپ را به فرماندهی ویلد برای یاری سپاهیان خود در افغانستان گسیل داشت. همزمان با آن، انگلیسی ها برای دریافت کمک به مهاراجه شیر سینگ- فرمانروای سیک رو آوردند که به رغم داشتن نظر خصمانه به انگلیسی ها، به گورنر پیشاور- اویتایل<sup>210</sup> (ایتالیایی) [که در خدمت او بود-گ.] دستور داد تا با به حکومت هند بریتانیایی کمک نماید.<sup>211</sup>

تیپ ویلد که برای تقویت گارنیزون محاصره شده جلال آباد فرستاده شده بود، در ماه دسامبر 1841 به پیشاور رسید. مگر خدمه هندی در جلال آباد از همراهی بیشتر این تیپ خودداری ورزیدند. دسته سیک ها که به دسترس ویلد گذاشته شده بودند، نیز خصومت خود با انگلیسی ها را پنهان نمی کردند.

اوکلند به کمیته زیرزمینی کمپانی هند شرقی نوشت «سپاهیان کمکی مسلمان در پیشاور آشکارا خودداری ورزیدند از اردوگاه برآیدن و پیش توپ های خود کشیکچیان را برای این که آن ها را از ایشان نگیرند، گماشتند. به آن ها پاداش های پولی پیشنهاد گردید. مگر این کار نتیجه نداد. آن ها موافقت نمودند که حتا تا جمرود بروند».

روزنامه تایمز ناگزیر بود به برخورد خصمانه سربازان سیک در قبال اشغالگران انگلیسی اعتراف نماید. این روزنامه نوشت: «دسته های سیک طرف ما نیستند و کشور برای انگلیسی ها حتا در نزدیکی اردوگاه های نظامی بزرگ امن نیست. بسیار تردید برانگیز است که سپاهیان سیک در جمرود مواضع خود را رها کنند. حتا پس از آن که از سوی حکومت ما مبلغ گزافی به آن ها داده شد. چون ارتش سیک در خدمت منافع ما نیست».<sup>212</sup>

تنها به تاریخ 15 جنوری 1842 دو هنگ از تیپ ویلد توانستند از پیشاور به راه بیفتند و دژ علی مسجد را در گذرگاه خبیر بگیرند. مگر به زودی از سوی شورشیان به محاصره گرفته شدند و آغاز به احساس نمودن کمبود شدید خواربار و آب نمودند. تلاش های ویلد با دوهنگ و دسته دیگر سیک ها مبنی بر کمک به گارنیزون این دژ به موفقیت نینجامید. این بود که دسته با تقبل تلفات سنگین به سوی سُلج عقب زده شد. گارنیزون انگلیسی علی مسجد که حمایت به دست نیاورده بود، نیز ناگزیر گردید به تاریخ 24 جنوری دژ را رها کرده و با دادن تلفات

209. ک. مارکس، *یادداشت های کرونولوژیک در باره تاریخ هند*، ص. ص. 140-141

210. او در میان مردم به ابوطویل شهرت داشت-گ.

211. جان کئی، *تاریخ جنگ در افغانستان*، جلد سوم، ص. 35.

پس از درگذشت رنجیت سینگ، پسر بزرگ او مهاراجه کرخ سینگ حکومت را در پنجاب گرفت که آرزومند به دست آوردن حمایت انگلیسی ها بود در مبتززه با دیگر مدعیان تاج و تخت. او به سپاهیان بریتانیایی اجازه داد تا به قلمروش بیابند. مگر پس از چندی کشته شد. جانشین او- شیرسینگ پسر دوم رنجیت سینگ با آن نسبت به انگلیسی ها نظر خصمانه داشت، و حتا پنهانی به تهاجم در برابر آن ها آمادگی می گرفت، با این هم، نه تنها نتوانست تصمیم به نقاضا از آن ها برای برون برد سپاهیان شان از پنجاب بگیرد، بل در آینده حتا به ویلد و پالک با دادن سپاهیان خود به آن ها کمک هم کرد.

شیر سینگ بر آن سنجش داشت که انگلیسی ها در ازای کمکی که او به آن ها کرده، جلال آباد را برایش خواهند داد.<sup>212</sup> تایمز، 1842/9/5.

بزرگ انسانی و ساز و برگ به ستلج برود. تیپ ویلد که در برخورد با افغان ها شکست یافته بود، وظیفه یی را که در برابر آن گذاشته شده بود، نتوانست انجام دهد و به پیشاور عقب نشست.

حکومت هند بریتانیایی برای یاری رساندن به گارنیزون های بریتانیایی مانده در افغانستان، شتابان تیپ پالک را به جلال آباد و دسته انگلند را به قندهار گسیل داشت. به جنرال پالک دستور داده شد تا با سپاهیان خود به بریگاد ویلد در پیشاور بپیوندد و به سوی جلال آباد به پیشروی بپردازد. مگر پالک با رسیدن در اوایل فیروزی به پیشاور دید که بیش از 1800 نفر از این بریگاد در بیمارستان بستری اند و دیگران بی روحیه و از نبرد با افغان ها سر باز می زنند.

در چنین اوضاعی، جنرال نمی توانست به سپاهیان جنرال سیل که به تاریخ 13 نوامبر 1841 با رسیدن به جلال آباد با دادن تلفات چشمگیر انسانی و ساز و برگ از سوی افغان ها به محاصره افتاده بودند، کمک نماید.

به هر رو، انگلیسی ها پس از برونبوری سپاهیان از افغانستان، دوست محمد را رها کردند تا به میهن باز گردد. او در سال های پادشاهی دوره دوم خود (1843-1863) حاکمیت خود را بر کابل، قندهار هرات و دیگر نواحی پخش کرد و در واقع یکپارچه سازی سردارنشین های فروپاشیده افغانی را به پایان رسانید.

جنرال سیل با به دست آوردن دستور از پاتنجر و الفنتون مبنی بر بازگشت به هند و با تحمل دشواری های جدی از نگاه خواربار، آماده بود گفتگوها را با افغان ها در باره بازگشت آزاد به پیشاور آغاز نماید. مگر پیک داکتر برآیدن در باره کشته شدن نیروهای ستون کابل و رسیدن کاروانی با ذخایر سه ماهه خواربار از پیشاور، او را برانگیخت تا به دفاع از جلال آباد ادامه بدهد.

دسته او توانست با ترفندهای پیروزمندانه به تاریخ های 16 نوامبر و 1 دسامبر 1841 شورشیانی را که به شهر یورش آورده بودند، پس بزند. به تاریخ 7 اپریل 1842 او توانست حتا سپاهیان شش هزاری اکبر خان را که به جلال آباد یورش آورده بودند، شکست بدهد.<sup>213</sup>

در اواخر دسامبر، یگان های افغانی زیر فرماندهی انگلیسی ها مستقر در وادی هیرمند، سر به شورش برداشتند. آن ها با کشتن افسران خود به دسته عطاء محمد- نماینده کابل که برای شوراندن باشندگان برای جنگ مقدس در برابر بیگانگان به نواحی قندهار آمده بود، پیوستند.

جنرال نات- فرمانده پادگان بریتانیایی قندهار با به دست آوردن پیک رسیدن دسته پنج هزار نفری افغان ها به فرماندهی عطاء محمد، به پیشواز دشمن شتافت. انگلیسی ها به تاریخ 12 جنوری در 9 کیلومتری قندهار در نزدیکی روستای قلعه گوک پس از نبرد سنگینی توانستند سپاهیان عطاء محمد را در هم بکوبند.

انگلیسی ها با هراس از خیزش در حومه قندهار، همه باشندگان آن را [از شهر] بیرون راندند. سپاهیان انگلیسی به فرماندهی نات به دلیل این شگرد پیشگیرانه، به تاریخ دهم مارچ توانستند یورش افغان هایی را که به شهر قندهار یورش آورده بودند، پس بزنند.

در ناحیه غزنی، اقدامات افغان ها به پیمانہ چشمگیری پیروزمندانه بود: به تاریخ هفتم مارچ نیروهای گارنیزون بریتانیایی نتوانستند محاصره را برتابند و تسلیم شدند و به استثنای فرمانده پادگان- پالمر و هفت افسر که به اسارت گرفته شدند، تقریباً بیخی سر به نیست شدند.<sup>214</sup>

نابودی سپاهیان انگلیسی در غزنی، در پی فاجعه یی که دسته الفنتون با آن رو به رو گردیده بود، فرماندهی بریتانیا را وادار گردانید پالک را در رها ساختن جلال آباد شتاب دهند. در اوایل اپریل یگان های پالک که در هنگام حضور در پیشاور به استراحت پرداخته بودند و به پیمانہ چشمگیری به خاطر رسیدن نیروهای تقویتی از فیروزپور به توان خود افزوده بودند، به سوی جلال آباد به راه افتادند.

<sup>213</sup>. Papers relating to military operation in Afghanistan..., p. 264, 265.

<sup>214</sup>. همان جا، ص. 183 و 263.

[در این میان] مساعی اکبرخان برای سازماندهی دفاع از گذرگاه خیبر و تلاش های مبنی بر متحد گرداندن نیروهای افغان برای یورش قاطعانه به جلال آباد به ناکامی انجامید. در یکی از گزارش های حکومت هند بریتانیایی آمده بود- «جلال آباد با تهدید محمد اکبر خان رو به رو بود. مگر او در وضعی نبود که [بتواند] نیروهای کافی بی را برای حمله جدی گردآوری نماید. تلاش های او مبنی بر برانگیختن سران بومی و قبایل در برابر ما موفقیت چندانی نداشتند. او همچنین نتوانسته بود پشتیبانی مالک های خیبر را به دست بیاورد. آن ها به او اجازه ندادند دژ علی مسجد را در گذرگاه بگیرد.»<sup>215</sup>

دلیل این ناکامی ها تا جایی آن بود که سران قبایل افغانی باشند گذرگاه خیبر، مدت ها پیش از تهاجم پالک، از سوی انگلیسی ها خریداری شده بودند. از این رو، نیروهای پالک تقریباً بی آن که با مقاومتی رو به رو گردند، علی مسجد را گرفتند، از گذرگاه خیبر گذشتند و به تاریخ 17 اپریل به جلال آباد رسیدند.

وضع بریگاد انگلند گسیل شده از سند به کمک نات در قندهار به گونه دیگری بود. به تاریخ 28 مارچ هنگام تلاش برای گذشتن از کتل کواژک این تیپ متحمل تلفات بزرگی گردید. هم انسانی و هم از ناحیه ساز و برگ و این بود که ناگزیر به عقب نشینی به کوپته گردید. این تیپ پس از یک ماه با حمایت سپاهیان نات توانست از این کتل بگذرد و به تاریخ 9 ماه می به قندهار برسد.

هنوز دسته های رسیده از هند به پادگان های جلال آباد و قندهار درست جا نگرفته بودند که نات و پالک از گورنر جنرال نو هند- ائلن بورو دستورهایی دریافت داشتند تا افغانستان را ترک بگویند. مطابق این دستور، نات باید با ویران کردن دژهای قلات غلزاری و قندهار از راه کوپته به ... و پالک با آزادسازی اسیران انگلیسی از راه پیشاور به هند باز می گردیدند. گفتگوهای پالک با اکبر خان و دیگر رهبران افغانی به خاطر آزادسازی اسیران دستاوردی به همراه نداشتند چون افغان ها در ازای آزادسازی اسیران دو لک روپیه می خواستند. این بود که جنرال پالک پیشنهاد آن ها را بیخی رد کرد.<sup>216</sup>

به تاریخ 19 ماه می، نات تیپ وایمر را به قلات غلزاری فرستاد که با رهاسازی گارنیزون به محاصره افتاده بریتانیایی و ویران کردن شهر به قندهار بازگشت.

### خانه جنگی های سران افغانی:

هنوز بیرون بری سپاهیان بریتانیایی از افغانستان در دست تدارک بود که لرد ائلن بورو (که به جای اوکلند گماشته شده بود) زیر فشار حلقه ارتجاعی انگلیسی که خواستار به سزا رسانیدن بی رحمانه «افغان های پیمان شکن» بودند، دستور العمل های دیگری به نات و پالک فرستاد که به گونه ویژه بی دستور برونبری را تاویل می نمود.

گورنر جنرال هند در نامه تاریخی 4 جولای 1842 به نات نوشت: «هرگاه شما بتوانید هنگام بازگشت، غزنی و کابل را بگیرید، می توانید هرگونه که بایسته ببندارید، رفتار نمایید.»<sup>217</sup>

به پالک دستور داده شده بود در صورت پیشروی نات در مسیر غزنی- کابل- پیشاور، با گسیل سپاهیان از جلال آباد به کابل، با او همکاری نماید و سپس با پیوستن به ستون نات، به هند باز گردند، که در عمل، این کار دادن دستور به انجام عملیات سرکوبگرانه بود.

اوضاع در افغانستان زمینه را برای پیشبرد عملیات سپاهیان انگلیسی فراهم می گردانید. شورشیان نتوانسته بودند در برابر آن ها ارتش سازمان یافته و هماهنگی را بیاریند. سران آن ها به جای روی دست گرفتن تدبیرهایی برای از میان بردن پادگان های انگلیسی در قلات غلزاری، جلال آباد و قندهار و جلوگیری از رسیدن نیروهای تقویتی

<sup>215</sup> همان جا، 146.

<sup>216</sup> Papers relating to military operation in Afghanistan..., p. 225, 259.

<sup>217</sup> همان جا، ص. 328.

برای آن‌ها از هند و نیز متحد ساختن نیروهای خود برای سازماندهی مقاومت؛ در مبارزه بر سر قدرت دست به گریبان بودند.

در آغاز، این کشاکش میان دو گروه فئودالی درگرفت- بارکزیایی‌ها به رهبری محمد زمان خان و حریفان‌شان- پوپلزایی‌ها، غلزایی‌ها و دیگران که پس از عقب نشینی دسته الفنتون از کابل، به شاه شجاع پیوسته بودند.

به تاریخ 30 جنوری 1842 هر دو گروه سازشنامه‌یی را میان خود به امضاء رساندند که مطابق آن شاه شجاع که از آغاز شورش کابل با سپاهیان اجیر پنج هزار نفری (منتشکل از سیک‌ها و گورکه‌ها) در بالاحصار خزیده و پناه گرفته بود، به عنوان شاه می ماند و محمد زمان خان که در هنگام شورش اعلام پادشاهی نموده بود- کرسی وزارت را می گرفت. امین الله [خان لوگری-گ.] - یکی از سرشناس ترین سران افغانی که نقش به سزایی را در آشتی دادن گروه‌های رنگارنگ بازی کرده بود، به عنوان نایب (معاون وزیر) گماشته شد.<sup>218</sup>

آشتی دهی جوانب از ترس نیرومندشدن روز افزون اکبرخان که با مشارکت پویای خود در مبارزه با اشغالگران بریتانیایی محبوبیت گسترده‌یی در میان باشندگان به دست آورده بود، بر می خاست. سران افغانی ترجیح می دادند در راس قدرت شاه کوند و بی هرزه‌یی را که در عمل بیرون از دژ بالاحصار نفوذی نداشت، ببینند تا اکبر خان پویا و پرشور را. افزون بر این، به رسمیت شناختن شاه شجاع که در خزانه او پول و زر و جواهر فراوان انباشته بود، در برابر سران و خان‌های حریص و آزمند افغان دورنمای زراندوزی شخصی را می گشود.

سران فئودالی با پیوستن به شاه شجاع، همچنین امیدوار بودند خود را در برابر انگلیسی‌ها به خاطر نابودی ارتش الفنتون مصوون و ایمن بدانند. مگر مصالحه دیری نپایید. بارکزیایی‌ها که امیدهای خود را برای بازپسگیری قدرت خاندان خود از دست نداده بودند، می کوشیدند شاه را از بالاحصار به بهانه‌یی بیرون بکشند تا بتوانند به حساب او برسند و او را سر به نیست کنند.

موهن لال که در آن هنگام در کابل بسر می برد، نشانه‌یی می کند که «هرگاه شجاع از بالاحصار برآید، یا کشته و یا نابینا ساخته خواهد شد».<sup>219</sup>

بارکزیایی‌ها برای این که خود را مبارزان منافع راستین میهن نشان بدهند، مگر در واقع می کوشیدند از احساسات میهن دوستانه خلق برای منافع آزمندانانه خویش بهره بگیرند، خواستار اعلام جهاد [از سوی شجاع] با انگلیسی‌ها و لشکرکشی به سوی جلال آباد بودند که او می بایستی در راس نیروهای متحده افغانی افغانی قرار می گرفت.

شاه شجاع به هیچ یک از گروه‌های فئودالی اعتماد نداشت و «دادگرانه» از آن هراس داشت که شیدان افغانی (که موفق شده بودند از او پول هنگفت را به دست بیاورند) در فرصت مساعد او را نکشند. او با اعلام جهاد در برابر انگلیسی‌ها زیر فشار توده‌های مردمی، خود می کوشید به بهانه‌های گوناگون و رنگارنگ، با فریب از بالاحصار نبرآید و حتا به سران بارکزیایی هرگاه آن‌ها او را وادار به لشکرکشی به سوی جلال آباد ن سازند، سه لک روپیه پردازد».<sup>220</sup>

او با نشستن به برج عاج دژ بالاحصار، چشم به راه رسیدن کمک انگلیسی‌ها که پنهانی با آن‌ها سرگرم نامه نویسی بود و به آن سنجش داشت. مگر بی آن چنین کمکی به او برسد، ناگزیر گردید به لشکرکشی به سوی جلال آباد موافقت نماید. آن هم در حالی که سرشناسان بارکزیایی با آگاهی از تمایلات توده‌های ملی و با برنامه ریزی برای گرفتن قدرت نه تنها از رسیدن به تفاهم با شاه شجاع خود داری ورزیدند، بل به تاریخ 3 اپریل آشکارا به او اعلام داشتند که «هرگاه آغاز به یورش به جلال آباد نماید، به او همچون یک متحد سرسپرده انگلیسی‌ها خواهند نگرست».<sup>221</sup>

<sup>218</sup> . H. R. Gupta, Life and work of Mohan Lal Kashmiri..., p. 202.

<sup>219</sup> همان جا، ص. 206.

<sup>220</sup> فیض محمد کاتب، *سراج التواریخ*، ص. 180 و نیز

H. R. Gupta, Life and work of Mohan Lal Kashmiri..., p. 206.

<sup>221</sup> همان جا، 207.

به تاریخ 5 اپریل شاه شجاع با گروه کوچکی از پاسبانان مسلح خود از بالاحصار به سوی اردوگاه لشکریان افغانی رهسپار گردید. پسر محمد زمان- شجاع الدوله با گروهی از هواداران خود بر سر او ریختند و پاسبانان و خود او را کشتند. پس از کشته شدن شاه شجاع، بار دیگر مبارزه میان گروه های فنودالی از سر درگرفت. امین الله [خان لوگری] که از سوی پوپلزاییان پشتیبانی می شد و دیگر سران درانی، به تاریخ 19 اپریل فتح جنگ- پسر دوم نابخرد شاه شجاع را به پادشاهی بر افراشت. مگر «بارکزیی ها از به رسمیت شناختن او سر باز زدند و نواب محمد زمان را پادشاه خواندند».<sup>222</sup>

به تاریخ یکم ماه می، میان گروه های مخاصم درگیری رخ داد که در نتیجه آن هواداران محمد زمان خان چیرگی یافتند. این بود که امین الله خان به بالاحصار پناه برد.

در این هنگام، اکبر خان که در ناحیه جلال آباد سرگرم گفتگوها با جنرال پالک در باره شرایط برونبری سپاهیان انگلیسی از افغانستان و رهایی دوست محمد خان از اسارت بود، با آگاهی یابی از رویدادهای کابل، بی درنگ به پایتخت آمد. او در اندیشه دستیابی به ذخایر نظامی بالاحصار، آشتی دادن گروه های فنودالی و متحد ساختن افغان ها برای مبارزه با انگلیسی ها بود.<sup>223</sup>

اکبر خان با همدست ساختن امین الله خان لوگری با خود کوشید فتح جنگ را متقاعد سازد تا او را به بالاحصار راه بدهد. مگر فتح جنگ با ترس از دچار شدن به سرنوشت شاه شجاع، از برآوردن خواهش اکبر خودداری ورزید و اکبر ناگزیر گردید به بالاحصار یورش ببرد. او با گرفتن بالاحصار برای این که حسادت لگام گسیخته سران افغانی را برنیگردد، فتح جنگ را (چونان یک شاه دست نشانده خویش) بر تخت ماند و خود را وزیر او ساخت.

بازگشت وزیر اکبر خان، واکنش سخت محمد زمان خان را برانگیخته بود. این بود که به تاریخ 2 جولای میان آن دو نبردی [سهمگین-گ] درگرفت که با پیروزی اکبرخان به پایان رسید. مگر وزیر اکبر خان در وضعی نبود که بتواند از پس جدایی خواهی دیگر سران افغانی که بسیاری از آن از سوی انگلیسی ها و نیز به دلیل تنفیری که از بارکزیی ها داشتند و به همین دلیل با دشمنان پنهانی سرگرم نامه نویسی بودند و شورش آشکاری را برپا داشته بودند، بر آید.

### اکسپدیسین سرکوبگرانه پالک و نات:

در این وضع، سازماندهی مقاومت نیرومند در برابر دسته های پالک و نات که در ماه اگست 1842 به سوی کابل به راه افتاده بودند، ناممکن بود. ستون پالک که متشکل از دو لشکر، و دسته سیک ها که مشتمل بر 8 هزار سرباز و افسر بودند، به تاریخ 20 اگست از جلال آباد برآمدند و با درهم کوبیدن مقاومت دسته های کوچک افغانی بر سر راه، به تاریخ 8 سپتامبر به کتل جگدلک رسیدند و به محاصره غلزایی ها افتادند.<sup>224</sup>

انگلیسی ها به کمک توپخانه و نیز یورش های تفنگداران توانستند افغانی ها را از مواضع شان برانند و وادار به عقب نشینی بسازند.

اکبر خان و دیگر رهبران افغان ها کوشیدند گفتگوها با پالک را از سر بگیرند و امیدوار بودند بتوانند جلو پیشروی ارتش انگلیس به سوی کابل را بگیرند. مگر پالک از پرداختن به گفتگوها سرباز زد و با سپاهیان خود به سوی دره تیزین- جایی که اکبر با دسته سیزده هزار نفری خود تمرکز یافته بود، پیشروی کرد. افغان ها نتوانستند به رغم برخوردارگی از داشتن مواضع مستحکم و پیکار مردانه در برابر سپاهیان بسیار خوب مسلح و با نظم انگلیسی ها بیستند و درهم کوبیده شدند. اکبر با دسته کوچکتر به دره پیشین عقب نشینی کرد.

پس از نبردها در تیزین دره، دسته پالک بی آن که با کدامین مقاومتی برخورد، به کابل رسید و به تاریخ 16 سپتامبر وارد شهر گردید.

<sup>222</sup> همان جا، 208

<sup>223</sup> همان جا، ص. 225.

<sup>224</sup> Ch. Nash, History of the war in Afghanistan..., p. 364.

جنرال نات به تاریخ 9 سپتامبر دژ قندهار را ویران ساخت و در راس دسته هفت هزار نفری روانه کابل گردید. بخشی از سپاهیان او به فرماندهی انگلند که وظیفه اسکورت بار و بانه لشکر بیماران و زخمیان را به دوش داشتند، از مسیر قندهار-کویته راهی هند گردیدند.

ستون نات تقریباً بدون برخورد با کدام مانعی از راه قلات غلزابی به مقر رسید. مگر به تاریخ 28 اگست هنگامی که ستون از مقر برآمد، افغان‌ها بر اریرگارد (ساقه یا ستون عقبی) لشکر او تاختند و زیان سنگینی به آن رساندند.

به تاریخ 30 اگست افغان‌ها به فرماندهی شمس الدین-والی غزنی بار دیگر به سپاهیان نات یورش بردند. مگر این بار انگلیسی‌ها توانستند (هرچند هم به بهای تلفات بزرگی) حمله را عقب بزنند.

نات بدون آن که به افغان‌ها مجال بدهد که دو باره به بازآرایی نیروهای خود در برابر او بپردازند، به سوی غزنی رفت و آن را گرفت. به تاریخ 9 سپتامبر لشکر نات غزنی را با گرفتن دروازه‌های سومنات و آتش زدن به ساختمان‌های اصلی شهر و ویران گردانیدن کاملاً بالا حصار غزنی و کاویدن زیر دیوارهای شهر که در هر آن می‌توانستند فرو بریزند، ترک گفت.

آن‌ها همچنین با ویران نمودن سید آباد به همین گونه، به تاریخ 14 سپتامبر به وادی میدان رسیدند. به جایی که شمس الدین نیروهای چشمگیری را در آن جا متمرکز گردانیده و در برابر دشمن مقاومت سرسختانه‌یی را به راه انداخته بود. مگر او با به دست آوردن پیک شکست اکبر خان و نزدیک شدن سپاهیان پالک به کابل، با هراس از افتادن به محاصره دو دسته انگلیسی سپاهیان خود را از میدان بیرون کشید.

هر چند نیروهای اصلی قیام‌کنندگان از میدان عقب نشینی کردند [با این هم] دسته‌های کوچک چریکی‌یی که در این ناحیه عمل می‌کردند، دست به شیبخون‌های دلیرانه و بسیاری بر سپاهیان انگلیسی یازیدند. نات که ناکامانه تلاش می‌ورزید مقاومت باشندگان بومی را در هم بکوبد، چند دهکده را به آتش کشید و به سوی کابل به راه افتاد و به تاریخ 17 سپتامبر به سپاهیان پالک پیوست.

به محض این که پیک پیروزی دسته‌های پالک و نات مبنی بر گرفتن کابل به هند رسید، ائلن بورو اعلامیه‌یی را عنوانی مردم هند پخش کرد و در آن به مثنی ناکامی که اوکلند در افغانستان پیش گرفته بود، اعتراف نمود. او کوشید تأثیر نیرومندی را که نابودی کامل ارتش الفنستون از سوی افغان‌ها بر خلق‌های آسیایی و در گام نخست بر خلق‌های هند بر جا گذاشته بود، کمرنگ سازد.

در مانیفست آمده بود-«پیروزی دوباره در میدان جنگ و گرفتن شهرها و دژهای غزنی و کابل اندیشه شکست‌ناپذیری اسلحه انگلیس را زنده ساخت. سپاهیان انگلیسی با اشغال افغانستان، کنون به سُلج باز می‌گردند. فرمانفرما (گورنر جنرال) به آن‌ها دستور می‌دهد تا آن کشور را ترک بگویند. برای این که افغان‌ها خودشان حکومت بسازند...»<sup>225</sup>

با این هم، تلاش‌هایی ائلن بورو مبنی بر احیای پرستیژ «اسلحه انگلیس» موفقیتی در بر نداشت. مانیفست بر «برادران و دوستان» هندی که عنوانی آنان این مانیفست صادر شده بود، هیچ تأثیری نگذاشت و تنها آبروی خود او را برد. در این میان، پالک با گرفتن کابل تدبیرهای عاجلی را برای رهاسازی اسیران انگلیسی روی دست گرفت. دسته‌یی از قزلباشان که با پول انگلیسی‌ها استخدام شده بودند به فرماندهی سرهنگ ریچارد و به دنبال آن تیپ سیل به بامیان-جایی که اسیران به آن برده شده بودند، گسیل گردیدند.

استعمارگران انگلیسی‌ها با رهاسازی اسیران و با نشان دادن دوباره فتح جنگ بر تخت پادشاهی، ترور خونباری را در کشور به راه انداختند. به ویژه با رزمندگان فعال نابودسازی ارتش الفنستون- باشندگان کوهستان و بامیان تسویه حساب کردند.

<sup>225</sup> جان کنی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد سوم، ص. 376.



دسته سرکوبگر با آتش و شمشیر تقریباً همه آنچه را که سر راهش می آمد، سربسته نیست کرده، از میان بر می داشت. باشندگان مردینه چاریکار، کوهستان و استالف و بامیان را کشتند و خود این شهرها و روستاها را به تاراج بردند و به آتش کشیدند.<sup>226</sup>

کابل نیز کمتر از این جاها زیانمند نگردید. بسیاری از خانه ها را به تاراج بردند و آتش زدند. مسجد و بازار سرپوشیده شهر (یادمان زیبای معماری بازمانده از سده های میانه) منفجر گردید. شهریان را که موفق به ترک شهر نشده بودند، تیرباران کردند.

آن- افسری که در جنگ شرکت داشت، با بازگویی در باره رفتارهای ناروا و بیدادگری هم میهنان خود نوشت: «صدور فرمان برای ویرانی بازار برای سربازان اروپایی، سپاهیان هندی خدمه اردوگاه و [در یک سخن] برای همه کسانی که می توانستند اردوگاه را ترک بگویند، چنانی آژیوری بود تا به شهر سرازیر شوند و دست تاراج بکشایند....»

بامداد روز دیگر، با برآمدن بر سر تپه هایی که یک اردوگاه را از اردوگاه دیگر جدا می ساخت، دیدم که چگونه دود و خاکستر فراز شهر را فرا گرفته و پوشانده بود و چگونه زباله های آتش هرچه پهن تر پهن تر می گردید...

بیدادی نمانده بود که بر شهر نرفته باشد. دکان ها به تاراج برده شده بودند. تاراجگران در هر دو اردوگاه چیزهایی را که ربوده بودند، به معرض فروش گذاشتند. درست مانند بازار».<sup>227</sup>

گرین وود- افسر دیگر بریتانیایی که با تولی (گروهان) خود در ویران کردن کابل اشتراک داشت، اطلاعات از این هم مفصل تری می دهد: «ما دژ بالاحصار و رسته های بازار» ی را که سرهای مکناتن و دیگر انگلیسی ها در آن ها آویزان شده بود را منفجر کردیم و چند جای شهر را آتش زدیم. پس از چندی، بسیاری از خانه های تهی از باشندگان شان شدند و بسته ها و عدل های کالاها و دیگر اشیای گوناگون که از آن ها کشیده شده بودند، از میان برده می شدند...

روز دیگر، به شهر دسته های دیگری درآمدند. به استثنای بالاحصار و محله قزلباشان، تقریباً [دیگر همه جاها] به کلی ویران گردید و آتش زده شد. با توجه به آن که در ساختمان ها چوب های خشک و باریک فراوان به کار رفته بود، هرگاه جایی را آتش می گرفت، جلوگیری از دامنه یابی آن ناممکن بود.

مادامی که ما کنار شهر ایستاده بودیم، آتش لحظه یی هم فرو نمی نشست...»<sup>228</sup>

سپاهیان بریتانیایی با ویران نمودن و تاراج کابل، به تاریخ 12 اکتبر به سوی هند رهسپار شدند. فتح جنگ که می دانست که بدون پشتیبانی انگلیس ها نمی تواند بر تخت بماند، همراه با ستون پالک گریخت. انگلیسی ها نه تنها جلو رفتن او را نگرفتند، بل حتی به همه اعضای خانواده شاه کشته شده اجازه دادند تا به آنان بپیوندند.

انگلیسی ها در راه هند، جلال آباد و دژ علی مسجد را ویران کردند و ده ها دهکده و روستا را آتش زدند و تاراج کردند.

<sup>226</sup> H. R. Gupta, Life and work of Mohan Lal Kashmiri..., p. 275-277.

<sup>227</sup> A. N. Allen, Diary of a march through Sindh and Afghanistan..., p. 321.

<sup>228</sup> Narrative of the late victorious campaign in Afghanistan, with the troops under command of general sir W. Nott, London, 1843, p. 242, 243.

پالک به حکومت هند بریتانیایی گزارش داد: «پیش از برآمدن از کابل، من بازار بزرگ شهر را که به نام چهارسته («چهار سطح») [چهار چته-گ] یاد می شد و در دوره پادشاهی اورنگ زیب به دست علی مردان مصروف ساخته شده بود، ویران کردم. بازار پر جنب و جوش ترین بخش کابل شمرده می شود و چونان مهم ترین مرکز بازرگانی این بخش آسیای میانه به نام است.»

Papers relating to military operation in Afghanistan..., p. 421.

یگان‌ها که عقب‌نشینی آنان بیشتر به گریز همانند بود، گاهگاهی ناگزیر می‌گردیدند تا یورش‌های افغان‌ها را دفع نمایند. به ویژه دسته‌نات که در ساقه (اریرگارد) ستون پالک راه می‌پیمود، به سختی زیانمند گردید. این دسته تلفات بزرگی انسانی و جنگ‌افزاری داد و بخش چشمگیر بار و بنه آن برباد رفت.

پس از برونروی سپاهیان از افغانستان، دوست محمد خان را گذاشتند تا به میهن بازگردد. او در سال‌های دوره دوم فرمانروایی اش (1843-1863) حاکمیت خود را بر کابل، قندهار، هرات و دیگر مناطق پخش کرد و در واقع، به توحید سردارنشین‌های پراکنده افغانی را به پایان رسانید.

### پایان سخن

پس از سرنگونی خاندان سدوزایی به سال 1818 و فروپاشی افغانستان به سردارنشین‌های مستقل، قدرت در بسیاری از نواحی کشور به دست نمایندگان خاندان نو بارکزیایی‌ها رسید. کابل و قندهار بزرگترین و نیرومندترین سردارنشین‌ها در کشور بودند. با تشکیل این سردارنشین‌ها، خانه‌جنگی‌های فئودالی که کشور را در سال‌های اخیر موجودیت امپراتوری درانی تضعیف نموده و شیرازه آن را از هم گسیخته بود، به پیمان‌ه چشمگیری کاهش یافت.

با این هم‌مشی دوست محمد-حکمران کابل که متوجه توحید همه سرزمین‌های افغانی بود، به دلیل تفاوت شدید در تراز توسعه اجتماعی-اقتصادی قبایل مختلف، هراس برخی از حکمرانان افغانی مبنی بر محروم شدن از قدرت و به دلیل مخالفت انگلیسی‌ها که در یکپارچگی افغانستان، مانع مستقیمی را در برابر پیاده ساختن پلان‌های استیلاگرانه خود می‌دیدند، به ماکامی انجامید.

گستره جویی فزاینده سیاسی و اقتصادی انگلیس در اوایل سده نوزدهم در کشورهای خاورمیانه به ویژه در افغانستان به گونه پیوسته‌یی با آهنگ تقویت یافته نرخ توسعه صنایع انگلیس که نیازهای عظیم آن بورژوازی بریتانیا را به تصرف بازارهای نو برای کالاهای صنعتی خود و گسترش نامحدود متصرفات استعماری می‌کشاند، پیوند داشت. به این امر بورژوازی انگلیس را همچنین تنگدستی و ورشکستگی متصرفات هندی آن-جایی که نه دهم هقانان به گفته مارکس در آن هنگام مورد پاپیوریزاسیون قرار می‌گرفتند، بر می‌انگیخت.

کمپانی هند شرقی به منظور اکتشاف و گسترانیدن بستر هموار برای پهن ساختن نفوذ انگلیس در کشورهای خاورمیانه به گونه منظم در طی سی سال به افغانستان و خان‌نشین‌های آسیای میانه، اجنت‌های خود را گسیل می‌داشت که افزون بر کار اطلاعاتی، می‌کوشیدند حکمرانان این کشورها را به سوی ائتلاف ضد روسی با مشارکت و رهبری انگلیسی بکشانند.

افغانستان برای انگلیسی‌ها نه تنها چونان یک مستعمره، بل نیز همچون تخته خیز نظامی-استراتژیک برای پهن‌سازی گستره جویی به سوی آسیای میانه و ایران دلچسپ بود.

انگلیسی‌ها برای انجام موفقانه پلان‌های استیلاگرانه خود در قبال افغانستان، می‌کوشیدند از دولت سیک رنجیت‌سینگ که در سه دهه نخست سده نوزدهم متصرفات خود را از کیسه مناطق همسایه هند گسترش بخشیده بود، بهره بگیرند.

انگلیسی‌ها با تلاش برای منحرف ساختن توجه رنجیت‌سینگ و فئودال‌های سیک از مداخله در امور هند، می‌کوشیدند تمایلات استیلاگرانه آن‌ها را به سوی افغانستان سمت دهی نمایند و با بهره‌گیری از هرگونه دستاویزها به دشمنی میان سیک‌ها و افغان‌ها دامن می‌زدند تا در آینده امر برده‌سازی هر دو را برای خود آسان‌تر بسازند.

در عین حال، آن‌ها سنجش داشتند تا به همکاری سیک‌ها دست نشانده خود- شاه شجاع را بر تخت افغانستان بگمارند و این‌گونه، مشارکت خود را در ماجراجویی 1834 که در افغانستان با پشتیبانی مستقیم کمپانی هند شرقی (با پول، سرباز و افسران) به راه انداخته بودند، پنهان نمایند.

رویدادهای 1834 را می‌توان تمرین عمومی نخستین جنگ افغان و انگلیس نامید.

«میسون بازگانی برنس» که از سوی حکومت هند بریتانیایی به سال 1836 به افغانستان گسیل گردیده بود، در واقع می‌بایستی در باره نزدیکی در دستور کار حکمرانان کابل و قندهار با شاه ایران، اکتشاف سیاسی را انجام می‌داد و هر آن‌چه را که ممکن بود برای حفظ از هم گسیختگی افغانستان به سردارنشین‌های جداگانه انجام می‌داد و نیز دوست محمد خان را به اتحاد با کمپانی هند شرقی متمایل می‌گردانید.

بسیاری از تاریخدانان انگلیسی کوشیده‌اند خلاف حقایق و واقعیت‌ها ثابت بسازند که گناه برهم خوردن گفتگوها میان افغان‌ها و بریتانیایی‌ها به گردن دوست محمد و برادران او- حکمرانان قندهار بوده است نه به تقصیر حکومت هند بریتانیایی که آرزومند پیشبرد گفتگوها با سردارنشین‌های افغانی بر مبنای برابری حقوقی نبودند و به‌گونه اولتیماتومی از آنان خواستار اطاعت بی‌چون و چرا از دیکتات خود بودند.

میسون ویتکیویچ به سال 1837 یکی از تدبیرهای واکنشی روسیه تزاری بود که در راستای ضد گستره جویی روز افزون اقتصادی و سیاسی انگلیس در خاورمیانه متوجه بود. دلیل موفقیت ویتکیویچ در کابل و قندهار در گام نخست آن بود که دوست محمد و برادرانش که به آرزومندی انگلیس مبنی بر پایان بخشیدن به استقلال افغانستان متقاعد شده بودند، در جستجوی تکیه‌گاه دفاعی در برابر تجاوز بریتانیا بودند و آن را در نزدیکی با ایران و روسیه می‌دیدند.

این اقدامات مشروع دفاعی سردارنشین‌های مستقل افغانی بهانه‌ی شدند برای استعمارگران بریتانیایی تا در برابر مردم افغانستان جنگ را آغاز نمایند.

استعمارگران انگلیسی به سال 1838 با به راه انداختن جنگ در برابر خلق افغانستان بخش جنوب خاوری کشور را به اشغال درآوردند. دلایل موفقیت انگلیسی‌ها در مرحله نخست جنگ از این قرار بودند: **نخست** برتری آن‌ها در منابع مادی و داشتن ارتش منظم و نیرومند با تأمینات خوب مادی- فنی.

دسته‌های نظامی سردارنشین‌های افغانی از دیدگاه نظم و انضباط، آموزش و تأمینات مادی- فنی بارها نسبت به ارتش انگلیسی- هندی پسمان بودند که همین موضوع موجب ضعف و ناپایداری سازمان فئودالی- دولتی افغان‌ها می‌گردید.

**دوم**، مشی خرید و تطمیع نمایندگان طبقه حاکمه فئودالی سردارنشین‌های افغانی از سوی انگلیس نیز به پیمان‌ه چشمگیری مبارزه‌شان را آسان‌تر می‌گردانید. بسیاری از خان‌ها و سران قبایل که از حاکمیت استبدادی و مشی حکومت بارکزیایی ناخشنود بودند، در مسیر خیانت آشکار قرار گرفتند.

**سه دیگر**، این‌که توده‌های مردمی افغانستان که مورد بهره‌کشی خشنونبار فئودالی قرار می‌گرفتند و از ستم و خودکامگی حاکمان بارکزیایی و کارگزاران دستگاه اداری- مدیریتی زیانمند می‌شدند و به همین علت در دفاع از منافع طبقه بهره‌جو که مورد تنفر و انزجار آن‌ها بود، ذینفع نبودند و بسیاری از آن‌ها در بیشتر موارد در مراحل آغازین جنگ در آن شرکت نوزیدند و تنها اشغال کشور از سوی انگلیسی‌ها و خودکامگی آن‌ها در سرزمین افغانستان موجب افزایش جنبش توده‌ی ضد انگلیسی گردید.

انگلیسی‌ها به بهانه پشتیبانی از حکومت شاه شجاع و «دفاع» هند از «تهاجم» روس‌ها، تلاش ورزیدند افغانستان را به مستعمره خود مبدل گردانند و از آن‌چونان تخته‌پرش نظامی- راهبردی برای استیلا بر آسیای میانه و ایران بهره بگیرند. مگر جنگ توده‌ی برپا شده در افغانستان در برابر اشغالگران، این برنامه‌ها را برهم زدند.

در اوضاع دامنه گیری مبارزات ضد بریتانیایی، اشغالگران می کوشیدند به طبقه فئودال ها تکیه بزنند. مگر یک رشته از تدبیرهای حکومت اشغالگر که با منافع سرشناسان همخوانی نداشتند، آن ها را در برابر بریتانیایی ها به پا خیزانند.

آن چه مربوط می گردد به ارتش استعمارگر انگلیس، این ارتش در وضعی نبرآمد که بتواند مقاومت توده های مردمی افغانستان و قیام مردمی را که به تاریخ 2 نوامبر 1841 در کابل به راه افتاده بود، سرکوب نماید که شالوده مرحله رهایی بخش ملی جنگ را گذاشت در هم بشکناند.

ددمنشی و تاراجگری، ارتش انگلیس را از دیدگاه روانی فرو می پاشانیدند. در این میان، توده های مردمی افغانستان به خاطر امری به حق- آزادی و استقلال میهن می رزمیدند- با آن که شماری از ملحوظات نیرو و دامنه جنبش ضد بریتانیایی را تضعیف می نمودند.

**نخست-** این که سران فئودالی که در راس جنبش قرار داشتند، مشی جدایی خواهانه را پیش گرفته بودند و برخی از آن ها حتا با دشمن به سازش رسیده و به خائنان مبدل گردیده بودند.

**دو دیگر،** این که- تضادها از میان برداشته نشده بود. با آن که در مبارزه در برابر اشغالگران گرایش هایی به سوی همکاری متقابل در میان آن ها به مشاهده می رسید. روی ضعیف جنبش ضد انگلیسی آن بود که قبایل افغانی که در میان آن ها رسوبات مناسبات تیره پی- قبیله پی بسیار نیرومند بود، از هم دور و بسیار پراکنده بودند.

نیروهای مقاومت ملی با هراس از رها ساختن زمین های خود برای دراز مدت معمولاً پا از چهارچوب گستره بود و باش خود فرا تر نمی گذاشتند. همه این علل و نیز نبود رهبری عمومی سراسری برای خیزشگران، مبارزه افغان ها را در برابر اشغالگران بیگانه دشوارتر می ساخت.

به هر رو، هر چه بود، خلق های افغانستان به رغم موجودیت تضادهای مذهبی، ملی و مانند آن، در مبارزه در برابر اشغالگران باهم تناتنگ همکاری نمودند. بخش بزرگی از قیام کنندگان به رهبری دوست محمد خان که در سپتامبر 1840 اقدام به یورش به کابل نمودند، متشکل از ازبیک های ترکستان جنوبی بودند. در نبرد در حومه پروان به تاریخ 2 نوامبر 1840 هم جنگاوران افغانی و هم تاجیک های کوهستانی مشارکت پویا داشتند.

نمونه های چنین همکاری ها، گواه بر خصلت راستین توده پی و سرتاسری جنبش ضد انگلیسی بود که در آن لایه های گسترده باشندگان کشور بدون تفاوت تباری و باوری - مذهبی خود مشارکت داشتند.

جنگ استعماری پی را که انگلیسی ها در برابر خلق های آزادی دوست افغانستان به راه انداخته بودند، نه تنها امیدواری هایی بورژوازی بریتانیا را که بر گسترش بخشیدن به متصرفات خود سنجش داشتند بر آورده نگردانید بل که ضربه محسوسی به کمپانی هند شرقی وارد آورد. در روند جنگ، این کمپانی 20 هزار نفر کشته و زخمی داد و بیش از 20 میلیون پوند استرلینگ را بر باد هوا داد. جنگ اشغالگرانه آبروی انگلیس را در برابر چشمان جامعه جهانی و افکار عامه برد و افسانه «شکست ناپذیری» ارتش آن را به پایان برد.

شکست بریتانیای کبیر در جنگ 1838-1842 منجر به آشوب های ضد استعماری در هند گردید و یکی از دلایل شکست پلان های انگلیس در زمینه آرایش ائتلاف ضد روسی از جمع خان نشین های آسیای میانه گردید.<sup>229</sup>

خلق های افغانستان از استقلال و آزادی میهن خود دفاع کردند. با آن که در نتیجه تجاوز انگلیس تلفات بزرگی هم دادند. در روند جنگ نیروهای مولده کشور به پیمانانه چشمگیری در هم کوبیده شدند. کشاورزی برای مدت

<sup>229</sup> سر پرسی سایکس- تاریخ نویس انگلیسی نشانه می کند که شکست ارتش بریتانیا، افسانه شکست ناپذیری ما را در هند و آسیای میانه از هم درید و بی چون و چرا به خیزش هندی به سال 1857 انجامید. نگاه شود به: تاریخ افغانستان، جلد دوم، ص. 59.

های زیادی با رکود رو به رو گردید. همچنین پیشه‌وری و بازرگانی افت بسیاری داشت. بسیاری از شهرها و روستاها ویران گردیدند و آتش زده شدند.

شمار باشندگان در نتیجه کشتار گروهی و نابودی در مبارزه با برده‌سازان بیگانه به پیمان‌چشمگیری کاهش یافت. بیشترین تلفات را قبایل غلزی دیدند که در پیشاهنگ جنبش‌های بخش ملی قرار داشتند.

یکی از مهمترین نتایج جنگ‌های بخش ملی سال‌های 1838-1842 بود که جنگ به رشد خودآگاهی ملی خلق‌های افغانستان مساعدت کرد و به پیمان‌چشمگیری روند استحکام کشور را سرعت بخشید.

در روند این جنگ، سنت‌های میهن‌دوستانه خلق‌های افغانستان تحکیم یافت که نقش تعیین‌کننده‌ی آن را در سازماندهی دادن پاسخ به استعمارگران بریتانیایی که تلاش می‌ورزیدند سر از نو کشور را در زمان جنگ دوم (1878-1880) و سوم (1919) انگلیس و افغان تابع و مطیع خود سازند؛ بازی نمود.

#### کتابنامه

- 1- *اتوبیوگرافی آ. او. دیوگامیل* [- سفیر روسیه در ایران-گ.]، مجله «بایگانی روسی»، مسکو، 1885.
- 2- «*اکسپدیشن انگلیس در افغانستان*» (مجله «*سیورنایا پیچلا*»، سال 1839، شماره 249).
- 3- «*افغانستان در دهه‌های اخیر*»، (مجله «*فرزند میهن*»، 1842، شماره 10).
- 4- بلارامبرگه «*محاصره شهر هرات از سوی ارتش پارس به فرماندهی محمد شاه قاجار در سال‌های 1837-1838*»، (گزیده مواد و مدارک گیتاشناسیک، توپوگرافیک و آماری در باره آسیا، جلد شانزدهم، سانکت پترزبورگ، 1885).
- 5- الکساندر برنس، *سیاحت در بخارا*، جلد سوم، مسکو، 1850.
- 6- اوایل، ن. ای. و بوکینیچ. د. د.، *زمینداری در افغانستان*، لیننگراد، 1929.
- 7- *فرستادگان افغانستان به روسیه به سال‌های 1833-1836*، شماره‌های 7-8 مجله «*روسکایا استارینا*»، 1880.
- 8- *مواد و مدارک در باره تاریخ استیلای سرزمین ترکستان*، جلد سوم، تاشکنت، 1908.
- 9- نیمان، ک.، *افغانستان و انگلیسی‌ها در سال‌های 184 و 1842*، مسکو، 1848.
- 10- پولیاک، آ.، *ولایت هرات* (رساله نامزدی دکتری)، مسکو، 1948.
- 11- پولیاک، آ.، *ساختار اقتصادی افغانستان معاصر*، رساله دکتری، مسکو، 1954، ص. 146).
- 12- پاپف، آ. ال.، «*سیاست خارجی دولت در سده نهم*» «*در آینه خمیده*» م. ن. پوکروفسکی» (نقدی بر اندیشه‌های مارکسیست ستیزانه پوکروفسکی)، مسکو- سانکت پترزبورگ، جلد دوم، ص. 313.
- 13- پوتو، و. آ.، *لهستانی‌های تبعیدی در اورنبورگ*، («*بیک تاریخ*»، جلد 38، سانکت پترزبورگ، 1889).
- 14- ریسنر، ای. ام.، *پدیدآیی و فروپاشی امپراتوری درانی*، (اوچرک‌هایی در باره تاریخ نو کشورهای خاور میانه)، مسکو، 1951.
- 15- ریسنر، ای. ام.، *جنبش‌های توده‌یی در هند در سده‌های هفدهم و هژدهم و فروپاشی امپراتوری مغولان اعظم*، (رساله علمی دکتری)، مسکو، 1954.
- 16- ریسنر، ای. ام.، *توسعه فنودالیسم و تشکیل دولت افغان‌ها*، مسکو، 1954.
- 17- ریتر، ک.، «*سرزمین‌شناسی و گیتاشناسی کشورهای آسیایی نزدیک روسیه: کابلستان و کافرستان*»، سانکت پترزبورگ، 1867.

- 18- روزآکواوا، ام. ک، *سیاست اقتصادی روسیه تزاری در خاور میانه، در ربع دوم سده نوزدهم و بورژوازی روسی*، مسکو- سانکت پترزبورگ، 1949.
- 19- ل. آ. سوبولیف، *نبرد افغان و انگلیس*، جلد چهارم، سانکت پترزبورگ، 1885
- 20- م. آ. تیرینتیف، *تاریخ استیلای آسیای میانه*، جلد یکم، سانکت پترزبورگ، 1908
- 21- شوکشینتسیف، ای. س.، *پرونده لهستانی ها در اورنبورگ در سال 1838*، (بایگانی روسیه، کتاب دوم، جلد های 5-8، 1902).
- 22- یا. و. خانیکف، *یادداشت توضیحی به نقشه دریای ارال و خان نشین خبوه و حوالی آن*، (یادداشت های انجمن گیئانشناسی روسیه)، کتاب شماره 5، سانکت پترزبورگ، 1851.
- 23- نیکیفروف- کپتان ستاد کل (*مواد و مدارک تاریخ استیلای منطقه ترکستان*، سند شماره 15)
- 24- بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند سانکت پترزبورگ، آرشیو مرکزی، پرونده های 1-9، پوشه شماره 18، برگ 25.
- 25- دستور العمل به ویتکیویچ تاریخی 14 ماه می 1837 «*اسناد جمع آوری شده از سوی کمیسیون باستانشناسی قفقاز*» جلد 8، 1881، ص. 944.
- 26- بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند سانکت پتر بورگ، کارتن های 1-9، پرونده 18، برگ 44.
- 27- بایگانی مرکزی دولتی تاریخ، فوند آسیایی، پرونده 1166.
- 28- کارل مارکس و فریدریک انگلس، *کلیات آثار*، به زبان روسی، چاپ مسکو.

### مبارزات مردم افغانستان در راه استقلال

(جنگ اول افغان و انگلیس  
در سال های 1838-1842)

پژوهشگاه علوم اتحاد شوروی  
پژوهشکده خاورشناسی

مراد بابا خواجه یف  
به ویرایش: پروفیسور و. آ. رومودین

### مبارزات افغانستان در راه استقلال

(در سال های 1838-1842)

گزارنده: عزیز آریانفر



### یادآوری گزارنده

داکتر مراد بابا خواجه یف در کتاب دست داشته (که نام اصلی آن *مبارزات افغانستان در راه استقلال*) است، به بررسی نخستین مرحله *بازی بزرگ* و ارزیابی نخستین جنگ انگلیس در برابر افغانستان پرداخته است. کتاب با آن که در سال های اوج جنگ سرد و زیر داریست اندیشه های ایدئولوژیک مارکسیستی در شوروی پیشین نگاشته شده است، به رغم یک رشته نارسایی ها و روشن است یک جانبه گرایی، تا همین اکنون یکی از بهترین آثار در زمینه است.

تا جایی که در آثار پارسی دری چاپ شده در افغانستان و ایران و نیز آثار چاپ شده در شوروی پیشین و روسیه کنونی به زبان روسی دیده می شود، تا کنون کتاب مستقلی در باره *جنگ اول افغان و انگلیس* (سال های 1838-1842) به چشم نمی خورد است. از این رو، اثر دست داشته در نوع خود اثر منحصر به فردی به شمار می رود. همین هم بود که ترجمه آن را از نیازهای تاخیر ناپذیر انگاشته و به آن دست یازیدم.

روش (متدی) که کتاب دست داشته بر شالوده آن نوشته شده است، مانند سایر کتاب های نگاشته شده در باره کشور ما در شوروی پیشین، روش معروف دبستان افغانیستیکا (افغانستان شناسی) پروفیسور ایگور ریسنر فقید- روش *آنالیز تاریخی اجتماعی- اقتصادی- سیاسی* که همه چیز را در زیر داریست مبارزات طبقاتی و ایدئولوژی مارکسیستی ارزیابی و بررسی می کرد و روشن است در پهلوی یک رشته محسنات، کاستی ها و کژی های خودش را داشته است.

همین گونه دبستان تاریخ نویسی افغانستان شناسی بورژوازی غربی، بیشتر بر شالوده منافع امپریالیستی کشورهای باختر استوار بوده است که روشن است همچنین در پهلوی یک رشته ممیزات، کاستی ها و کمبودی های ویژه بی خود را داشته است. چیزی که نویسنده کتاب دست داشته بارها به آن اشاره نموده است.

آن چه مربوط می گردد، به تاریخ نویسی میهنی ما می گردد، روی هم رفته چند شاخه داشته است:

6- *تاریخ نویسی و وقایع نگاری کلاسیک (اواخر سده هژدهم- میانه های سده نوزدهم)*: که شمار کتاب های دست داشته از این دبستان که پیش از سده بیستم نوشته شده بودند، دردمندان اندک و کمیاب است. مانند *تاریخ احمد شاهی، تاریخ احمد شاه درانی، واقعات شاه شجاع، افسوس ناظرین، نوای معارک، گلشن امارات و پادشاهان متاخر افغانستان...* که به هر رو غنیمت بزرگی به شمار می روند.

7- *تاریخ نویسی و وقایع نگاری نیمه کلاسیک*: سوگوارانه، در نیمه نخست سده بیستم هم کار شایان توجهی در نوشتن تاریخ صورت نگرفت. تنها می توان از آثار گرانسنگ روانشاد فیض محمد کاتب هزاره (از جمله از *سراج التواریخ*) یادآور شد که دردمندان آن هم (به گفته خود روانشاد کاتب) زیر سانسور شدید

دولتی نگاشته شده، از سوی شخص امیر حبیب الله خان مو به مو حک و اصلاح شده و روشن است کم و افزودهایی در آن صورت گرفته است.

8- **تاریخ نویسی سفارشی دولتی**: در نیمه دوم سده بیستم، یک رشته آثاری در زمینه تاریخ افغانستان به رشته نگارش درآمدند که بخش بیشتر آن ها دولتی بوده و روشن است با توجه به منافع خاندان شاهی وقت و اوضاع جنگ سرد حاکم بر جهان و ملاحظات سیاسی وقت نوشته شده بودند و روشن است نویسندگان دست بازی در نوشتن آن چه که می خواستند، نداشته اند.

9- **تاریخ نویسی ناسیونالیستی نیمه دولتی**: که تا اندازه زیادی، خواهی نخواهی زیر تاثیر اوضاع و احوال وقت در کشور، جو خفقان و ترس حاکم بر کشور و نیز زیر تاثیر ذهنیت دبستان تاریخ نویسی دولتی و بیشتر واکنشی بود و برخی از این آثار از آبخور اندیشه های مارکسیستی شوروی پیشین آب می خورد.

10 **تاریخ نویسی لگام گسیخته دوره های مهاجرت و پناهگزینی بیرون از کشور**: که به استثنای مواردی انگشت شمار، بیشتر از سوی افراد و اشخاص فاقد صلاحیت به رشته نگارش کشیده شده اند.

به هر رو، تاریخ نویسی میهنی ما در کل از بیماری های زیر رنج می برد:

- 13- برخورد احساسی و یا هم رمانتیک با تاریخ
- 14- گزافه گویی و شعار دادن ها به جای تجزیه و تحلیل دقیق در بسی از موارد
- 15- واکنشی نوشتن و عصیانگرایی
- 16- عدم دسترسی نویسندگان به اسناد و مدارک دست اول بایگانی های معتبر جهان
- 17- کمبود مطالعه آثار سنگین و گران وزن تاریخ نوشته شده در کشورهای دیگر
- 18- غیر متدیک نوشتن آثار
- 19- برخورد غیر کارشناسانه با مسایل و رخدادها در بیشتر موارد
- 20- مغایرت آشکار با تاریخ دیگر کشورهای جهان در بسی از موارد
- 21- ترس از تهدید و خفقان حاکم- در واقع در زیر ساطور نوشتن که روشن است تاثیر ناگوار خودش را بر جا گذاشته بود.
- 22- جعل و تحریف و مسخ عمدی یا ناآگاهانه حقایق و در بسی از موارد سفارشی و دیکته شده
- 23- فراوانی لغزش های چاپی، نگارشی و انشایی در آثار چاپ شده و طبع نامرغوب کتاب ها
- 24- قهرمان تراشی ها، دشنامدهی ها، ناسزا گویی ها و نکوهش و ستایش ها از شخصیت ها و رویدادها حسب خوشبینی یا بدبینی های شخصی و...

در یک سخن، با توجه به نارسایی های برشمرده در بالا، بایسته است به آثار نوشته شده در زمینه تاریخ کشور، چه به زبان های خارجی و چه به زبان پارسی دری (به ویژه آثار نوشته شده از سوی تاریخ نویسان خودی) با قید احتیاط فراوان برخورد نمود.

آن چه مربوط به تاریخ نگاری در ایران می گردد، در این جا هم بایسته است یادآور گردیم که در پهلوی یک رشته آثار گرانسنگ نوشته شده از سوی انگشت شمار تاریخ نویسان دانشمند و فرهیخته، شمار فراوان آثار دستوری و برنامه یی (به ویژه در دروه پهلوی) و نیز آثار نوشته شده از سوی افراد و اشخاص مشکوک که آگنده از لغزش ها و یک جانبه گرایی ها و جعل و تحریف حقایق اند که بایسته است با آن ها با قید احتیاط برخورد گردد.

همه این ها نیاز به بازنگری تاریخ معاصر و نوین کشور و منطقه را به یک نیاز مبرم و تاخیر ناپذیر مبدل می گرداند. در پهلوی این، به باور بنده نوشتن تاریخ کشور ما در چهار چوب دبستان های خارجی و داخلی موجود و بر پایه روش ها (متدها)ی فرنگی رایج کارایی بسیاری ندارد. همین بود که از سال های سال بدین سو در پی ایجاد دبستان نوینی با کاربست مند نوی بوده ام که نام این دبستان را در سی و هفتمین گنجره جهانی خاورشناسان در مسکو به سال 2004 - **ننو افغانستیکا (افغانستان شناسی نو)** و مند کار را **مند پیوندهی مقایسه بی رویدادها** پیشنهاد نمودم.

دبستان نو بیشتر مسایل را بر پایه آنالیز جیوپولیتیکی، جیو استراتژیکی، جیو اکونومیک، جیو استراتژیکی و جیوسویلیزاسیونی- جیوکلتوری، بیرون از داربست اندیشه های ایدئولوژیکی و بند و بست های تباری- زبانی و آیینی بررسی می کند.

در چهار چوب طرح ریخته شده، در برنامه دارم کار بازنویسی تاریخ معاصر و نوین کشور را زیر نام سری «**لحظه های از یاد رفته تاریخ دیپلماسی افغانستان**» در چند جلد آغاز نمایم که کتاب نخست آن زیر نام «**آغاز بازی بزرگ، فروپاشی امپراتوری درانی و پدید آبی افغانستان**» در دست نگارش است و امیدوارم پس از چاپ کتاب دست داشته، به زیور چاپ آراسته و به دسترس شیفتگان تاریخ خونبار کشور گذاشته شود.

برگردیم به کتاب دست داشته. این کتاب که در واقع نخستین اثر در نوع خود در زمینه به زبان روسی است، کتاب سودمندی است. مگر با توجه به این که تنها در صد صفحه نوشته شده است، روشن است نمی تواند سیمای کامل مساله یی به این پیچیدگی را بازتاب بدهد. از همین رو، ناگزیر گردیده ایم در زیر نویسی ها، پیرامون پاره یی از مطالب روشنی بیفکنیم. با این هم، چون نمی شود همه نکات بایسته یادآوری را در زیرنویس ها آورد، خوانندگان را چشم انتظار کتاب «**لحظه های از یاد رفته تاریخ دیپلماسی افغانستان: آغاز بازی بزرگ، فروپاشی امپراتوری درانی و پدید آبی افغانستان**» می گذاریم. امیدواریم در آن کتاب بتوانیم منظره کاملی از موضوع مورد بررسی را ارائه بدهیم.

مolf در پایان کتاب، فهرست کاملی از آثاری را که از آن ها در نگارش کتاب بهره گرفته است، آورده است. مگر ما با توجه به این که آثار انگلیسی مورد استفاده از سوی نویسنده، در زیرنویس ها آمده است، برای جلوگیری از تکرار، از آوردن آن ها در پایان کتاب خود داری ورزیدیم و تنها به آوردن فهرست آثار روسی بسنده کردیم.

همچنین او ترجمه برخی از اسناد را نیز در پایان کتاب آورده است. در این جا هم، ما با توجه به این که این اسناد را در زیر نویس ها از منابع اصلی آورده ایم، از باز آری آن ها در پایان کتاب خود داری ورزیدیم.

به سختی در سیه چال آرمدن- به کنج تنگ زندان در خزیدن  
ز آب زندگانی دست شستن- امید عافیت از جان بریدن  
ره سیلاب از خاشاک بستن- به مو کوه گرانی را کشیدن  
خذف را گوهر شهوار کردن- به مژگان سنگ خارا را بریدن  
به شستن، بردن از زنگی سیاهی- به فرق سر، به لاش کوه دویدن  
ز سختی های چرخ فتنه انگیز- به زیر آسیا سنگی خزیدن  
نباشد آن قدر ها سخت و مشکل- که خود را زیر دست غیر دیدن  
استاد بیتاب

### سخن گزارنده

در اوایل سده نهم، امپراتوری بزرگی که احمد شاه درانی- سپهدار جوان نادر افشار در 1747 پس از کشته شدن او در بخش خاوری فلات پهناور ایران در گستره سرزمینی تاریخی- جغرافیایی خراسان<sup>230</sup> پی ریزی کرده بود، بنا به اوضاع ناگوار عینی و ذهنی درونی و بیرونی (با کارگردانی انگلیس از پشت پرده) از هم پاشید و در میانه های این سده، در عمل به چند سردار نشین، خان نشین، میر نشین و بیک نشین تقسیم شد.

آن گاه، بر پایه سازش های انگلیسی ها و روس ها، برای حفظ تعادل و توازن میان امپراتوری روسیه تزاری و هند بریتانیایی و به منظور جلوگیری از برخورد از نیروهای آن ها در این سرزمین دور افتاده و دشوار گذار و تحدید حدود متصرفات شان در میانه آسیا، بر ویرانه های این امپراتوری (پس از یک رشته از رویارویی های دیپلماتیک و ماجراهای خونبار و دراماتیک که منجر به دو بار جنگ میان انگلیس و سردار نشین های افغانی گردید، بر پایه دو سازشنامه)، «واحد سیاسی» نوی در میان متصرفات هندی بریتانیایی کبیر، روسیه تزاری و

<sup>230</sup> . بایسته یادآوری است که امپراتوری افغانی درانی به هیچ رو به نام **افغانستان** یاد نمی شده است. در واقع، چهارچوب این امپراتوری بیشتر با گستره سرزمینی خراسان، هر چند هم نه به گونه کامل همخوانی داشته است.

ایران قاجاری، چونان یک گستره «بوفر» (کشور حایل) به میان آورده شد و مرزهای آن با توافق روسیه و انگلیس تعیین گردید.

انگلیسی ها نام این کشور نو زاد را، در سیما و چهارچوبی که شالوده آن در عمل در دوره فرمانروایی امیر دوست محمد خان بار دوم گذاشته شده بود، «افغانستان» گذاشتند.<sup>231</sup> در گذشته تاریخی، «افغانستان» نام بخشی از گستره خاوری فلات ایران بود و بر سرزمین های کوهستانی قبایل پشتون که در گستره مرزی میان پاکستان کنونی و کشور ما واقع است؛ اطلاق می گردید. به گمان غالب، خود پشتون ها ترجیحا سرزمین خود را پشتونخواه می خوانده اند. از این رو، می توان گمان زد که این ایرانی ها و در کل پارسی زبانان بوده اند که به حسب روال و سنت سرزمین های افغان ها را «افغانستان» خوانده اند.

به هر رو، انگلیسی ها هنگامی که بر هند دست یافتند، روشن است در اندیشه تامین امنیت آن سرزمین پهناور برآمدند. در آغاز، بریتانیایی ها رود سند را همچون مرز طبیعی هند می پنداشتند و کانسپت دفاع از آن کشور را روی همین خط می ریختند. مگر در اواخر سده هژدهم و اوایل سده نوزدهم، که هند در محراق توجه ناپلئون قرار گرفت (که بیشتر به دنبال تضعیف قدرت امپراتوری بریتانیا در آن کشور بود تا این که آن را به مستعمره خود مبدل نماید)، اوضاع از ریشه دگرگون گردید و در پی آن شدند تا برای وقایه در برابر هرگونه یورش احتمالی حریفان اروپایی، مرزهای متصرفات هندی خود را تا جای امکان پیش بکشند و تا دامنه های هندوکش و حتا تا کرانه های رود آمو ببرند.

داستان فروپاشی امپراتوری درانی، دستیابی انگلیسی ها بر بخش هایی از آن و پدید آوری کشور **افغانستان** از سوی انگلیسی ها، از دیدگاه تاریخی بس دلچسپ و شایان بررسی های موشگافانه است.<sup>232</sup> این امپراتوری که هم به دلایل درونی و هم به دلایل بیرونی از هم گسیخت که در این جا به گونه فشرده به بررسی هر دو دلیل می پردازیم.

## 2- دلایل درونی:

آن چه به **دلایل درونی**، مربوط می گردد، بایسته است نشاندهی کرد که اگر از بلندای آگاهی های امروزی بنگریم، امپراتوری درانی، از همان آوان پی ریزی آن، از شالوده استواری برای بقای یک دولت بزرگ و تمام عیار برخوردار نبود و به گونه بی که شماری از کارشناسان برجسته تاریخ نشاندهی نموده اند، فروپاشی آن در آینده یک امر محتوم و ناگزیر بود و اگر پای قدرت های بزرگ به منطقه باز نمی شد، به گمان غالب، پیوستن دوباره آن با بخش باختری فلات در چهارچوب یک امپراتوری یکپارچه ناگزیر می بود.

---

<sup>231</sup> البته، در اوایل نام «افغانستان» بر مناطق شمال هندوکش کاربرد نداشته است و تنها بر گستره سردارنشین های کابل، قندهار و سپس هم هرات که با گذشت زمان هر سه به دست دوست محمد خان افتادند، اطلاق می گردیده است. روشن است در این هنگام، سردارنشین پیشاور که دیگر در آغاز به دست رنجیت سینگ و سپس هم انگلیسی ها افتاده بود، هم بیرون از گستره **افغانستان** بود و شامل آن نمی شد. از این رو، نام افغانستان بر آن اطلاق نمی شده است و هیچ سندی در دست نیست که کسی پیشاور را جزو **افغانستان** خوانده باشند.

گستره خان نشین و میر نشین های شمال هندوکش، در ادبیات سیاسی جهان به نام «**ترکستان جنوبی**» (همتاواژه «**ترکستان شمالی**» که به سرزمین های فرا رود (ما ورنهر) اطلاق می گردید و پسان ها به «**ترکستان شوروی**» تغییر نام داد)، یاد می شد که پس تسلط امیران پشتون (دوست محمد خان- عبدالرحمان خان) بر آن، به نام «**ترکستان افغانی**» تغییر نام یافت و مدت ها امیران کشور به نام «پادشاه افغانستان و ترکستان» یاد می شدند. تا این که در نیمه نخست سده بیستم، این نام همزمان با نام های ترکستان روسی و ترکستان چینی، یکجا بنا به ملحظوات سیاسی از سوی سه کشور شوروی، افغانستان و چین، بیخی از میان رفت.

شایان یادآوری است که در گذشته تاریخی این مناطق به نام بلخ و تخارستان یاد می شده است که با گذشت زمان پس از یورش چنگیز خان و امیر تیمور کورگانی، با چیرگی یافتن عنصر ترکی، نام ترکستان را به خود گرفته بود.

<sup>232</sup> ما در باره دلایل فروپاشی امپراتوری درانی به تفصیل در کتاب «**لحظه های از یاد رفته تاریخ دیپلماسی افغانستان: کتاب نخست، آغاز بازی بزرگ، فروپاشی امپراتوری درانی و پدید آبی افغانستان**» سخن گفته ایم. با این هم در این جا نگاهی کوتاهی به آن افکنده ایم.

دلایل این امر، نبود تولید و مناسبات پیش رفته تولیدی در تراز توسعه همان روزگار، نداشتن کشاورزی گسترده، عدم رشد بازرگانی، نبود سنت دریانوردی پویا و مهم تر از همه چیرگی فرهنگ عشیره بی همراه با خانه جنگی های بی پایان و لشکرکشی های پیهم بر کشورهای همسایه، تسلط خان های بی شمار، بی سواد سراسری و نداشت نیروی گریز از مرکز در امپراتوری و تکیه آن به اقتصاد تراجگری از کشورهای همسایه و... بود.

فتولا خالفین در کتاب شکست تجاوز بریتانیا بر افغانستان (که همچنین از سوی همین قلم به پارسی دری برگردان شده است)، از قول ریتر می نویسد: «دولت پهناوری که احمدشاه ایجاد نموده بود و نام امپراتوری درانی را به خود گرفته بود، از شالوده اقتصادی استواری برخوردار نبود و عبارت بود از گانگومیراتی (همجوشی) از سرزمین ها و خلق ها.

مقارن با اواخر سده هژدهم، قبایل باختری افغان (درانی و غلزایی) کاملاً وارد ساختار فئودالی شدند. توسعه زمینداری بزرگ فئودالی موجب آن گردید که تضاد طبقاتی تشدید یابد. ممیزه وضع در کشور، کشاکش های پیوسته و سخت میان فئودالی بود که به ویژه پس از مرگ احمد شاه در 1773 دامنه یافت. مبارزه شدید و سرسختانه میان گروهک های گوناگون فئودال ها با ضعف شدید حکومت مرکزی همراه بود. دولت گسترده درانی آغاز به فروپاشی به بخش های جداگانه بی نمود که آن را خان ها و مالک های باهم مخاصم رهبری می کردند.»

233

ناگفته پیداست که دولتی با چنین ویژگی هایی شانس چندانی برای بقاء نداشت.

روشن است دولت درانی در خلی جیوپولیتیک و جیو استراتژیک پدید آمده پس از کشته شدن نادر افشار، ضعف دولت کورگانی هند و خان نشین های آسیای میانه، در خاور ایران به میان آمد و به محض پاگیری دولت های نیرومند در باختر ایران، هندوستان و آسیای میانه، که دیگر شانس برای ماندگاری نداشت، از هم فرو پاشید. در این حال، تمایل انگلیس (که در این هنگام بر هند همسایه تسلط یافته بود) به نابودی آن، نقش کاتالیزاتور یا کاتالیست (شتابدهنده و تسهیل کننده) را بازی نمود. یعنی هرگاه انگلیس هم نمی بود، فروپاشی آن به گمان غالب، محتمل بود.

پروفسور یوری گانکوفسکی<sup>234</sup> در این زمینه می نویسد: «در نتیجه پدید آیی دولت درانی در گستره بخش خاوری امپراتوری نادر افشار [ایران خاوری-گ.] که هسته دولت نو گردید، چهارچوب آن انارشی فئودالی و کشاکش های میان قبیله بی گذاشته شد که در سال های اخیر فرمانروایی نادر افشار همانند سیاهزخمی خوره سان پادشاهی پهناور او را می خورد و با کشنده ترین شیوه بر وضعیت توده های گسترده مردمی تاثیر [مرگبار خود را-گ.] بر جا می گذاشت.

...سرشناسان فئودالی قبایل افغان که نیروهای مسلح چشمگیری را نگه داشته بودند (متشکل بر دار و دسته های شخصی خود خان ها و رزمجویان قبیله بی) و تقریباً قدرت بدون کنترلی بر گستره های زیر اختیار شان در این قبایل داشتند، نطفه گرایش های جدایی خواهانه ناگزیری را پنهانی در بطن خود می پروراندند و بارور می ساختند که تهدید شایان توجهی را برای تمامیت و وحدت امپراتوری درانی متوجه می گردانید.

خان های قبایل، مادامی که احمد شاه درانی جنگ های استیلاگرانه پیروزمندانه را (که در روند آن ها سرشناسان افغانی از مدرک غنایم نظامی به زراندوزی می پرداختند و بخش هایی از زمین های [گرفته شده-گ.] در قلمرو های متصرفه سخاوتمندانه به دسترس شان گذاشته می شد) پیش می برد، از ته دل از او در همه امور پشتیبانی می کردند و حتا به پیمانانه بی با مداخلات او در امور داخلی خود (با آن که حکومت مرکزی بخشی از بهره بی را که به دست می آوردند، از ایشان باز می ستاند)، می ساختند.

وضع هنگامی دگرگون گردید که ارتش افغانی آغاز به دیدن شکست ها کرد. سرداران افغانی می کوشیدند کسری درآمدهای خود در هند را با اشغال زمین های دولتی در مناطق خود افغانی و نیز با افزایش درآمدهای خود از

233. ای. ام. ریتر، توسعه فئودالیسم و تشکل دولت افغان ها، مسکو، 1954.

234. یوری گانکوفسکی، «امپراتوری درانی»، بنگاه انتشارات «ادبیات خاور»، پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم

شوری، مسکو، 1958، ص. ص. 163-171.

بابت کاستن از سهم بهره که به دولت می پرداختند، جُبران نمایند. آن هم در حالی که افزایش مطلق بهره با واکنش های هم خودی (افغانی) از سوی هم جامعه یی آن ها و هم از سوی دهقانان دربند رو به رو می گردید. خیزش های تاجیک های کوهستان و غزایی های زرمتم گواه بر این امر اند».

همین تحلیل را داکتر پانچکین در کتاب «پدید آبی پاکستان و مساله پشتون» ارائه می دهد: «مادامی که پیروزی و کامیابی رهین راه احمدشاه بود، خان ها که در جهانگشایی هایش از او بخش چشمگیر «شکارهای جنگی»<sup>235</sup> [غنایم-گ.] و زمین ها را به دست می آوردند، با حاکمیت او سازگار بودند. مگر هنگامی که ناکامی ها آغاز گردید، و دیگر کسری «شکارهای» نظامی، با افزایش بهره کشی از فرقه های افغانی جبران می گردید، حکام بومی دیگر نمی خواستند دارایی و امتیازات خود را با دولت مرکزی تقسیم نمایند. این بود که تمایلات جدایی خواهی خان های افغانی تقویت گردید.

احمد شاه به سال 1773 درگذشت و پسرش تیمورشاه پایتخت را از قندهار به کابل آورد.<sup>236</sup> گرایش های جدایی خواهانه در میان خان های افغانی افزایش یافت و او ناگزیر به راه اندازی مبارزه خشنی با آنان گردید. به جان او چند بار سوء قصد شد و در سر انجام هم به او زهر دارند.

پسر تیمورشاه- زمان شاه تلاش ورزید به پراگندگی ها پایان بخشد و حتامی خواست پایتخت را به لاهور ببرد، که برای این کار البته بایسته بود سر از نو آغاز به پیشگیری مشی جهانستانی در شمال باختری هند دست یازد.»

فریه با سخن گفتن در باره ناخرسندی خان های افغانی از شاه زمان، بی پرده نشاندهی می کند که «سرداران به کاهش مالیات هایی که می بایستی از زمین های آنان گرفته می شد، پافشاری می کردند. مگر به آنان بیشتر از سوی شاه زمان-گ.] پاسخ رد داده می شد.

همراه با آن، گرایش های جدایی خواهانه حکمرانان برخی از ولایت ها و فئودال های بومی تقویت یافته بود که به محض کاهش درآمدهای ولایات (به دلیل ورشکست شدن مولدان مستقیم در نتیجه جنگ های بی پایان<sup>237</sup> و در نتیجه، کاهش کتله عمومی محصول اضافی) هرچه کمتر آرزومندی خود را در تقسیم آن با حکومت مرکزی بازتاب می دادند و تلاش می ورزیدند سهم خود را در بهره مجموعی فئودالی با کاهش آن بخش از فرآورده ها که به خزانه شاه داده می شد، افزایش بخشند.»<sup>238</sup>

در واقع، روند فروپاشی امپراتوری از همان اواخر زندگی خود احمد شاه آغاز گردیده بود. متصرفات خاوری آن- منطقه مشهد، نیز در عمل در زمان تیمورشاه تنها به نام زیر تاثیر دولت درانی بود. آن هم تنها به این خاطر که گوهرشاد بیگم- همسر او، دختر شاهرخ میرزا (پسر نابینای نادر افشار)- فرمانروای مشهد بود و رشته های خانوادگی او را با شهریار مشهد پیوند می داد- رشته یی باریکی که با درگذشت تیمورشاه از هم گسیخت. بخش های جنوبی این امپراتوری (مناطق پنجاب و کشمیر)، هم با قدرت گرفتن روز افزون سیک ها در آستانه جدایی از آن قرار داشت و بخش های شمالی که حتا در زمان خود احمد شاه هم تنها به نام مربوط امپراتوری درانی بود، در عمل از آن جدا شده بود.

<sup>235</sup> پانچکین در کتاب *پدیدآبی پاکستان و مساله پشتون* می نگارد: ...بایسته است نشاندهی کرد که این دولت یک دولت جهانگشا بوده است که لشکرکشی های تاراجگرانه یی به سرزمین های همسایه انجام داده بود. برای نمونه: احمدشاه به سال 1757 با گرفتن دهلی، خواستار باجی به میزان ده میلیون روپیه از شهر شد. هنگامی که ارتش افغانی پس از این لشکرکشی از هند برمی گشت، تنها آن چه را که به دست خود احمدشاه رسیده بود، با 28 هزار اشتر و گاومیش حمل نمودند. توپخانه یی را که از دشمن گرفته بودند، به دور افکندند. چون همه چهارپایان بارهای تاراج رفته را بر پشت می کشیدند. منظره چنین یغماگری یی (راستش به پیمانہ کوچکتر) را می توان در لشکرکشی های خراسان [احمدشاه] هم دید-گ.

<sup>236</sup> دلیل این کار، در پهلوی سایر عوامل، توطئه های پی در پی سران قبایل و سرداران و شهزادگان و روحانیون بود-گ.  
<sup>237</sup> در این زمینه الفستون در ص. 21 گزارش سلطنت کابل می نویسد که «در ناحیه ملتان بخش بزرگی از دهکده ها و روستاها به حال ویرانه مانده بود و در بیش از نیمی از زمین های قابل کشاورزی، کشت و کاری نمی شد».  
<sup>238</sup> فریه، «تاریخ افغان ها»، لندن، 1858، ص. 120.



در این پیوند، پروفیسور یوری گانکوفسکی<sup>239</sup> پس منظر تاریخی وضعیت شمال را چنین پرداز نموده است: «...در شمال هندوکش، سپاهیان احمد شاه [درانی-گ.] به سال های 1750-1752 چند خان نشین کوچک ازبیک: بلخ، شبرغان، اندخوی، کندز و میمنه را در کرانه های جنوبی رود آمو گرفتند.<sup>240</sup>

بلخ، به پایگاه حاکمران [گماشته شده از سوی احمد شاه درانی-گ.] مبدل گردید. مگر در دیگر خان نشین ها، تقریباً در همه جا حکمرانان بومی بر سر کار ماندند. با این هم، حاکمیت استیلاگران بسیار لرزان بود و به سال 1755 احمد شاه (پس از بازگشت از خراسان) ناگزیر گردید سپاهیان نو و نیرومندی را آن جا به آن جا گسیل بدارد.<sup>241</sup>

در آینده، در بلخ همیشه یک پادگان بزرگ افغانی استقرار داشت. مگر این کار، باعث آن نشد که بی درنگ پس از مرگ احمد شاه، حکمران ازبیک کندز «یوغ افغانی» را دور بیفگند.

سپهداران تیمورشاه نیز در سه بار لشکرکشی به سوی کندز نتوانستند به پیروزی دست یابند و تا 1789 که خود تیمورشاه با سپاه بیکرانی به ترکستان جنوبی آمد، [هر چند توانست-گ.] خان کندز را وادار بگرداند تا باج و خراج بپردازد، اما نتوانست بیخی این خان نشین را تصرف کند.<sup>242</sup>

راستش، بلخ و آقچه زیر تسلط شاه افغان مانده بود. مگر از آن جا به خزانه او حتا یک روپیه هم پرداخت نمی گردید. وضعیت طوری بود که تیمورشاه نمی توانست کسی را بیابد که بپذیرد در آن جا به سمت حکمران کار کند. به گونه یی که فریه می گوید- این موضوع دستاویزی شده بود برای مخالفان شاه که به ریشخند و نیشخند می گفتند: «لوطی های دوره گرد آواره که با بوزینه ها و دیگر جانوران شان از یک شهر به شهر دیگر می رفتند، به شادی ها آموخته بودند که هنگامی که از آنان می پرسند که آیا می خواهی حکمران بلخ یا آقچه شوی؟ خاک را بر سر خود باد کنند»<sup>243</sup> [چون-گ.] یورش های پیوسته سپاهیان بخارایی این کشورها را ورشکسته ساخته بود.<sup>244</sup>

جنگ های سال های 1789-1790 میان بخارا و افغانستان که به خاطر تمایل شاه مراد بخاری مبنی بر بازگرداندن بلخ زیر حاکمیت بخارا درگرفته بود، به ویرانی و تباهی این منطقه انجامید. [سر انجام-گ.]، برپایه معاهده صلحی که پس از یک رشته جنگ های دراز به امضاء رسید، بلخ زیر اثر تیمورشاه ماند.<sup>245</sup>

با این هم، شاهان افغانی تسلط راستین بر خان نشین های ازبیکی ترکستان جنوبی را هر چه بیشتر از دست می دادند: مقارن با اوایل سده نهم، کندز، میمنه، اندخوی و شبرغان بیخی مستقل بودند. عبدالکریم بخاری در ص. 109-110 کتابش می نویسد که در عصر تیمورشاه در اندخوی رحمت الله خان افشار به نمایندگی از او فرمانفرمایی می کرد و خطبه به نام تیمورشاه خوانده می شد. پس از مرگ رحمت الله خان، یولدزخان- پسرش حکمران شد که دیگر به هیچ کسی باج و خراج نمی پرداخت و بیخی مستقل بود.

<sup>239</sup> یوری گانکوفسکی، «امپراتوری درانی»، 1958، مسکو، بنگاه انتشارات «ادبیات خاور»، پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم شوری، ص. 29-30.

<sup>240</sup> برگرفته از عبدالکریم بخاری، *افغان و کابل*، ص. 4، و نیز سراج التواریخ جلد یکم، ص. 16، چاپ کابل؛ و نیز فریه، *تاریخ افغانستان*، ص. 81 به زبان انگلیسی.

<sup>241</sup> برگرفته از: Oskar Mann, Quellenstudien, S. 164.

<sup>242</sup> در باره این که تیمورشاه چه اهمیتی به این پیروزی خود بر خان کندز می داد، از روی آن دیده می شود که او نامه ویژه یی در این باره به کلکته به گورنر جنرال انگلیسی هند فرستاد. نگاه شود به:

Calender of Persian correspondence, vol. IX, p. 249, No 1156, p. 330. No. 1633

<sup>243</sup> نگاه شود به: فریه، *تاریخ افغانستان*.

<sup>244</sup> نگاه شود به: اسقف کیرسانف- اسقف نوپاترسک، *در باره کشورهای آسیای میانه*، ص. 819- منظور از کشورهای است که او از آن ها به سال های دهه 1790 بازید کرده بود.

<sup>245</sup> نگاه شود به: *زینت تاریخ ها (زیب تاریخ ها)*، حسین علی، ص. 24 [یک نسخه از این کتاب در کتابخانه موزه تاشکنت موجود است-گ.] و نیز سراج التواریخ، جلد یکم، ص. 41، چاپ کابل.

[روی هم رفته-گ.]، به جز از شمار معینی از چارپایان که حکمرانان به کابل می فرستادند، دیگر هیچ چیزی آن ها را با شاهان افغان پیوند نمی داد. حاکمیت والی افغان بر بلخ و آنچه تنها به نام بود و در عمل قلیچ علی خان-خان قدرتمند خلم حکمران [راستین-گ.] ولایت بود.<sup>246</sup>

برخی از تاریخ نویسان، بدخشان را نیز شامل متصرفات احمد شاه می شمارند. مگر، در واقع، می توان تنها سخن از نفوذ کم رنگ و کوتاهمدت شاه درانی بر این ناحیه بر زبان آورد. لشکرکشی شاه ولی خان- سپهدار افغانی به بدخشان (در حوالی سال 1765)<sup>247</sup> به سرنگونی میر سلطان شاه - حکمران آن دیار انجامید که به اسارت درآمد و اعدام گردید.

به هر رو، این بود که محمد امین خواجه - پسر یکی از خواجه های کاشغر که از ترکستان خاوری از سوی سپاهیان امپراتور سین تیسان لون از آن جا رانده شده بود، حکمران بدخشان گردید.

غبار، لشکرکشی شاه ولی خان را با رقابت های افغان ها و بخاری ها بر سر بدخشان پیوند زده است که درست نیست.<sup>248</sup> علت راستین لشکرکشی، آرزومندی احمد شاه درانی بود که می خواست در بدخشان همسایه، حکمرانی باشد که نسبت به افغانستان حسن نیت و دوستی داشته باشد. چون میر سلطان شاه که به دست شاه ولی خان سرنگون شد، در منازعه در حال وقوع میان احمد شاه و تیسان لون، آشکارا جانب تیسان لون را گرفته بود.<sup>249</sup>

---

<sup>246</sup> نگاه شود به الفنتون: ص. 463، 467، 475 متن انگلیسی، **در باره بلخ همچون بخشی از متصرفات شاه کابل**، گ. درویل در کتاب **سیاحت به پارس به سال های 1812-1813**، جلد دوم، ص. 3، مسکو، 1824، پیوست های جغرافیایی.  
<sup>247</sup> این سال را گ. یول در **شرح جغرافیا و تاریخ سرچشمه های دریای آمو**، با ویرایش فدچنکو، ن. و. خانیکف و گ. یول، سانکت پتر بورگ، 1873، ص. 6، می دهد. به گفته کاتب، لشکرکشی شاه ولی خان به تاریخ 1182 ه. (1768-1769) رخ داده بود. نگاه شود به جلد یکم سراج الاخبار، چاپ کابل، ص. 27).  
<sup>248</sup> نگاه شود به: غبار، **احمد شاه بابای افغان**، بخش 35.

<sup>249</sup> در این باره نگاه شود به: «در باره برخی از وقایع بخارا، خوقند و کاشغر»- یادداشت های میرزا شمس بخاری، چاپ سنگی، با ترجمه و تحاشی و تعالیق و. و. گریگوریف، قازان، 1861، «یادداشت های علمی دانشگاه قازان»، کتاب 1، 1861، ص. 34، 35 (این کتاب در تهران با مقدمه جناب آقای عشیق چاپ شده است) و نیز همچنین: بایگانی سیاست خارجی روسیه، «**مسائل اوغانتستان**»، 1766-1763، پرونده 1، برگ 41 و نیز ی. پیچورین، «**توضیحاتی باره چونغر و ترکستان خاوری**»، سانکت پتربورگ، 1829، ص. 142-143. [تا اوایل سده بیستم کشور ما را در روسیه به نام اوغانتستان یاد می کردند]-گ.].

در همین باره در کتاب **روسیه و خاور**، نوشته گروهی از دانشمندان روسی از دانشکده خاورشناسی دانشگاه سانکت پتربورگ، ترجمه آریانفر در ص. 117-118 می خوانیم: «نابود ساختن خانات جونگار از سوی حکام چینی و تصرف واحدهای زمینداری قدیم اکسو، کاشغر، ختن، یارقند و برخی دیگر در پایان سال های دهه پنجاه سده هژدهم منجر به دگرگونی های چشمگیر سیاسی در این بخش آسیا گردید.

خیزش باشندگان آن به رهبری خاندان مشهور خواجه ها سرکوب گردید. خواجه های گریخته در آغاز به پامیر خاوری و سپس به بدخشان (متصرفات کهستانی دشوار گذر واقع در ساحه همان استان شمال خاوری افغانستان و منطقه خودگردان بدخشان کوهستانی جمهوری تاجیکستان) به دست فرمانروایان بومی مسلمان کشته شدند. که به عنوان سپاسگزاری در ازای این از امپراتوری چین حق بازرگانی بدون عوارض را با چین به دست آوردند.

گستره جویی چین در این نواحی آسیا که به گونه سنتی از سوی باشندگان بومی و فرمانروایان آن به عنوان «دارالاسلام» ارزیابی می گردید، منجر به پرتنش شدن مناسبات میان دولت درانی، دولت های آسیای میانه و امپراتوری تسین گردید. احمدشاه درانی فرمانروای افغانستان که توانایی بهره برداری از شعار دفاع از اسلام را داشت، و آن را کامیابانه در روند لشکرکشی های استلاگرانه خود (به ویژه در هند) به کار می برد، این فرصت را فروگذار نکرد تا از اوضاع سود نجوید و در آغاز سال های شصت سده هژدهم آغاز به آماده گیری کرد به لشکرکشی بزرگ برای آزادسازی مسلمانان همباور خویش از دست چینی های کافر.

از فرماندهان روسی واقع در خط سیبری، در دشت های اورنبورگ، سوداگران روسی بازدیدکننده از باشقیرستان، از کوچیان قزاق و خان نشین های آسیای میانه اطلاعات پراکنده و نه همیشه موثق در باره این رخدادها و تاخت و تاز ممکنه افغان ها بر چینی ها آغاز به رسیدن به پتربورگ کردند. وزارت خارجه امپراتوری روسیه به گورنر استان های جنوبی و خاوری رهنمود داد تا هر گونه اطلاعات ممکنه را در باره اوضاع نظامی- سیاسی در این بخش آسیا گرد آوری نماید.

حاکمیت احمد شاه در بدخشان حتا در هنگام حکمرانی محمد امین هم تنها به نام بود.<sup>250</sup> پس از درگذشت او که پسر میر سلطان شاه اعدام شده، به قدرت رسید، نفوذ شاهان افغان به صفر تقرب کرد.

ایروین (عضو هیات الفستون) می گوید که «بخش شمال خاوری مرز افغانستان، روی کوه هایی می گذرد که افغانستان را از کشمیر و بدخشان جدا می نمایند». یعنی بدخشان را بیرون از گستره افغانستان می گذارد.<sup>251</sup>

از آن چه که حسین علی در ص. 6 کتاب *زینت تاریخ ها* خاطر نشان ساخته است، در باره آن که احمد شاه دسته هایی رزمی بی را از کشمیر در لشکر خود شامل گردانیده بود، می توان برداشت کرد که این منطقه بیرون از قلمرو میر بدخشان بوده است و بخش شمال خاوری مرز افغانستان در آن هنگام روی خطی می گذشت که تقریباً با مرزهای کنونی ولایت قطغن<sup>252</sup> منطبق می گردد.

... بازماندگان احمدشاه در شمال، در سرزمین های ازبیک نشین ترکستان جنوبی، تنها بلخ و آقچه را زیر حاکمیت تیولی (به پیمانه چشمگیری به نام) داشتند. دیگر خان نشین های این ناحیه در عمل مستقل بودند. حتا در اواخر زندگی خود احمد شاه.

با فروپاشی امپراتوری درانی، برخی از ولایات آن از سوی همسایگان نیرومند گرفته شده بود و برخی هم مستقل شده بودند. خود مناطق افغانی (پشتونی) که به چند بخش تقسیم شده بود، محمل گستره جویی مستعمراتی انگلیسی ها گردیده بود. متحد شدن برخی از زمین های افغانی در کشور واحد تنها در میانه های سده نهم در اوضاع نو تاریخی رخ می دهد».

به گونه یی که دیده می شود، دولت درانی از همان آغاز بنیاد درستی نداشته است و فروپاشی آن امری ناگزیر بوده است. ما در این باره در کتاب نخست *«لحظه های از یاد رفته تاریخ دیپلماسی افغانستان: آغاز بازی بزرگ»*

در ماه دسامبر 1763 به گورنر استراخان دستور داده شد نماینده روسیه را به افغانستان گسیل دارد تا اوضاع پدید آمده را به چشم سر ببیند و با امپراتوری درانی مناسبات دیپلماتیک برپا نماید و به فرمانروای افغانستان در صورت آغاز جنگ میان او و چین وعده پشتیبانی دهد و راه های بازرگانی را از روسیه از طریق ایران و افغانستان به هند شناسایی نماید.

بوگداسر اصلانیان (از ارمنی های قره باغ که در ارتش روسیه زیر فرمان کپتان سروان سواره نظام خدمت می کرد، و ایران را دیده بود و زبان پارسی را خوب می دانست، و در جوانی نزد یک سوداگر هندی به عنوان فرمان بر (مباشراً) کار می کرد، و در وفاداری اش به میهن تازه اش- روسیه تردیدی نبود) به سمت نماینده تعیین شد. اصلانیان (معروف به اصلانف) با برآمدن از استراخان در آغاز 1763 و با پشت سر گذاشتن محرومیت ها و خطرات فراوان در راه، پاییز همان سال از طریق ایران به هرات رسید. چون فرمانروای افغانستان - احمد شاه درانی در آن هنگام سرگرم لشکرکشی به هند بود، اصلانیان نتوانست با او دیدار نماید.

او با حضور در قلمرو ایران و افغانستان، وضعیت بازرگانی را در هر دو کشور بررسی و اطلاعاتی را در باره مناسبات سیاسی ایران- افغانستان گرد آوری نمود. اصلانف روشن ساخت که برپایی پیوندهای مستقیم روسیه- هند از طریق قلمرو ایران و افغانستان در آن برهه امکان پذیر تصور نمی گردد (به خاطر دوری راه ها و یورش های پیهام ترکمن ها بر کاروان های بازرگانی در ایران خاوری). او روشن ساخت که جنگ با چین دیگر در برنامه های شاه افغان که سرگرم لشکرکشی اشغالگرانه در هند است، شامل نمی گردد.

(برگرفته از: گانکوفسکی، هیات بوگداسر اصلانف در افغانستان به سال 1764، // مجله «خاورشناسی»، 1985، شماره دوم، ص. 82-87) -گ.

<sup>250</sup> (نگاه شود به: ای. مینایف، اطلاعات در باره کشورهای حوضه علیای رود آمو، سانکت پتربورگ، 1879، ص. 190) <sup>251</sup> Irwin, Memoir on the climate, soil, produce, and husbandry of Afghanistan and neighbouring countries, journal of the Asiatic society of Bengal, vol. VIII- IX, Calcutta, 1839, 1840, p. 739

<sup>252</sup> در هنگام نوشتن کتاب، هنوز تقسیمات اداری نو کشور به میان نیامده بود و حکومت اعلی قطغن و بدخشان در شمال خاوری وجود داشت. -گ.

فروپاشی امپراتوری درانی و پدیدآیی افغانستان» که هنوز آماده چاپ نشده است، به تفصیل نگاشته ایم و چون نوشته دست داشته گنجایش روشنی افگنی بیشتر پیرامون موضوع را ندارد، در این جا به همین بسنده می کنیم.

### دلایل بیرونی:

ناگفته پیداست که کارگردانی انگلیسی ها (که در این هنگام بخش بزرگی از هند را گرفته بودند و برای مصوون نگه داشتن این مستعمره خود از خطر تهاجم سایر امپراتوری های اروپایی مانند فرانسه ناپلیونی و روسیه تزاری می خواستند دولت بیمار درانی را از درون فرپاشنده و بر ویرانه های آن چند خان نشین و امیر نشین و سردار نشین و بیگ نشین پراکنده و از هم گسیخته متخاصم با هم به وجود بیاورند) از پشت پرده، روند فروپاشی این امپراتوری را سرعت بخشید.

«ناپلیون با ریختن برنامه هایی برای هند در پایان سده هژدهم، با فرمانروایان سردارنشین های مستقل هند (میسور (Mysore)، حیدرآباد، گوالیور (Gwalior) و...) تماس هایی برپا نمود و به آن ها وعده فرستادن نیرو برای مبارزه با بریتانیایی ها را داد. مقارن با این زمان، مربیان فرانسوی، ارتش این سردارنشین ها را آموزش می دادند.

بهانه برای یورش قریب الوقوع فرانسه به هند، درخواست کمک تپو سلطان- حاکم استان میسور، برای کمک در مبارزه در برابر بریتانیا بود. در همان زمان، به سال 1796، تپو سفیری نزد شاه زمان با فراخوان آغاز جنگ مقدس (جهاد) در برابر استعمارگران انگلیس فرستاد. مگر، ناپلئون در آن هنگام به سختی می توانست مصر را نگهدارد و یارای پرداختن به هند را نداشت و شاه زمان که به سال 1798 به پنجاب حمله کرده بود (سر هم او چهار بار به هند لشکر کشیده بود)؛ نیز ناگزیر به عقب نشینی گردید. در نتیجه، انگلیسی ها با داشتن برتری عددی و فنی بر سردار نشین های پراکنده و از هم گسیخته هند، به گستره جویی بیشتر استعماری در این کشور ادامه دادند. با این حال، ناپلئون پسان ها با امضای پیمان 1807 با پارس، به برنامه های خود باز گشت، مگر طرح های او برای حمله به هند تحقق نیافتند.

روسیه نیز تلاش می ورزید از اوضاع پدید آمده در منطقه، بهره برداری نماید. در سال 1801 امپراتور پاول یکم یگان هایی از نیروهای قزاق را به سوی هند گسیل داشت. زاگورودنیکوا- پژوهشگر معاصر روسی می نویسد: «پاول یکم، با گسیل قزاق های دُن به ماموریت (اکسپدیشن) می توانست نقشه های چاپ روسیه را تنها تا خبوه به دسترس آن ها بگذارد. مسیر و اقدامات بعدی را می بایستی و. پ. اورلف- جنرال سواره نظام- فرمانده این راهپیمایی از روی نقشه های انگلیسی یا فرانسوی که در دسترس داشت، تعیین می کرد.

امپراتور هدف راهبردی- تصرف هند را پیش روی خود قرار داده بود. مگر طرح امپراتور پاول تقدیر نبود تحقق بیابد. الکساندر یکم که جانشین او شده بود، واحدهای تشکل یافته قزاق ها از نیمه راه بازگرداند، اما از جایی که آن ها هر چه بود پیشروی خود را به سوی مرزهای امپراتوری آغاز نموده بودند، می توان چنین ارزیابی کرد که این مارش بدون طرح روشنی به راه انداخته شده بود»<sup>1</sup>.

سنیساریف (A. Snesev)- خاورشناس نامور در باره این لشکرکشی در اوایل سده بیستم چنین می نویسد: «ممیزه اواخر سال 1800، گسیختن ما از انگلستان بود. 12 جنوری 1801 جنرال ارلف- سرکرده (Ataman) سپاهیان قزاق<sup>1</sup> دُن - نامه خاصی از پاول یکم- امپراتور گرفت که در آن به او فرمان داده شده بود به اورنبورگ برود و از آن جا از سه مسیر از راه بخارا و خبوه به سوی رود سند یورش ببرد. به وی پیشنهاد شده بود همه کارخانه ها و موسسات انگلیسی را در هند نابود کند، متصرفات ستمدیده و در بند را آزاد سازد و جای انگلیسی ها را در آن سرزمین بگیرد و مسیر بازرگانی را به سوی روسیه بگرداند.»

روشن است که قزاق ها با 22000 نفر و 24 توپ مارش نموده بودند. مگر هنوز به اورنبورگ نرسیده بودند که پیک مرگ پاول و فرمان پادشاه نو را برای بازگشت به پادگان های استقرار دائمی خود دریافتند.<sup>253</sup>

<sup>253</sup>. تاریخ نویسان روسی همواره این لشکرکشی را به باد نکوهش گرفته اند. برای نمونه نگاه شود به: ویکتور کارگون، روسیه و افغانستان: سیر تاریخی ریختنایی سیمای روسیه در افغانستان، ترجمه آریانفر: «در واقع، ناسنجیدگی طرح لشکرکشی، گنگ بودن اهداف نهایی آن، ناآشنایی با اوضاع جغرافیایی، تاریخی و ملی منطقه، که از راه آن مسیر پیشروی نیروهای قزاق می گذشت، آشکارا آن را محکوم به شکست می گردانید. روشن است که مارش نیروهای روسی از راه

به هر رو، آن چه انگلیسی ها را پریشان ساخته بود، قبایل جنگجوی کوچروی بود که در گستره میان هندوکش و سند بود و باش داشتند. هنوز هم دولت درانی به رهبری زمان شاه برای آن ها تهدید بزرگی به شمار می رفت. از سوی دیگر، **افتادن قبایل جنگجو به دست فرانسوی ها یا روس و یا هم ایرانی ها می توانست خطری جدی بی برای انگلیسی ها داشته باشد. از این رو بر آن شدند تا امپراتوری روند فروپاشی امپراتوری درانی را سرعت بخشند.**<sup>254</sup>

در این هنگام در ایران، پس از نزدیک به نیم سده آشفتگی، دولت نیرومندی به رهبری آقا محمد خان قاجار به میان آمده بود. میانه زمان شاه با قاجارها نیز خوب نبود. چیزی که در واژگونی پادشاهی او نقش مهمی را بازی کرد.

آقای بهمنی قاجار در کتاب «**ایران و افغانستان**»<sup>255</sup> استراتژی آقا محمد خان را در این هنگام بسیار خوب پرداز نموده است. او می نگارد: «آقا محمد خان در صدد مطیع ساختن کلیه خان ها و امیران سرکش خراسان، تنبیه ترکمان ها و امیر بخارا، تسلط مجدد بر مرو و نیز توسعه حدود شرقی ایران حد اقل به وضعیت عصر صفوی بود که این مساله او را به مقابله با حکومت ابدالی نیز ناگزیر می کرد.

شاه جدید ایران در بدو امر ترکمان های گوکلان را سرکوب کرد و پس از آن، رو به سوی مشهد آورد. در خوشان (قوچان) امیران زعفران لو، کرد و بیات به حضور آقا محمد خان رسیدند تا اطاعت خود را از او به اثبات برسانند. در پی آن، آقا محمد خان بدون هیچ مقاومتی وارد مشهد گردید. نادر میرزا از مشهد گریخت و شاهرخ نیز همراه خانواده اش به او تسلیم شد.

آقا محمد خان در مشهد افزون بر تصاحب جواهر نادری، توانست نظم و امنیت را به این شهر باز آورده و از حملات عوامل امیر بخارا به این شهر جلوگیری نماید. وی همچنین تعدادی از امیران خراسان مانند جعفر خان بیات- حاکم نیشابور و ابراهیم خان کرد شاملو- حاکم اسفراین را به تهران تبعید کرد. در مدت اقامت آقا محمد خان در مشهد، اسحاق خان قرایی و برادر محمد خان هزاره اویماقیه نیز نزد او آمده و به دولت جدید ابراز اطاعت کردند.

---

خاک افغانستان صورت می گرفت و روشن نبود که افغان ها به چنین اقدامی چگونه واکنش نشان می دادند، به ویژه با توجه به آن که موضوع با آن ها هماهنگ نشده بود.

می توان تنها گمان زد که حاکمان افغان که درگیر کشاکش های درونی بودند، بعید بود از برنامه های گستره جویانه امپراتور روسیه پشتیبانی می کردند. پاول، درست مانند ناپلئون، شاید هنوز در آن هنگام در اندیشه تصرف هند و مبدل ساختن آن به مستعمره روسیه نبود. به احتمال زیاد، هدف نزدیک او تضعیف مواضع بریتانیای توانمند در خاور و جلوگیری از گستره جویی استعماری بیشتر آن بود.»

<sup>254</sup> فلسفه تبر تقسیم پشتون ها به دو بخش در چهارچوب دو دولت (نیمی در دولت سیک و پسان ها هند بریتانیایی و نیمی در دولت مصنوعی بی که به وجود آوردند و نام آن را افغانستان گذاشتند)، نیز بر همین اصل اتنوپولیتیک استوار است. انگلیسی ها به ویژه از اتحاد پشتون های جنگجو و آزادی دوست چه میان خود شان و چه با ایرانی ها و در کل اتحاد ایران و سرزمین های افغانی آن هم زیر حمایت روسیه هراس داشتند. از همین رو، سرنوشته پشتون های خاوری (وزیری ها، مسعودها، توری ها، افریدی ها، ختک ها و...) را از پشتون های باختری (درانی ها و غزایی ها و...) جدا ساختند تا بتوانند هر یک را به آسانی رام ساخته و به دام ببندازند.

هدف راهبردی انگلیسی ها از تقسیم پشتون ها در دو نوار جیواستراتژییک، کشیدن دیوارهای استوار پدافندی برای جلوگیری از رسیدن روس ها به آب های گرم بود. یکی از دلایل تشکیل کشور پاکستان در آستانه برآمدن انگلیسی ها از نیمقاره هند هم درست همین موضوع گردید. رویدادهای آینده در سده های بیستم و بیست و یکم، این دور دور اندیشی اندیشه پردازان سیاسی انگلیس را برای حفظ منافع شان در منطقه، بارها به اثبات رساند.

<sup>255</sup> نگاه شود به: بهمنی قاجار، **ایران و افغانستان**، چاپ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه ایران، 1386، ص.ص. 55-57

آقا محمد خان برای تصرف مرو نیز نامه‌یی به شاه مرادخان امیر بخارا نگاشته و با تهدید وی از او خواست تا مرو را به کارگزاران دولت ایران سپرده و از هر گونه خرابکاری در خاک خراسان اجتناب نماید.<sup>256</sup> به نظر می‌رسد تغل امیر بخارا در پاسخگویی به نامه آقا محمد خان، شاه ایران را بر آن داشته بود تا با لشکرکشی به بخارا، شاه مراد خان را سرکوب نماید.

حضور آقا محمد خان در مشهد، شاهزاده محمود ابدالی حاکم هرات را نیز به اطاعت از وی مجبور کرده بود. با این حال، آقا محمد خان به این مساله بسنده نکرد و برای اعمال حاکمیت دولت خود در مناطق بیشتری از خراسان به شاه زمان نامه دوستانه‌یی نگاشته از وی خواست تا ایالت بلخ را به دولت ایران واگذار نماید که این **درخواست آقا محمد خان مورد پذیرش شاه زمان قرار گرفت.**<sup>257</sup> **و وی با گسیل داشتن سفیری به نام گدو خان به نزد آقا محمد خان در برابر دریافت دوصد هزار تومان پول نقد با واگذاری بلخ به دولت ایران موافقت کرد.**

<sup>256</sup> میرزا محمد تقی سپهر، (لسان الملک)، ناسخ التواریخ، تهران، چاپ سنگی، 1273 ق.، جلد 1.  
<sup>257</sup> دکتر مدنی در ص. 68 **تاریخ تحولات سیاسی ایران** در این باره نوشته است «آقا محمد خان بعد از الحاق خراسان به متصرفات خود، محمد حسن خان قراغزلو را به دربار زمان شاه فرستاد و از وی خواست بلخ را به ایران واگذار کند و با وی علیه خوانین ترکستان متحد شود. زمان شاه تقاضای اول او را با دریافت دو صد هزار تومان پذیرفت و تقاضای دوم را را بلا جواب گذاشت.

استاد علی اصغر شمیم در کتاب **ایران در دوره سلطنت قاجار** در ص. 47 در این زمینه چنین نگاشته است: «...شاه قاجار خیال داشت با زمان شاه متحد شده، بخارا را از تصرف بیگانگان خارج کند. لذا از مشهد محمد حسن قراغزلو را روانه کابل نمود تا فتوحات او را در خراسان به پادشاه کابل گوشزد و از او تقاضا کند که بلخ را به عمال ایران واگذارد و در قلع ازبکان و اتباع میر معصوم با وی مساعدت نماید. زمان شاه پیشنهادهای سفیر ایران را پذیرفت و او را با گدو خان نامی از امرای خود به مشهد روانه کرد و برادر او محمود نیز که حاکم هرات بود، روابط دوستی با شاه قاجار برقرار ساخت و بدین ترتیب شاه از جانب امرای افغانستان که ممکن بود در امور بخارا دخالتی بکنند، آسوده خاطر و مصمم به دفع بیگانان گردید. ولی در همان ایام خبر رسید که سپاه روسیه به دربند نزدیک شده و قوای آن دولت برای حمله به سرحدات آذربایجان از راه قفقاز در حال حرکت است...»

داکتر یوسف حقیقی، در ص. 152-154 کتاب **«افغانستان و ایران»** در زمینه چنین نگاشته است: «... آقا محمد خان سفیری به نام محمد حسن قراغزلو را با نامه‌یی «خلعت خاصیت محتوی بر بشارت تسخیر خراسان و اظهار خواهش تقویض بلخ» به سوی زمان شاه «فرمانفرمای دارالملک کابل» و رسولی به نام اسماعیل آقا مکرری یساول را نیز با «مراسله الفت دلالة» و «منشوری مهر انگیز» به جانب محمود برادر زمان شاه و «صاحب اختیار هرات» روانه کرد (نگاه شود به: تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، انتشارات امیر کبیر، 1371، ص. 289).

وی در نامه خود به زمان شاه ضمن درخواست استرداد مناطقی همچون بلخ، میمنه، هرات و فراه- به عنوان بخشی از خاک اصلی ایران- خواهان همکاری او در خارج ساختن بخارا از دست خوانین ازبک شده بود. زمان شاه بعد از گفتگوهای فراوان با سفیر آقا محمد خان، حاضر به واگذاری بلخ به ایران در قبال دریافت دوصد هزار تومان پول به منظور تهیه اسباب جنگ بر ضد کفار هندی شد و گدو خان بارکزیایی را به منظور اجرای مفاد این توافق نامه روانه دربار قاجار کرد.

عزیز الدین وکیلی پوپلزایی در ص. 68 کتاب **«دره الزمان فی تاریخ زمان شاه»**، نام این سفیر را گدا محمد خان ذکر نموده است که به لهجه قندهاری گدو خان خوانده می‌شده است.

لرزان بودن موقعیت زمان شاه، از دلایل اصلی موافقت او با این امر بود و گر نه وی پیشتر با پناه دادن به نادر میرزا تصمیم گرفته بود به بهانه حمایت از او به خراسان لشکر بکشد. یکی از دلایل لرزان بودن حکومت زمان شاه در این برهه از زمان (به گفته سید قاسم رشتی)، اختلاف بین دو شخصیت صاحب نفوذ عمده دربار او یعنی پاینده محمد خان و وفادار خان بود. زمان شاه که به تشکیل حکومت مرکزی تمایل داشت، با نفوذ کسانی همچون پاینده خان که حکومت ملک الطوایفی را می‌پسندید، مخالف بود. به همین دلیل وفادار خان را که با سیاست هایش موافق بود، به وزارت برگزید. این انتخاب باعث حمایت پاینده محمد خان و فرزندان او از محمود-رقیب اصلی زمان شاه شد.

[شاهزاده-گ.] محمود- حاکم هرات نیز با اظهار اطاعت از آقا محمد خان تصمیم به همکاری با وی گرفت و در همین راستا دستور داد در هرات خطبه به نام پادشاه ایران بخوانند و سکه به نام او ضرب کنند. (نگاه شود به عباس مخبر، **موزه‌های ایران**)، تهران، کیهان، 1324، ص. 24.

... آقا محمد خان در شرایطی که بعد از تصرف مشهد و تسلیم کردن شاه‌رخ، خود را برای سفر به بلخ و تصرف مرو و حمله به بخارا آماده می‌ساخت، از یورش جدید سپاه کاترین دوم به منطقه قفقاز به آگاهی یافت. او که دفع این تجاوز را مقدم



با وجود این، حمله کاترین- امپراتور روسیه به قفقاز، آقا محمد خان را وادار به ترک خراسان برای مقابله با سپاهیان روسی در قفقاز نمود و وی نتوانست حاکمیت خود را بر هرات، میمنه و بلخ اعمال کرده و نیز امیر بخارا را تنبیه و یا مرو را مسخر نماید.

شاه ایران پس از خروج از خراسان، شاهزاده محمد ولی میرزا- فرزند ولیعهد خود را به فرمانمایی خراسان منصوب کرد و دستور داد تا وی به همراهی ده هزار سوار در مشهد اقامت نماید. آقا محمد در لشکرکشی به قفقاز، با وجود موفقیت های نظامی و تصرف شوشی- مرکز قره باغ در این شهر به دست ملازمانش کشته شد.

پس از کشته شدن وی، بار دیگر امیران و خان های خراسان بنای سرکشی و طغیان را گذاردند و نادر میرزا افشار نیز با حمایت زمان شاه ابدالی که تعهدات خود به آقا محمد خان را انجام نداده بود، مشهد را تصرف کرد. در نیشابور جعفر خان بیات و در سبزوار نیز الهیار خان قلیچه از فرمان دولت مرکزی سر باز زدند.

در برابر این وضعیت، فتح علی شاه که پس از قتل عمویش به شاهنشاهی ایران رسیده بود، پس از سرکوبی شورشیان در عراق عجم و آذربایجان در سال 1213 ق. به سوی خراسان حرکت کرد و در این سفر جنگی توانست حاکمان نیشابور و سبزوار و همچنین امیر گونه خان زعفرانلو کرد- حاکم خبوشان را به اطاعت از خود وادار و مشهد را محاصره کند ولی نتوانست مشهد را بگیرد و پس از مدتی به تهران بازگشت و حاکمان شهر های مختلف خراسان نیز بار دیگر به نافرمانی از دولت پرداختند. این در حالی بود که مدتی پیش از این لشکرکشی

---

بر حمله به ترکستان می دانست، با به جای گذاشتن بخشی از نیروهای خود در خراسان، با شتاب هر چه تمامتر به سوی تهران حرکت کرد تا نیروی کافی برای مقابله با روسیان جمع آوری کند. (نگاه شود به: اوری، **د کمبریج هیستوری آف ایران**، جلد هفتم، ص. 131، به زبان انگلیسی)

در آستانه حرکت آقا محمد خان به سوی جبهه قفقاز، گدو خان افغان «به شرف تقبیل بساط سپهر قیاط مستفیض» گردیده، نامه زمان شاه را که «مشعر بر تهنیت خراسان و از دیاد حشمت و اقتدار خدیو روزگار و قبول تفویض بلخ از قرار خویش و فرمایش» بود، از نظر او گذرانید. (نگاه شود به: اوری، همان جا).

[پس از کشته شدن آقا محمد خان]،.. گدو خان در بازگشت به کابل، در گزارشی مغرضانه و به دور از واقعیت، به زمان شاه گفته بود که: «...تمام قشون پادشاه ایران، مردمانی هستند تن پرور و بی هنر و راحت طلب و پریشان حال و گمانم آن است که اگر اعلیحضرت پادشاهی یک دسته از قشون افغانی را که مشتمل بر دوازده هزار باشد، به مملکت ایران بفرستد، تمام سپاه ایران تاب مقاومت نیاورده، هزیمت یابند». (نگاه شود به **تاریخ احمد شاه درانی**، ص. 166.)

[روشن است چنین چیزی بسیار به دور از واقعیت بود. شاید گدا خان با دیدن سپاهیان درباری نمایی تهران به برداشت نادرستی رسیده بود. کسانی که با تاریخ ایران آشنایی درست دارند، نیک می دانند که تیر پشت نیروهای نظامی ایران را عشایر لر و کرد و بختیاری و آذری و قشقایی و ترکمن می سازند، نه لشکریان درباری تهران و همانا همین جنگاوران قبیله بی اند که در همه جنگ ها پاسداران مرزهای ایران بوده اند-گ.]

زمان شاه زیر تاثیر این گونه گزارش ها، موقعیت را برای گسترش سلطه خود بر خراسان مناسب دید. وی ترجیح داد این کار را با حمایت از سلطه نادر میرزا بر مشهد آغاز کند. حافظ شیر محمد خان- وزیر شاه زمان ماموریت یافت از عباس میرزا و نادر میرزا- نبیره های نادر افشار- برای دستیابی به مشهد حمایت نماید. در نتیجه حمایت این وزیر، نادر میرزا نتوانست مشهد را تصرف کرده، اداره کامل آن را به دست گیرد.

محمود- برادر زمان شاه هم که مقارن درگذشت آقا محمد خان در هرات دم از استقلال زده و مردم این شهر را علیه حاکمیت زمان شاه شورانده بود، با واکنش شدید برادر مواجه شد. زمان شاه یکی از سرداران خود را مامور رویارویی با محمود کرد. سپاهیان محمود که به طور ضمنی «به کابلشاه زبان داده، بل که دل نهاده بودند»، بدون جنگ به نیروهای زمان شاه پیوستند. (نگاه شود به نوری، «اشرف التواریخ»، برگه 69).

زمان شاه بعد از رانده شدن محمود از هرات، حکومت این شهر را به فرزند خود قیصر میرزا سپرد و محمود بعد از این شکست همراه با برادر و فرزند خود- فیروز و کامران از راه سیستان و اصفهان روانه تهران گردید و برای سلطه دوباره بر هرات از فتح علی شاه یاری خواست». (نگاه شود به سپهر، **ناسخ التواریخ**، ج. 1، ص. 106).

فتحعلی شاه به خراسان، زمان شاه به هرات یورش آورد و به حکومت خودسرانه برادرش محمود در این منطقه پایان داد.

محمود پس از شکست از زمان شاه به دربار تهران پناه آورد و به امر فتح علی شاه اسماعیل آقا مکرری و چراغ علی خان نوایی در کاشان به مهمانداری از او و پسر و برادر وی کامران و فیروز پرداختند.

در سال 1213 محمود به طرف هرات حرکت کرد و به دستور فتح علی شاه، امیر علی خان حاکم قائنات و امیر حسن خان طبس به حمایت از او پرداخته و با تجهیز لشکری برای وی به فراه حمله و پس از شکست دادن سپاهیان طرفدار زمان شاه که یکی از فرماندهان ارشد آن‌ها اسحاق خان قرایی بود، این شهر را به تصرف در آوردند.

پس از تسخیر فراه، محمود به همراهی امیر علی خان خزیمه، هرات را محاصره کرد ولی موفق به گشودن این شهر نگردید و به قائنات بازگشت و محمود نیز شکست خورده و از نزدیک هرات فرار کرد. و پس از سفری به بخارا و ناکامی در جلب حمایت شاهمراد بیک ازبیک- امیر بخارا بار دیگر به دربار فتح علی شاه آمد و تحت حمایت وی قرار گرفت.

در حالی که فتح علی شاه گرفتار ناآرامی خراسان و یاغی گری بیشتر خان‌ها و حاکمان این خطه بود و زمان شاه ابدالی نیز از اجرای تعهدات خود به آقا محمد خان باز زده بود و افزون بر آن به حمایت از سرداران ایرانی همچون اسحاق خان قرایی و نادر میرزا افشار برای مخالفت با فتح علی شاه اصرار می‌کرد.

[در این هنگام بود که] مهدی علی خان بهادر جنگ به سفارت از کمپانی هند شرقی نزد فتح علی شاه آمد و شاه ایران را ترغیب کرد تا با زمان شاه جنگ کند. حکومت انگلیس هند در آن برهه با خطر حمله شاه زمان به هند رو به رو بود. زمان شاه در آن هنگام بنا به خواهش مسلمانان هند و با هدف مبارزه با نفوذ در حال گسترش مراسته به لاهور وارد شده بود.

چنین اوضاعی فرمانفرمای انگلیسی هندوستان را بر آن واداشت تا در پی اتحاد با فتح علی شاه برای جنگ با زمان شاه برآید و با ارسال نماینده‌ی بی‌دربار فتح علی شاه، سعی در تحریک وی برای مبارزه با شاه زمان بنماید.

اما زمان شاه همچنان از پی‌گیری سیاست‌های خصمانه خود در برابر فتح علی شاه و دولت ایران خودداری نمی‌کرد و حتا سفیری به نام طره باز خان را نزد شاه ایران گسیل داشت و از وی خواست تا حدود نیشابور و مزینان را به کارگزاران شاه سدوزایی بسپارد.<sup>258</sup> این اقدام، فتح علی شاه را بر آن داشت تا به طور رسمی و با صراحت محدوده حاکمیت دولت خود را برای زمان شاه مشخص و برای او این نکته را روشن سازد که دولت مرکزی در ایران به وجود آمده که جانشین شاهنشاهی صفوی است و تمام سرزمین‌های آن شاهنشاهی را متعلق به خود می‌داند.

فتح علی شاه در مراسله‌ی رسمی در این باره به زمان شاه اعلام می‌دارد: «مرو و بلخ و اندخو و شیرغان و بدخشان و میمنه و هرات و سبزووار و بست و نیشابور و طبس و قندهار و بامیان و بلوچستان و سایر مضافات خراسان از ازمنه قدیم در عهد ماضیه و دوران صفویه موسویه به این ملک موروث مقرر مسند پیرایه من وابسته بود. چنان که بخواهیم در حالت انتزاع دولتین به زیر سم ستوران لشکریان بار دیگر خواهیم آورد».

فتح علی شاه در ادامه این نامه، با تاکید بر این که قصد جنگ و خونریزی بیهوده را نداشته و امیدوار است تا بدون جنگ حاکمیت دولت خود را بر خراسان اعمال نماید، به زمان شاه یاد آور می‌گردد «در مملکت قدیمه ایران

<sup>258</sup> این اقدام زمان شاه در آن برهه حساس و خطرناک که قصد لشکرکشی به هند را هم داشت و درون کشور هم وضع بسیار لرزانی داشت، بسیار شگفتی بر انگیز است. لغزش دیپلماتیک بزرگی که دشمنی ایران را بر انگیخت و در آینده به بهای بر افتادن او از قدرت انجامید.

شگفتی بر انگیز این که او در این هنگام توان نگهداری نه تنها این شهرها، بل بخش بیشتر کشور خود را هم نداشت. به ویژه پس از آن که سردار پاینده محمد خان را کشت، ارکان دولت وی نیز لرزان شده بود. گ.

زمین چشم حرص و حق تمکین نگشاید و ننماید زیرا که این ملک محروسه و موروثه من است... و حفاظت حدود و شرافت ناموس سلطنت از فرایض و شرایف انسانی ما بوده.»

مراسله فتح علی شاه با واکنش زمان شاه مواجه گردید و وی شاه قاجار را به مبارزه فرا خواند و از او خواست تا ادعاهای خود را با شمشیر ثابت بنماید. این نامه نگاری ها، فتح علی شاه را ترغیب کرد تا برای دومین بار به خراسان لشکرکشی کرده و با سرکوب خان ها و حاکمان سرکش این سرزمین، مقدمات یک رویارویی بزرگ با شاه زمان را فراهم کند. اما این سفر جنگی فتح علی شاه نیز راه به جایی نبرد و وی که همچنان با تهدید های گوناگونی در مناطق دیگر ایران رو به رو بود، ناچار به تهران بازگشت.

در پی این وقایع، دولت انگلیس، سر جان ملکم را به سفارت به دربار فتح علی شاه گسیل داشت و وی موفق شد با دولت ایران معاهده های سیاسی و تجاری را منعقد نماید.

... عهد نامه ایران و انگلیس در شرایطی بود که روسیه تزاری به رهبری پل (پاول) و فرانسه به سروری ناپلیون در اندیشه مبارزه با انگلیس و حتا حمله به هند و نابودی حاکمیت انگلیس بر این کشور بودند و زمان شاه چنان چه پیشتر از این هم گفته شد، در صدد لشکرکشی به هند بود.

عهدنامه ایران و انگلیس در چنین اوضاعی برای انگلیس ها بسیار رضایت بخش و مفاد آن که حاوی ممانعت ایران از حمله زمان شاه و فرانسه به هند بود، تهدیدات مهمی را از دولت انگلیسی هند رفع می کرد. با وجود این، به نظر می رسد این معاهده تاثیر چندانی عملی در سیاست های دولت ایران نداشت و فتح علی شاه بدون توجه به چنین عهد نامه یی، سیاست های قبلی خود را تعقیب می کرد.

در باره حمایت از شاهزاده محمود نیز چنانچه پیش از این اشاره شد، فتح علی شاه قبل از مذاکره با سفیری از انگلستان و حتا پیش از ورود مهدی علی خان بهادر جنگ به ایران، از محمود حمایت کرده و به سرداران خود دستور داده بود تا محمود از برای پیروزی بر زمان شاه پشتیبانی کنند و با توجه به چنین سابقه یی و افزون بر آن مناسبات خصمانه زمان شاه با فتح علی شاه و نامه نگاری هایی که شرح آن رفت، حمایت فتح علی شاه از تلاش محمود برای براندازی زمان شاه طبیعی و بنا به اذعان خود مهدی علی خان بهادر جنگ- اولین سفیر فرمانفرمای انگلیس هند در دربار فتح علی شاه، بدون تحریک انگلیسی ها انجام شدنی بود.

به هر رو، در سال 1217 ق. سومین و مهم ترین سفر جنگی فتح علی شاه به خراسان صورت گرفت و در همین سفر بود که بیشتر حاکمان و خان های خراسان از شاه اطاعت کردند و مشهد نیز بار دیگر محاصره گردید. ولی فتح علی شاه به درخواست میرزا مهدی مجتهد از تصرف با قهر و غلبه مشهد منصرف گردیده و حتا خود نیز به تهران بازگشت و ادامه محاصره را به شهزاده محمد ولی میرزا فرزند چهارم خود واگذاشت که وی سر انجام در رمضان 1218 توانست مشهد را تسخیر کرده و بدین وسیله حاکمیت دولت مرکزی را بر قسمت های وسیعی از خراسان تثبیت نماید.

پیش از این وقایع هم در سال 1216 ق. شاهزاده محمود سدوزایی با حمایت فتح علی شاه بار دیگر به سمت قندهار حرکت کرده و این بار با استقبال خان ها و روسای طوائف افغان که از زمان شاه ناراضی بودند، رو به رو شد و توانست زمان شاه را از سلطنت خلع کرده و دستور بدهد تا وی را نابینا کنند.

در خلع زمان شاه، افزون بر حمایت فتح علی شاه از محمود سدوزایی، نقش خان های بارکزیایی و در راس آن ها وزیر فتح خان نیز که پدرش- سردار پاینده خان بارکزیایی به وسیله شاه زمان اعدام گردیده بود، حائز اهمیت زیادی بود.<sup>259</sup>

به هر رو، چنانی که دیده می شود، درگیری زمان شاه با برادرش محمود از یک سو، با خاندان بزرگ و بانفوذ بارکزیایی از سوی دیگر (که به ویژه پس از کشته شدن سردار پاینده محمد خان بسیار تیره شده بود و به آن انجامیده بود تا پسران او به رهبری وزیر فتح خان به پشتیبانی از شهزاده محمود بپردازند) و بازی نه چندان موفق

<sup>259</sup> نگاه شود به: بهمنی قاجار

او در بهره‌گیری از اوضاع تیره و تار ایران پس از کشته شدن آقا محمد خان قاجار از سوی دیگر (که منجر به دشمنی میان او فتح علی شاه گردیده بود)، او را در وضع بسیار دشواری قرار داده بود.

درست در همین هنگام بود که دست ماهر دیپلماسی انگلیس از آستین بیرون برآمد و توانست با فتح علی شاه همدست شده و به یاری او زمان شاه- بزرگترین دشمن خود را به راحتی به دست برادرش محمود و خاندان پر شاخ و برگ بارکزیایی به رهبری وزیر فتح خان از میان بردارد.

در این جا بایسته است یاد آور گردیم که در میان گردانندگان دولت قاجار در آن برهه، تنها دولتمرد آگاه و سیاستمدار روشن بینی که به ترفندهای انگلیسی‌ها پی برده و مخالف از میان بردن زمانشاه (به رغم لغزش‌های او) و کمک به شهزاده محمود دیوانه و کامران میرزا- پسر نیمه دیوانه اش بود، میرزا ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی- نخستین صدر اعظم پادشاهی قاجاریه معروف به کلانتر بود که بهای سنگینی به خاطر این کار پرداخت.

محمود محمود در ص. ص. 124-125 جلد نخست *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم* در باره شیرازی می‌نویسد: «...مردی مآل اندیش و با تدبیر بوده، فتوحات آقا محمد خان و موفقیت‌های او مرهون رای و تدبیر و سیاست ماهر این مرد بوده است.

...ابراهیم خان اعتماد الدوله، نخستین شخصی است که گرفتار چنگال بی رحم سیاست خارجی گردید. گناه نابخشودنی این مرد نامی آن بود که مانع گردید فتح علی شاه پیشنهادهای مهدی علی خان بهادر جنگ فرستاده فرمانفرمای هندوستان را عملی کند. یعنی مانع شد شاه ایران به افغانستان لشکر کشیده، آن قسمت از قلمرو ایران را خراب و ویران نماید و امیر آن روز کابل را از امارت خلع کند.

این گله را سال بعد سر جان ملکم از صدر اعظم ایران نمود و ایراد کرد که چرا مانع شه‌ریار ایران [شده بود تا] انتقام شیعه‌های افغانستان را از افغان‌های سنی بکشد. صدر اعظم ایران جواب می‌دهد، سیاست از مذهب جدا است. صلاح نبود شاه برای یک چنین کار کوچکی، یک قسمت از مملکت خود را ویران کند و سکنه آن را قتل عام نماید. از این جواب، سر جان ملکم، صدر اعظم ایران را شناخت و با افکار او آشنا شد.

...میرزا ابراهیم خان برای همین عقل و تدبیر و مآل اندیشی منفور گردید و در دربار ایران غیر لازم شناخته شد.

در *صدر التواریخ* خطی در باب کشتن اعتماد الدوله [است که] چنین می‌نویسد: «... وزیران کارآگاه و امنای دربار گردون جاه چنان صلاح دیدند که به حکم ضل الهی و سایر بلدان مامور شدند که در روز معینی تمام آن حکام را که بستگان حاجی ابراهیم خان بودند، گرفته، به کیفر و عقوبت آرند... و هر یک را مکفوف البصر و معدوم الاثر نمودند.

...به ماموران ولایات از جانب اعلیحضرت پادشاهی چنان اشاره شده بود که در غره ذی الحجه الحرام 1215 اساس زندگانی حاجی ابراهیم خان را بر هم خواهیم زد. شما هر یک در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و سایر بلاد در روز اول ذیحجه هر یک از بستگان ابراهیم خان را که مرجع مشاغل دیوانی هستند از پای در آورید و اگر زودتر از این تاریخ به مقر ماموریت خودتان رسیدید، به ملایمت و سلامت نفس حرکت کنید تا غره ذی الحجه بیاید و مواقع انجام ماموریت شما در رسد...

میرزا ابراهیم خان را در غره ذی الحجه 1215 هجری قمری در تهران ماخوذ، هر دو چشم او را برکنند و زبانش را بریدند و او را زبون ساختند و مغلوبا با زن و فرزندش به قزوین فرستادند و از آن جا به جهان دیگرش فرستادند.»

این گونه، انگلیسی‌ها به کمک دربار و شاه ایران، بزرگترین مخالف خود را از سر راه برداشتند. زیرا نیک می‌دانستند که مادامی که چنین مرد خردمند و آزاده‌یی سر رشته امور دولت ایران را در دست دارد، محال است بتوانند برنامه‌های خود را در منطقه پیاده نمایند.

در این جا باید به یک نکته دیگر هم باید توجه کرد: در آن هنگام، روابط ناپلیون با پاول (پل) یکم روسیه بسیار نزدیک بود و برای لشکرکشی باهمی به هند به توافق رسیده بودند. نزدیکی روسیه به ناپلیون، دست این کشور را برای تاخت و تاز به ترکیه و ایران باز نموده بود و درست در همین اوضاع، ایران هم به اتحاد با انگلیس نیاز داشت. این بود که زمینه برای امضای نخستین قرار داد میان دو کشور فراهم گردید و شاه ایران که در رویارویی با روسیه، به شدت نیازمند یاری انگلیس بود، به خواست آن کشور مبنی بر کنار زدن زمان شاه پاسخ مثبت داد.

داکتر مدنی در جلد یکم تاریخ **تحولات سیاسی** در ص. 101 می نویسد: «خطر برای انگلیس بسیار جدی بود. ناپلیون در 1800 قدرت بی سابقه‌ی داشت. او در بهار آن سال از کوه‌های آلپ گذشت و امپراتوری اتریش را شکست داد. به طوری که جنرال ملاس فرمانده قوای اتریش در وضع تسلیم شرایط ناپلیون را پذیرفت. پاول یکم امپراتور روسیه که با ارتش بیکرانی به فرماندهی سوورف در ایتالیا در برابر ناپلیون می جنگید، پس از [دادن] چهل و پنج هزار نفر تلفات، به روسیه عقب نشینی کرد و قسمت دیگری از قوای او که در اختیار انگلیس بود و برای تصرف هند تلاش می نمودند، یا کشته شدند و یا به اسارت درآمدند.

پاول که حریف را این چنین نیرومند یافت، جذب او شد و راه اتحاد با ناپلیون را در پیش گرفت. پاول و ناپلیون هر دو می دانستند که حکمرانان داخلی هندوستان با استقرار سلطه انگلیس بر آن سرزمین مخالف اند و یک حمایت خارجی می تواند آن ها را در قیام علیه انگلیس موفق سازد. بنا بر این، موافقت کردند به هند حمله نمایند. در جنوری 1800 پاول اول فرمانی صادر کرد و پرنس اورلف را مامور حمله به هند ساخت.»

استاد علی اصغر شمیم در ص. 58-59 کتاب **تاریخ تحولات سیاسی ایران** می نویسد: پس از آن که «انگلستان در جنگ های دریایی نیروی فرانسه را نابود ساخت، ناپلیون برای آن که قوای دریایی آن دولت را از آب های اروپا دور سازد و در صورت امکان به جزایر بریتانیا حمله برد، نقشه ای طرح کرد به این ترتیب که سپاه فرانسه به کمک عثمانی و از راه ایران به هندوستان حمله ببرد. در این صورت، انگلستان ناچار برای حفظ آن مستعمره نیروی دریایی و بیشتر قوای زمینی خود را در اقیانوس هند متمرکز خواهد کرد. آن گاه سپاه فرانسه به کمک اسپانیا و هالند به جزایر بریتانیا هجوم کند.

اگر نقشه سیاسی و جنگی ناپلیون اجرا می شد، همان طوری که حدس زده بودند، انگلستان را در برابر فرانسه مجبور به تسلیم می کرد. اما در هنگام اجرای مقدمات نقشه، مشکلات و موانعی پیش آمد که ناپلیون را از انجام مقاصدش مایوس نمود.

مقدمات اجرای نقشه حمله به هندوستان به وسیله فرانسه، مستلزم جلب رضایت عثمانی و ایران بود. اقدام او موجب بروز رقابت شدید سیاسی بین فرانسه و انگلستان در ایران گردید. ناپلیون می خواست راه حمله به هندوستان را در ایران به دست آورد و دومی کوشش می کرد با ایجاد موانع و مشکلات از اجرای نقشه ناپلیون جلوگیری نماید. در این میان دربار فتح علی شاه می خواست برای دفع سپاهیان روس از سرحدات قفقاز به متحدی بیاید.»

روشن است مادامی که ناپلیون متحد روسیه بود، فرانسه نمی توانست همپیمان ایران که با روسیه بر سر گرجستان دشمنی داشتند و درگیر نبرد بودند، گردد. تنها قدرت بزرگی که می توانست چنین نقشی را بازی نماید، انگلیس بود.

هر چه بود، به سال 1801 قرار داد ایران و انگلیس بر ضد روسیه و شاه زمان به امضاء رسید و شاه زمان از سوی شهزاده محمود و وزیر فتح خان به همکاری آشکار ایران و با حمایت نهان انگلیس بر افتاد و کشور وارد یک مرحله بسیار خطرناک خانه جنگی و فروپاشیدگی گردید که سر انجام به واژگونی خاندان سدوزایی و روی کار آمدن خاندان بارکزیایی منجر گردید.

در آستانه این ماجرا، به گفته محمود محمود،<sup>260</sup> «زمان شاه خود به این نکته برخورد کرده بود و مایل بود پادشاه ایران را از خود راضی نگاهدارد و نگذارد جنگ بین افغانستان و ایران به نفع انگلیسی ها و به زیان هر دو تمام شود.

<sup>260</sup> تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد یکم، ص. 241-242

هنگامی که انگلیسی‌ها به زور طلا فتح علی شاه را بر ضد افغانستان تحریک می نمودند، او نیز سعی می کرد آتش غضب فتح علی شاه را فرونشاند. فقط چیزی که بود، کار از کار گذشته و آتش فتنه در افغانستان شعله ور شده بود و زمان شاه خود در میان آن آتش می سوخت و درد را خوب احساس می کرد و تشخیص می داد.

ولی چه سود، پس از مرگ حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله، نه فتح علی شاه و نه درباریان او هیچ یک از موضوع باخبر نبودند و تا این آتش فتنه که هند و افغان را فراگرفته بود، به ایران نیز سرایت نکرد، شاید کسی از خطر آن آگاه نگردید و عمر فتح علی شاه هم وفا نکرد که خود ثمره این مجاهدت های خود را بچشد و بداند چقدر تلخ و ناگوار است. به هر حال، اگر خود نچشید، اولاد او چشیدند و با زهر آن نیز هلاک شدند.

در کتاب ناسخ التواریخ چنین آمده است:

«از طرف دیگر، طره بازخان افغان نزد شاه زمان برسید، معروض داشت که در مملکت ما مسموع افتاده که شهریار آهنگ خراسان فرموده، همانا سفر شهریار به خراسان موجب آشفتگی و پریشانی امصار و بلدان است. اگر سفر خراسان به دیگر وقت افتد، از اشفاق شاهانه بعید نباشد. فتح علی شاه در پاسخ او مکتوبی کرد که ما را از طلب ملک موروثی و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در این کار سخنی باشد از زبان شمشیر جواب خواهد گرفت.»

فتح علی شاه در اواخر سال دوم جلوس خود عازم خراسان گردید و شاهزاده محمود [سدوزایی] را همراه برد و در خراسان او را به امراء خراسان سپرد که در اسعاف و انجاح مقصودش که تسخیر کابل و قندهار است، دست باز دارند، آن ها نیز مساعدت لازمه را با او نموده به قاین آمد، اعداد لشکر کرده راه افغانستان پیش گرفت و در اراضی قندهار این خبر پراکنده شد که اینک شاهزاده محمود از شهریار ایران فتح علی شاه استمداد کرده و به حکم او لشکری ساخته بدین جانب تاخته، افغانان را از این خبر آشفته خاطر گردانید و جنگ او را از صلاح و صواب دور دانسته لاجرم او را پذیره شده به زحمت به قندهار در آوردند و کمر خدمتش بر میان استوار کردند.

شاهزاده محمود این معنی به فال نیک گرفت. پسر خود کامران میرزا را در قندهار به حکومت بازداشت. با لشکری جنگجوی آهنگ کابل کرد و از آن سوی زمان شاه با سپاهی لایق از کابل بیرون شده در برابر برادر صف برزد و جنگ در گرفت. لشکر زمان شاه شکست خورد و خود نیز گرفتار گردید و شاه محمود بفرمود تا هر دو چشم او را از بن برآوردند.

قیصر میرزا پسر شاه زمان که در هرات نشیمن داشت، شهر هرات را به فیروز میرزا برادر شاه محمود گذاشته راه فرار پیش گرفت و در سمنان به درگاه [فتح علی-گ.] شاه پیوست.»

با فروپاشی امپراتوری درانی و پیش آمدن انگلیسی ها به سوی سرزمین های اعماق قاره و همگام با آن، پیشروی روس ها به سوی جنوب، رویارویی های بی پایان دو قدرت بزرگ جهانی در این منطقه از جهان آغاز گردید که پسان ها منجر به لشکرکشی انگلیسی ها به سرزمین ما و راه افتادن جنگ افغان و انگلیس گردید. جنگی که شرح آن را در کتاب دست داشته می خوانید.

در این جا بایسته می دانیم برای این که تصور روشن تری از اوضاع جهان به دست بیاید و بتوانیم علل و عوامل جنگ و پیش زمینه های آن را در پرتو رویدادهای اروپا و جهان بهتر درک نماییم، اندکی به پس منظر تاریخی اوضاع در پهنه سیاست های جهانی بنگریم.<sup>261</sup>

«در عهد کاترین (ایکاترینای) دوم، روسیه سیاست پیشروی به سوی آب های آزاد و گرفتن تنگه های داردانل و بوسفور را در محور دریای سیاه- مدیترانه در دستور کار داشت- (مساله نام نهاد خاور). در همین سال ها بود که نبردهای سنگینی میان روسیه و ترکیه روان بود. در جنگ هایی که در عهد کاترین دوم رخ داد، سووروف شکست خرد کننده یی را در ماه جون 1789 و سپتامبر همین سال به ترک ها تحمیل کرد.»

آن چه شگفتی بر انگیز است، این است که در این جنگ ها، اتریش که در گذشته یکجا با فرانسه، ترکیه را در برابر روسیه بر می انگیزت، این بار خود برای در هم کوبیدن ترکیه همدست روسیه بود.

<sup>261</sup> نگاه شود به کتاب روسیه و خاور، ترجمه آریانفر.

یادآوری: در کتاب *آغاز بازی بزرگ، فروپاشی امپراتوری درانی و پدیدایی افغانستان*، کوشیده ایم منظره روشن تری از اوضاع سیاسی جهان در آن برهه پرداز نماییم. در این جا تنها به گونه فشرده آگاهی هایی را پیشکش نموده ایم.



سوروف در 1790 دژ اسماعیل را از ترک ها گرفت. همروند با آن در دریا، دریابد اوشاکف در ماه جولای 1791 در نزدیکی فنودوسی، در ماه اگست در نزدیکی «تندر» و در ماه جولای در نزدیکی کالیکارکی نیروی دریایی ترکیه را در هم شکست. کاترین دوم در این هنگام طرح نامنهاد «یونان» را مطرح کرد که بر پایه آن باید ترکیه از اروپا رانده می شد و امپراتوری یونان احیا می گردید. مگر این طرح نافرجام ماند.

این بود که روسیه به محور قفقاز متوجه گردید. آقا محمد خان با پخش سیطره خود بر ایران، به رغم هشدارهای چند باره روسیه و قرار داد امضاء شده گیورگیف در باره قیمومیت روسیه بر گرجستان، به سال 1759 به تفلیس لشکر کشید.

... تابستان 1796 روسیه با آقا محمد خان اعلام جنگ کرد و سپاهانی به فرماندهی جنرال زویف به گرجستان گسیل گردید. ارتش روسیه نبردها را تنها با حکام بومی پیش می برد که بخشی از آن ها به سلطان ترکیه و دیگران به آقا محمد خان متمایل بودند. خود مقصر جنگ-آقا محمد خان، پس از یورش پیروزمندانه بر گرجستان، از تصادم با ارتش روسیه کنار ماند.

مرگ ایکاترینای دوم به پیشروی بیشتر ارتش روسیه که مقارن با این زمان در بند، باکو، گنجه و برخی دیگر از شهرهای قفقاز را گرفته بود، مزاحمت کرد. بخش اصلی ارتش از طریق رود اراک گذشته بود که پاول یکم (1796-1801) که به امور اروپایی بیشتر دلچسپی داشت، دستور گسستن لشکرکشی به پارس را داد. آقا محمد خان که از چرخش نو رخدادها به شور آمده بود، به سال 1797 تصمیم گرفت قاطعانه حاکمیت خود را بر گرجستان برپا و قره باغ را تصرف نماید.

او از رود اراک گذشت و در دژ شوشی در انتظار بازگشت سپاهیان روسی اطراق کرد. وضع گرجستان نومید کننده بود. مگر پس از گذشت چند روز بعد از اشغال شوش، آقا محمد شب هنگام به دست نوکران خود کشته شد (به گمان بسیار در نتیجه دسیسه) و از یورش به سرزمین گرجستان باز ماند.

سده نهم نه به نوبه آخر در تاریخ پیوندهای روسیه- ایران در نتیجه وخامت در «مساله خاور» در سیاست های جهانی، هنگامی که منافع بازرگانی و سیاسی دولت های اروپایی وارد تضاد حاد گردید، سده جنگ ها شد. هنوز در زمان فرمانروایی آقا محمد خان قاجار، فرانسه و بریتانیای کبیر (هر یک جدا از یک دیگر) تلاش های همه جانبه یی را برای برهم زدن مناسبات روسیه و ایران و در دامن زدن به جنگ به درازا کشیده میان روسیه و ایران، برای منحرف ساختن توجه روسیه از امور اروپا به خرج می دادند.

«روسیه هنگام فرمانروایی پاول یکم، پس از جنگ های پیروزمندانه با ترکیه و گرفتن جزیر نمای کریم، مشی گرفتن گرجستان، ارمنستان و شماری از خان نشین های ماورای قفقاز را پیش گرفت. در ماه دسامبر 1800 پاول اعلامیه یی را در باره الحاق گرجستان به روسیه امضاء کرد و با ناپلیون بناپارت در باره لشکرکشی باهمی به هند از راه ایران، به موافقت رسید. مگر به زودی کشته شد و لشکرکشی صورت نگرفت.

امپراتور نو- الکساندر یکم (1801-1825) پس از ترددهایی چند، مانیفیستی را در باره اداره نو گرجستان تایید کرد که سازگار با آن، به کنورینگ- فرمانده کل نوگماشته در قفقاز دستور داده شد تا در باره آرایش اردوگاه ضد ایرانی با خان های ماورای قفقاز به سازش برسد. در این هنگام، فتح علی شاه تدبیرهای پرشوری را برای تصرف گرجستان و خانات مسلمان ماورای قفقاز به کار بست.

بهار سال 1803 به خواهش شهزادگان گرجستانی- یولون و الکساندر و دیگر حاکمان گرجستانی متمایل به ایران، شاه در پی آن شد که با سپاه به گرجستان یورش بیاورد. نه تنها حکام گرجستانی، بل نیز ارمنی و خان های مسلمان که منافع شان میان روسیه و ایران اختلاف پیدا می کرد و به اقتضای اوضاع، نظر به تمایل و خوش بینی به این یا آن جانب کشانیده می شدند، به هموردی سیاسی حاد وارد شدند. جنگ روس با گنجه به سال 1808 آغاز گردید که پس از آن خان گنجه بی درنگ خود را وابسته به شاه ایران اعلام کرد و برخورد میان دو کشور را ناگزیر گردانید. روند و نتیجه جنگ که ظاهرا تا 1813 ادامه پیدا کرد، با شکست کامل ایران و امضای قرار داد گلستان پایان یافت.

در این میان، در 1804 مناسبات روسیه و فرانسه آشکارا رو به خرابی گذاشت و در سیاست خارجی الکساندر یکم گرایش به سوی نزدیکی به انگلیس برای آرایش اردوگاه تازه در برابر ناپلیون دیده می شد.

در 1805 جنگ میان فرانسه و ائتلاف ضد آن («ائتلاف مقدس») به شمول روسیه آغاز گردید. ناپلیون تلاش داشت مدیترانه و دریای سیاه را زیر کنترل در آورد. زیرا می خواست از راه مصر و ترکیه به انگلیس و هند ضربه وارد کند. از این رو، پویا شدن سیاست روسیه در بالکان و قفقاز، موجب بروز اختلافات جدی میان فرانسه و روسیه گردید و این کار به سود انگلیس بود.

در گرمگرم این پیشامدها، ناپلیون با بهره گیری از فرصت، نخست در 1805 و سپس در 1806 دو هیات به ایران فرستاد و در برابر روسیه به پارس پیشنهاد کمک کرد. چون پارس در این هنگام سخت زیر فشار روسیه بود، و از انگلیسی ها (که با شکستن پیمان و با زیر پا نهادن قرار داد، هیچ کمکی به ایران در رویارویی با روسیه نکرده بودند) نومید شده بود، با فرانسه- نیرومندترین دولت اروپا همپیمان گردید و سفیر خود را به اروپا فرستاد که در 1807 پیمان فیکن اشتاین را امضاء نمود.

بر پایه این پیمان، فرانسه متعهد گردید از پارس در برابر روسیه پشتیبانی نماید و در عوض پارس همکاری خود را با فرانسه در اقدامات آن در برابر انگلیس به گردن گرفت.<sup>262</sup> مگر تحول اوضاع در اروپا مجال نداد این پیمان در عمل پیاده گردد. زیرا در همین سال ناپلیون الکساندر اول- امپراتور روس را شکست داد و پس از آن، فرانسه و روسیه در تیلسیه شالوده یک پیمان تازه در برابر انگلیس را طرحریزی نمودند.

اندیشه تاکتیکی این پیمان چنین بود که استراتژی کانتیننتال (قاره پی) ناپلیون بدون همکاری روسیه نمی توانست موثر باشد. ناپلیون می دانست که در دریا شکست دادن انگلیس بسیار دشوار است و در خشکی بدون همکاری روسیه نمی تواند به هدف اصلی خود که دستیابی به هندوستان است، برسد. بر پایه پیمان تیلسیه، فرانسه و روسیه گستره نفوذ سیاسی در اروپا را تقسیم نمودند. ناپلیون دست های روسیه را در ترکیه و پارس آزاد گذاشت و مناسبات دیپلماتیک روسیه با انگلیس قطع گردید.

از این رو، انگلیسی ها بار دیگر در استراتژی خود نقش ارزنده پی برای ایران قایل شدند و در برابر جلوگیری از پیشروی فرانسه و روسیه به سوی هند، به آن کشور رو آوردند. چون پارس نیز از کمک فرانسه نومید شده بود، زمینه برای امضای دومین سازشنامه پارس و انگلیس در 1808 فراهم گردید.<sup>263</sup>

در این میان، در سال های 1806 تا 1811 جنگ های سختی میان روسیه و ترکیه در گرفت. فرماندهی سپاهیان روس را فیلد مارشال کتوزف به دوش داشت. او شکست بزرگی به ترک ها تحمیل کرد و در ماه مه 1812 سازشنامه بخارست را با آن ها به امضاء رساند. با امضای این عهد نامه، امیدهای ناپلیون در اتحاد با ترکیه در برابر روسیه که مناسباتش بار دیگر با آن تیره شده بود، نیز برباد رفتند.

در اوایل 1812 ناپلیون آشکارا برای جنگ با روسیه آمادگی می گرفت. او در فبروری 1812 با پروس و در ماه مه همین سال با اتریش سازشنامه هایی را بر ضد روسیه به امضاء رساند. ناپلیون در نظر داشت با گرفتن روسیه، آن کشور را به تخته خیزی برای پرش به سوی هند بریتانیایی مبدل گرداند.

---

<sup>262</sup> درست در همین هنگام بود که انگلیسی ها در اندیشه بستن پیمان با شاه شجاع درانی- برادر شاه زمان که در پی یک رشته رویدادها شاه محمود را از تختگاه کابل برانداخته بود، گردیدند و الفنتون را به دربار او فرستادند که با او عهدنامه پی بست. روشن است شاه محمود- حریف شاه شجاع که او را بر انداخته بود، هوادار ایران بود- ایرانی که همپیمان فرانسه- دشمن خونی انگلیس بود. از همین رو، شاه شجاع به منظور جلب حمایت انگلیسی ها در مبارزه بر سر قدرت با شاه محمود و برادران وزیر فتح خان و ایران؛ با انگلیس پیمان بست.

<sup>263</sup> شاید هم روی کار آمدن دو باره شاه محمود هوادار ایران و بر افتادن شاه شجاع الملک که به رغم داشتن پیمان با انگلیس با سکوت آن کشور و تماشای واژگونی او از دور صورت گرفت، چونان رشوه سیاسی پی بوده باشد برای ایران. هر چند در بر افتادن شاه شجاع بیشتر عوامل درونی موثر بود تا خارجی. مگر روشن است که شاه محمود از پشتیبانی ایران برخوردار بود و ایران او را بر شاه شجاع هوادار انگلیس ترجیح می داد و از او حمایت می کرد.

از این رو در 12 جون 1812 با ارتش بیکرانی (گراند آرمه- متشکل بر چهار صد تا شش صد هزار سپاهی) به روسیه یورش برد. نبرد ناپلیون در برودین(برودینو) در حومه مسکو با روس ها یکی از سنگین ترین و خونبار ترین جنگ های تاریخ جهان بود که او در این جنگ با گراند آرمه خود در برابر سپاهیان روس به رهبری فیلد مارشال کتوزف قرار گرفت.

هر چند ناپلیون موفق می گردد سپاهیان روس را شکست بدهد اما چنان تلفاتی سنگینی می بیند که به رغم تصرف مسکو و پاییدن دو ماهه در آن شهر، از ترس شکست کامل و افتادن به محاصره، ناگزیر به ترک آن و عقب نشینی خفت بار به پاریس می گردد. هنگام عقب نشینی، دسته ها و گروه های چریکی روس ها که همه راه های رسانایی خوار بار را به مسکو بسته بودند، پیهم بر ارتش او شیبخون می زنند و هر باری شماری بسیاری از سپاهیان خسته و درمانده او را از پا در می آورند و این سان پیگرد سپاهیان ناپلیون تا پاریس ادامه می یابد و هنگامی که ناپلیون به پاریس می رسد، دیگر آن جهان ستان سترگ نیست که آهنگ گیتی گشایی نموده بود.

این است که پس از شکست از روسیه و در پی آن با شکست در جنگ واترلو در برابر ارتش های ائتلاف ضد فرانسه، استراتژی کانتنتال ناپلیون با شکست رو به رو گردیده و فرانسه در سده نهم در رویارویی های جهان شمول در کار زار جهانگشایی ها، جا را برای روسیه و انگلیس وا می گذارد. رویارویی که در آسیای میانه نام «بازی بزرگ» را به خود می گیرد.

به هر رو، در آغاز سده نهم، ناتوانی ترکیه برای کشورهای اروپایی آشکار گردیده بود و هر یک از آنان می خواستند از این زمینه به سود خود بهره بردارند. فرانسه هدف دستیابی به سوریه، مصر و تسلط بر خاور میانه را دنبال می کرد. انگلیس که از دیدگاه اقتصادی بیشتر از دیگر کشورها توسعه یافته تر بود، در این برهه هدف های بزرگی داشت و در نظر داشت امپراتوری بیمار عثمانی را به مستعمره خود مبدل نماید.

هدف روسیه این بود که دست ترکیه را از قفقاز کوتاه ساخته و تسلط خود را بر دریای سیاه پهن سازد. همچنان راهیابی به دریای مدیترانه و کنترل بر تنگنای باسفر و داردائل از آرمان های روسیه بود. در این هنگام انگلیسی ها برای جلوگیری از افتادن ترکیه به دست روس ها در پی آن بودند تا دست های روسیه را با سازشنامه در مساله یونان ببندند. در این راستا در فبروی 1826 هیات دیپلماتیک را به ریاست ویلینگتون به پتربورگ فرستادند.

نیکلای یکم حاضر گردید در مساله یونان با انگلیس همکاری نماید. مگر در عین حال، در سازشنامه پی که به تاریخ 4 اپریل در پتربورگ به امضاء رسید، با بهره گیری از بی کیاستی ویلینگتون، توانست یک بند را بیفزاید که بر پایه آن در صورت بروز اوضاع بحرانی، دست های روسیه در ترکیه باز گذاشته می شد.

حکومت انگلیس که متوجه لغزش ویلینگتون گردیده بود، کوشید راهیافت های دیگری برای زیر فشار گذاشتن روسیه پیدا نماید. از این رو تلاش ورزید تا رویارویی روسیه و پارس را در قفقاز دامن بزند. و به این سان، توجه روسیه را از مسایل بالکان به مسایل آسیایی برگرداند. از این رو، عمال انگلیس در پارس کارزار گسترده پی را به راه انداختند. تابستان سال 1826 فرستاده ویژه روسیه شهزاده منشیکف به ایران آمد. او دستور داشت مناسبات روسیه و ایران را بهبود بخشد. مگر نتوانست کاری پیش ببرد.

به تاریخ 23 جولای 1826 سپاهیان سواره ایرانی به قره باغ یورش آوردند و این گونه یک بار دیگر جنگ روس و پارس آغاز گردید. بر پایه طرحی که کارشناسان نظامی انگلیس ریخته بودند، نیروهای اصلی ایران 33000 نفر به فرماندهی عباس میرزا به دره کور شتافتند تا گنجه را بگیرند و راه اصلی میان روسیه و گرجستان (تفلیس- باکو-استراخان) را ببندند. عملیات منظم پارس را چهل هزار رزمنده پیاده و 140 هزار سوار همراهی می کردند. هدف اصلی سپاهیان پارسی این بود که تفلیس را بگیرند و روس ها را از رودخانه تریک پس بزنند.

سپاهیان روس تنها ده هزار نفر بودند. 1300 سرباز روس به فرماندهی یرمولف توانستند چهل و هشت روز آزگار در دژ شوش سپاه بیکران ایران را بر جا میخکوب نمایند. تنها در ماه سپتامبر عباس میرزا با دور زدن شوش توانست گنجه را بگیرد. مگر شکست خورده، به فراسوی اراک عقب نشست. در این هنگام پاسکویچ به فرماندهی سپاهیان روسی گماشته شد و با نیروهای تازه نفس به ارمنستان یورش برد.

روس ها در ماه جولای نخجوان و در اکتبر ایروان را گرفتند و به تاریخ 25 اکتبر به تبریز رسیدند و تهران با خطر سقوط رو به رو گردید. انگلیسی ها با ترس از انهدام کامل نیروهای پارس، خواهان میانجیگری گردیدند. پاسکویچ میانجیگری انگلیسی ها را رد کرد. مگر حاضر شد پکراست با عباس میرزا گفتگو کند. هیات صلح روسیه را دیپلمات نامور روس- الکساندر گریبایدف رهبری می کرد.

به تاریخ دهم فبروری 1828 در ترکمانچای سازشنامه یی که از سوی گریبایدف تدوین گردیده بود، به امضاء رسید. بر پایه این سازشنامه، پارس از ادعا بر آذربایجان شمالی، ارمنستان و نخجوان چشمپوشی کرد و از داشتن ناوگان دریایی در دریای کسپین محروم گردید و به این سان روس ها بر قفقاز دست یافتند. (تسلط روس ها بر قفقاز، جنبش های آزادی خواهی را بر انگیزت به ویژه شیخ شامل در سال های 1834-1859 به مبارزه توفنده یی در برابر روس ها دست یازید تا این که در 1859 به دست پرنس بریاتینسکی اسیر گردید).

به هر رو، با امضای سازشنامه ترکمانچای، دست های روسیه برای اقدامات در برابر ترکیه باز گردید. روس ها به بهانه دفاع از یونانیان و اسلاو ها در برابر ترک ها، خواستند به ترکیه عثمانی یورش ببرند. مگر انگلیسی ها و فرانسویان که نمی خواستند لقمه چربی چون ترکیه به تنهایی به دست روسیه بیفتاد، حاضر شدند یکجا با روسیه از یونان در برابر ترک ها دفاع کنند و ناوگان دریایی خود را برای محاصره کرانه های یونان فرستادند و به تاریخ 26 اکتبر 1827 کشتی های ترکی به روی ناوگان متحد انگلیس، فرانسه و روسیه در ناحیه ناوارین آتش گشودند.

نبرد سنگینی درگرفت که در نتیجه آن ناوگان ترکیه تقریباً یکسره نابود گردید. در این جنگ دریایی، نقش اصلی را ناوگان دریایی روسیه به فرماندهی دریابد لارزیف بازی نمود. انگلیسی ها و فرانسوی ها که از شکست ترکیه قلباً ناخشنود بودند، سلطان ترک را دلاسا کردند و به او اطمینان دادند که در صورت درگیری جنگ میان ترکیه و روسیه، از ترکیه پشتیبانی خواهند کرد.

سلطان عثمانی بر پایه این وعده ها کنوانسیون 1826 اکرمان را پاره کرد و در برابر روسیه اعلام جهاد کرد. این بود که در بهار 1828 بار دیگر جنگ روس و ترک درگرفت. در این جنگ 62 هزار سپاهی روس به فرماندهی فیلد مارشال وینگشتاین و 165 هزار سپاهی ترک با هم درگیر شدند. (در این هنگام عمال انگلیسی در ایران می خواستند بار دیگر شاه را به جنگ با روسیه بر انگیزند. از سوی دیگر مردم پارس که نیز سازشنامه های گلستان و ترکمانچای را نمی پذیرفتند، به شاه فشار می آوردند با روسیه اعلام جنگ نماید و سرزمین های از دست رفته پارس را پس گیرد. در جنوری 1829 گریبایدف- وزیر مختار روس و سخنور نامدار در تهران کشته شد و ایران و روسیه بار دیگر در آستانه جنگ قرار گرفتند. مگر فتح علی شاه که ترک ها را در آستانه شکست می دید، ترسید و نوه خود خسرو میرزا (پسر عباس میرزا) را برای پوزشخواهی به پتربورگ فرستاد.

نیکلای یکم در این هنگام به جای وینگشتاین، دیبیچ را به فرماندهی سپاه روسیه گماشت. در بهار 1829 دیبیچ با 125 هزار سپاهی آغاز به پیشروی نمود و در ماه اگست به شصت کیلومتری کنستانتینوپل (قسطنطیه)<sup>264</sup> رسید.

در این هنگام، اسلاوهای بالکان و یونانیان با پیروزی های روس ها همنا بودند. در جبهه قفقاز نیز نیروهای زیر فرمان پاسکویچ به سوی ارز روم تاخته، آن را گرفته و به سوی ترابیزوند (طرابیزون) به پیشروی پرداختند. ترکیه در آستانه نابودی قرار گرفت. کشورهای اروپای باختری برای جلوگیری از سقوط کنستانتینوپل از سلطان عثمانی خواستند وارد گفتگوهای صلح گردد.

سازشنامه صلح به تاریخ 14 سپتامبر 1829، در ادریانوپل به امضاء رسید. روسیه به جزایری در دلتای دونای و بر کرانه های دریای سیاه در مصب کویان تا بریستان نیکلای شمالی در آخالیتس و آخال قلعه دست یافت و همچنان غراماتی برابر با 33 میلیون روبل طلایی گرفت. سازشنامه آدریانوپل چالش های روسیه و انگلیس را بیش از پیش دامنه بخشید و انگلیس رسماً به این سازشنامه اعتراض کرد.

سازش نامه، از سویی امتیازی بود که دولت عثمانی در ازای کمک در برابر فشار محمد علی پاشای مصری<sup>265</sup> به روسیه داده بود. بر پایه این سازشنامه، روسیه توانست از عثمانی تعهدی بگیرد که در حالات اضطراری تنگه

<sup>264</sup> اسلامبول و پسان ها استانبول یا استامبول-گ.

های داردائل و باسفر را به روی کشتی های جنگی همه کشورها به استثنای روسیه ببندد. چون انگلیسی ها از این سازشنامه آگاهی یافتند، در پی تعدیل آن برآمدند، اما همزمان با آن نمی خواستند عثمانی را در برابر محمد علی پاشای مصری که هوادار فرانسه بود، ضعیف بسازند. زیرا با این کار نفوذ فرانسه در مدیترانه افزایش می یافت.

بنا بر این، لرد پالمستون- وزیر خارجه انگلیس به یک رشته مانورهای غیر مستقیم دست یازید که هدف آن آوردن فشار بر روسیه و برهم زدن سازشنامه روسیه و عثمانی بود. بر انگیزتن سیک ها به گرفتن پیشاور و تهدید حمله بر امیرنشین های افغانی از همین مانورها بود. در برابر آن، روس ها نیز در پی آن افتادند تا انگلیسی ها را در محور جنوب با درد سر رو به رو سازند تا در بالکان و دریای سیاه برای شان درد سر به بار نیآورد. همین بود که فتح علی شاه را به حمله بر سردار نشین هرات برانگیختند و در پی آن رخدادهایی آمد که پای سردارنشین های افغان را نیز به بازی بزرگ کشانید. بازی یی که در کتاب دست داشته به نخستین مرحله آن پرداخته شده است.

در این بد نخواهد بود هرگاه نگاهی به پیشروی سیک ها در سرزمین هایی که پیش از آمدن انگلیسی ها زیر فرمان پادشاهان درانی بود، بیندازیم:

در از دست رفتن این سرزمین ها دو نکته بسیار مهم بودند که سیک ها ماهرانه از هر دو بهره برداری کردند:

3- کشاکش های درونی افغان ها و خیانت های پی در پی سرداران افغانی

4- پشتیبانی انگلیسی ها از سیک ها که با این کار برنامه های راهبردی خود را پیگیری می کردند.

داستان قدرت گرفتن سیک ها در پنجاب از این قرار است که شاه شجاع درانی حکومت پنجاب را که در گذشته به دست حکمرانان افغانی بود، به رنجیت سینگ سیک سپرد. انگلیسی ها در آغاز، مادامی که هنوز بر سر تا سر هندوستان سیطره نیافته بودند، از سیک ها چونان حایلی میان افغان ها که خطر بزرگی را برای هند بودند و هند بریتانیایی بهره می گرفتند و آن ها را تقویت می کردند. پسان ها از سیک ها به عنوان جاده صاف کن خود به سوی اعماق قاره آسیا کار گرفتند. وانگهی به سادگی سیک ها را از سر راه برداشتند و خود به سوی سرزمین های آسیایی تاختند.

داستان افتادن کشمیر و پیشاور و دیگر مناطق به دست سیک ها را بهتر از هر جایی می توان در مقاله «**حکام افغانی کشمیر**» نوشته روانشاد کهزاد که بر پایه کتاب «**واقعات شاه شجاع**» درانی نوشته اند، باز خواند که در کتاب «**در زوایای تاریخ معاصر افغانستان**» بازتاب یافته است. اینک فشرده آن را با اندکی ویرایش می آوریم. کهزاد می نویسد:

«... عبدالله خان الکوزایی حکمران کشمیر [پدر یار محمد خان الکوزایی، ظهیر الدوله- وزیر کامران در هرات- گ.] که از سوی شاه محمود گماشته شده بود، پس از پایان یافتن سلطنت وی هم به کار خود ادامه می داد تا این که در 1222 ه. ماهتابی در برابر شیر محمد خان بامیزیایی- وزیر شاه شجاع ملقب به مختار الدوله شکست نمود. شاه شجاع هم به پاس این خدمات، عطاء محمد خان پسر وزیر را به حکومت کشمیر مقرر نمود و خود او را احضار کرد تا به مهم دیگری که عبارت از ظهور کامران در قندهار بود، توجه شود. [در این هنگام، کامران به همکاری وزیر فتح خان قندهار را گرفته و می خواست به کابل حمله و شجاع را بر اندازد و دوباره پدر خود- شاه محمود را بر تخت بنشانند].»

مختار الدوله که تازه کشمیر را به شمشیر خود فتح نموده بود و پسرش هم نایب الحکومه آن جا شده بود، وضعیت شاه شجاع را در برابر کامران و فتح خان منززل دید و فرمان شاه را مبنی بر ترک کشمیر ناشنیده انگاشته و با این که این امر تکرار شد، مدتی از کشمیر حرکت نکرد تا این که شاه شجاع ناگزیر گردید خود از پیشاور به کابل و از آن جا به قندهار برود و پس از فرار کامران و عفو فتح خان و مقرر نمودن شاهزاده یونس در قندهار، عازم بلوچستان افغانی و سند شد و پیش از حرکت شهزاده قیصر- فرزند شاه زمان را به حکومت کابل نامزد نمود.

آنگاه مختار الدوله از کشمیر به کابل آمده، به علت بیمی که از نافرمانی امر شاه در دل داشت و حسادتی که از تقرب محمد اکرم خان امین الملک در غیاب خود احساس می کرد، بهانه های دیگر هم برای خود درست کرده،

<sup>265</sup> در آن هنگام محمد علی پاشای مصری به یاری برخی از کشورهای اروپایی از جمله فرانسه در برابر سلطان عثمانی به پا خاست و به سوی اناتولی به راه افتاد و نزدیک بود سلطان عثمانی را از پا درآورد. این بود که سلطان برای دریافت کمک به روسیه رو آورد. در عوض، محرمانه به روسیه امتیاز بهره گیری از تنگه های دار دائل و بوسفور را داد. گ.

آغاز به تحریک نموده، شاهزاده قیصر [پسر زمان شاه-گ.] را در برابر شاه شجاع برانگیخت و هر دو متفق برای گرفتن پیشاور حرکت کردند.

در این هنگام، شاه شجاع از راه دیره جات رسید و در جنگ سختی در حوالی پیشاور وزیر شیر محمد خان مختار الدوله و برادرش خواجه محمد خان و چند نفر دیگر از سران بامیزیایی مانند یحیی خان و فیض الله خان و... کشته شدند و شاه شجاع به کابل بازگشت.

[این گونه] عطاء محمد خان بامیزیایی- پسر مختار الدوله در اثر عداوت و استخوان شکنی بی که پیدا شد، بیشتر خود را در کشمیر محکم نموده و خود را حکمران مختار آن حدود دانسته و با رفتار نیکی که با مردم می کرد، کشمیری ها را از خود ساخته بود. این بود که شاه شجاع می خواست دست او را از این خطه زرخیز کوتاه کند. مگر در این هنگام شاه محمود توانست از راه قندهار، کابل را بگیرد.

در این حال، عطاء محمد خان بامیزیایی در جریان چند سال حکومت خود در کشمیر، به قدرت خود افزوده بود و حتی پس از پایان یافتن پادشاهی شاه شجاع و روی کار آمدن شاه محمود (بار دوم) هم حاضر نبود سر تمکین خم کند. چنان چه نه تنها از فرستادن مالیه کشمیر به کابل ابا می ورزید، بل که در اندیشه آن بود تا پیشاور را نیز به قلمرو خود بیفزاید. این بود که سمندر خان و جهاندادخان- برادران خود را از کشمیر روانه نمود تا پیشاور را بگیرند. در جنگی که رخ داد، عطاء محمد خان بارکزیایی (برادر وزیر فتح خان) کشته شد و پیشاور به دست سمندر خان و جهانداد خان افتاد.

فراموش نباید کرد که عطاء محمد خان بامیزیایی [- پسر وزیر شیر محمد خان بامیزیایی، به گونه بی که یادآوری گردید]، در گذشته حکومت کشمیر را در اثر فرمان شاه شجاع دریافت داشته بود و کنون که دیگر شاه شجاع سلطنت را از دست داده بود و بی نام و نشان در لاهور می زیست و او با شکوه روز افزون حکمران خود مختار کشمیر بود، می شد این دو نفر به هم نزدیک شوند. مگر استخوان شکنی بی که میان ایشان افتاده بود؛ چنان چه شرح رفت [مانع از این کار می شد].

به هر رو، عطاء محمد خان نامه بی به شجاع الملک نوشت و او را از لاهور به رفتن پیشاور و گرفتن تخت و تاج تشویق نمود. شجاع به امیدواری و آرزوی سلطنت به پیشاور درآمد. ولی عطاء محمد خان به سمندر خان و جهاندادخان پنهانی هدایت داد که قاتل پدرش را (شجاع را) گرفتار و به کشمیر بفرستند. بدین ترتیب، طی مجلس ضیافت خصوصی شجاع را گرفتار و به کشمیر گسیل داشتند و در آن جا در بالاحصار کشمیر به زندان افگندند.<sup>266</sup>

هر چه بود، در این هنگام، وزیر فتح خان برای این که شاه محمود را هر طور که است، حاضر به تصفیه حساب کشمیر با عطاء محمد خان کند و سپس متوجه اقدامات رنجیت سینگ گردد، موضوع زندانی شدن برادرش - شجاع الملک را به او گوشزد کرد و در نتیجه شاه محمود وزیر فتح خان و سردار محمد عظیم خان و دوست محمد خان به اتفاق هم با لشکر بزرگ به سوی پیشاور حرکت کردند. جهانداد خان و سمندر خان از شنیدن این خبر فرار کردند و پیشاور به دست شاه محمود افتاد.

... سال دیگر، فتح خان و دوست محمد خان به قصد فیصله مساله کشمیر از کابل حرکت کردند. ولی چون به نقطه مطلوب نزدیک شدند، عطاء محمد خان پرداخت خراج سالانه سه صد هزار روپیه را پذیرفت و فتح خان به این وعده شفاهی بسنده کرده، راه ملتان را پیش گرفت. اما عطاء محمد خان عملاً از دادن مالیه خودداری ورزید. این بود که فتح خان و دوست محمد خان با آن که زمستان فرا رسیده بود، عزم مقابله با حکمران کشمیر را بر خویش جزم کردند.

... ناگفته نماند که پیش از آغاز جنگ کشمیر، فتح خان در گجرات با رنجیت سینگ دیدار و دادن یک ثلث مالیات کشمیر را به وی وعده داده بود. اگر چند سپاهیان سبک در سرمای 1227 ه. ماهتابی در کوه های کشمیر کاری ساخته نتوانستند و نیروهای فتح خان به تنهایی با سردار یاعی بامیزیایی به جنگ پرداخت، با آن هم مهاراجای

<sup>266</sup> بنا به برخی از منابع، هدف از زندانی ساختن شاه شجاع، گرفتن الماس کوه نور از نزد وی بود. گ.



سیک انتظار سهم موعود را داشت. ولی وزیر فتح خان محکم چند- فرمانده قوای امدادی سیک را با هدایایی رخصت کرد و وی با غلام محمد خان بامیزیایی- یکی از برادران عطاء محمد خان رهسپار لاهور گردید.

رنجیت سینگ [ناخشنود و آزوده که با وی پیمان شکنی شده بود]، و غلام محمد خان بامیزیایی [شکست خورده و رانده شده از کشمیر و تشنه انتقام]، با هم سازش نمودند. این بود که سردار بامیزیایی خبط بزرگی را مرتکب شد و با وساطت او رنجیت سینگ دژ اتک را از جهاندادخان برادر دیگر عطاء محمد خان حاکم پیشین کشمیر به یک صد هزار روپیه خریداری نمود و به این ترتیب پای قوای سیک به دروازه پیشاور رسید و مستحکم شد.<sup>267</sup>

هر چه بود، وزیر فتح خان (اشرف الوزرا)، برادر خود محمد عظیم خان را حاکم کشمیر مقرر نمود و خود وارد کابل گردید. عطاء محمد خان هم از کشمیر از راه دیره جات به قندهار نزد کامران (دشمن وزیر فتح خان) رفت و آتش حسد او را نسبت به وزیر فتح خان مضاعف ساخت.

به هر رو، جنگ های داخلی در دوره اول زمامداری شاه محمود و شاه شجاع سیک ها را گام به گام جرئت بخشیده و خود سری های حاکم افغانی کشمیر و اغراض شخصی مفت و رایگان کلید قلعه اتک را به دست رنجیت سینگ داد. مهاراجا از برج های جسیم قلعه از فراز پوزه سنگلاخ اتک به سواحل راست رودخانه بزرگ نگر بیست و آرزوهای بزرگی را که می خواست عملی کند و متأسفانه به علت خانه جنگی های کمرشکن ما و از سرگیری مخالفت های سدوزایی و بارکزیایی عملی کرد. رنجیت سینگ که به کشمیر چشم دوخته بود، موضوع یک سوم مالیات را بهانه گرفت و در جولای 1814 در برابر سردار عظیم خان لشکر کشید. در حمله اول به تاریخ 9 همین ماه شش هزار سپاهی سیک نابود شدند.

فتح خان که از نقشه های تعرضی رنجیت سینگ بر علیه کشمیر آگاه بود، پیوسته سعی داشت تا شاه محمود را به دخالت در اوضاع و تخطی بیگانگان متوجه سازد. ولی این حرف ها به گوش شاه راحت طلب نمی خورد تا این که حملات رنجیت سینگ به کشمیر چشم و گوش شاه را به حقایق باز کرد.

به هر رو، وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان با لشکر گران به سوی پیشاور شتافتند. رنجیت سینگ هم از طرف لاهور و راولپندی حرکت نمود و هر دو سپاه در کنار اتک با هم رو به رو شدند. هر چه بود سپاه افغانی شکست یافت و وزیر فتح خان و دوست محمد خان به پیشاور بازگشتند.

در بهار 1816 وزیر از شاه محمود اجازه خواست تا برای جمع آوری مالیات کشمیر حرکت و پول را صرف ترتیبات بر علیه سیک ها نماید. سردار عظیم خان جنگ های خود را با رنجیت سینگ بهانه آورده، حاضر نمی شد که پول دیگری به حکومت مرکزی به کابل بفرستد. به هر حال، پس از این که وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان به پیشاور رسیدند، برادر خود اسد خان را برای گرفتن 16 لک (1.6 میلیون) روپیه مالیات باقی مانده فرستادند. مگر محمد عظیم خان مخارج جنگ های خود با سیک ها را دلیل آورده، از دادن پول ابا می ورزید.

کار به جای باریکی کشید و نزدیک بود که میانه برادرها برهم بخورد. چنانچه متوسل به اقدامات جنگی هم شدند. بدین معنا که فتح خان دسته عسکری بی را به قیادت دوست محمد خان بر علیه محمد عظیم خان فرستاد. مگر وی شبانگاه از میدان جنگ خود را به خیمه برادرش دوست محمد خان رسانیده و با پرداخت سه صد هزار روپیه نزاع برطرف شد و سردار عظیم خان به مقام خود به مقام حاکم کشمیر ماند.»

درست در همین هنگام که دژ اتک باید از تصرف سیک ها کشیده می شد، رویداد دیگری رخ داد که وزیر فتح خان ناگزیر به سوی هرات گسیل گردید. تفصیل این که حسن علی میرزا - والی مشهد غوریان را گرفته، می خواست به هرات داخل شود که شاه محمود به وزیر فتح خان دستور داد بی درنگ به سوی هرات بشتابد.»

<sup>267</sup> روشن است در این جا نمی توان با روانشاد کهزاد همونوا گردید. چون برادران بامیزیایی- غلام محمد خان و جهانداد خان راه دیگری نداشتند. نخست این که عزم رنجیت سینگ در گرفتن کشمیر و پیشاور با پشتگرمی انگلیسی ها جزم بود و کلید هر دو شهر در اتک بود. دو دیگر، این که در صورت خود داری، رنجیت سینگ می توانست به زور اتک را بگیرد. سه دیگر این که پس از افتادن کشمیر و پیشاور به دست فتح خان، جهانداد خان در اتک در میان یک مثلث «برمودایی» گیر افتاده بود که در دو سوی آن برادران وزیر فتح خان و در یک سوی دیگر آن رنجیت سینگ بود. از این رو چاره دیگری جز تن دادن به پیشنهاد رنجیت سینگ نداشتند.

دلایل گسیل وزیر فتح خان به هرات این بود که فیروز الدین در این هنگام برای باز پس گرفتن غوریان و نیز به خاطر عدم پرداخت مالیات هرات به ایرانیان از شاه محمود کمک خواسته بود. کامران و شاه محمود که چنین بهانه‌ی را از خدا می‌خواستند، فتح خان را به این مأموریت فرستادند. به گمان غالب، آن‌ها از یک سو نمی‌خواستند که مناسباتشان با ایران خراب شود و از سوی دیگر می‌خواستند تا فیروز میرزا را به دست فتح خان کنار بزنند و در پایان کار، خود وزیر فتح خان را نیز از سر راه بردارند و این‌گونه با یک تیر سه فاخته را شکار کنند. در این کار عطاء الله خان بامیزی که از کشمیر رانده شده بود و روشن است با وزیر فتح دشمنی داشت، نیز همدست کامران بود. هر چه بود، آن‌ها به هر سه هدف خود رسیدند. مگر بهای گزافی را در ازای آن پرداختند که عبارت بود از مخالفت برادران وزیر فتح خان با آن‌ها و بر افتادن شان‌ها از اریکه قدرت.

در آثار تاریخ نویسان میهنی به دلایل مبهمی به علل و چگونگی لشکرکشی شهزادگان قاجار در این برهه بر غوریان و هرات به گونه‌ی بایسته پرداخته نشده است. تنها در جلد یکم سراج التواریخ به تفصیل آمده است که پسان‌تر آن را می‌آوریم.

در ص. ص. 180-182 کتاب *افغانستان و ایران* نوشته داکتر حقیقی روشن‌تر از هر جایی به دلایل این لشکرکشی پرداخته شده است: «... در سال 1809 محمود توانست از زندان شاه شجاع بگریزد و پس از مدتی با حمایت ایران به کابل حمله و حاکمیت افغانستان را عهده‌دار شود.

در اثنا این کشاکش‌ها، هرات همچنان در دست فیروز و قندهار در دست کامران بود. [رقابت میان این دو سردار- عمو و برادر زاده به گونه‌ی روز افزونی دامنه می‌یافت]. در 1814 به دنبال رنجش خوانین خراسان از محمد ولی میرزا، شورش‌هایی بر ضد او در این ایالت به وجود آمد و حاکم هرات (فیروز الدین) هم از این وضعیت برای سر بر تافتن از اطاعت ایران سود جست. فتح علی شاه برای آرام کردن خراسان، اسماعیل خان دامغانی - از برجسته‌ترین سرداران ایران در جنگ با روسیه- را روانه این ایالت کرد.

فیروز الدین که پسر خود- ملک قاسم میرزا را مأمور تصرف قلعه غوریان کرده بود، با آگاهی یابی از دعوت ابراهیم خان هزاره و محمد خان و اسحاق خان قرایی از کامران میرزا- پسر شاه محمود برای تصرف هرات و خراسان، در نامه‌ی از کارگزاران دولت ایران عذرخواهی کرد. کامران میرزا نیز با آگاهی از حرکت اسماعیل خان به سوی هرات، ضمن درخواست پوزش از سرداران ایران، به قندهار عقب نشست.

با ورود سپاه ایران، فیروز الدین سکه و خطبه به نام پادشاه ایران زد و خواند و پنجاه هزار تومان نیز علاوه بر مالیات مقرر به دولت ایران پرداخت و متعاقب آن، قوای ایران به سوی مشهد بازگشتند.<sup>268</sup>

فیروز الدین که از مداخلات محمود- برادرش در هرات بیم داشت، حاجی آقا خان وزیر خود و ابراهیم بیگ بیگلربیگی را در سال 1815 روانه تهران کرد. این سفیر خواهان حمایت دربار ایران از حاکم هرات در برابر حمله احتمالی محمود شد. فتح علی شاه هم میرزا صادق وقایع نگار مروزی را به همراه آقا خان روانه هرات کرد. فیروز الدین در پاسخ به این سفارت، عبدالرشید خان درانی را با هدایایی روانه دربار ایران کرد و فتح علی شاه با صدور احکامی مبنی بر حمایت والی خراسان از حاکم هرات، بار دیگر وقایع نگار را همراه با خلعتی برای فیروز الدین روانه هرات کرد (نگاه شود به عین الوقایع).

به دنبال اعدام اسحاق خان قرایی و پسرش- حسین علی خان- از حکام سرکش خراسان در منطقه تربت حیدریه- در سال 1815 به دستور محمد ولی میرزا، بار دیگر خراسان دستخوش آشوب شد. محمد ولی میرزا برای منع فیروز الدین از حمایت بازماندگان اسحاق خان، فردی به نام عبدالکریم مستوفی را به هرات فرستاد. اما باز هم فیروز الدین تمرد کرد و ضمن زندانی کردن وقایع نگار، به خیال سرکشی افتاد و یکی از سرداران خود به نام فتح علی خان مروزی را مأمور فتح غوریان ساخت.

<sup>268</sup>. هدایت، روضه الصفاى نادری، ج. 9، ص. 540.

با تصرف غوریان توسط این فرد و عدم حمایت خوانین خراسان از محمد ولی میرزا، فیروز الدین بر دامنه عصیان خود افزود. فتح علی شاه با توجه به شکایات خوانین خراسان از محمد ولی میرزا در سال 1816 وی را از حکومت این ایالت برکنار و حسن علی میرزای شجاع السلطنه را به جای او منصوب کرد.

با ورود شجاع السلطنه به خراسان، فیروز الدین فرستاده‌یی به نام رشید خان افغان را برای عذر خواهی و تهنیت ورود او به خراسان روانه مشهد کرد. شجاع السلطنه بعد از مرخص کردن این سفیر، برای فیروز پیام فرستاد که «اگر خراج هرات را تا به پایان نگذاری و سکه و خطبه از نام پادشاه ایران بگردانی، نادم و پشیمان خواهی شد».

اگر چه فیروز الدین وقایع نگار را پس از نه ماه از زندان آزاد کرد، اما در عمل به خواسته‌های دولت ایران تن در نداد و به همین دلیل، شجاع السلطنه مصمم به تنبیه او و حرکت به سوی هرات شد.

اقدام فیروز الدین در اعزام عطاء محمد خان افغان به سوی شجاع السلطنه برای منصرف کردن او از حمله به هرات، نتیجه‌یی نداد و شاهزاده قاجار بعد از تنبیه خوانین قرایی و آزاد خان هزاره، به سوی هرات حرکت کرد و این شهر را به محاصره در آورد. حاکم هرات این بار با پرداخت پنجاه هزار تومان خسارت و تعهد خواندن خطبه و سکه به نام پادشاه ایران و تسلیم کلید قلعه غوریان، شجاع السلطنه را وادار به ترک محاصره و بازگشت به سوی مشهد کرد. فیروز الدین، به رغم این مصالحه از برادرش محمود- حاکم کابل بر ضد شجاع السلطنه یاری خواست. [این بود که محمود وزیر فتح خان را به هرات گسیل داشت-گ].<sup>269</sup>

فیروز الدین از بیم آن که مبدا حکومت هرات را نیز از دست بدهد، از فتح خان تقاضا کرد که به جای آمدن به هرات، اقدام به بازپس گیری غوریان از ایرانیان کند. این درخواست مورد قبول وزیر واقع نشد و فتح خان دوست محمد خان و کهن دل خان برادران خود را به هرات گسیل داشت تا خزاین فیروز الدین را ضبط و هرات را تصرف و خود او را دستگیر کنند.

برادران وزیر پس از تصاحب جواهرات و خزاین فیروز الدین، او را دستگیر و روانه قندهار کردند و آقا خان وزیر و رشید خان درانی را نیز کشتند. با ورود و استقرار کامران میرزا در هرات، فتح خان به تشویق برخی از خوانین سرکش خراسان و به ویژه محمد خان قرایی، در صدد لشکرکشی به مشهد بر آمد و در نوروز 1817 با سی هزار سوار مسلح مرکب از سپاهیان افغانی و قزلباشان کابل و قندهار، قبایل جمشیدی، فیروزکوهی، بلوچ و سیستانی به سوی مشهد حرکت کرد.

با حرکت فتح خان به سمت مشهد، محمد خان قرایی نیز با سواران خود به او پیوست. مگر برخی دیگر از خوانین خراسان همچون رضا قلی خان زعفرانلو و نجف علی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادت قلی خان بغیرلو در این کشاکش بی طرف ماندند و در حصارهای خود نشستند و منتظر شدند «تا هر که را نصرت یار شود، بدو یار شوند».

فتح خان با دعوت رحیم خان ازبک حاکم خوارزم به اتحاد، او را برای حمله به اراضی سرخس و درگز و پیوستن به سپاهیان افغان تشویق کرد. فتح خان قبل از رویارویی با شجاع السلطنه، از او تقاضای واگذاری غوریان و دادن حکومت تربت حیدریه و باخزر به محمد خان قرایی و بخش دیگری از قلمرو خراسان را به ابراهیم خان هزاره کرد که با پاسخ تند وی مواجه گشت.

به دنبال رویارویی دو سپاه در کوسویه، لشکریان خراسانی به فرماندهی ذوالفقار خان دامغانی، افغانان و متحدان آن‌ها را به شدت درهم کوبیدند. در این درگیری‌ها گلوله‌یی نیز به دهان فتح خان خورد. افغانان که تاب تحمل نیروهای ایرانی را در خود نمی‌دیدند، با به جای گذاشتن دوازده هزار اسیر و غنایم فراوان روی به هزیمت نهادند. رحیم خان ازبک نیز با آگاهی از قصد فتح علی شاه برای حرکت به سوی خراسان، ضمن عقب نشینی به سوی خوارزم، از ایرانیان عفو خواست. محمد خان قرایی هم که اوضاع را نامساعد دیده بود، بعد از پناهنده شدن به «طویله شاهی» با وساطت امیر حسن خان زنگویی بخشیده شد.

<sup>269</sup> در این حال به گونه‌یی که در بالا یادآور شدیم، کامران با فرستادن وزیر فتح خان، برنامه‌های خود را داشت و آن عبارت بود در گام نخست، از برانداختن فیروز الدین از هرات و در انداختن وزیر فتح خان با ایرانیان و سر انجام هم کنار زدن خود وزیر فتح خان. از این رو، چنین بهانه‌یی را از خدا می‌خواست.

... با شنیدن خبر شکست فتح خان وزیر و حضور یافتن فتح علی شاه در خراسان، محمود و پسرش کامران که ادامه دشمنی با ایران را به سود خود نمی دیدند، ملا شمس مفتی هرات و خان ملا خان- ملا باشی درانی را با نامه پوزشخواهی به نزد شجاع السلطنه فرستادند و آن دو را شفیع خود در دربار ایران ساختند و پیام دادند که ما را از جسارت فتح خان خبری نبوده و وی خود سرانه اقدام به جنگ کرده است.

شجاع السلطنه این رسولان را به حضور فتح علی شاه که در این زمان در آبادی بام اسفراین بود، فرستاد. شاه ایران فرستادگان را به حضور نپذیرفت و پاسخ آن ها را به شجاع السلطنه واگذار کرد. شجاع السلطنه نیز از طریق آن ها به کامران میرزا پیام داد که اگر فتح خان را دست بسته به سوی ما بفرستی یا هر دو چشم او را کور کنی، بار دیگر با تو طریق ملاطفت خواهیم سپرد و گرنه ساخته عذاب و عقاب باش. کامران میرزا که در باطن با فتح خان دشمنی داشت، در سال 1818 نخست وی را کور کرد و به زندان انداخت و سپس او را به قتل رساند.<sup>270</sup>

<sup>270</sup> در برخی از کتاب های تاریخ افغانستان نوشته شده در سده بیستم، سخن از پیروزی سپاهیان افغانی در این نبرد رفته است. برای مثال، روانشاد فرهنگ می نویسد که شمار کشته های ایرانی ها در این نبرد، ده هزار تن بود! این در حالی است که به گواهی همه آثار داخلی و خارجی، از جمله سراج التواریخ که پسان ها خواهد آمد، کل سپاهیان ایرانی در این نبرد به ده هزار تن می رسیدند. هرگاه قول روانشاد فرهنگ را بپذیریم، باید کسی از سپاهیان ایرانی از این کارزار زنده بیرون رفته باشد! روشن است چنین چیزی درست نیست.

به هر رو، در زمینه پیروزی افغان ها در این جنگ، مدرکی ارائه نمی شود. این در حالی است که در کتب تاریخ ایرانی داد از پیروزی زده می شود. واقعیت امر این بوده است که در این جنگ وزیر فتح خان قصد تصرف مشهد را داشته است، نه فقط رهایی غوریان از دست ایرانیان را و روشن است چون به مقصد نرسیده است، ناکام شده است. از سوی دیگر؛ با توجه به این که نیروهای ایرانی که در پایان نبرد از غوریان عقب نشسته بودند، هویدا است سخن از پیروزی راندن آن ها نیز گزافه بی بیش نیست.

چیزی که می توان با ضرس قاطع گفت، این است که در آن برهه حساس از تاریخ که از یک سو روس ها و از سوی دیگر انگلیسی ها از دو سو پیش آمده بودند، پرداختن به چنین جنگی و ریختن خون هزاران جوان بیگناه، به جای متحد شدن در برابر دشمنان فرنگی، جهالت و حماقتی بیش نبوده است. البته، از هر دو طرف.

محمود محود در جلد نخست *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم* در ص. ص. 249-251 در زمینه چنین می نویسد: در سال 1230 فیروز میرزا- والی هرات با ابراهیم خان هزاره متحد شده به خیال تسخیر غوریان می افتند. بنا بر این، فرزند خویش بر سر غوریان مامور فرمود. از آن طرف کامران به امید تسخیر خراسان به اطراف هرات آمده، فیروز ترسیده پسر خود را از غوریان خواست و به شهریار ایران متصل شد و بار دیگر اسماعیل دامغانی مامور هرات گردید. کامران صلاح در بازگشت دیده به قندهار رهسپار شد. قشون ایران وارد هرات شده، والی هرات پنجاه هزار تومان نقد پرداخت و متقبل شد خراج همه ساله و سکه و خطبه به نام شاه ایران شود. در آغاز 1230 حاجی آقا خان- وزیر فیروز به حضور شاه ایران شرفیاب و از تعدی شاهزاده محمود افغان شاکمی و استمداعی استمداد و استعداد نمود. اسماعیل خان دامغانی بار دیگر به قلع و قمع اتراک و اکراد خراسان مامور شد (برگرفته از تاریخ منتظم ناصری).

در سال 1231 نیز فیروز میرزا به فکر حمله به خراسان می افتد و امراء خراسان نیز با او همدست می شوند. در سال 1232 حسن علی میرزای شجاع السلطنه والی خراسان شده به عزم هرات حرکت می کند. در جام، محمد خان افغان از جانب والی هرات رسیده به تسلیم غوریان و اطاعت دولت ایران تقبل می کند. شاهزاده حسن علی میرزا چون اطمینانی به احوال او نداشت، از جام به طرف غوریان می رود. بعد از ورود به تل نقره، روشن شد فیروز الدین سرگرم مدافعه می باشد. آن ها را متفرق نموده، حکم غارت اطراف هرات را می دهد و فیروز الدین کلید غوریان را با پنجاه هزار تومان تسلیم می کند و متقبل می شود خطبه و سکه کماکان به اسم خاقان ایران باشد.

هم در این سال، محمود شاه افغان، فتح خان وزیر خود را که مرد شجاع و بی باک بود، به عنوان معاونت فیروز به هرات مامور نمود و او به ظاهر در هرات نزول کرده، سپس فیروز الدین را بگرفت و به قندهار فرستاد و امراء او را برکنار و برادر حاجی آقاخان را کشت و اموال او را تصرف نمود.

کاتب در جلد یکم سراج التواریخ رویدادهای این برهه هرات را به تفصیل آورده است که ما در این جا فشرده آن را می آوریم: ... حسین خان قاجار، قلعه غوریان را که در هشت فرسنگی هرات است، به امر محمد ولی میرزا والی مشهد متصرف شد و محمد ولی میرزا آن را به اسحاق خان قرایی سپرده، او یوسف علی خان، برادر زاده خود را به حکومت آن گماشت. وی در خفا با حاجی فیروز الدین سازش کرده، به تسخیر خراسانش ترغیب همی نمود تا که در خلال احوال مذکوره سال 1222 هجری، حضرت صوفی اسلام که سه سال پیشتر از این از خوف بیگ جان اوزبک گریخته، در کرخ اقامه گزیده بود و خواص و عوام آن مقام و نواحی هرات دست ارادت به دامن اطاعتش زده، طریق انقیادش را می پیمودند.<sup>271</sup>

سال 1233 (1817) اتحاد کاملی بین حکمرانان کابل و آسیای میانه خوارزم و امراء خراسان علیه دولت ایران بسته شد و ریاست قشون های این اتحاد به فتح خان محول شد. او برادر خود کهن دل خان را مامور نمود قلعه غوریان را به تصرف در آورد. از آن طرف، حسن علی میرزا با شتاب همه قشون خراسان را جمع آوری نموده به عده ده هزار نفر برای جلوگیری به سرعت به طرف غوریان رهسپار گردید. در نزدیکی سرحد هرات به فتح خان برخورد که با چهل هزار نفر عازم تسخیر خراسان است. در این جنگ، قشون ایران مردانه جنگید و بر افغان ها شکست فاحشی داد.

در پی این شکست، فرستاده شاه محمود افغان رسیده، و از حرکات فتح خان خود را به کلی بی اطلاع قلمداد کرد و برای جلب رضایت پادشاه ایران، حاضر شد فتح خان را تسلیم عمال دولت ایران نماید و یا این که او را از دو چشم نابینا کند. شاه محمود شق اخیر را عمل نمود و فتح خان را کور کردند.»

واتسون در ص. 195 **تاریخ قاجاریه** می نویسد: فتح خان نیز از دهان زخم گلوله برداشت و به عجله از میدان جنگ فرار نمود. او در اثر خود بر پیروزی ایرانیان در جنگ اشاره داد.

شکارپوری در **نوای معارک** در زمینه چنین می نگارد: ... لیکن از ناسازگاری فلک آهنگ موافق به سازگاری نیامده بل که نوای مخالف جنگ برآمده و از نعمات اضطراب اتواب نغمه خونریزی طرفین بلند گردیده در این حالت شیر بیشه جلادت و بهادری و هژبر کوه شجاعت و دلآوری- سردار شیر دل خان از روی شیر دلی پروای توپ و تفنگ نکرده بل که گوره خر پنداشته به جمعیت دو هزار جوانان خوش اسبیه کارآمده از عمله خود پروانه وار بر شعاع شمع توپخانه قاجار جلوه ریز گردیده توپخانه به دست خود آورده بعد گرفتن توپخانه لشکر قاجار چون دود با هم پیچید که از بس دود توپخانه شش جهات هم به نظر نمی آمد و در هم و بر هم می گردیدند.

در عین این هنگامه رزم، از قضای الهی گلوله تفنگ بر خسار وزیر فتح خان خورده مجروح گردیده و از میدان جنگ عنان تاب گردیده رخ نهاد هرات [شد] و شاهزاده میرزا عباس علی به جای خود، معه حشم صحرا نورد هزیمت گردید. اشرف الوزرا (فتح خان) در عرصه دوازده پاس خود را از میدان جنگ با قلیلی سپاه در قلعه هرات رسانیده مفتاح ابواب قلعه مذکور که به دست وکلای سند بوده در همان وقت ابواب هرات به روی وزیر ممدوح گشادند.

از آن جا که ملک هرات سخت ملکی است و از ترک تاز جماعه ازبک مردم فروش خلاصی ندارد، و از اهل شکست دو باره در قلعه هرات راه دخول نیافته به اسیری اوزبک و ترکمن می روند، لیکن اشرف الوزرا به سبب سپرد مکالید قلعه هرات به وکلای سند از چنگ ترک تاز ازبک و ترکمن امان یافته، سالم در اندورن قلعه مذکور باز جای کامرانی و حکمرانی یافت.

... و عجیب تر نکته این است که وقتی که عساکر طرفین از میدانگاه جنگ اسباب جنگ و خیام گلگون و غیره سامان گذاشته چنگ فرار در نوا آوردند، بعد مدتی چون نبردگاه از غبار و دود مصفا گردید، در این اثنا عیسی خان کوهی خرسواره و ... هزاره که همیشه کوهنشین و صحرا نورد [و دست اندر کار] زد و برد می باشند، در میدانگاه جنگ رسیده تمام اسباب از خیام گلگون و غیره در چنگ غنیمت خود آورده، بار خزان نموده بردند. چون زهر جنگ آن ها چشیدند و می خشکوار غنیمت این ها نوشیدند...»

به هر رو، به گونه یی که دیده می شود، در این جنگ از بس دود و غبار و خاک و آتش توپخانه بر سپهر میدان کارزار پهن گردیده بود، در هر دو لشکر سراسیمگی و آشفتگی افتاده بود. به ویژه جنگجویان وزیر فتح خان که شاید در آغاز به پیروزی هایی دست یافته بودند، پس از زخمی شدن و گریز او، شکست یافتند و نیروهای ایرانی نیز هراسان به سوی پایگاه های اصلی خود به مشهد پا به گریز نهادند.

<sup>271</sup> محمود محمود در جلد نخست **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نهم** نوشته است که صوفی اسلام دعوی نبوت نموده بود.

در این وقت، حاجی فیروز الدین که از مریدان سعادت قرین او بود، پنجاه هزار کس از مردم ایلات و الوسات هرات و مضافات آن به نام جهاد جمع آورده، حضرت صوفی را در هودج زرین برنشانیده، قائمه لشکر قرار داد و بعد ایام سال، سه صد و شصت و شش نفر از دلیران رزمجوی به دور هودجش محافظ گماشت و از هرات با عبدالواحد خان بارکزیایی و ابدال خان مستوفی و جبار خان نورزایی و ملا احمد خان و اعیان هزاره و تایمنی و جمشیدی و ملا حکیم کاکری روی به مشهد نهاد و در قریه شکیبان واقع شش فرسنگی هرات فرود آمد.

از آن سوی، محمد خان قاجار به امر اعلی حضرت فتح علی شاه و اجازه محمد ولی میرزا با لشکر آراسته به قلعه شاه داد رسیده، منزل گزید و در روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الثانی 1222 هجری قمری با هم مقابل گشته، جنگ در پیوست و بسیار تن از طرفین به قتل رسیده سر انجام ایرانیان هجوم آورده، هودج صوفی را در میان گرفتند و تا یک تن از محافظین هودجش زنده بود، به او دست نیافتند تا که همه حارسین سر به بالین شهادت نهادند. آن گاه حضرت صوفی صافی را به درجه رفیع شهادت رسانیده، جسدش را پاره پاره ساختند و به آن نیز اکتفا ننموده آتش زده بسوختند و شش هزار تن از افراد اهل جهاد راه مینو برگرفته یک صد و پنجاه تن از ناموران غازیان چون ابدال خان فوفل زایی و گدا خان و محمود خان و برادر یلنگ توش خان و .... به سوی بهشت جاویدان روی نهادند و سه هزار تن از آحاد و دو بیست تن از سران سپاه و ایلات زنده به دست ایرانیان افتادند که از آن جمله عبدالغیاث خان فوفلزایی و برخوردار خان اسحاق زایی و برادر دیگر یلنگ توش خان جمشیدی بودند.

خلاصه هزیمت غزات افتاده، تمام احوال و ائصال و اتواب ایشان به تصرف ایرانیان درآمد و محمد خان قاجار چیره دست شده، در بیرون شهر هرات لشکرگاه ساخته، شهر را به محاصره انداخت و حاجی فیروز الدین از دفاع و جهاد، به صلح رضا داده دو ساله خراج هرات را نزد محمد خان فرستاد. اسیران را نیز به زر نقد از قید رها داد و به قول صاحب تاریخ سلطانی- مدت محاصره به چهل روز کشیده، بزرگان هرات چون برادر اسحاق خان قادینی، محمد خان بیگلربیگی هزاره، قلیچ خان تیموری، میر علم خان قاینی و میر حسن خان طبسی رای زده، با هم قرار دادند که دست تصرف قاجاریه را از هرات به هر واسطه که باشد، باز دارند. چنانچه به اسصتواب رای هم دیگر حاجی فیروز الدین را بدان راضی ساختند که یک زنجیر فیل و صد طاقه شال کشمیر و صد هزار روپیه نقد داده و شهزاده ملک حسین پسر خود را به رسم گروگان فرستاده، از تنگنای محاصره خلاصی یافت.

به هر حال، محمد خان جانب مشهد مراجعت کرده، در ماه جمادی الاول وارد ارض قدس شد و پنجصد نیزه سر و خراج هرات را با تعارف و تحایفی که حاجی فیروز الدین ادا کرده و فرستاده بود، با شهزاده ملک حسین گسیل درگاه اعلی حضرت فتح علی شاه نمود و در چمن سلطانی به اردوی او رسیده، شرف گزارش یافته، شهزاده را اعزاز و اکرام شاهانه فرموده، رخصت مراجعت داد.

کاتب در ص. 122 موضوع چنین پی می گیرد: «در خلال احوال مذکوره اعیان خراسان با محمد ولی میرزا والی مشهد در منازعه افتاده، ابراهیم خان هزاره از مخالفت بزرگان خراسان با شهزاده مذکور شادخاطر گشته، در قریه ابدال آباد جام اقامه گزیده و با حاجی فیروز الدین حکمران هرات طرح موافقت و موالات انداخته به تسخیر غوریانش ترغیب کرد. چنان چه او شهزاده ملک قاسم- پسر خود را با حاجی آقا خان هراتی و لشکر آراسته جانب غوریان گسیل کرد و شهزاده رفته، محمد خان قلعه دار غوریان ابن اسحاق خان قرایی را به محاصره انداخت و قلعه دار مذکور نیز از راه مخالفت دولت ایران با اسحاق خان پدر خویش، عرض پرداز حضور شهزاده کامران حاکم قندهار شده، برای صدق گفتار خود، مهر به قرآن مجید نهاده، فرستادند که با سپاه کینه خواه از قندهار جانب مشهد راه برگردد تا در چنین وقت که مردم خراسان با دولت ایران در نزاع اند، آن ولایت را بدون زحمت، متصرف آید.

شهزاده دعوت آن فرزند و پدر را پذیرفته، با لشکر راه برگرفته، از این معامله حاجی فیروز الدین حکمران هرات خبر یافته، عبور شهزاده کامران از هرات جانب خراسان را ناگوار دانسته، شهزاده ملک قاسم را با لشکری که همراه داشت از غوریان پس به هرات طلبید و هم سردار اسماعیل خان دامغانی را به ذریعه مکتوب دعوت هرات کرد که شهزاده کامران را از ورود هرات و رفتنش جانب خراسان باز دارد و به ازای آن، دو لک و پنجاه هزار زر مسکوک از مالیات هرات گرفته به خزانه دولت ایران نقل و تحویل نماید و نیر مرقوم داشته بود که به قرار قرار داد سابق، مالیات هرات را به دولت مزبور رسانیده، نام پادشاه ایران را رونق افزای سکه زر و خطبه سر منبر نماید.



سردار اسماعیل خان بر طبق دعوت او، ذوالفقار و مطلب خان برادران خود را با لشکری که حاضر داشت در سال 1229 جانب هرات گماشت و ایشان وادر پل نقره شده، بنه و گران بار خود را در آن جا گذاشته، با لشکر وارد پل مالان شدند و آن جا را لشکرگاه قرار داده، به امید وعده حاجی فیروز الدین آسوده حال نشستند. شهزاده کامران که در این وقت در موضع روضه باغ سه منزلی هرات فروکش کرده بود، از وصول اسماعیل خان در جلگای هرات، مخاصمه دولت ایران را به تصویب رای زرین جایز نشمرده، نامه معذرت همدست نصیر خان هزاره نزد اسماعیل خان فرستاده، از آن جا جانب قندهار مراجعت کرد.

فیروز الدین از بازگشتن شهزاده کامران شادکام گشته، سردار اسماعیل خان را با برادرانش به هرات درآورده، آن چه را که وعده داده بود، ادا و اجرا نموده، ایشان در نیمه ماه رجب 1229 جانب مشهد مراجعت کردند.

چون حاجی فیروز الدین از حسن کرداری که نسبت به کارگزاران دولت ایران به جای آورده، از راه انجاع مقاصد حاجی فیروز الدین وزیر و مشیر خود را در اواخر سال 1229 نزد اعلی حضرت فتح علی شاه فرستاد و مومی الیه در روز بیست و ششم 1230 وارد تهران گشته باریاب حضور پادشاه شد و از تعدی شاه محمود حکایت و شکایتی به پای برده، خواهش دفع و رفع وی کرد و شاه ایران خلعتی با نامه به صحابت میرزا محمد صادق وقایع نگار به رسم رسالت برای حاجی فیروز الدین فرستاده رسول خودش را نیز با او رخصت بازگشت داد و حاجی فیروز الدین از وصول خلعت و نامه و رسول اعلی حضرت شاه ایران، قوی دل و شگفته خاطر گشته، قلع و قمع شاه محمود را نظر به نامه او که مشتمل بر مضامین نصرت و امداد بود، سهل شمرده، فرستاده شاه ایران را جهت اسعاف حاجات خویش در هرات، نگاهداشته از کثرت خرمی، عبدالرشید خان درانی را با تحف و هدایای شایان باز نزد شاه ایران فرستاده، وی در ماه ذی قعدة سنه 1230 به تهران رسیده، سرای میرزا محمد شفیع صدر اعظم برای مسکنش معین گشت.

مقارن این حال، شهزاده محمد ولی میرزا حکمران مشهد که اسحاق خان قرانی را با حسین علی خان پسرش از سبب فتنه جویی ایشان کشته بود، بیمناک شد که مبدا کسان اسحاق خان مذکور حاجی فیروزالدین را به فتنه بر انگیزند. میرزا عبدالکریم خان مستوفی خود را از مشهد نزد حاجی فیروز الدین به سفارت فرستاد و او فرستاده محمد ولی میرزا را اعتنا نکرده، در تسخیر غوریان مصمم گشت و فتح علی خان مروزی ساکت قریه شکیبان هرات را با سه صد سوار به تسخیر غوریان مامور کرد و او رفته قلعه غوریان را متصرف شد.

از این قضیه محمد ولی میرزا آگاه گردیده، اسکندر خان حاکم و بیگلربیگی هزاره را مامور تاخت و تاز غوریان فرمود و او غوریان را غارت کرده، بعد از دولت ایران رو بر تافته با بنیاد خان هزاره راه اتفاق برگرفت و بنیاد خان که خواهان این گونه قضایا بود، از قبایل هزاره جمشیدی و مردم فیروز کوهی لشکری فراهم آورده، نصیر خان برادر خود را از قندهار خواسته، با حاجی فیروز الدین نیز طرح معاهده و مراد و انداخت و او را با وجود ارسال و مرسول نامه و رسول- که عنقریب مذکور گشت- از شاه ایران روی گردان ساخت و در غوریان آماده پیکار شده، استوار نشست.

محمد خان نایب خراسان از این ماجرا آگاه شد، با وجودی که در دولت آباد گرفتار کارزار بود، روی به سوی غوریان نهاد و حاجی فیروز الدین حیلت اندیشیده، به میرزا محمد صادق وقایع نگار سفیر شاه ایران که در هرات بود، اظهار کرد که لشکری از هرات به شبیخون عسکرگاه محمد خان نایب خراسان می گمارم تا دمار از روزگارش بر آرد و او این حيله او را از در صدق دانسته به بهانه ملاقات محمد خان رخصت حاصل کرد که رفته او را دیدار کرده کار از پیکار به اصلاح پیوند دهد.

چنان چه داخل اردوی او شده، از شبخون زدن هرویان او را خبر داده، به شهر مراجعت کرد. محمد خان که اعتماد قوی به حاجی فیروز الدین داشت، از شنیدن این خیر هراسناک گشته، و حاجی فیروز الدین با خاطر آسوده شهزاده ملک قاسم پسر خود را بی مانعی به غوریان فرستاد و بنیاد خان هزاره از ورود شهزاده در غوریان قوی دل و مستظهر گشته، دست به غارت و تاراج مال و منال مردم محاف خواف برگشود و شهزاده محمد ولی میرزا دو باره محمد خان نایب خراسان را با دو هزار پیاده و سوار افشار از راه مدافعه ارسال نمود و او در اطراف غوریان تاخت و تاز آغاز کرده، دقیقه یی از غارت و تاراج فرو گذاشت نکرد و غنائم بسیار با خود برداشته در

حین مراجعت به تربت شیخ احمد جام، اموال منهوبه را قسمت کرد و هر کدام از پیاده و سوار علی التفریق راه مشهد و مسکن خویش پیش گرفت.

در این حال محمد خان قرائی و اسکندر خان حاکم هزاره و بنیاد خان و نصیر خان از کماهی حال آگاهی یافتند که با محمد خان نائب از همراهانش جز اندکی نیست از عقب او راه برگرفته به دورش صف کشیدند و محمد خان پاره ای به محاربه کوشیده، آخر الامر هزیمت یافته، جانب مشهد گریخت و از همراهانش مصطفی خان استرآبادی دستگیر گشت. از این فتح، قرائیان را قوت و مکتبی حاصل گشته، کس نزد فیروز الدین فرستاده، به تسخیر مشهد دعوتش کردند و او به استدعای آن ها مدد خان نائب هرات را با حاجی آقا خان وزیر خود و دوست محمد خان درانی با لشکری بفرستاد و به اندک زمانی مضافات غوریان و جام و باخزر را به تصرف درآورد و اعیان و بزرگان آن محال را کوچ داده، در هرات نشیمن داد و میرزا عبدالکریم مستوفی فرستاده محمد ولی میرزا را بی نیل مقصود رخصت مراجعت مشهد فرمود و میرزا صادق وقایع نگار فرستاده شاه قاجار را به زندان مقید ساخته مرسلش را به اضطراب انداخت.

چنان چه شهزاده محمد ولی میرزا را از حکومت مشهد عزل کرده شهزاده حسن علی میرزا را مامور حکومت آن جا نمود و او در روز هفتم محرم سنه 1232 هجری وارد مشهد شده کار خراسان را نظم و نسق داده راست کرد و حاجی فیروز الدین نیز طریق آشتی پیش گرفته شهزاده ملک قاسم پسر خود را از غوریان به هرات خواسته عبدالرشید خان را که قبل بر این چنانچه مذکور شد، نزد شاه ایران فرستاده بود، از راه تهنیت در مشهد فرستاد و میرزا صادق وقایع نگار را بعد از حبس نه ماهه رها داده خلعت نیز عطاء کرده با فرستاده مذکور خویش همراه روانه ساخت.

کاتب در ص. 126 سراج التواریخ در باره لشکرکشی شهزاده حسن علی میرزا به هرات چنین می نگارد: «از مداخلت حاجی فیروز الدین در محال غوریان و جام که مذکور گشت، شهزاده حسن علی میرزا والی مشهد را غیرت ایالت گریبانگیر شده، در روز سه شنبه بیست و ششم جمادی الاخر سال 1232 هجری با لشکر آراسته از مشهد روی به سوی هرات نهاد و سرکشان قرائی و هزاره را که در تحت حکومت، گردن اطاعت نمی نهادند تنبیه کرده، آن گاه که وارد تربت شیخ جام شد، عطاء محمد خان فرستاده حاجی فیروز الدین نزد شهزاده رفته، پیام بگذارد که حاجی فیروز الدین دست از تصرف غوریان باز می دارد به شرط آن که شهزاده از منزل جام پیشتر گام نگذارد و طمع هرات نکند و او شروط مذکوره را نپذیرفته فرستاده فیروز الدین را رخصت مراجعت داد.

بعد از آن جا حرکت کرده، به کوهسان فرود آمد و در آن جا امیر حسن خان حاکم طون و طبس با جمعیت خویش بدو پیوست و از آن جا کوچ داده در کنار پل نقره فرود گشته عسکرگاه ساخت و از این سوی حاجی فیروز الدین جمعی از دلبران را از در مدافعه در مصلی و تل بنگیان گماشته خود به قلعه داری پرداخت و روز دیگر افواج قاجاریه تا کنار آب انجیل رسیده، تل بنگیان را نیز از تصرف هرویان کشیدند و اکثر از اقامه گزینان تل مذکور به قتل رسیده اندکی به شهر خزیدند.

روز دیگر شهر را به محاصره انداخته شهریان را در تنگنای عسرت گرفتار کردند و پس از مدتی حاجی فیروز الدین از راه دوربینی صلح اختیار کرده رقیمه واگذاری غوریان را با دو لک و پنجاه هزار روپیه نزد شهزاده حسن علی میرزا فرستاد و او که فتح شهر هرات را دشوار می دانست بهمین قدر اکتفا کرده و سکه و خطبه را نیز به نام شاه ایران اجرا داشته از راه قلعه نو و بادغیس مراجعت کرد...»

کاتب در ص. 128-129 سراج التواریخ در باره لشکرکشی فتح خان به سوی هرات چنین می نویسد: «...چون شهزاده حسن علی میرزا از دور هرات بازگشت، حاجی فیروز الدین شهزاده ملک حسین پسر خود را با ناظر حسن خان از هرات نزد شاه محمود در کابل فرستاده معاونت خواست که به یاری او نیروی در بازوی خود حاصل آورده، غوریان را از تصرف کارکنان دولت ایران باز کشد و هم قوت و مکتبی به دست آورده، مالیات هرات را دیگر به شاه ایران ندهد و شاه محمود که همیشه تسخیر هرات ترکوز خاطرش بود، این امر را از طلوع اختر اقبال خویش دانسته، در اواخر سال 1232 هجری وزیر فتح خان را با چندی از برادرانش که مامور خدمتی نبودند، و سی هزار سوار جانب هرات گسیل فرمود و در این سفر وزیر فتح خان، چنان دست به جود و احسان گشود که در مدت شش ماه وجوه عطایایش نود و شش لک روپیه به حساب آمد.

الغرض چون وزیر فتح خان به فراه رسید، حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز الدین ورود او را در شهر هرات صواب ندانسته از راه استقبال بیرون شده در نواحی هرات با او ملاقات کرد و تسخیر غوریان را از ورود در هرات مقدم داشته، در خارج شهر فرودش آورد. وزیر فتح خان پس از چند روز که مردم را به دادن زر از خود کرد، حاجی فیروز الدین را به بهانه مشورت در برون شهر نزد خود طلبیده با هم قدری ملاقات کرده، بعد از مجلس بیرون شده، امر کرد تا او را با بزرگانی که همراهش بودند، گرفته محبوس کردند و سردار دوست محمد خان و سردار کهندل خان برادران خود را به شهر فرستاد که خزائن و اندوخته حاجی فیروز الدین را به دست آرند.

چنانچه ایشان غفلتا بعضی از نوکران خود را در ارگ روانه کرده، امر کردند که در منزل شهزاده ملک قاسم ریخته، از خون بیگناهان خاک و لعل به هم آمیختند و از آن جمله میر زینل خان و حسن خان که از امرای با نام و نشان بودند، کشته شدند و شهزاده دل از مال کنده بگریخت.

پس از آن که همه اندوخته حاجی فیروز الدین و پسرش ضبط گشت، شهزاده که بیرون شهر گریخته بود، به جنگ پیش آمده، چند جراحت یافته دستگیر شد و حاجی آقا خان و عبدالرشید خان به قتل رسیده، بعد وزیر فتح خان به شهر درآمده حاجی فیروز الدین را با زنان و فرزندان روانه قندهار کرد و خود در هرات اقامه گزیده، سردار کهندل خان را به تسخیر غوریان گماشت و محمد خان قرائی را با ابراهیم خان و بنیاد خان هزاره و غیره روسای جمشیدی و خراسانی به ذریعه مکاتیب با خود متحد و متفق ساخت و با محمد رحیم خان حکمران خوارزم نیز همدستان شده، آوازه تسخیر ایران را در افواه انداخت و از این سوی شاه محمود و شهزاده کامران خبر فتح هرات را شنیده، از کابل راه هرات برگرفتند.

سردار دوست محمد خان از سبب افراط تسلط و اقتدار وزیر فتح خان برادرش که در سلطنت شاه محمود یافته بود، به خود اندیشیده، در آینه ضمیر جای داد که از این ارتفاع پایه اعتبار او شهزاده کامران حسد برده، پدرش را بدان سر برد که رتبه وزیر را کاسته بل در غل و زنجیرش خواهد کشید. پس صواب آن است که در کشمیر نزد سردار محمد عظیم خان برادر خود رفته، بار استراحت در ظل حمایت او گشایم و یا از سبب این که در وقت داخل شدن در حرمسرای حاجی فیروز الدین و شهزاده ملک قاسم جهت ضبط مال و منال ایشان زیورات سرادقات حرم ایشان را غارت کرده بود، از خوف وزیر فتح خان که مبادا او را عتاب و عقاب نماید و یا شاه محمود و شهزاده کامران به پاس هتک حرمت بانوان حرم برادر و دامادش در شکنجه عذاب اندازد، از هرات راه کشمیر برگرفت...<sup>272</sup>

<sup>272</sup> موهن لال در جلد یکم زندگانی امیر دوست محمد خان گرفتار شدن فیروز را پس از زخمی شدن و بازگشت وزیر فتح خان از جنگ با ایران می انگارد. چنان چه نوشته است که «شهزاده حاجی فیروز الدین وزیر زخمی را با حرمت زیاد پذیرایی کرد و به سرداران سپاه خود امر داد تا هر روز بامداد پیش از آن که به دربار بیایند، نخست از همه به سلام و احترام وزیر برونند. با این هم، این برخورد آکنده از ارجگراری و سخاوت شهزاده بر وزیر اثر مثبتی نگذاشت. آن گاه وزیر به منظور انجام دستور پیشین شاه محمود به دوست محمد خان رهنمود داد تا همراه پیروان کوهستانی خود به بهانه این که به داخل شهر می باشند، شب هنگام داخل شهر شده، سپاهیان خود را به گروه های کوچک در خانه های دوست ها و اقارب شان پنهان سازد.

وزیر افزود که به هنگام بامداد که افسران شهزاده از بیرون شهر به دیدن او می آیند، دوست محمد خان آن ها را دستگیر و بازداشت نموده، سپس دروازه شهر را از درون ببندد و پس از آن ارگ را تسخیر و شهزاده را بازداشت نماید. دوست محمد خان مطابق هدایت و طرح یاد شده، همراه با سپاه خود داخل شهر شد و پس از طلوع خورشید که درباریان شهزاده به دیدار وزیر فتح خان آمدند، آن ها را بازداشت نمود و سپس گارد محافظ ارگ را قتل عام و فیروز الدین را دستگیر نمود. آن گاه دستور داد همه جواهر و انباشته های طلا و خزاین شهر را تاراج نمایند.

حتا آن قدر گستاخی و زیاده روی کرد که به اهل حرم شهزاده فیروز الدین تعرض و تجاوز صورت گرفت و در یک مورد به کار بی سابقه پی دست یازید که کمر بند جواهر نشان همسر شهزاده ملک قاسم - عروش شهزاده فیروز را از بند تنبان وی بیرون آورد و کارهای ناشایسته دیگر هم در حق او انجام داد. این زن غارت شده خواهر شهزاده کامران بود که تنبان تحقیر شده خود را نزد برادر فرستاد و شهزاده کامران سوگند یاد کرد که از این تحقیر و تجاوز انتقام خواهد گرفت...

این رفتار ناشایسته دوست محمد خان در آینده فتنه هایی بسیاری را بر انگیخت که کشور را به آتش کشانید.

به هر رو، در این جا روایت کاتب را در باره لشکرکشی وزیر فتح خان به سوی مشهد پی می گیریم. او در ص. 132-134 جلد نخست سراج التواریخ در زمینه چنین می نویسد: «تصمیم عزم وزیر فتح خان در باب تسخیر ایران و فرستادن سردار کهن دل خان را در غوریان از پیش اشارت رفت و این خبر سمر گشته به اعلی حضرت فتح علی شاه رسیده و او تهیه لشکر کرده شهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه والی خراسان را امر حفاظت و حراست سرحد صادر فرمود و او محمد امین خان پازوکی کرد و قلیچ خان تیموری را پیشتر از همه به نگاهداری قلعه غوریان و محمود آباد مامور نموده فوجی به تاخت و تاز محال باخزر و تربت نامزد کرد.

از این سوی، وزیر فتح خان با لشکر بزرگی از مردم افغان و قزلباش کابل و قندهار و مردم هرات و بلوچستان و سیستان و قبایل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی ترتیب دادن گرفت تا که شهزاده حسن علی میرزا در روز هشتم ماه رجب سنه 1233 هجری از مشهد جانب هرات روی نهاده، در منزل کال یاقوتی میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله با ذوالفقار خان و مطلب خان به رکابش پیوستند و از طرف دیگر محمد رحیم خان حکمران خوارزم به هواخواهی وزیر فتح خان برخاسته از طریق موافقت وی اسب رانده تا محال سرخس بناخت و محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره در هرات آمده به لشکر وزیر فتح خان پیوستند.

از این شور و آشوب، رضا قلی خان زعفران لو و نجف علی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادت قلی خان بغایرلو، در قلاح خویش درآمد رهین خوف و رجاء نشستند تا که روز بیست و هشتم ذی حجه سال 1233 هجری با سی هزار مرد پیکار از هرات به غرب کهسان رسیده هنگامه آرا شد. شهزاده ایران نیز با ده هزار پیاده و سوار آهنگ کارزار کرده، بقرب کهسان فرود آمد و وزیر فتح کس نزد او فرستاده، پیام داد که غوریان را به شاه محمود واگذار شده، محال تربت و باخزر را به محمد قرائی و ابراهیم خان هزاره سپارد تا که کار به تیغ و سنان نکشد و الا زمین ایران را با پایمال دلیران افغان بداند.

شهزاده فرستاده وزیر را رخصت معاودت داده پیام فرستاد که اگر ایمنی خواهی، چند تن قرائی و هزاره را که از دولت ایران رو برتافته جانب شما شتافته اند، با دست بسته روانه دار ورنه ساخته جنگ باش. از رسیدن این پیام، کار از مکالمه به مقابله کشید چنان چه وزیر فتح خان صفوف سپاه خویش را بیاراست و سردار شیر دل خان برادر خود را با سواره و پیاده سیستانی و دلیران فیروزکوهی و جمشیدی به میمنه قرار داد و کهن دل خان برادر دیگرش را با لشکر هراتی و تایمنی و درزی به میسره گماشت و بنیاد خان هزاره را با سوارانش در جناح میسره بداشت و خود با خیل افغانان قندهار و ابراهیم خان هزاره و توپخانه به قلبگاه جای گزید.

از دیگر جانب، شهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه، میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله و فضل علی خان قوئلوی قاجار را با سواران خواجه و ندو عبدالملکی مقرر میمنه فرمود و پیاده استرآبادی را با یک ضرب توپ مقدم میمنه گماشت و حسین قلی خان بیات نسابوری را با پیادگان خراسانی به جناح میمنه تعیین کرد و ذوالفقار خان حاکم سمنان را با افواج پیاده سمنانی و سواره قزاقچرلو جانب میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان و علی اصغر خان عجم بسطام و پیادگان دامغانی را پیش روی میسره مقرر کرد و خود با سواران مانی و غلامان رکابی به قلبگاه اقامه نمود.

آن گاه نائره حرب شعله ور گشته جانبین به هم در آویختند. در میان سردار شیر دل خان را با جمعی از دلیران افغان، اسب جلادت بر انگیزخته خون ها بریخت و خود را به شجاع السلطنه که در قلبگاه سپاه جای داشت، رسانیده، سوارانی که به دور شهزاده بودند از حربگاه روی برتافتند و شجاع السلطنه به واسطه ای که سردار ذوالفقار خان پایداری کرد در آن گیر و دار استوار ایستاده پای پس نکشید تا که سواران سردار شیر دل خان پلنگ آسا داخل پیادگان او شده سلطان محمد خان کاکری به شهزاده رسیده تیغ حواله تارکش نمود و شهزاده سر دزدیده دم شمشیر به اسپش رسید و یکی از خدمه اش تیز دستی نموده کار سلطان محمد خان را تمام ساخته بروی خاکش انداخت و خود سردار شیر دل به توپ ایرانیان رسیده از زبان تیغ، نشان نیک نامی به دهن توپ گذاشت و چهار زخم به تکاورش خورده شجاع السلطنه نیز کمال استقامت به پای برده، پنج نفر از ضرب شمشیر هلاک ساخت.

بقیه لشکر ایران از مشاهده حمله های دلیرانه و دستبرد های نردانه سپاه وزیر فتح خان پشت به جنگ داده، هزیمت یافت و از همگنان ذوالفقار خان راه فرار جانب کنار رود هرات اختیار کرد و در چنین وقت، از قضای مبرم الهی، گلوله تفنگ بر لب و دهان وزیر فتح خان رسیده، مجروح ساخت و بزرگان افغان را نیز از صدور این حادثه، مرغ دل از صندوق تن و روح از بدن رمیده، با وجود فتح، طریق هزیمت پیش گرفتند. از اعیان

اردوی شهزاده، میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله شتابزده روی فرار جانب کهسان آورده، دستگیر شد. بنیاد خان هزاره که عنان از گریز باز کشیده در آن جا قرار گرفته بود، و شهزاده شب را در کافر قلعه به سر برده و محمد خان قرانی که با بنیاد خان همعنان بود، او را ترغیب و تحریص بسیار نمود که میرزا عبدالوهاب خان را در هرات بفرستد اما او از عاقبت کار اندیشیده، به واسطه اسیر مذکور روی دل به سوی شهزاده حسن علی میرزا آورده به استشفاع وی از تقصیراتی که نسبت به دولت ایران کرده بود، مفعو گشت و حکومت غوریان و باخزر و کهسان یافت.

بنیاد خان به ازای این ملاطفت میرزا عبدالوهاب خان را با دیگر اسیرانی که در دستش بودند، رها داد و به واسطه رها دادن او خود را خادم دولت ایران ظاهر داشته، همه آنانی را که با وزیر فتح خان همداستان شده بودند، چون محمد خان قرانی و قلیچ خان تیموری و ندر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و یلنگ توش خان برادر سعید محمد خان جمشیدی و غیره به گواهی و تصدیق میرزای مذکور نزد شاهزاده برده، اعزاز و اکرام یافتند و او علاوه بر الطاف خویش رجوع باقی امر ایشان را موقوف و معطل به حضور شاه ایران داشت.

محمد رحیم خان حکمران خوارزم که از راه یاری و مدد کاری وزیر فتح خان تا سرخس اسب معاونت تاخته، آن محال را متصرف شده بود، از ورود اعلی حضرت فتح علی شاه در مشهد خبر گشته، جانب خوارزم مراجعت کرد و هم وزیر فتح خان با دهن خسته وارد هرات شده، دو باره به ترتیب سامان سفر و فراهم کردن لشکر پرداخت که به وجه اتم و اکمل راه تسخیر ایران برگرفته، آن مملکت را به تصرف آرد ولی از کج بازی و نیرنگ فلک حقه ساز کارش دگرگون شد.

شاه محمود با پسرش شهزاده کامران، خبر فتح هرات را شنیده، از کابل جانب آن ولایت راه برگرفتند و آن گاه که از قندهار بیرون شدند، شهزاده کامران به امر پدرش مامور پیش رفتن شده، خود شاه محمود از سبب نظم و نسق سیستان و قاین چندی در فراه درنگ کرده، بعد وارد هرات گشت. شهزاده قبل از ورود پدرش، منصور خان را از راه معذرت نزد شاهزاده حسن علی میرزا فرستاده، پیام داد که لشکر کشیدن وزیر فتح خان به امر دولت نبوده، خود سر جیش بدانسو در جنبش درآورده است و فرستاده مذکور با خوانین مزبوری که اجرای امور استقبالیه ایشان- چنان چه آنفا ذکر شد- شرفیاب حضور فتح علی شاه که به نزدیکی وارد مشهد شده بود، گشتند و همگان به خلاع فاخره نوازش یافته، از جمله منصور خان فرستاده شهزاده کامران مورد احسان زیاد شده، مصحوب او به شهزاده کامران مکتوب کرد که اگر سخن در صدق گفته و پیم داده ای وزیر فتح خان را روانه مشهد کن و یا از حلیه بصرش عاری ساز.

چون وزیر موصوف به قرار ذکر شاه شجاع، می خواست که به حلیه بی شاه محمود را بر پسرش شهزاده کامران بدگمان ساخته، در زندانش اندازد، و او از مکنون ضمیر وزیر آگاه گشته، پیام شاه ایران را تمسک کینه دیرینه اش که از حسد با وزیر داشت، ساخته، در کمین کار و اضرار وزیر فتح هان افتاد و وزیر بی نظیر از روز ورود شهزاده در هرات تا سه ماه از راه صداقت مودی خدمت بوده، گاه و بیگاه به سلام شهزاده حاضر می شد.

در این حال، هر چند دوستان ستوده آمال، وزیر سنجیده مآل را از بدبینی و کج خیالی شهزاده تخویف و تخدیر می نمودند، او احتیاط و احتراز را از رهگذر خدمتگزاری و صداقت شعاری لازم نشمرده اظهار و اصرار اخلاصمندان خویش را در ضمیر جای نمی داد و حواله تقدیر می نمود تا که روزی در محفل سلام شهزاده ناسنجیده فرجام به اغوا و القای امرای غرض جوی نکوهیده خوی، وزیر بی نظیر را گرفته، فوراً از حلیه بصر عاریش ساخت و به غل و زنجیرش انداخته، به زندان فرستاد. [»]

برگردیم به کشمیر که داستان آن ناتمام ماند. پس از اسیر شدن و کور شدن وزیر فتح خان، برادران او- در راس محمد عظیم خان که حکمران کشمیر بود همراه با دوست محمد خان برای گفتن انتقام از شاه محمود و کامران دست به کار شدند. آن دو کشمیر را به سوی پیشاور و کابل ترک گفته و به جای خود نواب جبار خان- برادر دیگر خود را در کشمیر گذاشتند. پس از چندی رنجیت سینگ به کشمیر لشکر کشیده، آن را گرفت و جبار خان پا به گریز گذاشت.»

اینک در باره از دست رفتن پیشاور:

بی تردید، از دست رفتن پیشاور، به پیمانانه بسیاری نتیجه خیانت های سرداران بارکزیایی مانند سردار دوست محمد خان، سردار عظیم خان و سردار جبار خان و به ویژه سردار سلطان محمد خان طلایی (پدر سردار یحیی خان- نیای نادر خان) و برادرانش بوده است.

هنگامی که رنجیت سینگ با بهره گیری از دشمنی های سرداران بارکزیایی به پیشاور لشکر کشید و آن را گرفت، سردار عظیم خان- برادر بزرگ که حکمران کابل بود، این اشغال را برنتافت و به سوی پیشاور لشکر کشید و اعلام جهاد داد. مگر به رغم فداکاری ها و قربانی هایی که قبایل پشتون دادند، به دلیل خیانت برادرانش و نیز بزدلی خودش شکست خورد.

گام نخست را در این راستا سردار دوست محمد خان برداشت. موهن لال در ص. ص. 140-143 کتاب *زندگی امیر دوست محمد خان* (ترجمه داکتر هاشمیان) می نگارد: «...سردار دوست محمد خان با داشتن حکومت غزنی- نخستین سنگر مستحکم افغانستان، شادمان و شادان بود و به تقویت بیشتر استحکامات خود متوجه بود. با این هم، به آنچه در دسترس داشت، بسنده نکرده، آرام نمی گرفت و در اندیشه اصلاحات داخلی و بهبود اوضاع کشور هم نبود. برخلاف، در پی آن بود تا شرمساری و رسوایی خارجی نه تنها به برادر خود (سردار محمد عظیم خان) بل که به همه اعضای خانواده خود نثار کند.

روی این منظور، هیاتی را نزد مهاراجا رنجیت سینگ گسیل و این گونه با دربار لاهور مراد و مکاتبه بر قرار نمود و با ایجاد چنین مناسبات می انگاشت به موقف خود به عنوان حکمران نیرومند غزنی افزوده و در عین زمان برادران خود به خصوص محمد عظیم خان مقتدر را کوچک ساخته و کم زده است.

این رفتار او، عظیم خان را سراسیمه و پریشان ساخت. چنان چه بی درنگ به منظور واری و مراقبت از اوضاع و امور سیک ها رهسپار پیشاور گردید. لشکرهای افغانی و سیک آن قدر به هم نزدیک شده بودند که گاهگاهی میان شان آتشباری هایی هم می شد.

آن گاه همه برادران بارکزیایی همداستان شده یار محمد خان را به عنوان نماینده نزد مهاراجا رنجیت سینگ فرستادند. اما یار محمد خان به اعتماد برادران خیانت کرده، به مشوره پیشوای سیک ها یا بدون مشوره او، نامه هایی به محمد عظیم خان گسیل و یادآور شد که سیک ها می خواهند راه دیگری را بر گزینند، یعنی خانواده و خزانه اش را که در میچنی عقب گذاشته بود، بگیرند. بی تردید، سردار دوست محمد خان نیز در این مسایل با دشمن ارتباط داشت و برای تخریب محمد عظیم خان سعی می نموده است.

بروز این اوضاع درد آور و ناگوار، بی تردید غرور و شجاعت عظیم خان را متاثر ساخته بود. او از یک سو می پنداشت که باید از اسیر شدن زن ها و خزانه اش به دست سیک ها در مینچی جلوگیری کند و از سوی دیگر باور داشت که عقب نشینی بدون مقابله با دشمن و زدن ضربه نیرومند بر آن در میدان جنگ، یک حرکت بزدلانه خواهد بود.

در عین زمان، دل محمد عظیم خان از رفتارهای برادرانش سخت رنجیده بود، زیرا دوست محمد خان با سیک ها و دربار لاهور ائتلاف نموده بود. در چنین وضعی سر درگم، عظیم خان گاه برای حفظ متصرفات خود تصمیم به جنگ می گرفت و گاه به منظور حفاظت زن ها و دارایی خود می اندیشید که بهتر است اردوگاه را برچیند.

چندی نگذشت که پیروان و سپاهیان از بی تصمیمی او خسته شده، هر کدام آغاز به برچیدن خیمه و خرگاه خود کرده از اردوگاه در حالی بیرون می شدند که کسی سبب اصلی این ماجرا را نمی دانست. در این حال، عظیم خان بسیار اندوهگین شده، و از شدت تأثر ریش خود را کند و از نامردی و عدم صداقت دوست محمد خان و برادران دیگر که در اثر آن این گونه، در برابر دشمن سیک ناگزیر به عقب نشینی شده بود، شکوه سر داد و عاقبت این ضعف و خجالت را در برابر دشمن وخیم خواند. او پس از این، با دل خونبار به کابل بازگشت و پس از چندی بیمار و با دل پر حرمان درگذشت.<sup>273</sup>

<sup>273</sup> برگرفته از کتاب *زندگی امیر دوست محمد خان* با اندکی ویرایش.



پسانتر، در 1832 که کابل به دست دوست محمد خان افتاده بود، انگلیسی ها شاه شجاع را برای گرفتن قندهار فرستادند. این بود که دوست محمد خان ناگزیر گردید برای نجات قندهار با سپاه به آن شهر بشتابد. در این هنگام، رنجیت سینگ در هماهنگی با انگلیسی ها و با بهره گیری از خیانت سلطان محمد خان و برادرانش، در چهارچوب یک برنامه از پیش تدوین شده، پیشاور را گرفت.

دوست محمد، پس از بازگشت از قندهار، برای بازپسگیری پیشاور اعلام جهاد کرد و با لشکر به سوی پیشاور شتافت. مگر باز هم در اثر خیانت بردارش سلطان محمد خان، شکست خورد و ناکام به کابل برگشت.

باید نشاندهی کنیم که روابط میان دوست محمد خان و همه برادرانش پیوسته بر سر دستیابی به قدرت بسیار تیره بود. به ویژه با سردار سلطان محمد خان طلایی [نیای نادر خان-گ]. زمانی دوست محمد خان، وی را با برادران عینی اش که بر کابل حاکم بودند، از آن شهر رانده بود که از همین رو، پس از افتادن کابل به دست دوست محمدخان، میان ایشان دشمنی آشتی ناپذیری افتاد. در پهلوی آن، یک رشته اختلافات دیگر هم افزود گردید.

موهن لال در این رابطه در ص. 207 جلد یکم کتاب زندگی امیر دوست محمد خان (ترجمه داکتر هاشمیان) می نویسد: «هنگامی که زوال این خاندان آغاز شد، دختر شهزاده عباس سدوزایی مورد توجه سلطان محمد خان-حکمران پیشاور قرار گرفت و میان آن ها نامه هایی مبنی بر وصلت مبادله شد. این شهزاده خانم با ازدواج با سلطان محمد خان موافقت کرده بود و ترتیبات مسافرت وی به سوی پیشاور به همراهی گماشتگان خاص سلطان محمد گرفته شده بود.

اما امیر دوست محمد خان نیز به این شهزاده خانم زیبا دل باخته بود و همین که از عزم سفر وی آگاه شد، او را دستگیر و بی درنگ به زور به عقد نکاح خود درآورد. این اقدام امیر دشمنی شدید و دایمی بین دو برادر به میان آورد که تا پایان دوام کرد. از زبان سلطان محمد خان بارها شنیده می شد که می گفت «تا پای جان چیزی جز نوشیدن خون دوست محمد خان او را خشنود نخواهد ساخت».

روشن است، این دشمنی، بارها در مساله پیشاور و پیوستن سلطان محمد خان به رنجیت سینگ که سیطره او را بر سلطه دوست محمد خان بر خود ترجیح می داد، نمایان گردیده، سر انجام به از دست رفتن پیشاور (به رغم هزاران کشته و زخمی بی که مردم داده بودند)، انجامید.

همین دشمنی بود که دوست محمد خان در حساس ترین لحظه جنگ پیشاور، حاضر نبود در صورت پیروزی و گرفتن پیشاور آن شهر را به سلطان محمد خان بسپارد. در این پیوند موهن لال در ص. 177 کتاب زندگی امیر دوست محمد خان می نویسد: «مهاراجا رنجیت سینگ هنوز به اردوگاه خود نرسیده بود، ولی به فرمانده سپاه خود رهنمود داده بود که تا رسیدن او برنامه های تهاجمی امیر دوست محمد خان را با مبادله پیام ها و دوام گفتگوها به تعویق بیندازد و تطبیق این امر آغاز یافته بود.

از سوی امیر دوست محمد خان، نواب جبار خان و آقا حسین برای گفتگوها گماشته شده بودند. آقا حسین از سوی امیر مقرر شده بود تا نواب جبار خان را مراقبت کند. اما سیک ها آقا حسین را با دادن رشوه راضی ساختند که صلح را بر امیر بقبولانند.

سر انجام، سلطان محمد خان به قسم گروگان به منظور تضمین صلح تا رسیدن مهاراجا به اردوگاه سیک ها رفت. در عین زمان، امیر از سپردن حکومت پیشاور که هنوز روشن نبود به صلح از سیک ها گرفته می شود یا به جنگ؟ به سلطان محمد خان ابا ورزیده بود. حتا هنگامی که سلطان محمد خان در عوض، تقاضای حکومت جلال آباد را نمود، آن هم از سوی امیر رد شد. از این رو سلطان محمد خان کنون که دیگر در اردوگاه سیک ها بود، خود را آزاد و حق به جانب می دانست تا برای منافع شخصی خود کاری بکند.

امیر دوست محمد خان که از بابت حضور سلطان محمد خان در اردوگاه دشمن تشویش داشت، و برای خود احساس خطر می کرد، بدون رعایت شرایط صلح، پنهانی شماری از غازیان افغان را برانگیخت تا به منظور قصد جان سلطان محمد خان - که نامردانه ترین و خائبنانه ترین هدف بود- حمله کنند. در نتیجه این تصمیم، چند

حمله پراکنده و نامنظم از سوی افغان ها بر اردوگاه سیک ها به عمل آمد و چند سر بریده را با مقداری غنایم که از خیمه های سیک ها چپاول زده بودند، با خود آوردند.

سپاه سیک که فقط منتظر همچو حمله یی بود، که تخطی از شرایط صلح به شمار می رفت، به فرمان مهاراجا به حالت دفاعی قرار گرفت.

پیر محمد خان- برادر تنی سلطان محمد خان که در اردوگاه امیر بود، به بهانه یی خود را بیمار اندخته، خنجر در دست منتظر بود تا آن را به سینه امیر فرو ببرد. زیرا بر آن بود که تصمیم امیر در تخطی از شرایط صلح و ایجاد دشمنی با سیک ها فرومایگی بوده، و فرمانده سپاه سیک ها را بر می انگیزد به رسم انتقام، سر برادرش- سلطان محمد خان را از تنه جدا سازد...

حتا در واپسین لحظات زندگانی دوست محمد خان، هنگام گرفتن هرات، سلطان محمد خان به رغم بستن عهد و پیمان و مهر و امضا در قرآن و سوگند خوردن با دوست محمد خان، مبنی بر پایان دادن به دشمنی ها و وصلت هایی که برای آشتی میان شان، بین فرزندان آن ها شده بود، نامه محرمانه یی به شاه ایران نوشت و پیشنهاد کرد که حاضر است دوست محمد خان را بکشد و مملکت افغانستان را ضمیمه مملکت ایران سازد.

کاتب هزاره (رح) در سراج التواریخ، جلد دوم، ص. 38 در این باره چنین می نویسد: «پس از مراجعت سردارانی که روی از دولت بر تافته بودند، چون سردار سلطان احمد خان [(برادر زاده امیر دوست محمد خان)-گ.] را دامن ضمیر از آرایش کینه و عناد پاک نبود، سردار سلطان محمد خان را با خود متفق ساخته، هر دو تن با هم عرض حضور اعلیحضرت ناصر الدین شاه قاجار شدند که اگر [از سوی-گ.] دولت ایران نصرت و یاری بدیشان داده شود، هر آینه مملکت افغانستان را به مدد لشکر ایران که برسد، از وجود امیر کبیر [(دوست محمد خان-گ.] خالی نموده، ضمیمه مملکت ایران کرده، بعد راه خدمت پیش خواهیم گرفت و این عریضه ایشان از عرض راه به دست یکی از هواخواهان و خدمتگاران امیر کبیر افتاده، به کارکنان حضور رسیده، اعلیحضرت امیر کبیر از کید ایشان آگاه گشته،...».

پسان ها این دشمنی به فرزندان و نوادگان شان به ارث رسید. چنان چه عبدالرحمان خان، یوسف خان- پسر سردار یحیی خان (پسر سلطان محمد خان را به هندوستان تبعید کرد که با فرزندان خود - نادر خان و برادرانش سال ها در دیره دون با جیره انگلیس زندگی می کردند. تا این که در زمان حبیب الله خان خواهر خود را به زنی وی دادند و دوباره به کشور برگشتند و به دربار راه گشودند و مقام های صاحبان حضور را گرفتند.

در آینده، همین نادر خان و برادرانش به همکاری سردار احمد شاه خان- پسر عم شان و با همدستی شهزاده امان الله خان و مادرش؛ حبیب الله خان کشتند و سپس هم به همکاری انگلیس و ارتجاع داخلی، امان الله خان را بر انداختند و به یاری شبه نظامیان وزیر هند بریتانیایی، تاج و تخت او را باز ستاندند. به هر رو، چون در کتاب در زمینه چگونگی افتادن پیشاور به دست سیک ها روشنی انداخته شده است، بیشتر به آن نمی پردازیم.

... و اینک رشته سخن را به آقای داکتر بابا خواجه یف می سپاریم.

### پیشگفتار

مبارزه خلق های افغانستان به خاطر استقلال در برابر استعمارگران بریتانیایی- یکی از درخشان ترین برگ های تاریخ آن به شمار می رود. مهمترین رخداد این مبارزه- جنگ اول انگلیس در برابر افغانستان [(جنگ اول افغان و انگلیس)-گ.] در سال های 1838-1842 بود، هنگامی که سپاهیان کمپانی هند شرقی که مناطق جنوب خاوری افغانستان را اشغال نموده بودند؛ با مقاومت سرسختانه توده ها رو به رو گردیدند و سر افکنده از کشور بیرون رانده شدند.

در دهه های نخست سده نهم، افغانستان دولتی بود فروپاشیده و از هم گسیخته به چند خان نشین که با تنش های درونی در هم شکسته بود. دولت نیرومند درانی، مقارن با اوایل سده نهم در عمل فروپاشیده بود. رشد زمینداری بزرگ فئودالی منجر به تقویت توانمندی و خودسری فئودالی های بومی گردیده بود. افت قدرت مرکزی و مبارزه سهمگین درونی خان های افغان بر سر گسترش متصرفات شان کشور را [به سان سوهانی-گ.] می ساید.

در روند خانه جنگی در افغانستان، خان‌های بارکزیایی از قبیله درانی به ویژه تقویت یافته بودند. زمان شاه- نوه احمد شاه درانی، به سال 1793 با پشتیبانی پاینده [محمد خان-گ.] - رهبر بارکزیایی‌ها بر تخت نشست. مگر به سال 1801 همان خان‌ها درانی به کمک طرفندهای انگلیسی‌ها، زمان شاه را از تخت به زیر کشیدند. چون مشی را که او پیش گرفته بود، برای خان‌ها خوشایند نبود.

شاه محمود- شهریار نو، که تخت را به حمایت فتح خان- پسر پاینده محمد خان گرفته بود، پس از دو سال از سوی برادر جوانتر خود- شجاع الملک (که بر سرشناسان قبایل خاوری افغان و نیز سوداگران هندی و بازرگانان شکارپور تکیه داشت) سرنگون گردید.

شاه شجاع (1803-1809) با تلاش برای به دست آوردن دل هواداران خود، آغاز به پخش پول از خزانة و دادن زمین‌های شاهی به آنان کرد. این کار از یک سو به ته کشیدن خزانة شاهی و از سوی دیگر به رشد آتیه نیروهای جدایی خواه افغان انجامید. درآمدهایی که از زمین‌های شاهی جمع آوری می‌گردید، پس از توزیع بخشی از این زمین‌ها برای خان‌ها، دیگر برای نگهداری ارتش که شاه می‌توانست تا اندازه‌ی با آن جلو خودسری‌های سرشناسان فنودالی را بگیرد، بسنده از کار نبرآمدند. در نتیجه، شجاع سرنگون گردید و تخت پادشاهی بار دیگر را محمود به کمک وزیر فتح خان گرفت (1809-1818).

فتح خان با به دست آوردن کرسی وزارت پر قدرت شاه و با تمرکز قدرت در دست‌های خود، تلاش ورزید آن را برای سرکوب مبارزات میان فنودالی در کشور به کار ببندد. این مشی به گونه‌ی که پروفیسور ایگور میخاییلوویچ ریسنر نشاندهی نموده است، تصادف ساده نبود: این مشی نیاز اجتماعی کشور را بیان می‌کرد- جایی که زمینه تا جایی برای کانسلیداسیون سیاسی فراهم گردیده بود. شالوده اقتصادی آن را توسعه مناسبات بازرگانی- پولی و رشد مبادله داخلی در چنین نواحی‌ی چون شهرهای بزرگ مانند قندهار، کابل، هرات و پیشاور می‌ساختند.

زمینه‌های طبقاتی کانسلیداسیون با مبارزه دوامدار میان دار و دسته‌های فنودالی گوناگون فراهم گردیده بود. در روند مبارزات، برخی از خانواده‌های فنودالی به پیمان‌ها بسیار فوق العاده تقویت یافته بودند که برای دفاع از دارایی‌های شان حاکمیت مقتدری لازم بود که همچنان توانایی سرکوب مقاومت توده‌های زیر ستم را داشته باشد.

تقویت قدرت وزیر فتح خان و تیره (طائفه) وی، ناآرامی مقامات بومی را بر می‌انگیخت و به سال 1818 او در نتیجه توطئه شهزاده کامران- حکمران قندهار کشته شد. کشته شدن فتح خان منجر به خشمگین شدن و بر افروخته شدن [برادران] و وابستگان پر شمار او گردید. تلاش‌های مبنی بر سرکوب مسلحانه خیزش‌های بارکزیایی‌ها با ناکامی رو به رو گردید و شاه محمود با پسرش- کامران به هرات گریختند.

پس از سرنگونی شاه محمود، در کشور مبارزه دیرپایی بر سر قدرت میان برادران فتح خان آغاز گردید [سر انجام] یکی از آن‌ها- دوست محمد به سال 1826 توانست حاکمیت خود را بر کابل تثبیت نماید.

برادران دوست محمد در پیشاور و قندهار<sup>274</sup> قدرت را تصرف کردند و تنها هرات کماکان به دست نمایندگان خاندان سدوزایی- شاه محمود و کامران میرزا مانده بود. ملتان و کشمیر را سیک‌ها تصرف نمودند.

این گونه، با سقوط خاندان سدوزایی (1818) در گستره افغانستان سردار نشین‌های مستقل به وجود آمدند. این کار منجر به تضعیف نیروی نظامی افغان‌ها گردید. مگر تشکیل سردار نشین (خان نشین)‌های جداگانه گواه بود بر رشد آتیه مناسبات فنودالی در جامعه افغانی و اتحادیه‌های قبیله‌ی مبنی بر روابط خویشاوندی به گونه‌ی نهایی جای خود را به اتحادیه‌های گستره‌ی واکذار کردند.

<sup>274</sup> در قندهار قدرت را برادران پر دل خان، شیر دل خان، کهندل خان، مهر دل خان و رحم دل خان که در آستانه تهاجم به انگلیس به افغانستان سه تن از آن‌ها زنده بودند- در پیشاور قدرت را برادران- عطاء محمد خان، یار محمد خان، سلطان محمد خان، سید محمد خان و پیر محمد خان گرفتند که در میانه‌های سال‌های 20 سده نهم سه تن از آنان از جمله سلطان محمد خان زنده مانده بودند.

در راس این اتحادیه ها، فئودال های بزرگ ایستاده بودند که تلاش می ورزیدند قدرت خود را با اشغال قلمروهای جدید و نیز بهره برداری خشن از دهقانان، تقویت نمایند.

نیرومندترین سردارانشین ها- کابل بود که به بالا برآمدن آن به پیمانانه چشمگیری گذشتن راه های اصلی تجاری از هند و خان نشین های آسیای میانه از گستره آن مساعدت نمود. افزون بر این، کابل با داشتن موقعیت مرکزی در میان سردارانشین های افغانی نسبتاً بهتر از حملات دشمنان خارجی دفاع می شد.

الکساندر برنس- جاسوس سرشناس انگلیس که بارها در سال های دهه سی سده نوزدهم از افغانستان بازدید نموده بود، نوشت: «شهر کابل برازندگی و برجستگی خود را نه به آن پیمانانه مرهون حضور دایمی دربار، بل که موقعیت سودمند خود است: کابل از نقاطی است که راه های بازرگانی آسیا را به هم پیوند می زنند. موقعیت سودمندی که در گذشته به افغانستان اجازه می داد در هنگام توفان هایی که آن را می لرزانید، سر پا بیستد و کنون نیز به آن چنین برتری هایی می دهد که در کدامین پایتخت دیگر خاور به دشوار بتوان یافت».<sup>275</sup>

دوست محمد با تحکیم یافتن بر تخت کابل، توانست در جریان چندین سال کوهستان، کوهدامن، جلال آباد، بامیان، زرمت، گردیز و نیز بخشی از سرزمین های هزاره نشین را در جنوب باختری کابل بگیرد.

در آستانه تهاجم انگلیسی ها بر افغانستان (1838) سرزمین گسترده یی زیر حاکمیت امیر بود که از شمال به جنوب از پروان تا مقر (273/5) کیلومتر و از باختر تا خاور- از بامیان تا گذرگاه خیبر 322 کیلومتر پهنایی داشت. در بزرگترین شهر سردار نشین- کابل، نزدیک به 60-65 هزار نفر، بود و باش داشتند. در غزنی- 15 هزار نفر، در جلال آباد- ده هزار نفر و در چاریکار- 5 هزار نفر.

تثبیت شمار کل باشندگان سردارانشین به دلیل نبود داده های دقیق دشوار است. مگر با دانستن آن که ساحات سه استان افغانستان معاصر (کابل، ننگرهار و جنوبی) به استثنای هزارستان و نورستان (کافرستان) عمدتاً در متصرفات دوست محمد خان شامل بودند، می توان گمان زد که روی هم رفته در سردار نشین کابل نزدیک به یک میلیون و سه صد هزار نفر بود و باش داشتند.<sup>276</sup>

بخش بزرگ باشندگان را افغان ها تشکیل می دادند: غلزیایی ها، مومندها، وردک ها و دیگران (بیشتر کوچی ها). آن ها در سراسر ساحه سردارانشین، منهای کوهستان و کوهدامن که باشندگان آن ها یکسره تاجیک تبار بودند، می زیستند.

بزرگترین قبایل افغانی- غلزیایی ها بودند که در نیمه نخست سده نوزدهم مشتمل بر 100-200 هزار خانواده بودند.<sup>277</sup> زمین های غلزیایی ها از شمال به سوی جنوب- از رود کابل تا شهر قلات غلزیایی- و از باختر تا خاور- از گل کوه؟ تا کوه های سلیمان پهن بودند.

غلزیایی ها روی هم رفته شیوه زندگانی کوچروی داشتند. با آن که در میان آن ها تیره های جداگانه یی بودند که تنها دست اندر کار زمینداری اسکان یافته بودند (سلطان زی ها، عمرخیل ها) و یا تنها دامداری کوچرو (احمدزایی ها) گروه های جداگانه غلزیایی ها در میان فراه و هرات در ناحیه سبزوار دیده می شوند.<sup>278</sup>

<sup>275</sup> . A. Burens, Cabool: a personal narrative of journey to and residence in that City, in the years 1836, 7 and 8, London, 1843, p. 369.

<sup>276</sup> نفوس [سردارانشین کابل-گ.] از روی نفوس کنونی استان های مناطق افغانستان معاصر گرد آوری شده از سوی آ. آ. پولیاک برآورد و سنجش شده است (نگاه شود به: آ. آ. پولیاک، *ساختار اقتصادی افغانستان معاصر*، رساله دکتری، مسکو، 1954، ص. 146).

<sup>277</sup> Mac Gregor, Central Asia, Calcutta, 1871. p. 279, A. Burnes, Cabul: a personal narrative of . . . journey., p. 138

<sup>278</sup> سبزوار (سبزه وار، سبزار، سبزه زار) یا اسفزار- از مناطق قدیمی و تاریخی کشور است که با آن نام مردانی بزرگ با شهرت جهانی چون سبزواری و اسفزاری پیوند دارد. در نیمه دوم سده بیستم- در عصر اولترا ناسیونالیسم، شماری از دولتمردان تندرو و تبارگرای افغانستان، سبزواری را به «شیندند» که تقریباً ترجمه پشتوی سبزواری است، به گونه رسمی تغییر دادند که لغزش بسیار بزرگ و نابخشودنی تاریخی- فرهنگی است که باید ویرایش گردد.

بخش چشمگیر باشندگان سردارنشین کابل تاجیک ها بودند. به گواهی منابع، افزون بر کوهستان و کوهدامن که تاجیک ها در آن باشندگان اصلی بودند، گروه های کوچک تاجیک ها در نواحی غزنی، زرمت، گردیز، پغمان، بتخاک، لوگر و جلال آباد دیده می شدند.

تاجیک ها به استثنای برخی از موارد نادر، مدت ها پیش تقسیمات قبیله یی- تیره یی را پشت سر گذاشته و در بیشتر ینه موارد به نام محلی می شدند که در آن بود و باش داشتند.<sup>279</sup>

سراسر گستره سردارنشین به مناطق و حوزه ها تقسیم می شد که طبق معمول امیر حاکمان آن را از فرزندان و یا خویشاوندان نزدیک و وابستگان خود می گماشت. آن ها در دست های خود هم قدرت مدنی و هم قدرت نظامی را متمرکز نموده بودند. مالیات می گرفتند و محصولات گمرکی را.

امیر دوست محمد فرمانروای بی چون و چرای سردارنشین بود و از قدرت بی حد و مرزی برخوردار بود.

روحانیون بلندپایه مسلمان از نفوذ بزرگی برخوردار بودند که منابع پولی چشمگیر و زمین های بسیاری در اختیار داشتند. برخورداری از درآمدهای ناشی از بهره برداری از زمین های وقفی موقوفات بزرگران، سود به دست آمده از معاملات رباخوری سودخوران و سوداگران و نیز سایر درآمدها که برای دستگاه روحانیت گرفته می شد، به نیروی روحانیون بلندپایه می افزود.<sup>280</sup>

دستگاه دادخواهی و معارف نیز در دست روحانیت بود که نفوذ آن را از این هم بیشتر می گردانید. دوست محمد ناگزیر بود منافع روحانیون بلندپایه را که به نوبه خود در پایدار شدن قدرت مرکزی ذینفع بودند و از او پشتیبانی می کردند، در نظر داشته باشد.

سرشناسان مردم کوچی بیش از هر کسی از قدرت مرکزی مستقل بودند و از امیر تنها آن هنگام حمایت می کردند که برای شان این کار سودمند می بود. دوست محمد خان با تلاش برای یافتن تکیه گاه در میان سرشناسان قبایل کوچی، نمایندگان بانفوذ آن را به سوی خود و به خدمت جلب می کرد و آنان را به کرسی های برجسته می گماشت و به آنان مبالغ هنگفتی را به عنوان معاش و حقوق می پرداخت.

مقارن با اوایل سال های دهه سی سد ه نهم، دوست محمد بر تخت کابل محکم نشسته بود و ارتش به پیمانانه بایسته نیرومندی داشت.

امیر می کوشید فئودال های نامطمئن و جنگجویان قبیله یی زیر فرمان سران قبایل را با سپاهیان منظم تعویض نماید. «نیروی نظامی امیر دوست محمد خان بی تردید از نیروی دیگر حاکمان افغانستان برتری داشت و موهن لال در این زمینه نوشت: هرگاه اطلاعات من درست باشد، پادشاهان سدوزایی هیچ گاهی از چنین پارک توپخانه نیرومندی که امیر داشت، برخوردار نبودند. او عمده ترین وظیفه خود را تقویت توان رزمی سردارنشین می پنداشت.»

ارتش دوست محمد خان که عمدتاً متشکل از سواران نظام بود، بنا به مدارک موهن لال بیش از دوازده هزار سپاه سوار و 3500 نفر پیاده داشت. توپخانه امیر 50 دستگاه توپ و 200 زنیورک داشت.<sup>281</sup> این در حالی بود که خود امیر می گفت که شمار سواران او به بیست هزار و شمار سپاهیان پیاده او به ده هزار نفر می رسید.

هنگام نوشتن کتاب، هنوز نام سبزوار رسمیت داشت. گ.

<sup>279</sup> مانند بدخشی، پنجشیری، بابانی، کابلی و....

<sup>280</sup> مانند فطر روزه، ذکات، خیرات، نذورات، به راه خدا، خمس و سهم امام و... گ.

<sup>281</sup> به گفته موهن لال، خود دوست محمد می پنداشت که شمار سواره نظام او به بیست هزار تن و پیاده نظامش به ده هزار

تن می رسد.

نگاه شود به:

سواره نظام به چند دسته تقسیم می شد. یکی از آن به نام «خود اسپه» یاد می شد که سپاهیان هر یک اسپ های خود شان را داشتند. دسته دیگر «عمله سرکاری» نام داشت که سپاهیان آن با اسپ های دولتی که از خزانه خریداری شده بود، و شمار شان به سه هزار نفر می رسید. بر یگان های سواره نظام در بیشتر موارد پسران امیر فرمان می راندند. برای مثال، زیر فرمان محمد اکبر- پسر او، یک دسته بی 2000 نفری و زیر فرمان غلام حیدر- پسر دیگر او، یک دسته هزار نفری و زیر فرمان [محمد افضل]- پسر دیگرش، یک دسته 600 نفری قرار داشت.

پیاده نظام از جمع غلزایی ها و کوهستانی ها گرفته می شد. چنین بر می آید که کوهستانی های تاجیک تبار به گواهی برنس در کشور چونان «بهترین جنگاوران پیاده» بنام بودند.

جزایر چی یا جزایل چی ها از جمع غلزایی ها گرفته می شدند. دسته های تیرباری که با تفنگ های موشکت<sup>282</sup> لوله دراز آسیایی مجهز بودند که برای تیرباری ها مناسب بودند. به گونه یی که موهن لال می نویسد، این تفنگ ها بهتر از موشکت های انگلیسی بودند و دور تر از آن ها را می زدند». بر جزایلچی ها که شمار کل آنان بیش از 2000 نفر بود، محمد اکبر- پسر امیر فرمان می راند.

بقیه پیاده نظام (نزدیک به 1500 نفر) در آستانه جنگ زیر فرمان افسران اروپایی- هرلان [امریکایی-گ.]، کمپبل و عبدالصمد خان هندی بودند.

مشی فرمانروای کابل که متوجه به تقویت مرکزگرایی و توحید همه سردارانشین ها در یک کشور بود، با مقابله سرسختانه فئودال های بزرگ و به ویژه استعمارگران بریتانیایی که در حفظ افغانستان پارچه پارچه ذینفع بودند و تنها برای اشغال سرزمین های افغانی منتظر فرصت مساعد، رو به رو شده بود.

چنین وضعی در سردار نشین کابل مقارن با 1838 پدید آمده بود. در پیوند با جنگی که به سال 1834 با سیک ها رخ داد، (که پشت سر آن ها انگلیسی ها ایستاده بودند)، و نیز مبارزه با مدعی تخت کابل- شهزاده شجاع المک، امیر به منابع پولی بیشتری نیاز داشت. او به شدت مالیات ها را افزایش داد و تاجران و رباخوران هندی را وادار گردانید تا به او وام بدهند. برای کاهش هزینه ها و افزایش وجوه مالی در خزانه، حقوق و امتیازات خان ها و وابستگان و نزدیکان خود را کاهش داد و نیز از معاشات روحانیون کاست.

سر انجام، او جایزادهای برخی از خان های درانی را که تقویت آنان نگرانی او را بر می انگیزت، ضبط و مصادره کرد. امیر با این تدبیرها بخش چشمگیر سرشناسان افغانی و روحانیت را برخلاف خود بر انگیزت. مگر موفق نشد نیاز به منابع پولی لازم برای تقویت ارتش را در پیوند با خطر پیش آینده تهاجم نظامی انگلیسی ها بر آورده سازد.

دوست محمد خان به سال 1838 به مقصد کمرنگ ساختن ناخشنودی سرشناسان فئودالی که پیوسته در تلاش بودند درآمدهای خود را از مدرک تاراج در لشکرکشی های «جهانگیرانه» افزایش بدهند و همزمان با آن، به منظور جبران کمبود منابع مالی، سپاهیان خود را به تعداد شش هزار نفر به فرماندهی شهزاده اکبر برای اشغال سردارنشین های پراکنده ازبیک و تاجیکی ترکستان جنوبی (در شمال هندوکش) گسیل داشت. مگر این لشکرکشی، تمایلات خصمانه محافل حاکمه سردارنشین ها را تضعیف ننمود و نتوانست تهدیدات خیزش آن ها را در برابر امیر از میان بردارد.<sup>283</sup>

در عین زمان، نیمی از ارتش (نزدیک به شش هزار نفر) که دوست محمد بر آن تکیه داشت، در آن سوی هندوکش به سر می برد. اشغالگران انگلیسی از تنش اوضاع داخلی در سردار نشین کابل- نیرومندترین سردارنشین افغانی، با آغاز نمودن اقدامات نظامی در برابر افغانستان به سال 1838 بهره برداری نمودند.

Mohan lal, Life of the amir Dost Mohammad khan of Kabul: with his political proceeding towards the English, Russian and Persian governments, including the victories and disasters of the British Army in Afghanistan. Vol I-II, London, 1841., I. p. 239, 261.

<sup>282</sup> این تفنگ ها را مردم عادی موش کش می خوانند-گ.

<sup>283</sup> این یکی از لغزش های بزرگ و نابخشودنی امیر دوست محمد خان در آستانه تجاوز انگلیسی ها به خاک ما بود-گ.



دومین سردارانشین افغانی که به سال 1838 مورد تهاجم استعمارگران انگلیسی قرار گرفت، قندهار بود. در این سردارانشین - حکمرانان بارکزیایی، برادران کهندل خان، رحمدل خان و مهر دل خان فرمان می راندند. زمین های آنان از جلدلگ در شمال تا بلوچستان در جنوب و از بابه شیر در باختر تا معروف در خاور پهن بود.

بزرگترین شهرهای این سردارانشین عبارت بودند از قندهار، معروف و گرشک. شمار کل باشندگان این سردارانشین به 700-800 هزار نفر می رسید. بافتاری تباری سردارانشین قندهار درست همانند سردارانشین کابل رنگارنگ بود. افزون بر بخش عمده باشندگان- افغان ها (بیشتر کوچی)، درصدی بزرگی باشندگان تاجیک ها، هندی ها، هزاره ها، قزلباشان و... بودند.

پر نفوس ترین گروه در سردارانشین قبيله درانی بود که در اوایل سده نهمدهم شمار آنان به صد هزار خانوار می رسید.

سردارانشین قندهار به سه بخش تقسیم می شد که هر یک را به ترتیب «برادران قندهاری» رهبری می کردند: کهندل خان، رحمدل خان و مهردل خان. هر یک از آنان کاخ هایی داشتند که بسیار هم بزرگ نبودند. هر یک، به ترتیب سن و سال، سهم خود را از درآمد های سردارانشین به دست می آوردند. یعنی عملاً از آن ناحیه یی که بلافصل بر آن فرمان می راندند. کهندل خان- برادر ارشد، نقش اصلی را در اداره سردارانشین بازی می کرد. میان برادران توطئه چینی و دسیسه سازی در برابر یک دیگر و کشاکش بر سر دستیابی به جایگاه نخست در اداره، پایانی نداشت.

سیاست داخلی حکمرانان قندهاری که متوجه به تضعیف توانمندی خان های بزرگ درانی بود، اغلب شورش هایی را بر می انگیزت که بسیار به دشواری می توانستند آن ها را فرو بنشانند. چون ارتش آن ها سرهم سه هزار سوار و یک هزار سپاهی پیاده داشت و پارک توپخانه آن ها کوچک بود- روی هم رفته 15-20 دستگاه توپ.

روحانیون سنی که مایل نبودند برادران بارکزیایی را به خاطر پیوندهای آن ها با ایران ببخشند، با آن ها خصومت می ورزیدند.<sup>284</sup> بر پایه گزارش لیچ- جاسوس انگلیسی، نمایندگان روحانیت بارها فرمانروایان قندهار را تهدید به شورش نموده بودند، هرگاه آن ها مناسبات شان را با ایران برهم نزنند.

---

<sup>284</sup>. روشن است که نزدیکی سرداران قندهاری با ایران، در آن برهه، به دلایل مختلف، امر ناگزیری بود. نخست، این که ایران تنها همسایه قدرت مند آن ها بود و با آن کشور مناسبات بازرگانی داشتند. دو دیگر، این که کهن دل خان و برادرانش راه دیگری جز از دوستی با ایران که تنها تکیه گاه خارجی شان شمرده می شد، نداشتند.

مناسبات آن ها با دوست محمد خان که پیوسته در پی گرفتن متصرفات شان بود، گرگ و میش بود. با کامران- شاه هرات نیز دشمنی دیرینه داشتند. از آن سو، خطر سیک ها که در پس از گرفتن پیشاور، در صدد گرفتن جلال آباد بودند، هم بس بزرگ بود و بزرگتر از آن، خطر انگلیسی ها که در پی آوردن شاه شجاع درانی و گرفتن همه سردارانشین های بارکزیایی و در گام نخست قندهار و همه سرزمین های سند و پنجاب و بلوچستان بودند. سایه یورش انگلیسی ها بر همه سردارانشین ها پیوسته پهن بود.

سرداران تازه به بسیار دشواری، آن هم به یاری ایران و نیروهای کمکی کابلی توانسته بودند، یورش سهمگین شاه شجاع درانی را دفع کنند. در این حال، ایران افزون بر کمک مالی و نظامی به سرداران، حاضر بود، کامران را که به سوی انگلیسی ها لغزیده بود، از تخت هرات بر افگنده، متصرفات او را بر پایه عهد نامه یی که از سوی کنت سیمونیتچ- سفیر روس در تهران تضمین شده بود، به آنان بسپارد. این عهدنامه از هر نگاه به سود سرداران بود.

آن چه مربوط می گردد به دشمنی روحانیون سنی قندهار با سرداران به بهانه نزدیکی با ایران شیعه بر پایه تعصب مذهبی، باید ریشه این کار را در ترفندهای انگلیسی ها جستجو کرد که همواره با هیمة انداختن در آتش این اختلافات، به سود خود بهره برداری نموده اند. در این هنگام انگلیسی ها توانسته بودند شبکه جاسوسی پر شاخ و برگ در همه سردارانشین های افغانی پهن نمایند. به گونه یی که حتا ملا نصح- وزیر کهن دل خان را نیز استخدام کرده بودند و از نزد او اطلاعات دست اول را دریافت می داشتند.

رژیم خودکامگی، خشونت و باجستانی از باشندگان که در سردارنشین حاکم بود، مناسبات لایه های گسترده باشندگان را با فرمانروایان بازکزیایی به شدت تیره گردانیده بود.

ویتکیویچ گزارش داده بود که «سرداران قندهاری با همچشمی هایی که با یک دیگر داشتند، خود را بیخی تضعیف نموده و با فشارها و تاراج ها، باشندگان سرزمین خود را از خود متنفر و منزجر ساخته بودند».

این گونه، استعمارگران انگلیسی با آغاز نمودن جنگ در 1838، دلایلی در دست داشتند که به پیروزی سهلی بر فرمانروایان افغانی (که در اثر کشاکش های درونی تضعیف گردیده و تکیه گاه استواری هم در میان سران فئودالی و هم در میان کتله های گسترده مردمی نداشتند)، سنجش داشته باشند.

\*\*\*\*\*

در آثار خاورشناسان شوروی مسایل گوناگون تاریخ افغانستان به بررسی گرفته شده است. به ویژه پروفیسور ایگور ریسنر کار بسیاری انجام داده است. با این هم، تا کنون علل و رویدادهای نخستین جنگ افغان و انگلیس (1838-1842) و نیز نقش توده های مردمی در پس زدن استعمارگران از سوی افغانستان شناسان شوروی به پیمانه بسنده پژوهش نشده است. مقالات در این زمینه و آثار عمومی در باره تاریخ افغانستان این خلا را نمی توانند پر کنند.

آثار خاورشناسان بوژوازی و به ویژه انگلیسی اختصاص داده شده به نخستین جنگ افغان و انگلیس، جانب دارانه و یک جانبه گرایانه بوده و به توجیه تجاوزات سیاست بریتانیا در افغانستان و آسیای میانه متوجه اند. به این مقصد، استعمارگران انگلیسی در کانسپت دروغین «دفاع از هند در برابر تهاجم روسی» بهره جسته اند که همه تقریباً آثار تاریخ پردازان خاورشناس انگلیسی به ویژه سر پرسی سایکس- نویسنده کتاب تاریخ افغانستان (لندن 1940) و دیگران بر همین شالوده استوار اند.

در آثار تاریخ نویسان افغانستان معاصر، تا کنون مونوگرافی بی در باره موضوع نخستین جنگ افغان و انگلیس دیده نمی شود.

در آثار عمومی؛ بخش هایی که به این موضوع پرداخته اند، آنالیز کامل رخدادها را نمی دهند. برای مثال در کتاب دو جلدی «د پشتنو تاریخ» (تاریخ پشتون ها)، نوشته قاضی عطا الله که به زبان پشتو به سال 1942 در پیشاور به چاپ رسیده است،<sup>285</sup> با فاش ساختن سیاست تجاوزگرانه بریتانیا در افغانستان نتوانسته است علل راستین جنگ سال 1838-1842 افغان و انگلیس را توضیح بدهد.

سید قاسم رشتیا- تاریخ نویس افغانی در کتاب *افغانستان در قرن نوزده* جای بزرگی را به رویدادهای نخستین جنگ افغان و انگلیس و افشای سیاست استعمارگران بریتانیایی در افغانستان، در این دوره، داده است. خصوصیت مثبت این کتاب که چاپ نخست آن به سال 1950 برآمده بود و سپس در 1956 بار دوم با اضافات و بازنگری چاپ شد، این است که نویسنده برخورد انتقادی بی نسبت به آثار تاریخی [در زمینه] دارد و نیز تمایل او به این که ارزیابی خودش را در قبال رخدادها بدهد.<sup>286</sup>

---

در این جا، فشار روحانیون سنی بر سرداران را، در واقع می توان چونان فشار غیر مستقیم انگلیسی ها ارزیابی کرد که در نزدیکی سرداران با ایران و افتادن هرات به دست شان که بی تردید توان و وزن آن ها را به پیمانه چشمگیری بالا می برد، ذینفع نبودند. چون خود شان در برنامه داشتند نه تنها قندهار، بر کابل و سراسر گستره بازمانده از امپراتوری درانی و حتا خان نشین های آسیای میانه را بگیرند. گ.

<sup>285</sup> قاضی عطاء الله خان، *د پشتنو تاریخ* (تاریخ پشتون ها)، پیشاور، 1942 و 1947.

<sup>286</sup> داکتر بابا خواجه یف در این اثر از چاپ دوم کتاب، سال 1136، چاپ کابل بهره جسته است. شایان یادآوری است که رشتیا در ژنو در واپسین سال های زندگانی، برای آخرین بار کتاب خود را با بهره گیری از یک رشته آثار انگلیسی بازنگری و بازنویسی نمود که از سوی بنگاه انتشارات «میوند»، پیشاور چاپ گردیده است.

با این هم، به رغم یک رشته خوبی ها، کتاب رشتیا نتوانسته است از زیر سایه تاثیر تاریخ نگاری (هیستوریوگرافی) انگلیسی و کانسپت «دفاعی» و «دفاع از هند» و این فرمول که هرات «کلید هندوستان است»، برآید.

آثار برخی دیگر از تاریخ نویسان افغانی [در زمینه] نیز زیر تاثیر همین کانسپت نوشته شده اند. مانند «سراج التواریخ» نوشته فیض محمد کاتب و احمد علی کهزاد-«رجال و واقعات تاریخی افغانستان»، و رشتین- «مبارزات پشتون ها». حال چه رسد به دیگر مقالات که به جنگ سال های 1838-1842 افغان و انگلیس پرداخته اند. مانند «جنگ اول افغان و انگلیس، علل و نتایج آن»، نوشته م. میوند و «ولایات شرقی افغانستان» نوشته غبار و...

پژوهش های علمی در باره تاریخ افغانستان و به ویژه تاریخ نخستین جنگ افغان و انگلیس در آثار پیش از انقلاب روسیه بسیار اندک است و آنالیز عمیق را به دست نمی دهند. مفصل تر از همه، رخدادهای جنگ افغان و انگلیس سال های 1838 و 1842 در کتاب «کابلستان و کافرستان» و. و. گریگوریف بازتاب یافته است و تجزیه و تحلیل گردیده است. وی بی پایگی هراس انگلیسی ها را در سال های دهه های 30-40 سده نهم در زمینه تهدید امنیت هند از سوی روسیه و ایران نشان داده است. با این هم، نتوانسته است علل راستینی را که انگلیسی ها را بر انگیختند تا دست به تجاوز آشکار در برابر خلق های افغانستان بیازند، توضیح دهد.

نویسنده کتاب دست داشته، مسایل زیر را در برابر خود گذاشته است:

- روشن ساختن دلایل تجاوز انگلیس بر افغانستان و «باز نمودن و شگافتن» خصلت سیاست بریتانیا در این کشور
- برملا ساختن پیوند بلافصل میان تلاش های استعمارگران بریتانیایی مبنی بر پهن ساختن حاکمیت استعماری خود در افغانستان با سیاست اشغالگرانه بورژوازی انگلیس در خاورمیانه در کل.
- نشان دادن مبارزه مردانه خلق افغانستان را در برابر استیلاگران بریتانیایی

منابع اصلی روسی که در کتاب دست داشته از آن بهره گرفته شده است، در گام نخست عبارت اند از:

- مواد و مدارک از بایگانی های سیاست خارجی روسیه
- بایگانی مرکزی دولتی نظامی-تاریخی
- اسناد گرد آوری شده از سوی کمیسیون آرشیوگرافی قفقاز به ویرایش آ. پ. برزی که در بر دارنده مراسلات و مکاتبات حکومت تزاری با حکومت کشورهای دیگر است، مراسلات دیپلماتیک، خاطرات [رجال سیاسی-نظامی] مقالات چاپ شده روزنامه ها و....

همه این مدارک و مواد، نه تنها اطلاعات ارزنده در باره تاریخ مناسبات روسیه و افغانستان و رویدادهای هرات، بل نیز اطلاعاتی هم در باره ساختار و بافتار درونی سردارنشین های افغانی در آستانه تهاجم انگلیسی ها می دهند.

از منابع افغانی بی که در این کتاب بهره گرفته شده است، ارزشمند ترین آن ها «نوی می معارک» نوشته میرزا عطاء محمد شکارپوری است. این اثر دست نویس که در موزه کابل نگهداری می شود،<sup>287</sup> برای نخستین بار از سوی انجمن تاریخ به سال 1953 به نشر سپرده شده است. نویسنده آن شاهد و ناظر رخدادهایی است که به شرح آن می پردازد. او زمان درازی در شکارپور می زیست و در خدمت حکمرانان افغانی سند کار می کرد.

---

کتاب آقای رشتیا دارای اطلاعات سودمندی است. مگر مانند بسیاری از کتاب های تاریخ نوشته شده از سوی تاریخ نویسان هم میهن در نیمه دوم سده بیستم، از یک رشته نارسایی های جدی رنج می برد و بایسته است با آن با **قید احتیاط** برخورد گردد.

ترجمه روسی این کتاب به سال 1958 در مسکو به چاپ رسیده است که از روی چاپ اول کابل آن صورت گرفته است.

<sup>287</sup> این کتاب در سال های اخیر از سوی بنگاه انتشارات میوند در پیشاور دو باره چاپ شده است.

پس از واژگونی خاندان سدوزایی (1818) او یکی از درباریان با نفوذ حکمرانان بارکزیایی قندهار - رحمدل خان و شیر دل خان گردید. میرزا شکارپوری در 1855 بمرد و موفق به به پایان رساندن کتاب خود نشد. از این رو، پسرش کار را نافرجام او را به پایان رساند.

رویدادهای شرح داده شده در نوای معارک، از برکناری زمان شاه آغاز می گردد و دوره مهم تاریخ افغانستان و سند را (در اوایل سال های دهه چهل سده نوزدهم) در بر می گیرد. مولف به گونه یی که این کار برای همه کرونولوژیست ها (واقعه نگاران، گاهنامه نویسان) که بیشتر از لایه های فنودالی اند، مختص است، توجه اصلی را به تاریخ شاهان و دربارها و کشاکش های درونی فنودالی رنگارنگ میذول می دارد و خصلت توده یی نخستین جنگ افغان و انگلیس را نادیده می گیرد. او پیروزی رزمندگان توده یی بر انگلیسی ها در نبرد پروان را در ماه نوامبر 1840 تنها منوط به دلیری و مردانگی دوست محمد خان می شمارد.

در این گاهنامه، برخی از رویدادها به گونه نادرست تعبیر و تفسیر می گردد: برای نمونه، شکست گفتگوها نمایندگان کمپانی هند شرقی - الکساندر برنس با دوست محمد خان و برادران او - حکمرانان قندهار تنها عدم تمایل [سرداران] مبنی بر داشتن روابط دوستانه با انگلیسی ها بر شمرده می شود.

کتاب **واقعات شاه شجاع**، منبعی در بر دارنده مواد و مدارک فراوان در زمینه نخستین جنگ افغان و انگلیس در سه بخش است. احمد علی کهزاد - تاریخ نویس سرشناس معاصر افغانستان می پندارد که دو بخش نخست که بدنه اصلی گاهنامه را می سازد، به قلم خود شاه شجاع نگاشته شده است (که زندگی نامه شاه شجاع را شرح می دهد).

کهزاد مولف بخش سوم را که در باره خود جنگ است - متعلق به یک تاجر هراتی به نام محمد حسین می داند که به سال 1839 به کابل آمده بود و تا پایان جنگ در این شهر به سر برده بود. به هر رو، هر کسی که نویسنده بخش سوم کتاب (که به سال 1862 نوشته شده است) بوده باشد، برای ما یک چیز مهم است - او می کوشد تصویر راستینی از مناسبات نیروهای افغانی و انگلیسی در افغانستان اشغال شده بدهد و مبارزه قهرمانانه میهن دوستان افغانی را نشان دهد.

دلچسپی معینی را کتاب کرونولوژیک میرزا یعقوب علی خان خافی، زیر نام «**پادشاهان متاخر افغانستان**» که به سال 1912 تدوین شده و به سال 1955 از سوی انجمن تاریخ افغانستان به چاپ رسیده است (در دو جلد)، بر می انگیزد. رخدادها در کتاب از اشغال غزنی از سوی انگلیسی ها به سال 1839 آغاز می گردد و تا اوایل سده بیستم کشانده می شود. با آن که خافی، معاصر نخستین جنگ افغان و انگلیس نبود، ارزش کتاب وی در آن است که او در نوشتن آن از بازگویی های شاهدان عینی و ناظران رویدادها بهره جسته است.

با این هم، در پرداز و توجیه و تفسیر شمار کاملی از رویدادها لغزش ها و بی دقتی ها دیده می شود. برای نمونه، در کتاب، در باره نبرد نوامبر 1840 پروان هیچ چیزی نیامده است و دلیل تسلیم شدن دوست محمد خان در ماه می 1940 را چنین توضیح می دهد که باشندگان کابل و حومه آن به فراخوان امیر مبنی بر اشتراک در مبارزه در برابر انگلیسی ها پاسخ ندادند.

کتاب «**منتخب التواریخ**» نوشته و حاجی محمد توره (طوره) - قایع نگار آسیای میانه یی نیز بس دلچسب است. این کتاب به سال های 1842 - 1843 به زبان پارسی نوشته شده است. این اثر، یک اثر تاریخی و اتوبیوگرافیک است. بخش اصلی آن، شرح سیاحت و جهانگردی مولف به سال های 1822 - 1827 است. یکی از بخش های کتاب به تاریخ آسیای میانه تخصیص داده شده است. ارزش کتاب در آن است که مولف آن که خود با دوست محمد خان از نزدیک آشنا بود و شناسایی داشت، اطلاعات بسیاری را در افغانستان در اواخر سال های دهه 1830 بلافصل از نزد خود امیر به دست آورده بود.

این همان دوره یی بود که دوست محمد پس از تهاجم انگلیسی ها به قلمرو سردارنشین کابل، به سال 1839 به بخارا گریخت و چندی در آن جا زیست.

از اسناد دیپلماتیکی که به زبان انگلیسی در این اثر بهره گرفته شده است، به ویژه کتاب نام نهاد «آبی» چاپ شده به سال 1859 شایان توجه است که مربوط است به مراسلات و مکاتبات میسیون بریتانیا در کابل با حکومت هند بریتانیایی و حکمرانان بارکزیی سردار نشین افغانی.

سرهم، در کتاب آبی 254 سند به چاپ رسیده است که بخش چشمگیر آن در چاپ نخست آن به سال 1839 به دستور پالمستون- وزیر خارجه وقت بریتانیا «ویرایش!» گردیده بود.

دستکاری اسناد، مقصد توجیه و تبرئه سیاست تجاوزگرانه انگلیس در قبال افغانستان و آسیای میانه و انداختن گناه آغاز جنگ به گردن دوست محمد خان و برادران وی- حکمرانان قندهار را دنبال می کرد که با برپایی روابط دوستانه با ایران و روسیه، گویی تهدیدی را برای متصرفات انگلیسی در هند متوجه گردانیده بود.

کارل مارکس در زمینه نوشت: «برای ثابت ساختن این ادعا، پالمستون در سال 1839 «کتاب آبی» را به پارلمان ارائه کرد که در بردارنده عمدتاً مراسلات و مکاتبات میان سر الکساندر برنس به اجنت بریتانیایی در کابل و حکومت کلکته بود».<sup>288</sup>

مارکس خاطر نشان می سازد «آن هم در حالی که اسناد آورده شده در «کتاب آبی» را پالمستون در عمل جعل کرده بود»<sup>289</sup> و مکاتبات الکساندر برنس در چاپ پالمستونی «با تحریف و جعل و دستکاری، مفهوم بیخی مغایر آن چه را که به شکل نخستین خود داشت، گرفته بود».<sup>290</sup> یعنی آن مفهومی را که برای توجیه سیاست تجاوزکارانه کابینه انگلیس لازمی بود.

نامه های الکساندر برنس به شکل کامل تنها پس از آن به چاپ رسیدند که دستکاری اسناد در «کتاب آبی» برای محافل عامه انگلیسی آشکار شدند و برخی از نمایندگان پارلمان انگلیس خواستار بررسی این موضوع گردیدند.<sup>291</sup>

از سخنرانی ها و اظهارات نمایندگان گروه های مختلف و فراکسیون های پارلمان انگلیس به سال های 1838-1842 که در [رساله] «مناظرات پارلمانی» به چاپ رسیده بودند، نیز در اثر دست داشته چونان منبع بهره برداری شده است.

از مجموعه قراردادهای گوناگون، اسناد و مدارک در باره نخستین جنگ افغان و انگلیس «مجموعه مدارک در باره اکسپدیشن نظامی به افغانستان در سال های 1838-1842» که به سال 1843 در کلکته به چاپ رسیده بود، بهره گرفته شده است که در آن در پهلوی شمار بسیاری از مراسلات دیپلماتیک، گزارش ها و سایر اسناد رسمی هفده بازگویی اشتراک کنندگان نخستین جنگ افغان و انگلیس را در بر دارد.

مجموعه به سال 1843 به فیصله پارلمان انگلیس به چاپ رسید و مشتمل بر 547 سند مختلف، فرمان ها، دستورها و رهنمودهای گورنر جنرال هند در دوره نخستین جنگ افغان و انگلیس، مراسلات و مکاتبات دولت اشغالگر انگلیس در افغانستان با حکومت هند بریتانیایی و..... است.

در اثر دست داشته، از مقالات، مدارک، مواد و اسناد از روزنامه ها و مجلات روسی مانند «آموزشگاه های حربی»، «نسیم شمال»، «روزنامه ادبی»، «بایگانی روسی»، «فرزند میهن»، «پیک نظامی»، «پیک

<sup>288</sup> کارل مارکس، *جنگ نوین چین*؛ (کارل مارکس و فریدریک انگلس، کلیات آثار، جلد یازدهم، بخش دوم، ص. 266).  
<sup>289</sup> مارکس، «*تایمز لندن*» و *لرد پالمستون*، (کارل مارکس و فریدریک انگلس، کلیات آثار، جلد دوازدهم، بخش دوم، ص. 189).

<sup>290</sup> کارل مارکس، *جنگ نو چین*، ص. 268.

<sup>291</sup> دلچسپ است که پالمستون حتا هنگامی که تحریف اسناد آشکار گردید، تلاش ورزید همه چیز را چونان سوء تفاهم عادی جلوه بدهد که در اثر سادگی الکساندر برنس رخ داده بود. در این حال، او از نمایندگان پارلمان انگلیس آن فاکت را که حکومت انگلیس به سال 1839 بر برنس فشار می آورد تا گزارش ها را تایید نماید، پنهان می کرد. نگاه شود به:

Hansards parliamentary debates. Third series, vol. 153, London, 1840, 1860, p. 70-75, 93.

اروپا»، «روسیه قدیم»، «مجموعه مواد جغرافیایی و توپوگرافیک در باره آسیا» و «مجله توپخانه» و ... بهره گرفته شده است.

از رسانه های انگلیسی، از مواد رسانه یی چاپ شده در روزنامه های «تایمز»، «ژورنال آف ایشیتیک سوسایتی آف بنگال» (مجله انجمن آسیایی بنگال) و «ژورنال آف رویال جیوگرافیک سوسایتی» (مجله انجمن همایونی جغرافیا) بهره جسته ایم.

با مواد و مدارک روزنامه تایمز، بایسته است با دقت و احتیاط بسیار برخورد کرد. چون این روزنامه هنوز در نیمه نخست سده نوزدهم به تعریف مارکس، «ارگان با نفوذ کابینه بریتانیا» بود و در بسا از موارد به سود و منافع بادران خود، مواد مختلفی را به اشکال تحریف شده به چاپ می رسانید.

برای نمونه، این روزنامه در یکی از گزارش های پارلمان، بخش بزرگی از سخنان دن لوب – نماینده پارلمان را به چاپ نرسانده بود که وی به گفته کارل مارکس، با طرح پیشنهاد در باره گزینش کمیته یی برای بررسی اسناد مربوط به افغانستان که پالمستون به سال 1839 به پارلمان ارائه داشته بود، آغاز به یورش برده بود...»<sup>292</sup>

در کتاب همچنین از خاطرات افسران انگلیسی: اتکینسون، آیر، ابوت، برسلم، گرین ود، ناش و دیگر رزمندگان جنگ، سود جسته ایم. این خاطرات، در بر دارنده مواد حقیقی دلچسپی در باره نخستین جنگ افغان و انگلیس اند. مگر، مستلزم برخورد انتقادی اند. چون مولفان، برخلاف فاکت ها می کوشند تجاوز انگلیس بر افغانستان را در سال های 1838-1842 توجیه نمایند.

### بخش یکم

#### سیاست انگلیس در افغانستان

#### در سال های دهه سی سده نوزدهم و میسیون ویتکیویچ

در سال های دهه سی سده نوزدهم، انگلیسی ها آغاز به پیش گیری سیاست پویایی در افغانستان می نمایند. دلیل این کار، روی هم رفته، این بوده است که هند ورشکست شده از سوی استعمارگران انگلیسی، جایی که نه دهم دهقانان آن مورد بهره کشی قرار می گرفتند، دیگر نمی توانست همه نیازهای روز افزون صنایع انگلیس را که در سال های دهه سی سده نوزدهم به تراز بالایی توسعه رسیده بود، برآورده سازد.<sup>293</sup>

انگلیسی ها هنوز در اوایل سده نوزدهم یک سری قرار دادهای نابرابرانه را بر سند، پنجاب و ایران تحمیل کردند. همانا در همین دوره آن ها به یکی از نخستین تلاش ها دست یازیدند تا از راه های دیپلماتیک نفوذ خود را بر

<sup>292</sup> کارل مارکس، *تایمز لندن و لرد پالمستون*، ص. 189.

<sup>293</sup> در باره تراز بالای توسعه صنایع بریتانیا در این سال ها در مقایسه با سال های پیش از آن، می توان دست کم از روی داده ها در باره صادرات کالاهای انگلیسی به هند دآوری کرد. هرگاه در 1814 به میزان 109487 پوند بود، این رقم به سال 1837 به 2160936 پوند و به سال 1838 به 2445000 پوند استرلینگ رسیده بود. نگاه شود به:

Hansards parliamentary debates. Third series, vol. 52, 153, London, 1840, 1860, p. 582



افغانستان پخش نمایند. هیات الفنتون که در سال 1808 از سوی حکومت هند بریتانیایی گسیل گردیده بود، توانست شاه شجاع را برای بستن پیمان در برابر تهاجم احتمالی فرانسوی ها از راه افغانستان به هند به سوی خود متمایل گرداند.<sup>294</sup>

مورکروفت و تریبک- جاسوسان بریتانیایی به سال های بیست سده نهم از طریق کشمیر و افغانستان با لباس بازرگانان، به آسیای میانه رخنه نمودند. از روی یادداشت های آنان بر می آید که آن دو از سوی کمپانی هند شرقی با وظیفه گرد آوری اطلاعات مفصل دارای بار سیاسی و نیز اطلاعات در باره وضعیت راه های بازرگانی و امکانات رخنه کالاهای انگلیسی به کشورهای آسیای میانه گسیل گردیده بودند.<sup>295</sup>

استرلینگ- اجنت بریتانیایی به سال 1828 به افغانستان گسیل گردید و کونولی به سال های 1829-1830 که کوشید از راه استرآباد به خیوه رخنه نماید.<sup>296</sup>

در پی آن ها، به سال های 1831-1833 الکساندر برنس- جاسوس مجرب کمپانی هند شرقی، به دستور حکومت انگلیس، از پنجاب، افغانستان، بخارا و ایران بازدید نمود. او برای حکومت گزارش مفصلی را در باره وضعیت بازارهای آسیای میانه، افغانستان و ایران ارائه نمود و بر لزوم عقد پیمان با حکمران کابل تاکید ورزید، که به پنداشت او که این کار به تجارت انگلیس مساعدت خواهد نمود، چون قلمرو او (دوست محمد) بر سر مسیر بزرگ تجاری واقع است که از سوی آن کالاها همه روزه می گذرد و مقدار آن همه روزه بالا می رود.<sup>297</sup> این گزارش با پیوست های جغرافیایی و توپوگرافیک آن، در باره کشورهای خاورمیانه ارزش بزرگی برای حکومت انگلیس داشت.

همزمان با برنس، چ. ماسون (میسن)- اجنت دیگر انگلیس به افغانستان فرستاده شده بود.<sup>298</sup>

به سال های 1836-1838 برنس بار دوم به افغانستان آمد. این بار در راس «هیات بازرگانی». در اواخر سال های دهه سی- اوایل سال های دهه چهل سده نهم، جاسوسان انگلیسی- سرهنگ استودارت و کپتان کونولی به بخارا و کپتان شکسپیر و ابوت به خیوه گسیل گردیدند.

پویایی های کپتان ابوت (که به خیوه با وظیفه «متقاعد ساختن خان آن برای آمدن زیر حمایت انگلیس یا دست کم میانجیگری در منطقه با روسیه»، آمده بود)، به گونه آشکار در باره مساعی تجاوزکارانه انگلیسی ها گواهی می دهد.<sup>299</sup> به سخن دیگر، دسیسه های اجنت های انگلیسی در خاورمیانه، مقصد ایجاد ائتلاف ضد روسی خان نشین های آسیای میانه را دنبال می کرد.

<sup>294</sup> C. U. Aitchison, A collection of treaties, engagements and sanads relating to India and neighbouring countries, vol. xiii, Calcutta, 1933, p. 203.

<sup>295</sup> W. Moorcroft W. and Trebek G., Travels in the Himalayan provinces of ahindustan and the Panjab, in Ladakh and Kashmir, in Peshawar, Kabul, Kundux and Bokhara by mr. William Morcroft and mr. George Trebek from 1819 to 1825, vol. I-II, London, 1841, p. 18, 34, R. R. Sethi, The Lahore durbar..., p. 95.

<sup>296</sup> یا. و. خانیکف، *یادداشت توضیحی به نقشه دریای ارال و خان نشین خیوه و حوالی آن*، (یادداشت های انجمن گیتاشناسی روسیه)، کتاب شماره 5، سانکت پتربورگ، 1851، ص. 338.

<sup>297</sup> الکساندر برنس، *سیاحت در بخارا*، ص. 447.

<sup>298</sup> چ. ماسون، در آغاز از ارتش کمپانی هند شرقی گریخت. مگر پسان ها از 1835 اجنت آن گردید.

نگاه شود به:

Mohan lal, Travels in the Panjab, Afghanistan and Turkistsn, to Balkh, Bukhara and Heart, and a visit to Great Britain and Germany, London, 1846, p. 334.

Burnes A., Narrative of a visit to the court of Sinde and Hyderabad of the Indus, Edinburh-London, 1839

<sup>299</sup> ک. نیمان، *افغانستان و انگلیسی ها در سال های 184 و 1842*، مسکو، 1848، ص. 105-107؛ ل. آ. سوبولیف، *نبرد افغان و انگلیس*، جلد چهارم، سانکت پتربورگ، 1885، ص. 1353.

حکومت تزاری از پویا شدن اجنتوری بریتانیایی در خاور میانه نگران بود. چون این امر می توانست نه تنها به تقویت نفوذ سیاسی انگلیس در آسیای میانه و افغانستان منجر گردد، بل نیز ضربه محسوسی به گسترش بازرگانی روسیه با خان نشین های آسیای میانه بزند. از سوی حکومت تزاری «برای ترصد تکاپوهای اجنت های انگلیسی و اتخاذ تدبیرهای متقابل در برابر آن ها، تصمیم گرفته شد به سال 1835 اجنت های روسی را به آسیای میانه بفرستند و برای رقابت در عرصه تجارت کمپانی روسیه را بنیادگذاری نمایند».<sup>300</sup>

بایسته است به خاطر داشت که در پیوند با کاهش تجارت روسی در سال های سی در شمال ایران (به ویژه مصنوعات پنبه یی- کاغذی (پارچه های نخی) که قلم عمده صادرات روسیه به کشورهای خاور بود) «آسیای میانه همراه با دشت های قرغیزستان عمده ترین مصرف کنندگان این کالاها به شمار می رفتند».<sup>301</sup>

بازرگانان کوچرو افغانی رهپویان (پیونده ها) کالاها را از هند به آسیای میانه و بر عکس می آوردند. کاروان های پیوندگان که به سوی آسیای میانه رهسپار می گردیدند، بیشتر متشکل بر 600-700 اشتر بودند (با بارهای بیشتر متشکل از کالاها رنگارنگ ساخت انگلیس) که از ملتان از راه غزنی و کابل به بخارا برده می شدند. الکساندر برنس در این پیوند می نویسد: به رغم دشواری های راه و تکس های رنگارنگ بی پایان، «سود به دست آمده از پارچه ها چیت (سیتس) انگلیسی چه بسا که به پنجاه درصد می رسد».<sup>302</sup>

این گونه، با تکیه بر اظهارات مولفان گوناگون، می توان گمان برد که در سال های دهه سی سده نهم، رخنه کالاهای انگلیسی به بازارهای آسیای میانه به ابعاد چشمگیری رسیده بود.<sup>303</sup>

تکه (پارچه) های انگلیسی که به بازارهای کابل آورده می شدند، مانند: ململ، مخمل، چیت، کشمیره، فلانیل (فالین)، ابریشم، ساتین (ساتن) و... نسبت به بازارهای کلکته بسیار سود آور بودند. برای نمونه، از فروش این کالاها در کابل، بازاریان چهل درصد و در بخارا- نود درصد بیشتر از کلکته سود بر می داشتند.

برنس می نویسد (راستش تا اندازه یی با گزافه گوئی): در عین زمان «کالاهای روسی دیگر نمی توانند به رقابت با کالاهای ما پردازند و فروش کالاهای انگلیسی به دلیل برتری آن ها به سرعت رو به افزایش است. یگانه پارچه هایی که کنون از روسیه می آیند، سان و چیت های پهن دو بَره است که در انگلیس تولید نمی شوند».<sup>304</sup>

اطلاعات دقیق در باره درجه افت بازرگانی روسیه و توسعه بازرگانی انگلیس در افغانستان در ربع نخست سده نهم در دست نیست. مگر بنا به داده های نشریه انگلیسی به نام «گازیتیر gazetteer» طی سال 1838 درآمد کل از فروش محصولات نساجی انگلیس در کابل به 478 هزار روپیه می رسید و از محصولات روسی به 200 هزار روپیه.<sup>305</sup>

این مبلغ چشمگیری برای کابل بود. هرگاه به سنجش داشته باشیم که افغانستان در کل بازار چندان بزرگی برای کالاهای نساجی مانند ایران و آسیای میانه به شمار نمی رفت. با این هم، افغانستان برای انگلیسی ها بیشتر نه به عنوان بازار فروش کالا، بل نیز چونان تخته پرشی برای گستره جویی به آسیای میانه و ایران دلچسپ بود.

در این پیوند، بایسته است بر رخدادهای هرات در سال های دهه سی سده نهم درنگ کرد که در چهار راه جاده های بازرگانی از هند به سوی آسیای میانه و ایران واقع است و از زمانه های قدیم نقش مهمی را هم در زمینه

<sup>300</sup> م. آ. تیرینتیف، تاریخ استیلای آسیای میانه، جلد یکم، سانکت پتربورگ، 1908، ص. 118.

<sup>301</sup> آ. ل. پاپف، «سیاست خارجی دولت در سده نهم» (در آیینه خمیده» م. ن. پوکروفسکی» (نقدی بر اندیشه های

مارکسیست ستیزانه پوکروفسکی)، مسکو- سانکت پتربورگ، جلد دوم، ص. 313.

<sup>302</sup> الکساندر برنس، سیاحت در بخارا، ص. 561.

<sup>303</sup> A. Burnes, Narrative of a visit to the court of Sindh and Hyderabad of the Indus, Edinburgh-London, 1839, p. 67, 68.

در پیوست این کتاب برخی از داده ها در باره تجارت روسیه و انگلیس جمع آوری شده است.

<sup>304</sup> الکساندر برنس، سیاحت در بخارا، ص. 542-543. و نیز موهن لال، جلد یکم، ص. 393 و 394 به زبان انگلیسی.

<sup>305</sup> Ed. Thornton, A gazetteer of the countries adjacent to India on the north-west..., p. 24.

بازرگانی و هم در زمینه نظامی بازی می نماید. چون موقعیت آن (به گونه که آ. آ. پولیاک نشاندهی می نماید)، «بسیار خوب با موجودیت مقادیر بسیار خوار بار و علوفه که در واحه حوضه هری رود کشت و کار می شد و ارتش های جهانگشایان کبیر و نیز کاروان های بازرگانی بی را که از طریق هرات ره می سپردند، را می توانست تامین نماید؛ گره خورده است.»<sup>306</sup>

استعمارگران بریتانیایی، با تلاش برای پرده پوشی بر طرح های تجاوزکارانه خود در خاور میانه؛ هرات را «دروازه» یا «کلید» هند می خواندند و این گونه، اهمیت این شهر را چونان عاملی که مهم ترین نقش اقتصادی را در گام نخست بازی می کرد و دو دیگر چونان نقطه استراتژیکی دارای اهمیت غیر قابل پیمایشی برای ارتشی که قصد تهاجم از سوی هند به سوی آسیای میانه و ایران را دارد؛ پنهان می کردند و ناچیز جلوه می دادند.

به پنداشت فریدریک انگلس، ستون های سپاهیی که «از قندهار، کابل، و بلخ، مارش نمایند، می توانند بیشتر بر پیروزی سنجش داشته باشند نسبت به سپاهیی که از آستراخان، خیوه و بخارا [به سوی هند به راه بیفتند] چون تهاجم از جانب افغانستان [پایین آمدن] از کوه ها به سوی همواری ها است و در سر راه بیخی می توانند از بیابان ها نگذردند. این در حالی است که تهاجم از سوی دریای کسپین و رود اراکس امکان می دهد تنها با یک ستون (که از جانب استرآباد به راه بیفتد) بتواند از بیابان نگذرد. همه سپاهیان و ستون های دیگر ناگزیر اند از راه بیابان ها ره ببیمایند و در نتیجه هر گونه ارتباط میان هم را گم نمایند.»<sup>307</sup>

انگلیسی ها با این سنجش که هرات را به تخته خیزی برای تهاجم به خان نشین های آسیای میانه و ایران مبدل نمایند، اجنت های بسیاری را به شهر گسیل داشتند که تلاش ورزیدند از راه خرید و تطمیع و دیگر وسایل، حکمرانان آن را وادار گردانند سیاستی را پیش گیرند که برای بریتانیای کبیر خوشایند باشد. در سال های سده نهم استودارت، کونولی، آبات، پانتجر، شکسپیر و... به هرات آمدند. در شهر پایگاه انگلیسی ساخته شد که از طریق آن اجنت ها را به خان نشین های آسیای میانه می فرستادند.

همزمان، انگلیسی ها برای تحکیم هرات برای دفاع از سپاهیان ایرانی کار می کردند. به سال 1837-1838 هنگام محاصره شهر از سوی ارتش ایران، افسر توپخانه بریتانیایی- پوتنجر (پانتجر) که پنهانی به شهر آمده بود، در راس دفاع شهر قرار داشت.<sup>308</sup>

تاریخ نویسان بورژوازی انگلیسی و نویسندگان پوپولیست (عامه فهم نگار) آن می کوشیدند پویایی های اجنت های بریتانیایی را در هرات با این دلیل توجیه نمایند که گویا چنین «تدبیرهای احتیاطی» و «پیشگیرانه» برای جلوگیری از «تهدید روسیه برای هند» لازمی بودند.

در واقع، هیچ گونه تهدید واقعی برای هند از سوی روسیه وجود نداشت. با این هم، «تهدید روسیه» از سوی مداحان استعمار بریتانیایی به سان پرده پوشی بی بر مقاصد ارتجاعی انگلیسی ها در آسیای میانه بهره گیری می شد. این مشی انگلیس با واکنش روسیه تزاری برخورد که تلاش می ورزید به انگلیسی ها مزاحمت نماید تا در هرات تحکیم یابند و هر آن چه را که ممکن بود انجام می داد برای آن که در این خان نشین حاکمیت دولت قاجاریه ایران را تحکیم ببخشند.

در کنار نقش مهمی که هرات در رقابت های انگلیس و روسیه بازی می نمود، این نقش علت اصلی تضادهای افغان ها و ایرانی ها هم به شمار می رفت. دلایل تمایل قاجارها برای تسلط بر این خان نشین عبارت بودند از:

- نخست این که یک واحه بسیار پر بار را به دست بیاورند.
- دو دیگر این که خان های خراسان را از پشتیبانی حکمرانان سدوزایی محروم بگردانند.
- سه دیگر این که در صورت پیروزی، پرسنیز خدشه دار شده ایران را در جنگ ها با روسیه احیا نمایند.

<sup>306</sup> پولیاک، ولایت هرات (رساله دکتری)، مسکو، 1948، ص. 44.

<sup>307</sup> فریدریک انگلس، انگلیس و روسیه در افغانستان، کارل مارکس و فریدریک انگلس، کلیات آثار، جلد یازدهم، بخش یکم، ص. 134.

<sup>308</sup> P. Sykes, A history of Afghanistan, vol I-II, London, 1940, vol. 1. P. 408,

و نیز کاتب، سراج التواریخ، کابل، 1231 ه. ماهتابی.

قاجارها هنگام اجرای این سیاست، با توانمندی از تضادهای شدید میان حکمرانان هرات کامران میرزا و حکمرانان بارکزیایی کابل و قندهار (دوست محمد خان و کهندل خان) بهره گرفتند.

کمپانی هند شرقی نیز [با بهره گیری از-گ.] همین تضادها بازی می کرد که می کوشید افغانستان را پراکنده و چند پارچه نگهدارد. طرفه این که در همه دعاوی میان حکمران های هرات و قاجارها همواره انگلیسی ها که نقش داور را بازی می کردند، حضور داشتند.

جرارد به سال 1833 برای «حل و فصل» دعاوی در هرات با داشتن حق «میانجی» وارد گردید و به سال های 1837-1838 کمپبل- سفیر انگلیس در ایران («که می کوشید تضادها را کمرنگ بسازد و اتحاد دوستانه بی میان دو طرف درگیر برپا نماید»!) در نقش همانندی [ظاهر گردید-گ.]<sup>309</sup>

دشوار نیست دانست که سخن بر سر چه میانجیگیری بی است هرگاه به خاطر بیاوریم که انگلیسی ها رهبری تحکیم و دفاع هرات را در دست داشتند و حکمرانان آن را با پول و پیشکش تامین می کردند. آن ها به سال 1838 در آستانه سقوط هرات، شاه ایران را تهدید به تهاجم مستقیم نظامی کردند که هرگاه دست از محاصره هرات نبردارد و سپاهیان خود را برنگرداند.<sup>310</sup>

حاکمان سدوزایی هرات که در ادعاهای قاجاریه سوء قصد مستقیم بر حقوق خود را می دیدند، از راه های گوناگون از گرایش های جدایی خواهانه خان های خراسان پشتیبانی می کردند و همراه با آن، به آن پیمانانه نیرومند هم نبودند تا خراسان را که در دوره شاهان درانی [احمدشاه و تیمورشاه] تابع افغانستان بود، به دست خود بگیرند.

شاهان ایرانی به نوبه خود هرات را بخشی از خاک قانونی خود می شمردند و ادعاهای خود بر آن را بر شالوده آن بنا می کردند که افغانستان در گذشته به فرمانروایان ایرانی تعلق داشت. به گونه بی که فیض محمد کاتب گواهی می دهد عباس میرزا- ولیعهد ایران از وزیر هرات [یار محمد خان الکوزایی] خواست تا «شهزاده کامران هرات را تخلیه کرده، خود نزد شاه ایران آید و یا این که خطبه و سکه را به نام شاه ایران اجرا دهد و مالیات را به عهده گیرد که برساند و پسرش را به رسم گروگان روانه داشته، آسوده حال شود»، در غیر آن، ولیعهد تهدید نمود هرات را به قهر و غلبه به تصرف خواهد آورد.<sup>311</sup>

روشن بود کامران میرزا نمی توانست با این مطالبات موافقت نماید. در ماه جولای 1837 محمد شاه با ارتش پرشماری آغاز به پیشروی به سوی هرات کرد.<sup>312</sup> این لشکرکشی با قاطعانه ترین واکنش انگلیسی ها رو به رو

<sup>309</sup> . Mohan lal, Travels in the Panjab, Afghanistan and Turkistan, to Balkh, Bokhara and Heart..., p. 213, J. W. Kaye, History of war in Afghanistan, vol. I. p. 163.

<sup>310</sup> فیض محمد کاتب، *سراج التواریخ*، جلد یکم، ص. 149. (ص. 164 چاپ تهران، انتشارات «بلخ»-گ.

<sup>311</sup> همان جا، جلد یکم، ص. 117، و نیز:

J. W. Kaye, History of the war in Afghanistan, vol. I-II-III, London-Calcutta, 1890, vol. 1, P. 220.

<sup>312</sup> این لشکرکشی بنا به درخواست های پی در پی دوست محمد خان- حکمران کابل و کهن دل خان- حکمران قندهار بر پایه عهدنامه قندهار صورت گرفته بود که عهد نامه از سوی کهن دل خان و قنبرخان- سفیر ایران نزد کهن دل خان و دوست محمد خان عقد گردیده بود و از سوی کنت سیمونیچ- وزیر مختار روسیه در تهران تضمین شده بود و بر اساس آن شاه می بایست هرات را پس از گرفتن به کهن دل خان بسپارد و نیز به دوست محمد خان در بازپسگیری پیشاور و دیگر سرزمین های از دست رفته از نزد سیک ها کمک نماید.

آن چه مربوط می گردد به نامه های دوست محمد خان عنوانی دربار ایران، نامه بی که امیر، عنوانی امیر کبیر، اتابک اعظم قائم مقام میرزا ابوالقاسم خان فراهانی- صدر اعظم ایران، نوشته است، در کتاب «*افغانستان و ایران*» نوشته داکتر یوسف حقیقی، 1383، در ص. ص. 360-361، آمده است.

همچنین نامه امیر دوست محمد خان عنوانی حاجی میرزا آقاسی- صدر اعظم ایران فرستاده بود که در کتاب *ایران و افغانستان: از بیگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی*، نوشته بهمنی قاجار، چاپ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه ایران در ص. ص. 226-227 آورده شده است.

نخستین سفیر او - حاجی ابراهیم خان که برای بیان وضعیت کابل روانه دربار ایران شده بود، نامه دوست محمد خان را از نظر شاه ایران گذرانید.

همچنین امیر دوست محمد نامه بی‌عنوانی محمد شاه قاجار نوشته بود که این نامه دست محمد حسین خان - دومین سفیر او به دربار ایران فرستاده شده بود. گوشه‌ی بی از این نامه در ص. 213 کتاب «افغانستان و ایران» نوشته داکتر یوسف حقیقی، 1383، آورده شده است که متن کامل آن در کتاب: فریدون آدمیت، *امیر کبیر و ایران*، تهران، خوارزمی، 1348، ص. 632 - 263 آمده است. آقای پیروز مجتهد زاده در باره این نامه در کتاب «*امیران مرز دار و مرزهای خاوری ایران*» می‌نویسد که این نامه در آرشیو وزارت خارجه انگلستان وجود دارد. به هر رو، دوست محمد خان در نامه خود نوشته بود:

«از آن جا که از اوقات قدیم، بزرگان خانواده این بنده به صداقت و درستی مربوط و متوسل دودمان فلک بنیان اعلیحضرت شاهنشاهی بوده اند، *این بنده نیز خود را یکی از متمسکین و متوسلین دودمان آن سلطنت عظمی انگاشته، چنان داشته ایم که این ولایت [کابل و مضافات آن] هم تعلق به مملکت ایران دارد...* سبب عریضه نگاری در این وقت که اعلیحضرت قوی شوکت پادشاه اسلام است، در جمیع این ولایت فتنه و فساد و اغتشاش عظیم از طائفه شقاوت نژاد سیک است.

اگر چه چهارصد هزار خانوار از افغان و از طوائف حول و حوش و همسایه‌ها، آثار و علامات اطاعت به این خیرخواه صمیمی دارند و لیک به جهت عدم قدرت و توانایی من از برای مشغول ساختن و منظم نمودن این چنین گروه عظیم، قشون من منحصر شده است به بیست هزار سوار جرار و رشید و خوب و ده هزار پیاده و پنجاه عراده توپ...، تا حال مغلوب آن طایفه بی‌دین نشده‌ام... و لیک تا کی می‌توانم در مقابل این طایفه نجس و مردار مقاومت نمایم... شهر قندهار که اشرف بلاد و *شهر کابل که پایتخت افغانستان است*، و بلاد و نواحی که با خراسان هم سرحد هستند، و همچنین مملکت خراسان و مضافات و لایات مفصله فوق جزو ممالک محروسه ایران است و در جمیع ممالک محروسه شاهنشاهی، نیک و بد این ولایات نیز از نیک و بد سایر اجزای مملکت ایران نباید جدا و سوا باشد و نباید از منافع دولت علیه ایران محروم و بی‌نصیب بمانند... (همان جا، صص 632-633 بنا به نوشته پیروز مجتهد زاده، این نامه در آرشیو وزارت خارجه انگلستان وجود دارد. به نقل از مجتهد زاده، *امیران مرز دار و مرزهای ایران*، ص. 284).

دوست محمد خان در ادامه این نامه خود افزوده بود که اگر محمد شاه به او کمک نکند، و او نیز نتواند از عهده سیک‌ها برآید، آن‌گاه مجبور به کمک گرفتن از انگلیسی‌ها خواهد شد و نتیجه آن، چیزی جز سلطه انگلیسی‌ها بر افغانستان نخواهد بود. وی همچنین در این نامه خود، متذکر شده بود که بعد سلطه انگلیسی‌ها بر افغانستان معلوم نخواهد بود که «شعله‌های ظلم و تعدی آن جماعت تا در کجا و کدام مملکت خواهد شد».

کنت سیمونیچ سفیر روسیه نیز در خاطرات خود محتوای این نامه را تایید کرده می‌نویسد که تنها مقصود دوست محمد خان از ارسال نامه و سفیر دریافت کمک مالی از ایران بود که محمد شاه نیز این نامه را با نامه پر آب و تابی پاسخ گفته و وعده داده بود که نیروهای ایرانی به زودی به قصد نجات افغانستان از چنگ کفار به آن صوب عزیمت خواهند کرد. (سیمونیچ، *خاطرات وزیر مختار*، ص. 12)

همچنین ترجمه انگلیسی این نامه در کتاب موهن لال زیر نام *زندگانی امیر دوست محمد خان - امیر کابل* نیز آمده است که از سوی داکتر هاشمیان به زبان دری ترجمه و در آمریکا به چاپ رسیده است. این نامه در ص. 236-238 جلد یکم کتاب آمده است.

نامه‌های امیر دوست محمد خان و دیگر سرداران افغانی را به دربار ایران، می‌توان در آثار زیر دید:

- 1- افغانستان و ایران، دکتر یوسف متولی حقیقی، 1383، مشهد.
- 2- ایران و افغانستان، محمد علی بهمنی قاجار، 1386، تهران.
- 3- گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان، نصیری مقدم، تهران، 1374.

در این جا بایسته می‌دانیم ترجمه متن نامه شاه ایران عنوانی دوست محمد خان را از انگلیسی که موهن لال در کتاب خود آورده است، (ترجمه هاشمیان با اندکی ویرایش) بیاوریم. درمندانانه متن اصلی پارسی این نامه تا کنون در جایی چاپ نشده است. به گونه‌ی بی‌که موهن لال نوشته است، دوست محمد خان، وصول فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را نعمت بزرگی برای خود دانسته و یک نقل آن را به پادشاه بخارا فرستاد. شاید این رونوشت در موزه‌های آسیای میانه موجود باشد :

#### فرمان اعلیحضرت محمد شاه پادشاه پارس عنوانی امیر دوست محمد خان

جلالت مآب، عزت و شرافت همراه، نجیب‌ترین نجیب زادگان، دشمن کافران، امیر دوست محمد خان سردار کابل را با صدور فرمان شاهانه خود مفتخر می‌سازیم و به اطلاع‌شان می‌رسانیم که دو عریضه جلالتمآب شما به وسیله حاجی

ابراهیم و محمد حسین خان شرف ملاحظه شاهانه را حاصل نموده اند. محتویات هر کدام آن ها که بیانگر نظرات و افعیانه آن شرافت مآب می باشد، از جانب ما از سر تا پا به دقت مطالعه شده و اهداف و خواهش های جلالت مآب شما نیز توسط نمایندگان فوق الذکر تان به حضور ما گزارش یافته است. تمام این مراتب مصداق ثبوت صداقت و خلوص نیت شما بوده و مورد قبول و طمانیت و عطوفت شاهانه قرار گرفته و احساس اطمینان به ارادت و صداقت شما بار آورده است.

در باب تقاضای شما برای اتصال به این دولت جاودان و علی الخصوص پیرامون این نظر شما که **کابل به عنوان یکی از ممالک مربوط به سلطنت پارس شناخته شود**، این که شما به طور روز افزون مصروف جنگ با کفار می باشید و با وجود تفوق نسبی قوای دشمن تا کنون موفقانه مقاومت نموده و قلمروهای متصرفات ما را تسلیم دشمن نکرده اند. اما از این که اگر به شما از جانب ما کمک نرسد، شما مجبور خواهید شد از جانب دیگری کمک دریافت نمایید تا که بی نظمی ها و خطرات کنونی به پایان برسند.

مشاهدات شما واقعا صادقانه گزارش یافته و به نظر شاهانه ما واضح و مبرهن است که جلالت مآب شما یک مجاهد برجسته اسلام می باشید که برای حفظ دین شجاعانه و قهرمانانه می جنگید. هر آینه، هر دو معامله یعنی آرزوی الحاق شما به این دولت جاودان و هم حراست از اسلام و دفاع از سلطنت ما و دین اسلام به خیر و نفع شما می باشد و خداوند به شما اجر خواهد داد. سخاوت شاهانه ایجاب می کند و ما را مکلف می سازد تا التماس شریفانه شما را در تحت حمایت عالی خود قرار داده و از هیچ گونه کمک به شما خود داری ننماییم. بنا بر آن، قبل از رسیدن نمایندگان جلالت مآب شما، ما مجدانه تصمیم گرفتیم تا به عزم هرات مارش نماییم و هم اعطای هر گونه کمک را به جلالت مآب شما منظور نمودیم.

**[یادداشت: چون عین نامه، با عین محتوی از سوی محمد شاه عنوانی که نهدل خان نیز فرستاده شده بود، از این رو، این بخش نامه را از ص. ص. 26-28 کتاب گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان نوشته نصیری مقدم بر گرفتیم-گ.]**

«موکب همایون از دارالخلافه الباهره به عزم صفحات هرات به حرکت درآمد. بعد از ورود موکب جهانگشا به بسطام به عرض عاکفان سده جلال رسید که ناخوشی وبا در بلاد خراسان شدت دارد. برای انتظار رفع ناخوشی وبا و با تغییر آب و هوا به منزهات و بیلاقات حرکت و چند روزی را در چمن کالیپوش به سر بردیم که در خلال این احوال، به عرض مقیمان دربار سپهر مثال رسید که مخدوم قلی یموت ترکمن با الله قلی خان [ازبیک-گ.] (زعیم خیوا) همداستان شده و با بیست هزار سواره اوزبکیه و ترکمانیه، به موضع قارین قلعه که در سمت دشت واقع است، اجتماع نموده منتظر فرصت می باشند که در ایام غیبت موکب ظفر آیت، مصدر شرارت و منشاء سرقت گردند و حوالی و حواشی آن حدود را مغشوش نمایند.

تنبیه آن ها را اهم و از سایر مهام الزم دانسته، به مجرد استماع این خبر، برادر اسعد کامگار و نور چشم مظفر نامدار فریدون میرزا را با هشت هزار پیاده نظام، چهار هزار سواره و دوازده عراده توپ به تنبیه آن ها مامور فرمودیم، مفسدین را اطلاع از ماموریت قشون حاصل شده به مضمون کریمه «وقد فی قلوبهم الرعب» از بیم سطوت هژیران عرضه و غا آن طائفه دغا را پای قرار سست گشته، صرفه در جنگ و صلاح در مکث و درنگ ندیده آنوقه و احوال و ائقال خود را ریخته با عیال به صحاری بی آب و علف فرار نمودند.

برادر معزی الیه آن طایفه بدخواه را تعاقب نموده، در نزدیکی چول، سواره عساکر منصوره و قدری از افواج نظام که مرکوب داشتند به آن ها دوچار شده الجائاً پای ثبات فشرده از صبح الی شام آتش قتال و جدال اشتعال داشته، آخر الامر شکستی فاحش به آن طائفه رسیده، اکثری از آن ها قتل و بعضی اسیر و دستگیر گشته، بقیه السیف خود را به ریگستان بی آب و علف دشت رسانیده از چنگ معرکه رهایی یافتند و بعد از تنبیه آن ها چندی موکب اقدس در کنار گرگان متوقف و امور سایر طوایف آن حدود را منظم ساخته که فصل شتا در رسید و هنگام برف و برد پیش آمد، نهضت موکب همایون به تاخیر افتاد.

لکن چون مقروع سمع همایون افتاد که عالیجاه [که نهدل خان-گ.] حسب الامتثال امر اقدس با جمعیت خود به سمت سیستان و نزدیکی های هرات آمده منتظر وصول موکب همایون به آن حدود است، نواب همایون ما نیز معادل بیست هزار پیاده نظام و سواره و چهل عراده توپ و قورخانه روانه خراسان فرمودیم که در ابتدای بهار به اتفاق جمعیت آن عالیجاه به امر تسخیر هرات پردازند و موکب همایون به صوب دارالخلافه رخصت فرمود که به عون الله آن وجود در اول بهار به عنوان جزم و صریح با بقیه سپاه نصرت پناه نهضت آرای ساحت هرات خواهیم شد می باید آن عالیجاه با جمعیت خود در آن جاها توقف کرده منتظر ورود سپاه منصور باشد...»



گردید. سفارت انگلیس در ایران با تلاش برای برهم زدن محاصره هرات بخشی از کارگزاران و فرماندهان سرشناس ایرانی را خرید و آغاز به بازی با تضادهای برخی از خان های ایرانی با بذر نفاق و دامن زدن به همچشمی ها در میان آن ها نمود. همچنین انگلیسی ها با دادن وعده های حمایت پولی و نظامی از سوی کمپانی هند شرقی وزیر هرات- یار محمد خان را متقاعد ساختند تا آخرین امکانات بیستد.

هنگامی که همه مساعی مبنی بر پایان بخشیدن به محاصره هرات با ناکامی رو به رو گردید و روشن گردید که شهر دیگر در آستانه سقوط است، مکنیل- سفیر بریتانیا در ایران، اردوگاه شاه را به بهانه این که گویا حکومت شاه در رابطه با بازداشت پیک رسان میسیون انگلیس که راهی هرات بوده است، از او پوزش خواسته است؛ ترک گفت.

سفیر همچنان بهانه گیری های دیگری هم می کرد و به برخی از اتفاقات کوچک خرده گیری می کرد که گویا در آن هنگام به ماموران رسمی بریتانیا اهانت و بی حرمتی صورت گرفته باشد. در واقع، پیک رسان (کوریر) سفارت انگلیس بی درنگ به محض تثبیت هویتش آزاد گردیده بود و و پسته بدون آن که باز شود (سر بسته) و سالم به سفارت انگلیس در ایران به سرهنگ استودارت سپرده شده بود. دولت ایران رسماً از مکنیل به خاطر

---

از جایی که حرکت سپاه ظفرنمون ما به وقفه و معطلی مواجه شده، نماینده خود قنبر علی خان را نزد جلالت مآب شما اعزام نمودیم و یک قبضه خنجر الماس نشان نیز تحفه گویا به جلالت مآب شما ارسال کردیم تا به قسم تزیین به کمر صداقت اثر شما آویزان باشد. ما به قنبر علی خان هدایت داده ایم تا مراتب عطوفت شاهانه را به جلالت مآب شما به تفصیل بیان کند و البته جلالت مآب شما نظرات و خواهش های خود را به قنبر علی خان خواهید گفت تا در مراجعت به حضور ما گزارش داده شود.»  
گزارش شوال 1252.

همچنین نامه کهندل خان عنوانی دربار ایران و مسوده پیشنهادهای وی برای عقد معاهده با ایران در ص. ص. 67-68 کتاب *گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان* آمده است.

### **سواد نوشته پا به مهر کهندل خان- سردار قندهار، شهر ذی قعدة الحرام سنه 1253**

باید از جانب حضرت ضلّ اللّهی عهدنامه به مهر مبارک و از جانب حاجی سلمه الله تعالی [منظور از حاجی میرزا آقاسی- صدراعظم ایران است-گ.] و وزیر مختار دولت روسیه بدین مضمون باشد.  
اول آن که مملکت هرات را بنا بر خدمتگاری سرداران که از بدو دولت نموده اند، مرحمت فرمایند.  
دویم آن که ملک هایی که در تصرف خود سرداران می باشد، ضرر و نقصان و الوسات آن ها نرسانم. تصرف نشوم.  
سیم آن که از طوایف افغان آنچه که از صغیر و کبیر می باشد، یکی را با خود ملحق نکنم و به خدمت علیحده نگمارند هر معامله که طایفه افغان را باشد، با سرداران نمایند.  
چهارم آن که با شهزاده کامران و یار محمد خان اصلا و قطعا در هیچ امری صلاحیت نکنند  
پنجم آن که هرگاه از طرف شجاع الملک و یا دولت انگریز و یا امیر حرکتی شود، کمک و استمداد از طرف پادشاه مرحمت شود.

ششم آن که هرگاه یکی از سران سردار کهندل خان و یا یکی از خود سرداران به خدمت قبله عالم بیایند و یا سپاه ایشان با ما باشد، به هیچ باب ضرر و نقصان جانی و مالی به ایشان نرسانم و کرها در نزد خود نگاه ندارم الا یکی از پسران کهندل خان که مقرر در خدمت بوده باشد.

هفتم آن که دوازده هزار سوار و دوازده عراده توپ که سامان و تدارک سرداران به جهت خدمت به هرات مقررند جیره و موجب و تدارک سوار و پول های سرداران را امداد کرده خدمتی که باشد، به انجام برسانند.

هشتم آن که بعد از رسیدن عهدنامه بلاتوقف محمد عمرخان روانه حضور مبارک شود.

نهم آن که بعد از شرفیابی سردار مذکور تنخواهی که به جهت موجب و تدارک لشکر و توپخانه را عاید و واصل سرداران نمودند، سردار مهر دل خان با یک هزار سوار به خاکپای مبارک مشرف شود.

بعد از شرفیابی حضور و اطمینان قبله عالم از سرداران و اطمینان سرداران از قبله عالم به غیر از خدمت دیگر تکلیفی به سرداران نداشته باشم. من که قبله عالم می باشم، مقرر فرمودیم که هرگاه به همین شروط تفاوتی و تجاوزی از عهده برآید، حاجی میرزا آقاسی وزیر و وزیر مختار دولت روسیه ضامن سرداران به هر باب بوده باشند به جهت دست آویز سرداران داده شد که سند باشد.

مهر سردار کهندل خان

گ.

رویداد ناگوار رخ داده پوزش خواسته بود و به آگاهی وی رسانیده بود که به ماموری که کوریر انگلیسی را بازداشت نموده بود، به گونه‌ی بی‌سزاوار است، جزا داده شده است.<sup>313</sup>

دلایلی که انگلیس را برانگیخته بود سفیر خود را از ایران فرا بخواند و مناسبات دیپلماتیک با آن کشور را برهم بزند، عبارت بودند از:

- خود داری محمد شاه در برآورده ساختن تقاضای او در باره پایان بخشیدن به محاصره هرات و پذیرفتن میانجیگری بریتانیا در گفتگوها با کامران یعنی خود داری شاه از تایید طرح سازشنامه تدوین شده از سوی سفیر انگلیس؛
- رد تقاضای مکنیل<sup>314</sup> از سوی شاه ایران مبنی بر دادن امتیازات اضافی برای بازرگانان انگلیسی؛
- شکست میسیون میانجیگری انگلیس در گفتگوهای دوست محمد خان و حکمرانان قندهار با ایران در پیوند با بستن پیمان باهمی در برابر انگلیسی‌ها [و نیز سیک‌ها] و کامران میرزا - متحد آن‌ها.

مکنیل در راه از تهران به سوی ترکیه از وزیر خارجه انگلیس دستوری را به دست آورد که در آن به او به نمایندگی از حکومت بریتانیا صلاحیت داده شده بود تا به محمد شاه اعلام نماید که گرفتن هرات همچون «اقدام خصمانه در برابر بریتانیای کبیر» ارزیابی می‌گردد و نیز به آگاهی او برساند که جزیره خارک از سوی سپاهیان بریتانیایی گرفته شده است.<sup>315</sup>

انگلیسی‌ها با برداشتن این گام قاطع، در برابر خود مقصد برهم زدن نفوذ روسیه در ایران و افغانستان را قرار داده بودند و نیز این را که محمد شاه را وادار سازند نه تنها از ادعای خود بر هرات دست بکشند، بل نیز به هرگونه مناسبات با حکمرانان بارکزیایی کابل و قندهار پایان بدهد.

به تاریخ یازدهم اگست، سرهنگ استودارت- به نمایندگی از مکنیل به اردوگاه شاه ایران در حومه هرات آمد و تصمیم حکومت انگلیس را به آگاهی او رساند. محمد شاه زیر تهدید جنگ ناگزیر گردید به تاریخ 28 اگست فرمان پایان دادن به محاصره شهر را بدهد.

استعمارگران بریتانیایی می‌دانستند که برای پیاده نمودن پیروزمندانه طرح‌های تجاوزکارانه آن‌ها در قبال ایران و آسیای میانه، بایسته است سیطره سیاسی را نه تنها بر هرات، بل نیز بر سراسر افغانستان پهن نمایند. روی این منظور می‌کوشیدند از دولت پنجاب رنجیت سینگ بهره بگیرند. این دولت در اوایل سده نهم دولت نیرومندی بود. مهاراجه و فئودال‌های سیک که در راس رهبری این دولت بودند، می‌کوشیدند به پهن سازی متصرفات خود از «کیسه» مناطق همسایه با هند بپردازند. مگر با واکنش سرسختانه کمپانی هند شرقی برخوردند.

<sup>313</sup> بایگانی سیاست خارجی روسیه فوند سانکت پتربورگ، آرشیو مرکزی پرونده‌های 1-9 پوشه شماره 18، برگ 25.

<sup>314</sup> بایسته است توجه داشت که در این جا یک عامل شخصی نیز دخیل بود. سیمونیچ- سفیر روسیه در تهران برخاسته از یک خاندان اشرافی بود که لقب سرداری (گراف یا کنت) داشت و از دیدگاه رتبه رسمی جنرال ارتش تزاری بود. در حالی که مکنیل آدم عادی بی بود خودساخته که در گذشته در نمایندگی سیاسی انگلیس به وظیفه پزشکی اشتغال داشت و همین موضوع باعث شده بود که دربار ایران به سیمونیچ توجه بیشتری داشته باشد و به او نسبت به مکنیل ارجح بیشتری بگذارد.

از سوی دیگر، در این هنگام روس‌ها با تحمیل عهدنامه ننگین ترکمانچای توانسته بودند از ایران امتیازات بزرگی از جمله در عرصه بازرگانی به دست بیاورند. چون انگلیس هم در پی به دست آوردن امتیازات همانندی بود و روشن است ایرانی‌ها حاضر نبودند به آسانی به این خواست آن‌ها تن بدهند، در واقع مکنیل در انجام وظیفه خود در ایران ناکام شمرده می‌شد.

ناکامی میسیون برنس در کابل و پیروزی ویتکیویچ که در واقع پیروزی حریف وی- سیمونیچ به شمار می‌رفت، او را از این هم بیشتر بر افروخته می‌گردانید. به همه این سرخوردگی‌ها، ناکامی وی در اردوگاه هرات هم افزوده شده بود. این بود که مکنیل در برابر ایران و ایرانی‌ها عقده گرفته و به یکی از دشمنان بزرگ این کشور مبدل گردید و زیان‌های فراوانی به این کشور زد-گ.

<sup>315</sup> بررسی سایکس، تاریخ افغانستان، جلد یکم، ص. 410، به زبان انگلیسی.

به تاریخ نهم فیروزی 1809 حکومت هند بریتانیایی بیانیه‌ی بی را به نشر سپردند که اعلام می نمود که دولت هابی که در آن سوی [رودخانه] ستلج واقع اند، تحت حمایت بریتانیا قرار دارند و هرگونه تجاوز حکمران لاهور در برابر آن ها به کمک اسلحه در هم کوبیده خواهد شد.<sup>316</sup>

در پاسخ، رنجیت سینگ- فرمانروای پنجاب، گفتگوها با متکاف- نماینده کمپانی هند شرقی را بر هم زد و بار دیگر بر ستلج یورش برد. مگر به تاریخ 25 اپریل 1809 زیر تهدید جنگ ناگزیر گردید قرار دادی را که انگلیسی ها بر وی تحمیل نمودند، بپذیرد که بر پایه شرایط آن تعهد سپرد «ساحاتی را که تصرف نموده است و وسال های خود در کرانه چپ رود ستلج را پاکسازی نماید»، «... و کدامین دست درازی و سوءقصدی بر تصرف یا حق حکمرانی این مناطق ننماید».<sup>317</sup>

با این هم، در عین زمان انگلیسی ها رنجیت سینگ را به تصرف مناطقی بود و باش قبایل افغان تحریک کردند. به سال 1823 مهاراجه از حکومت هند بریتانیایی نامه‌ی بی به دست آورد که او را مستقیماً به اشغال پیشاور بر می انگیزد.<sup>318</sup>

استعمارگران انگلیسی تلاش ورزیدند سرزمین های مرزی افغانی را به دست سیک ها اشغال نمایند. [روشن است-گ.] در آینده آن ها در برنامه داشتند [تا نه تنها این زمین ها را از نزد سیک ها بگیرند، بل-گ.] خود سیک ها را نیز برده بسازند.

اوضاع داخلی پدید آمده در افغانستان در سال های دهه های 20-30 سده نوزدهم، به گونه عینی زمینه را برای تحقق طرح های تجاوزکارانه سیک ها فراهم می گردانید. رنجیت سینگ که از سوی انگلیسی ها پشتیبانی و تشویق می گردید، نه تنها کشمیر و ملتان را که در گذشته تابع دولت درانی بودند، به خاک خود الحاق نمود، بل نیز اقدام به گرفتن سرزمین های خود افغان ها نیز نمود. به سال 1823 او دست به لشکرکشی به سوی پیشاور یازید، مگر با مقاومت سرسختانه افغان ها رو به رو گردید (بیشتر از سوی یوسف زایی ها). تنها خیانت حکمرانان بارکزیایی پیشاور<sup>319</sup> به سیک ها امکان داد در نبرد حومه نوشیر (نوشهر یا نوشهره) به پیروزی دست یابند.

با این هم، رنجیت سینگ به رغم دستیابی به پیروزی، خردورزانه پنداشت تا سپاهیان خود را از پیشاور بیرون ببرد و در شهر حکمرانان پیشین- سلطان محمد خان و برادران او را چونان تیول های ... سرپرده خود بر جا بگذارد. چون به گونه بی که کانینگهام نوشت «دشمنی باشندگان، مساله حفظ ولایت به دست سیک ها را دشوار می گردانید».<sup>320</sup>

انگلیسی ها با در دادن [آتش] تنش ها میان سیک ها و افغان ها بر آن سنجش داشتند تا به یاری رنجیت سینگ، شجاع الملک- فرمانروای پیشین کابل (دست نشاند خود را) که در لودهیانه (لودیانه) نگه داشته بودند و با مستمری شان می زیست را، بر تخت پادشاهی افغانستان بنشانند.

به تاریخ 12 مارچ 1833 میان شجاع و رنجیت سینگ قرار دادی با توافق و مشارکت پنهانی انگلیسی ها عقد شد. بر پایه این قرار داد در باره «دوستی و اتحاد» فرمانروای پنجاب تعهد می سپرد به شجاع الملک کمک نماید تا پادشاهی از دست رفته خود را باز یابد. مگر بدون پیشاور، کشمیر ملتان و دیگر مناطق که شاه پیشین می بایستی رسماً حاکمیت سیک ها را بر آن ها می پذیرفت. به گونه بی که رشتین نشاندهی می کند «انگلیس ها با تلاش به فروپاشی دولت افغانی و اشغال قلمرو آن از یک سو دولت سیک را به اشغال پیشاور برانگیختند و از سوی دیگر با شاه شجاع بازی می کردند».<sup>321</sup>

<sup>316</sup> J. D. Cunningham, Anglo-Sikh relations, Chapters from j. D. Cunninghams History of the Sikhs, Calcutta, 1949, p.174.

<sup>317</sup> جان کئی، تاریخ جنگ در افغانستان، در سه جلد، لندن، 1890، جلد یکم، ص. 485، به زبان انگلیسی.

<sup>318</sup> جی. دی. کانینگهام، مناسبات انگلیس و سیک، ص. 199، به زبان انگلیسی.

<sup>319</sup> منظور از سلطان محمد خان طلائی- پدر یحیی خان، نیای نادر خان و برادرانش به ویژه یار محمد خان است-گ.

<sup>320</sup> جی. دی. کانینگهام، مناسبات انگلیس و سیک، ص. 201 و نیز سر پرسی سایکس، تاریخ افغانستان، جلد یکم، ص.

394، به زبان انگلیسی.

<sup>321</sup> صدیق الله رشتین، «د پشتنو مجادله» (مجادله پشتون ها)، کابل، 1940.

انگلیسی ها پس از عقد قرار داد میان سیک ها شجاع و دست نشانده خود را برای تسخیر سند هل دادند. آن ها می خواستند دست داشتن بلافصل خود را در این ماجرا جویی که از سوی شجاع الملک روی دست گرفته شده بود پنهان نگه دارند و نشان بدهند که تلاش فرمانروای پیشین افغانستان برای بازگرداندن تاج و تخت گو این که بدون کمک حکومت انگلیس و مطلقا با پول هایی که شجاع (با کمک سیک ها) از امیران (میران) سند به عنوان ... گرفته، صورت گرفته است.

انگلیسی ها با پشتیبانی از شجاع و برانگیختن او به گرفتن قندهار، همزمان می کوشیدند رهبران افغانی را در برابر دوست محمد خان برانگیزند، خانه جنگی ها را میان آن بیندازند و با این کار، گماشتن دست نشانده خود را بر تخت کابل آسان تر بسازند.

آن ها به سال 1833 به [کامران میرزا-گ.] حکمران هرات وعده دادند هرگاه با شجاع الملک مناسبات دوستانه داشته باشد، به او کمک نمایند. روشن است انگلیس ها گمان می زدند نیروهای هرات و شجاع الملک را در مبارزه با دوست محمد خان [و برادرانش در قندهار-گ.] متحد بسازند. در میان غنایمی که پسان ها به دست دوست محمد خان افتاد، مکاتبات شاه شجاع از جمله نامه اجنت سیاسی بریتانیا در لودیانه- اوبید پیدا شد.<sup>322</sup>

در نامه ها عنوانی سرداران فزونشمار افغانی، «اجنت انگلیس آن ها را متقاعد می گردانید تا به پا خیزند و اطمینان داد که حکومت او می داند که چگونه حمایتی را که آن ها می توانند از شاه مشروع خود- شجاع بنمایند، ارزیابی نماید».<sup>323</sup>

شجاع با بهره مند گردیدن از مساعدت های سیک ها و با به دست آوردن حمایت پنهانی انگلیسی ها به تاریخ 6 ماه مارچ 1834 با سپاه بزرگی (نزدیک به 22 هزار نفر) از شکارپور رهسپار قندهار گردید.<sup>324</sup>

دوست محمد هنوز در اوایل جون 1832 با آگاهی یافتن از آماده گیری شاه شجاع برای این لشکرکشی، تهدید مستقیمی را برای دولت خود و نیز موجودیت خاندان بارکزیایی در کل می دید و کوشید نیروهای قندهار، کابل و پیشاور را توحید ببخشد.

مگر سلطان محمد خان<sup>325</sup> و برادران او- حکمرانان پیشاور، نه تنها از اقدامات باهمی با امیر سر باز زدند، بل تصمیم گرفتند با بهره گیری از لشکرکشی شجاع، کابل را بگیرند. آن ها به دوست محمد پیشنهاد کردند تا با سپاهیان خود به سوی قندهار بشتابد و به دفاع بپردازد. مگر امیر توانست به موقع با زرنگی به حیل و مکر آن ها پی ببرد و متصرفات خود را مصوون بگرداند. به تاریخ 31 دسامبر 1833 او به سوی جلال آباد تاخت و آن را گرفت.

---

<sup>322</sup> فیض محمد کاتب در سراج التواریخ جلد یکم، ص. 123 موهن لال در زمینه می نگارد: «دوست محمد پیش از آن که در برابر شاه شجاع به جنگ بپردازد، از کپتان اوبید پرسید «راست است که لشکرکشی شاه پیشین از سوی حکومت هند بریتانیایی حمایت می شود؟ یا این که به ابتکار خود شاه انجام می شود؟» در پاسخ اوبید با بی حیایی گفت که «حکومت بریتانیا در این لشکرکشی شاه شجاع در برابر بارکزیایی ها شرکت نمی ورزد. مگر در آرزوی پیروزی او است».

برگرفته از کتاب *زندگانی امیر دوست محمد خان- امیر کابل*، نوشته موهن لال، جلد یکم، ص. 158، به زبان انگلیسی.

<sup>323</sup> J. P. Ferrier, History of the Afghans, London, 1858, p. 200

و نیز موهن لال، زندگانی امیر دوست محمد خان، جلد یکم، ص. 162-163.<sup>324</sup> هسته این سپاهیان را یگان های پیاده نظام «سپاهی» تشکیل می دادند که با پول کمپانی هند شرقی جمع آوری شده و آموزش دیده بودند و رهبری می شدند از سوی افسران انگلیسی به ویژه کمپبل.

G. Vigne, A personal narrative of a visit to *Ghazni, Kabul and Afghanistan*, and of a residence at the court of Dost Mohammed, with notices of Runjit Sing, Khiva and the Russian expedition, London, 1843, p. 388-393

و نیز سر پرسی سایکس، تاریخ افغانستان، جلد یکم، ص. 395.

<sup>325</sup> سلطان محمد خان- پدر یحیی خان، نیای نادر خان-گ.

دوست محمد خان با این سوء ظن که لشکرکشی شجاع در هماهنگی با انگلیسی ها و با پشتیبانی آن ها به راه افتاده است، با میر کرامت علی- اجنت بریتانیا در کابل و اوپید- اجنت سیاسی در لودیانه تماس گرفت. او به آن ها اطمینان داد که نسبت به انگلیسی ها دوستانه ترین احساسات را دارد و آماده است با آن ها پیمان ببندد و در صورت لزوم حتا سپاهیان خود را در اختیار آنان بگذارد. با این هم نتوانست جلوشکرکشی شجاع را به افغانستان بگیرد.

امیر به تاریخ 17 اپریل 1834 به خواهش برادران قندهاری به یاری آنان شتافت. او، در اواخر ماه جون 1834 در محل قلعه عظیم خان (در نزدیکی قندهار) به کمک کهن دل خان بر سپاهیان شجاع یورش برد و نیروهای دشمن را به شدت سرکوب کرد. خود شجاع در لحظه سرنوشت ساز از میدان جنگ با رها کردن سپاهیان خود با همه جنگ افزارها، ساز و برگ و بار و بینه خود گریخت و کمپیل- مشاور انگلیسی خود را، زخمی به دست سرنوشت سپرد.<sup>326</sup>

این گونه، تلاش انگلیسی ها در 1834 برای نشان دادن فرمانروای گپ شنو و دلبخواه برای آنان بر تخت افغانی با ناکامی رو به رو گردید.

انگلیسی ها در طرح های نو برده سازی افغانستان، کوشیدند رنجیت سینگ را آله دست خود بسازند. مهاراجه سیک که تعهد سپرده پا فراتر از ستلج نگذارد و شکارپور و سند را برای پنجاب نگیرد، در سال های بعدی بارها تلاش ورزید تا حکومت انگلیسی حاکمیت او را برسند (به ویژه بر شکارپور) بپذیرد. مگر انگلیسی ها به بهانه های گوناگون و رنگارنگ ادعاهای او را (که مغایر با خواست های شان مبنی بر این که گستره جویی سیک ها را به سوی افغانستان سوق بدهند و حوضه سند را به روی بازرگانی بریتانیا بکشایند، بود)، رد می نمودند.

فرمانروای پنجاب که انگلیسی ها جلو او را در محور خاور گرفته بودند، آغاز به انجام اقدامات پویاتری در برابر افغانستان نمود. با آن که نبردها در حومه نوشهر در سال 1823 به او نشان داده بود که افغان ها می توانند پاسخ بایسته و دندان شکن به دشمنی که بر آزادی آن ها دست داری کند، بدهند، فرو نگذاشت تا از قرار داد با شاه شجاع برای تسلط بر پیشاور (در ازای کمک ناچیزی که به او هنگام لشکرکشی بر قندهار ارائه نموده بود)، بهره جوید.

او با هراس از این که شاه شجاع پس از تاجپوشی و نشستن بر تخت شاهی، مبدا قرار داد همپیمانی را زیر پا گذاشته و به یاری انگلیسی ها مزاحم او در گرفتن پیشاور شود، هنوز در آستانه پایان جنگ بر سر قندهار میان شاه شجاع و دوست محمد خان [هنگامی که هنوز روشن نبود به چه فرجامی خواهد رسید]، بر آن شد که به گونه نهایی پیشاور را بگیرد.<sup>327</sup>

در ماه اپریل 1834 سپاهیان سیک به این شهر نزدیک شدند. آن ها از سلطان محمد خان و برادران او به بهانه این که نوه مهاراجه آرزو دارد از پیشاور بازدید کند، خواستند تا شهر را ترک گویند. حکمرانان بارکزیایی بی چون و چرا به این خواهش تن در دادند. این بود که به تاریخ 6 می 1834 سپاهیان سیک به شهر در آمدند.<sup>328</sup>

دوست محمد نمی توانست با اشغال منطقه پیشاور (که باشندگان آن را بیشتر افغان ها بودند)، از سوی رنجیت سینگ سازگار گردد. این امر دلیل اصلی دشمنی افغان ها و سیک ها شمرده می شد و به پیمانهای بسیاری سیاست خارجی افغانستان را در سال های آتیه می ساخت.

امیر کابل، به رنجیت سینگ نامه بی فرستاد و در آن «از مهاراجه خواست تا پیشاور را در ازای پرداخت باج و خراج به او باز پس بدهد». در غیر آن، تهدید کرد در راس نیروهای متحده افغانی به سوی شهر خواهد تاخت و به خاطر اهانتی که سیک ها با حمله به ساحل دیگر رود سند نموده اند، از او انتقام خواهد گرفت».<sup>329</sup>

<sup>326</sup> سلطان محمد خالص، تاریخ سلطانی، ص. 247، 1298.

<sup>327</sup> خود شاه شجاع آشکارا به آن اشاره می کرد که خود را پابند قرار داد با رنجیت سینگ نمی داند.

R. R. Sethi, The Lahore durbar (In the light of the correspondence of sir C. M. Wade, 1823-1840), Simla, 1950, p. 176.

<sup>328</sup> همان جا، ص. 178.

<sup>329</sup> همان جا.

رنجیت سینگ قاطعانه پاسخ رد داد. این گونه، جنگ افغان و سیک به پختگی می رسید. مگر دوست محمد خان با درک همه دشواری های نبرد با سیک ها که ارتش نیرومند و با انضباطی داشتند، به مقصد بسیج همه امکانات خود به تاریخ 18 سپتامبر 1834 در برابر بیخدایان اعلام جهاد کرد.

همزمان امیر تصمیم گرفت از حمایت حکومت هند بریتانیایی برخوردار گردد. در اواخر 1834 او نامه هایی به اوپید و جنرال گورنر هند گسیل داشت که در آن ها به آگاهی آن ها رساند که در برابر سیک ها که به گونه غیر قانونی پیشاور را اشغال نموده اند، اعلام جهاد شده است. از این رو از انگلیسی ها کمک می خواهد.

اوپید با به دست آوردن اطلاعات از نزد ماسون (میسن) در باره وضع بس دشوار امیر افغان، به حکومت بریتانیا پیشنهاد کرد تا از وضع [به سود خود] بهره برداری نماید. او خاطر نشان ساخت که «این یگانه فرصت مناسب برای انگلیسی ها است تا نفوذ خود را بر افغانستان پهن نمایند».<sup>330</sup>

اوپید، برای این مقصد، به حکومت [هند بریتانیایی-گ] سفارش کرد تا از راه های صلح آمیز مساله پیشاور را حل و فصل نماید. او می پنداشت که برای حل هر چه سریع تر آن بایسته است تا رنجیت سینگ را وادار گردانید که پیشاور را به دوست محمد خان بسپارد. چون باشندگان افغانی شهر و حومه آن مخالف سیک ها اند و در صورت پیروزی حکومت کابل در جنگ، مهاراجه می تواند با تهدید خطر خیزش در مناطق زیر حاکمیت خود رو به رو گردد.

اوپید پیشنهاد کرد تا دوست محمد به عنوان امیر کل افغانستان به رسمیت شناخته شود و به دربار او نماینده با صلاحیت بریتانیا گسیل گردد و در این حال، خاطر نشان ساخت که بایسته است تا انگلیسی ها آرزوهای امیر را برآورده گردانند و مشوره داد تا رنجیت سینگ را در روشنی همه مسایل گذاشته، موافقت او در زمینه حصول گردد. با این هم، سفارش های اوپید برای استعمارگران بریتانیایی که برای تابع ساختن کامل افغانستان می کوشیدند، ناپسندیده از کار برآمدند. آن ها را دورنمای متحد شدن سردارنشین های افغانی بگذار زیر کنترل انگلیسی ها هم، می ترسانید. بریتانیای کبیر ترجیح می داد با افغانستان پارچه پارچه در چند دولت کوچک تضعیف شده در روند جنگ با سیک ها که توانایی دفاع از استقلال خود را نداشته باشد، سر و کار داشته باشد.

دوست محمد خان حنا به رغم آرزومندی انگلیسی ها مبنی بر حمایت هم حاضر نبود از جهاد در برابر سیک ها دست بردارد و دست به هر گونه تلاش می یازید تا به آن دامنه هرچه گسترده تری بدهد. خود او از سوی همه مردم بالاترین لقب مذهبی «امیر المومنین» و «غازی» را گرفته بود.

با این همه، [روشن بود-گ.] جنگ هزینه داشت و در خزانه چیزی نبود. به بسیار دشواری 500 هزار روپیه (که بیشتر آن را اتباع غیر افغانی (غیر پشتون)، برخی از خان ها و حنا برخی از همسران امیر) پرداخته بودند، جمع آوری گردید. با این پول، شتابان ارتشی آراسته شد که متشکل بود عمدتاً از دسته های برخی از خان ها و جنگجویان قبایل افغانی. مگر این سپاهیان پس از چندی بی آن که با سیک ها به نبرد بپردازند، همه گریختند. رنجیت سینگ توانست به کمک [داکتر] هارلان ماجراجوی [امریکایی] که در خدمت او بود، هنوز پیش از آغاز نبردها بسیاری از خان ها و سران قبایل افغانی را بخرد و آنان را در برابر دوست محمد خان و برادران او بر انگیزد.

هارلان خود در این باره می نویسد: «من برخی از برادران امیر را با تحریک حسادت آن ها در برابر تحکیم حاکمیت او بر ضد وی بر انگیزتم و توجه سران را به امید بخش بودن سوده های سرشار پولی جلب نمودم.

من سلطان محمد خان- حکمران پیشاور را که چندی پیش سرنگون شده بود، رام ساختم. او همراه با ده هزار نفر از هواداران خود پیش از فرا رسیدن شب، ناگهانی از اردوگاه دوست محمد برون جست. وی مرا تا اردوگاه سیک ها همراهی کرد. در این هنگام، هواداران او به دژهای کوهی می گریختند».<sup>331</sup>

<sup>330</sup> همان جا، ص. 184.

<sup>331</sup> I. Harlan, A memoir of India and Afghanistan, with observations on the present exciting and critical state and future prospects of those countries, Philadelphia, 1842, p. 124, 125.



کارل مارکس نیز نقش خاینانه هارلان [در این ماجرا] را برجسته ساخته بود: «دوست محمد خان در برابر سیک ها اعلام جنگ مذهبی نمود و با ارتش بزرگی به سوی پنجاب به راه افتاد. مگر نتوانست به پیروزی دست یابد. جنرال امریکایی- هارلان که در خدمت رنجیت سینگ بود، به او مزاحمت کرد. او به عنوان سفیر به اردوگاه افغانی آمد و با دسایس و توطئه های خود به آن دست یافت که در سراسر ارتش نارضایتی آغاز گردید. نیمی از آن، پا به گریز گذاشتند و از راه های گوناگون به خانه های خود شتافتند. [ این بود که ] دوست [محمد] به کابل بازگشت.<sup>332</sup>

مگر امیر با متحمل شدن شکست، در نظر نداشت با از دست دادن منطقه پیشاور سر سازش داشته باشد و به تاریخ 31 مه 1836 نامه یی عنوانی اوکلند- گورنر جنرال نو هند گسیل داشت.<sup>333</sup> او با نشاندهی تجاوز سیک ها خواستار

---

<sup>332</sup> کارل مارکس، *یادداشت و برداشت های گاهنامه بی (کرونولوژیک) در باره تاریخ هند*، مسکو، 1947، ص. 134.  
<sup>333</sup> تا کنون متن اصلی پارسی دری *نامه دوست محمد خان عنوانی اوکلند* در جایی چاپ نشده است. شاید این نامه در بایگانی های هند یا انگلیس موجود باشد. ترجمه انگلیسی این نامه در جلد یکم کتاب *«زندگانی امیر دوست محمد خان- امیر کابل»* نوشته موهن لال - جاسوس هندی تبار بریتانیایی ها در کابل آمده است. در این جا ترجمه دری آن را از ص. ص. 227-228 (داکتر هاشمیان)، با اندکی ویرایش می آوریم:  
«پس از القاب و تعارفات معمول،

چنانچه از مدت درازی به این سو، با رشته های دوستی و مودت، با حکومت بریتانیا متصل بوده ام، پیک رسیدن عالی جناب شما فرصت میمونی برای اشغال کرسی حکومت و انتشار تدبیر و فراست بر کشور هندوستان به شمار می رود و موجبات خوشی و مسرت بی نهایت ما را فراهم آورده و قلمرو توقعات من که قبلا در اثر وزش بادهای سرد زمستان، یخبندان شده بود، با پیام مسرت بار مواصلت عالی جناب شما به گلستان بهشت مبدل گردیده است.

به عالی جناب شما مبرهن است که اتکاء به اصول شفقت و کرامت بشری خاصه دولت بریتانیا می باشد. من و کشورم نیز خود را بسیار صادقانه و مجدانه متعهد به این اصول می شماریم و نامه هایی که من از دولت انگلیس دریافت نموده ام، همگی مبین احساسات دوستانه و لطف و مودت و بیانگر این واقعیت اند که در موقع ضرورت معاونت های دوستانه صورت خواهد گرفت.

واقعات اخیر این منطقه، در رابطه با کردار سیک های سرتتبه و گمراه و تخطی آن ها از قرارها و تعهدات، به عالی جناب شما خوب تر روشن است.

هر چه عالی جناب شما در مورد حل و فصل قضایای این کشور صواب می دانید، لطفا نظر تان را به من بنویسید تا آن را سرمشق اجراءات خود قرار دهم. امیدوارم عالی جناب شما شخص خودم و کشورم را از آن خود بدانید و مرا همیشه با دریافت نامه های دوستانه تان سر فراز سازید. هر طوری که در مورد اداره کشور من تصمیم بگیرید، موجب اطاعت خواهد بود».

موهن لال در ادامه می نویسد: «امیر دوست محمد خان نامه های دیگری هم در پی این نامه به حکومت هند بریتانیایی فرستاد و نگرانی و ترس خود را از سیک ها اظهار داشته بود. پریشانی امیر به راستی هنگامی افزایش یافت که لشکر پنجاه هزار نفری سیک از لاهور به پیشاور رسید. این لشکر می خواست انتقام حمله ناگهانی افغان ها بر جمروود را بگیرد که سردار هری سینگ- سپه سالار سیک در آن جنگ کشته شده بود.

عالی جناب اوکلند پاسخ بسیار دوستانه یی به امیر دوست محمد خان گسیل و او را از ناحیه هراس پیوسته یی که از حمله سیک ها داشت، فراغت داد و در بدل آن امضای یک قرار داد دوستانه تجاری را با امیر پیشنهاد نمود.

### **متن نامه آرل آف اوکلند- گورنر جنرال هندوستان عنوانی امیر دوست محمد**

**22 اگست 1836**

«بعد از القاب و تعارفات معمول

نامه دوستانه شما را که از طریق سر کلود وید فرستاده بودید، با مسرت دریافت نمودم و از فرصت مساعدی که متصل اشغال کرسی حکومت هندوستان برایم میسر گردیده، کمال مسرت دارم تا بهترین تمنیات و احترامات خود را برای تان تقدیم نمایم.

مساعدت حکومت هند بریتانیایی در حل و فصل مناسبات افغانی ها و سیک ها گردید و ابراز آمادگی کرد هرگاه پیشاور به او داده شود، حاکمیت سیک ها بر کشمیر را بپذیرد.

بازپسدهی پیشاور برای افغان ها در سنجش های حکومت هند بریتانیایی شامل نبود. مگر سر باز زدن انگلیسی ها از مساعدت در حل رسیدگی تضادهای افغان ها و سیک های توانست دوست محمد را برنجاند. از این رو، اوکلند ناگزیر گردید به امیر پاسخ سردرگمی بدهد: «انگلیس در امور کشور های دیگر مداخله نمی نماید. در عین حال، آماده است به افغانستان نماینده خود را برای بررسی همه مسایل مربوط به توسعه تجارت گسیل بدارد.»

اوکلند ابراز امیدواری کرد که امیر با غمخوری در باره رفاه و آسایش اتباع خود، همه مساعی خود را بذل برپایی روابط بازرگانی میان دو دولت خواهد نمود.<sup>334</sup>

دلیل دلچسپی آشکاری که حکومت هند بریتانیایی به برپایی مناسبات پایدار بازرگانی با افغانستان تبارز می دادند، تمایل آن ها به سنگ اندازی در راه گسترش نفوذ روسیه در آسیای میانه بود.

به تاریخ 25 جون 1836 اوکلند دستور العمل ویژه یی دریافت داشت با این رهنمود که باید تدبیرهایی عاجلی را در برابر توسعه ممکنه نفوذ روسیه در کشورهای همسایه با هند روی دست بگیرد.<sup>335</sup> گورنر جنرال هند، پس از به دست آوردن این دستور العمل، هیات «بازرگانی» را به افغانستان گسیل داشت. (او در این باره در نامه تاریخی 22 اگوست 1836 عنوانی دوست محمد خان یادآوری نموده بود). به گونه رسمی، میسیون برای تحکیم پیوندهای بازرگانی با افغانستان گسیل گردیده بود. مگر در واقع، هدف آن این بود که به اکتشاف سیاسی بپردازد و دوست محمد را به سوی کمپانی هند شرقی متمایل گرداند.

---

آرزوی من این است که افغان ها یک ملت واحد و مرفه داشته باشند و با تمام همسایگان خود در حال صلح قرار داشته از طریق مناسبات گسترده تجاری از همه مزایا و منافعی که سایر دولت ها بهره مند می باشند، برخوردار گردند. چون که از طریق همین مناسبات مضاعف تجاری است که سایر دول مدارج پیشرفت و رفاه را پیموده اند.

سلف من با آگاهی کامل از این حقیقت که هیچ اقدام سنجش شده برای رونق تجارت، بهتر و موثر تر از گشایش و توسعه مسیر وادی سند نمی باشد، همه مساعی خود را برای تامین این مجرا به منظور توسعه صنایع و تجارت به خرج داده بود و اکنون حمایت و توسعه بیشتر این هدف سودمند و تکمیل این طرح که سلف من موفقانه آغاز کرده بود، هدف و وظیفه من قرار گرفته است.

اطمینان کامل دارم که جناب شما غیر از علاقه مفرط برای موفقیت این طرح، موقف دیگری نخواهید داشت. چون که هر آینه این پروژه خاصا برای تامین ثروت و رفاهیت مردمی می انجامد که شما بر آن ها حکومت می کنید. احتمال دارد که من به زودی چند نفر را به دربار شما مقرر نمایم تا در مورد مسایل تجاری با شما مذاکره نمایند و هدف این گفتگوها تامین منافع مشترک هر دو طرف می باشد.

با تائر عمیق آگاهی یافتم که میان شما و مهاراجا رنجیت سینگ اختلافاتی ظهور کرده است.

دوست من، به شما بهتر روشن است که مداخله در امور کشورهای مستقل سنت دولت بریتانیا نمی باشد و روشن است من به طور آنی درک نمی توانم که مداخله حکومت من چگونه می تواند به سود شما بینجامد؟

با این هم مسرور خواهم شد اگر از جانب شما بشنوم چه فکر می کنید از چه راهی به شما کمک کرده می توانم؟ در عین زمان، تنها می توانم امیدوار باشم خود شما بتوانید روشی را برای رسیدن به تفاهم با سیک ها ارائه دهید. این کار نه تنها به سود خودتان، بل که به سود همه کشورهای منطقه خواهد بود که دو ملت همسایه مناسبات دوستانه و توافق باهمی را حفظ نمایند.

التجا دارم تمنیات دوستانه و احترامات مرا بپذیرید.  
امضاء- اوکلند»

<sup>334</sup>. Correspondence relating to Persia and Afghanistan, London, 1939, p. 396, 397.

<sup>335</sup>. The Cambridge history of British foreign policy, 1783-1922, Cambridge, 1923, voll. II, p. 203  
و نیز آر. آر. سیتی، *در باره لاهور*، ص. 196 و 197، به زبان انگلیسی.

افزون بر این، در وظیفه میسیون بود تا هر طوری که شده، از اتحاد [سردارنشین های] افغانستان جلوگیری نماید و نیز در امر نزدیک شدن کابل و قندهار با تهران (که در برنامه بود و به باور انگلیسی ها می توانست [زمینه ساز-گ.] نفوذ روسیه در افغانستان گردد)، مزاحمت نماید.

رهبری میسیون به دوش الکساندر برنس بود که به گونه بی که مولف انگلیسی لو می نویسد، به خاطر خدمات ویژه برای حکومت بریتانیا به او لقب «شیرِ عصر» یا «شیرِ زمان» داده شده بود و به نام «برنس بخاری» یاد می شد.

در دستور العمل گورنر جنرال هند تاریخی 15 می خاطر نشان ساخته شده بود که برنس باید افزون بر جمع آوری اطلاعات در باره تجارت در آسیای میانه و افغانستان، به حکومت هند بریتانیایی اطلاعاتی دارای بار سیاسی را ارائه بدهد.

مکناتن (سکرتر امور خارجی دولت هند بریتانیایی) به برنس نشاندهی می کرد که «در پهلوی اطلاعات در باره بازرگانی، جناب مهربان (اوکلند) انتظار [گرد آوری-گ.] اطلاعات در باره همه تغییراتی را دارد که در کشور از زمان آخرین بازدید شما از آن [در 1832]، رخ داده است. در باره وضع کنونی کشور، اداره داخلی، در باره درآمدها، ساختار نظامی و منابع، قدرت سران، تمایلات مردم در هر سرزمین که شما از آن بازدید می نمایید و نیز اطلاعاتی در باره کشورهای همسایه تا جایی که می توانید.

به ویژه با آن روابطی که چندی پیش میان حکمرانان سردارنشین های افغانی و ایران برپا گردیده است و این که از طریق کدام اجنت ها این مناسبات پیش برده می شود و نیز این که فرجام تهاجم ایرانی ها به هرات چگونه خواهد بود، آشنا شوید».<sup>336</sup>

«تمایلات عمومی مردم را نسبت به روسیه و انگلیس ارزیابی نمایید و هم این را که مردم چه شناختی از توان و منابع هر یک از آن ها دارند. بر شما است که باید روشن سازید که به چه پیمانانه حدس و گمانه زنی ها در باره اتحاد میان ایران و حکومت روسیه تایید می گردد و اثباتیه های این گمانه زنی چه ها اند؟

افزون بر این، همه اطلاعات- آن چه را که ممکن است در رابطه با تجارت روسیه و در باره تدبیرهای اتخاذ شده از سوی آن کشور برای گسترش نفوذ خود در آسیای میانه جمع آوری نمایید».<sup>337</sup>

دستور العمل اوکلند تایید می نماید که حکومت هند بریتانیایی به تاریخ 26 نوامبر 1836 با فرستادن میسیون برنس به افغانستان، در گام نخست، مقصد تدارک گستره جویی به افغانستان را مد نظر داشت.

برنس با امیران سند دیدار و در باره مساله عقد قرار دادهای تجاری با آن ها به گفتگو پرداخت. او جایی با تهدید و تخویف و جایی هم با نرمش و تحبیب، خواست با امیران سند قرار دادهایی را با شرایط سودمند برای انگلیسی ها ببند [در واقع تحمیل نماید-گ.]. در این حال، او پا می فشرد که یگانه مقصدی را که کمپانی هند شرقی دنبال می کند، [این است که-گ.] تجارت را در رود سند گسترش بدهد و هیچ مبنایی در دست نیست از مداخله انگلیسی ها در امور داخلی سند هراس داشته باشند.<sup>338</sup>

همه این اطمینان دهی ها در آینده با خشونتبارترین وجه از سوی انگلیسی ها زیر پا گذاشته شدند. هیات پس از پایان گفتگوها با امیران سند، از راه پیشاور به سوی قلمرو حکمران کابل رهسپار گردید- جایی که پسر دوست محمد خان - محمد اکبر خان به پیشواز شان شتافت.

<sup>336</sup>. Copies of the correspondence of Sir A. Burnes with the governor-general of India during his mission to Cabul in the years 1837 and 1838 or such part there of as has already been published, 1858, p. 14.

<sup>337</sup> همان جا،

<sup>338</sup> همان جا، ص. 4.

هیات (که در ترکیب آن افزون بر برنس، وود، لیچ و داکتر لرد شامل بود و سرکتر آن- موهن لال کشمیری بود) و از سوی اکبر خان و درباریان کابل همراهی می شد، به تاریخ 20 سپتامبر 1837 به کابل رسید و با شکوه و شور و هنگامه از سوی دوست محمد خان پذیرایی گردید.<sup>339</sup>

به تاریخ 24 سپتامبر 1837 گفتگوها که امیر امید فراوانی به آن بسته بود (چون آرزومند به دست آوردن پشتیبانی انگلیسی ها در مبارزه در برابر سیک ها در آن بود) آغاز گردید.

نماینده بریتانیا نامه اوکلند را به دوست محمد سپرد که در آن درست مانند پیام پیشین گورنر جنرال هند خاطر نشان می شد که مردم افغانستان سود و امتیازات بسیار از گسترش تجارت با انگلیس می برند: «من کپتان برنس را می فرستم تا این نامه را به شما بسپارد و با شما تدبیرهایی لازمی را برای تحکیم مناسبات بازرگانی میان افغانستان و هند به بررسی بگیرد.»<sup>340</sup>

امیر با نامه آشنا شد و به برنس گوش فرا داد که پیشنهاد نمود تا مشارکت پویایی در تدبیرهای بازرگانی انگلیسی ها ورزد. دوست محمد که با همه پیشنهادها برخورد مثبتی داشت، اشاره نمود که حل موفقانه هر مساله مربوط به تجارت، به گونه تنگاتنگ با حل و فصل موضوع پیشاور مرتبط است.

دوست محمد اعلام داشت: «من با مشکلاتی دست به گریبان و سردچار هستم که به تجارت زیان بزرگی می رسانند. دشمنی با سیک ها منابع مرا محدود می گردانند و مرا ناگزیر می سازند تا از تاجران پول بستانم و حتا مالیات ها را افزایش بدهم تا برای پیشبرد جنگ داشته پول باشم. ... هرگاه حکومت انگلیس توصیه نماید من چگونه رفتار نمایم، دیگر به مشوره های دیگر همسایه ها نیازی نخواهم داشت و در آرای آن، تعهد مساعدت به انجام مقاصد تجاری و سیاسی انگلیسی ها را بر عهده خواهم گرفت.»<sup>341</sup>

برنس که دستور مشخص حکومت هند بریتانیایی را در زمینه نداشت تا در همچو موارد چگونه برخورد نماید، می پنداشت که برای انجام پیروزمندانه وظایفی که در برابر میسیون او گذاشته شده است، سودمند خواهد بود به دوست محمد خان مساعدت حکومت هند بریتانیایی را در حل و فصل مساله پیشاور و عده بدهد.

از این رو، به امیر افاده داد که کمپانی هند شرقی با تلاش به برپایی مناسبات حسن همجواری میان سیک ها و افغان ها، حل مساله پیشاور را در موافقت امیر با گرفتن پیشاور تحت شرایط وابستگی تیولی تحت الحمایگی سیک ها یعنی پرداخت باج و خراج به آن می بیند.<sup>342</sup>

<sup>339</sup> در آستانه آمدن برنس به کابل، حکومت هند بریتانیایی افغان ها را به جنگ با سیک ها برانگیختند. سیتی- نویسنده هندی با تکیه بر اسناد انگلیس این گونه به شرح این رخداد می پردازد: «در اوایل 1837 در سال عروسی نونهال سینگ، میستر هاست که در کمپانی هند شرقی کار می کرد، با مسافرت از طریق جمروود در راه جلال آباد که به آن جا به دیدار محمد اکبر خان- پسر امیر می رفت، با دیدن وضع دژ جمروود، و [برشمردن-گ.] سست بودن دیوارهای دفاعی سیک ها، پسر امیر را ترغیب نمود تا بر جمروود یورش ببرد. (نگاه شود به: آر. آر. سیتی، **دربار لاهور**، ص. 190، به زبان انگلیسی)

این آتش افروزی های انگلیسی ها برای سیک ها و افغان ها به بهای بسیار گزافی انجامید. در نتیجه برخورد در نزدیکی جمروود به تاریخ 30 اپریل 1837 سیک ها شش هزار و افغان ها 11 هزار کشته و زخمی بر جا گذاشتند.

**یادداشت گزارنده:** انگلیسی ها با این کار، از یک سو سیک ها ضعیف ساختند و از سوی دیگر، با توجه به برنامه پی که برای اشغال سردارنشین های افغانی داشتند، کوشیدند نیروهای جنگی امیر را نیز تضعیف نمایند. در این میان، ترفندهای هارلان که توانست سلطان محمد خان طلایی (پدر یحیی خان و نیای بزرگ نادر خان) را بخرد و او را از دوست محمد خان جدا و به سیک ها متمایل بگرداند (که با ده هزار سپاهی به سوی سیک ها شتافت)، نیز بر پایه همین سناریو بوده است.

به گمان غالب، بر انگلیختن امیر به لشکرکشی با چند هزار سپاهی زبده به شمال هندوکش در آستانه لشکرکشی انگلیس بر کشور نیز می تواند با همین گونه سناریو صورت گرفته باشد.

<sup>340</sup> Correspondence relating to Persia and Afghanistan, p. 401.

<sup>341</sup> Copies of the correspondence of sir A. Burnes with the governor- genral of India., p. 31.

<sup>342</sup> در مراسلات برنس با گورنر جنرال هند، سندی نیست که موید آن باشد که به دوست محمد پیشنهاد شده باشد تا پیشاور را با شرایط وابستگی تحت الحمایگی و وسالی (تیولی) بگیرد. بل تنها پیشنهاد برنس به حکومت هند بریتانیایی در باره آن

برنس با ارائه چنین پیشنهادی، آن را در نظر داشت که حل و فصل صلح آمیز مساله پيشاور، به کمپانی هند شرقی امکان می دهد تا در سیمای دوست محمد همچنان سرسپرده و مطمئنی را ببیند. افزون بر این، مساعدت در حل و فصل صلح آمیز مساله، نفوذ انگلیس را نه تنها در افغانستان بل نیز در دیگر کشورهای آسیایی تحکیم خواهد بخشید.

به پنداشت برنس در این کشورها چنین تصویری پدید خواهد آمد که انگلیسی ها به راستی خیرخواه خلق های خاور اند و به توسعه بازرگانی سودمند برای هر دو کشور می کوشند.

دوست محمد پیشنهاد برنس را در مورد پيشاور پذیرفت و به مشوره او نامه یی به رنجیت سینگ فرستاد. امیر می پنداشت که او برد بسیاری خواهد داشت هرگاه پيشاور را از نزد سیک ها بگیرد. حنا اگر در شرایط وابستگی تیولی (وسالی) باشد.

نخست، این که گرفتن پشاور برای او دفاع از سردارنشین را از حملات سیک ها آسان می سازد و دو دیگر این که اجازه می دهد به تحقق برنامه اش مبنی بر متحد ساختن همه زمین های افغانی در یک کشور واحد آغاز نماید.

هنوز در کابل گفتگوها روان بودند که قنبر علی خان- سفیر ایران به قندهار رسید و به حکمرانان بارکزیایی قندهار پیشنهاد کرد تا با ایران در برابر خان نشین هرات پیمان ببندند.

حکمرانان قندهار که با کامران میرزا [و نیز دوست محمد خان-گ.] دشمنی دیرینه داشتند [و از سوی دیگر، از حمله دوباره شاه شجاع و انگلیسی ها بر قندهار و از دست دادن دار و ندار خود هراس داشتند-گ.] با ایران قرار داد را امضاء کردند. شاه ایران در ازای حمایتی که [سرداران قندهار-گ.] می بایستی در تصرف هرات ارائه می کردند، تعهد سپرد، این شهر را (به شرط این که سرداران حاکمیت اعلی قاجارها را بر خود بپذیرند)، به آن ها واگذارد.

شاه موافقت کرد هزینه یک ارتش دوازده هزار نفری را با 24 دستگاه توپ که می بایستی با فرماندهی حکمرانان قندهار در لشکرکشی بر هرات شرکت می ورزیدند، به عهده خود بگیرد.<sup>343</sup>

بستن پیمان میان ایران و [سردارنشین-گ.] قندهار بر ضد کامران میرزا- متحد وفادار کمپانی هند شرقی، نگرانی جدی انگلیسی ها را برانگیخت. این بود که برنس تدبیر های شتابانی را برای جلوگیری از لشکرکشی باهمی ایرانی ها و قندهاری ها بر هرات روی دست گرفت و در این حال، از نفوذ دوست محمد خان [بر سرداران قندهاری-گ.] بهره جست.

---

که به امیر در گرفتن پيشاور کمک نماید (که به باور او این کار منجر به گسترش نفوذ بریتانیا در افغانستان خواهد گردید)، یادآوری شده است. با این هم، در آثار اروپای باختری و در گام نخست انگلیس، استدلال می نمایند که برنس به امیر وعده داده بود تا حمایت حکومت هند بریتانیایی را [در زمینه برای او-گ.] به دست بیاورد. چنین چیزی را ماسون (میسن)- اجنت بریتانیایی که در سال های 1832-1838 در افغانستان به سر می برد، نیز تایید می نماید.

برنس، به گفته ماسون حنا از امیر خواهش کرد که تا رسیدن پاسخ اوکلند (که به باور او همه تریدهای او را در مساله پيشاور را برکنار خواهد کرد)، شکیبایی پیشه نماید.

Sh. Masson, Narrative of various journeys in Belochistan, Afghanistan and Panjab, including a residence in those countries from 1826 to 1838, vol. I-II-III, London, vol. 3, p. 444-457, 459

تاریخ نویس انگلیسی- سایکس و مولف فرانسوی- فریه نیز نشاندهی کرده اند که برنس به امیر پیشنهاد کرد که می تواند پيشاور را با شرایط وابستگی تیولی از سیک ها به دست بیاورد.

نگاه شود به: سر پرسی سایکس، *تاریخ افغانستان*، جلد یکم، ص. 402 و نیز فریه، تاریخ افغانستان، ص. 271، به زبان انگلیسی.

<sup>343</sup>. Copies of the correspondence of sir A. Burnes with the governor-general of India..., p. 62, 196.

امیر زیر فشار برنس، نامه هایی به حکمرانان قندهار نوشت تا ایشان را متقاعد سازد که در این لشکرکشی شرکت نوزند. در غیر آن، اقدامات شان می تواند تاثیر ناگواری بر هیات انگلیسی بگذارد. زیرا نظر به برداشت او، حکومت هند بریتانیایی می خواهد به او در بازپسگیری پیشاور کمک نماید.<sup>344</sup>

<sup>344</sup> روشن است دوست محمد خان با کامران دشمنی آشتی ناپذیر داشت (به دلیل تجاوز به خواهر او و ربودن جواهرات گرانبهایش) و از همین رو، خود دست کم دو بار از شاه پارس خوسته بود تا به هرات حمله و کار کامران را تمام و سرزمینش را بگیرد. جالب است ببینیم که چرا در گفتگوها با برنس خواستار کمک دولت انگلیس در برابر «ادعای شاه پارس بر هرات» می شود؟

موهن لال در ص. ص. 241-243 کتاب *زندگی امیر دوست محمد خان* (ترجمه داکتر هاشمیان) به این پرسش پیچیده پاسخ داده است که فشرده آن را با اندکی ویرایش در این جا بازتاب می دهیم: «...در این هنگام قنبر علی خان- سفیر پارس همراه با محمد حسین خان- نماینده دوست محمد خان به قندهار رسیده بودند. سرداران قندهای که می خواستند دولت پارس تنها با آن ها پیمان ببندد، سفیر را در قندهار نگه داشته و مانع رفتن او به کابل گردیده بودند. آن ها که به امیر دوست محمد حسادت داشتند، می خواستند سفیر پارس قرار داد را تنها با خود شان امضاء نماید تا از امتیازات مجهول پادشاه و دولت پارس به تنهایی برخوردار شوند. از این رو، مانع رفتن سفیر به کابل تا زمانی شدند که خود شان قرار داد علیحده با سفیر منعقد کردند.

در بند یکم قرا دادی که قنبر علی خان در قندهار با سرداران کهنل خان، رحمدل خان و مهر دل خان به امضاء رسانیده بود، آمده بود که «سرزمین هرات، چه به وسیله قدرت سپاهیان دولت فارس اشغال شود یا توسط لشکر سرداران، در هر دو صورت به سرداران واگذاشته خواهد شد و شاهنشاه در برابر آن هیچ چیزی از آنان تقاضا نخواهد کرد. مگر خدمت و اطاعت و نیز شاهنشاه هیچ نوع مداخله یی به کشور و قوم آن ها در افغانستان نخواهد کرد».

همچنین در بندهای پنجم آن آمده بود که «شاهنشاه به سرداران قندهار مصارف تنظیم سپاه دوازده هزار نفری سوار و پیاده نظام را همراه با دوازده پایه توپ می پردازد. همچنان مصارف اضافی لشکرکشی برای تسخیر هرات را می پردازد و اگر جنگ به درازا بکشد، شاهنشاه تمام مصارف جنگ را حتما پرداختنی است».

در همین پیوند، کهن دل خان در ماه ذیقعد 1253 هجری ماهتابی نامه یی به شاه پارس نوشته بود، که در آن شرایط اتحاد با محمد شاه قاجار را بازتاب داده بود. این نامه در ص. ص. 67 کتاب *گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان*، چاپ دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه ایران آمده است. در این نامه شرط اصلی بستن پیمان، واگذاری هرات به سرداران قندهاری برشمرده شده است. ما این نامه را در کتاب دست داشته نیز بازتاب داده ایم.

گذشته از این، پیش نویس قرار داد باید از سوی کنت سیمونیچ- سفیر روسیه به دربار شاه ایران امضاء و تضمین می شد. ترجمه دری آن از انگلیسی در ص. ص. 258-259 کتاب *زندگی امیر دوست محمد خان*، (داکتر هاشمیان) آمده است. اصل سند که در ص. ص. 64-65 کتاب *گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان* آمده است، چنین است:

#### **سواد مراسلات پا به مهر عالیجاه کهنل خان- سردار قندهار، شهر ذی قعد الحرام سنه 1353**

عهد نامه [بی] که در نزد وزیر مختار روس مهر کرده گرفته شود باید بدین مضمون باشد:  
من که مختار دولت روسیه می باشم، ضامن امورات و معاملات و بند و بست مهمات سرداران که خدمتگذاری با بندگان اقدس مطبوط و مربوط کرده اند، شده ام.

اول آن که ملک هرات را بنا بر خدمتگزاری سرداران که از بدو دولت نموده اند، مرحمت فرمایند.  
دویم آن که ملک هایی که در تصرف خود سرداران می باشد، ضرر و نقصان به املاک و الوسات آن ها نرسانند و تصرف نشوم.

سیم آن که آن چه از طوایف افغان از صغیر و کبیر می باشد یکی را با خود بندگان اقدس ملحق نکند و به خدمت علیحده نگارند هر معامله که طادفه افغان را باشد، با سرداران نمایند.

چهارم آن که با شاهزاده کامران میرزا و یار محمد خان اصلا و قطعا در هیچ امری بندگان اقدس صلاحیت نکنند.  
پنجم آن که هرگاه از طرف شجاع الملک و یا دولت انگریز و یا امیر حرکتی شود، کمک و استمداد از طرف پادشاه مرحمت شود.

ششم آن که هرگاه یکی از پسران سردار کهنل خان و یا یکی از خود سرداران به خدمت قبله عالم بیابند، و یا سپاه ایشان با بندگان اقدس به هیچ باب ضرر و نقصان مالی و جانی ایشان نرسانند و کرها در نزد خود بندگان اقدس نگاه ندارند الا یکی از پسران کهنل خان که مقرر در خدمت بوده باشد.

هفتم آن که دوازده هزار سوار و دوازده عراده توپ که سامان و تدارک سرداران به جهت خدمت هرات مقررند، جیره و مواجب و تدارک سواره و توپ های سرداران را بندگان اقدس امداد کرده خدمتی که باشد، به انجام برسانند.



هشتم آن که بعد از رسیدن عهدنامه بلاتوقف محمد عمر خان روانه حضور مبارک شود  
نهم آن که بعد از شرفیابی سردار مذکور تنخواهی که به جهت موجب و تدارک لشکر و توپخانه را عاید و واصل سرداران  
نمودند، سردار مهر دل خان با یک هزار سوار به خاک پای مبارک مشرف شود.

بعد از شرفیابی حضور و اطمینان قبله عالم از سرداران و اطمینان سرداران از قبله عالم به غیر از خدمت دیگر تکلیفی بر  
سرداران بندگان اقدس نداشته باشد.

هرگاه احیاناً به همین شروط مفصله حضرت ضل‌اللهی رفتار نکند، و از این عهود تجاوز و انحراف نماید، من که وزیر  
مختار دولت روسیه می باشم، از عهده آن برآمده، به هر نحو که باشد، نگذارم که محمد شاه از این اقوال و عهود و میثاق  
خود تجاوز نماید و الا این جانب از عهده آن نداریم این چند سطور بر سبیل قرار دادن آنچه که معمول در اروس است، به  
جهت دست آویز سرداران قلمی و داده شده است، هرگاه تفاوت فیما بین افتد، کاذب باشم.  
مهر کهن دل خان.

به هر رو، وقتی محمد حسین خان- نماینده دوست محمد خان که همراه با قنبر علی خان به قندهار آمده بود، آگاهی یافت که  
سرداران قندهاری [پنهانی-گ.] قرار دادی با او امضاء نموده و سراسر منافع خودشان را مطمع نظر قرار داده اند و منافع  
امیر ولینعمت او را کاملاً فرو گذاشت کرده اند، و به قنبر علی اجازه رفتن نزد دوست محمد خان را نمی دهند، از قندهار  
گریخته، به کابل آمد و موضوع را به آگاهی دوست محمد خان رسانید.

دوست محمد خان، به حسین خان سفارش کرد که در نظر دارد، در این باره در دربار سخنرانی بی ایراد کند و هرگاه در  
بیانات او به ارتباط نتایج سفر او به پارس، چیزهایی بشنود که واقعیت نداشته باشد، نباید مشوش و سراسیمه شود، زیرا این  
بیانات به خاطر متیقن ساختن نماینده انگلیس صورت می گیرد تا او ملتفت شود که امیر در پی همپیمانی با شاه پارس نبوده  
و آرزومند ائتلاف با انگلیس است و این خدعه تا زمانی دوام خواهد کرد که پاسخ نامه امیر از سنت پترزبورگ روسیه  
برسد.

به هر رو، به خواهش محمد حسین خان، نامه پنهانی بی به سرداران قندهار گسیل و از آن ها خواهش نمود بگذارند قنبر علی  
خان به کابل بیاید. امیر در نامه خود از سرداران قندهار گلایه نموده بود که بدون مشوره او قرار دادی برای برآورده  
ساختن مقاصد و منافع خودشان با سفیر پارس منعقد ساخته اند و باید حد اقل او را نیز در این قرار داد شامل می ساختند.

در این وقت، امیر به اساس تفاهم و ترتیباتی که با نماینده خود گرفته بود، چنین وانمود می کرد که به نتایج ماموریت او به  
فارس چندان اهمیتی قابل نمی باشد. حتماً شخص محمد حسین خان را نیز از نظر انداخته بود.

امیر به حضور نماینده بریتانیا و خبرنگار انگلیس- آقای میسن اغواگرانه تذکر داد که از شرایط فرمان پادشاه فارس که به  
جواب عریضه او ارسال کرده، خوش و راضی نمی باشد. در حالی که پنهانی وصول فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را نعمت  
بزرگی برای خود دانسته و یک نقل آن را به پادشاه بخارا که با او به اساس رویه متقابل مراودت دوستانه داشت، فرستاد.

فرمان محمد شاه به عنوان امیر دوست محمد خان در ص.ص. 243-245 کتاب *زندگی امیر دوست محمد خان*، آمده است  
که ما آن را در اثر دست داشته نیز بازتاب داده ایم.

چیزی که روشن است، این است که دوست محمد خان در گام نخست در پی بازپسگیری پیشاور بود و برایش مهم نبود که  
این کار به کمک کدام کشور انجام می شود و هویدا است که در این موضوع با توجه به حضور نیرومند انگلیس در  
همسایگی اش، اولویت را به کمک انگلیس می داد. مگر وقتی از انگلیس نومید شد، به روسیه و ایران رو آورد.

از سوی دیگر، روشن است او خواهان سرنگونی کامران میرزا- دشمن خونی خود و بیرون کشیدن هرات از دست او بود و  
چه بهتر که این کار به دست ایران انجام می شد. در این حال او به هیچ رو، خواستار آن نبود که هرات به دست برادران  
قندهاری اش بیفتد. چون در این صورت وزن آن ها بالا رفته و آن می توانستند به کمک ایران کابل را تهدید نموده و خود او  
را بر اندازند. از این رو، حاضر بود هرگاه انگلیسی ها پیشاور را به او باز پس بدهند، با آن ها همپیمان شده، قندهار و  
هرات را بگیرد و از چنگ برادران قندهاری خود و ایران بیرون بکشد.

در آینده، هر چند هم انگلیسی ها پیشاور را به او ندادند، با آن هم به او کمک های بسیاری کردند که نه تنها قندهار و هرات  
را، بل که خان نشین های شمال را هم بگیرد. گ.

خوب، هرگاه انگلیسی‌ها در وضعی اند که از او در مبارزه اش در برابر سیک‌ها حمایت می‌کنند، پس [روشن است-گ.]، همچنین در وضعی هستند که می‌توانند حکمرانان قندهار را (البته، اگر آن‌ها از اتحاد با ایران سر باز بزنند)، از خطر از سوی هرات آسوده خاطر بسازند.<sup>345</sup>

با این هم، حکمرانان قندهار با هراس از این که دوستی با کمپانی هند شرقی می‌تواند به تحکیم حاکمیت امیر بینجامد، به نامه او پاسخ مثبت ندادند و به پیوندهای تنگاتنگ با دربار ایران ادامه دادند. این کار برنس را به آن وا داشت تا به تاریخ 22 دسامبر 1837 نامه‌یی به قندهار بفرستد و در آن آشکارا نشاندهی کند که حکومت بریتانیا با سقوط هرات و تهاجم سپاهیان ایرانی به افغانستان نظر منفی دارد.

برنس به مکناتن نوشت: «با خاطر نشان ساختن خطری که حکمران قندهار را تهدید می‌نماید، من حتا دست به این کار زدم که به آگاهی او برسانم که هرگاه هرات سقوط نماید و او دوست ملت انگلیس بماند، برادر او دوست محمد به یاری اش خواهد شتافت و من خود او را همراهی خواهم کرد و آن گاه هزینه و مصارف مربوط به دفع ایرانی‌ها پرداخت خواهد گردید.»<sup>346</sup>

برنس با بسنده نمودن به گسیل نامه به قندهار، لیچ-عضو هیات را نیز به آن شهر فرستاد که می‌بایستی در محل حکمرانان قندهار را متقاعد بسازد تا به روابط با ایران پایان بدهند.

در این حال، محافل حاکمه انگلیس که از مدت‌ها به این سو، می‌کوشیدند تا افغانستان را تابع خود گردانند، در اندیشه آن نبودند که به هیچ مفاهمه‌یی با حکمرانان کابل و قندهار برسند. آن‌ها می‌پنداشتند که می‌توان حکمرانان بارکزیایی افغانستان را وادار گردانید تا هرگونه شرایط ایشان را بپذیرند. ارزش آن را ندارد که صرف دست به تهدید بزنند. آن هم در حالی که از هم گسیختگی کشور به حکوماتی مستقل از یک دیگر و تضاهای حاد میان حکمرانان آن، به این کار مساعدت می‌کرد.

از این رو، گورنر جنرال هند در نامه تاریخی 20 نوامبر 1838 به برنس از اقدامات نماینده خود در کابل با اعلام این که او پا از دایره صلاحیت‌های خود فراتر گذاشته است، ابراز ناخشنودی کرد.

اوکلند در همان نامه به برنس رهنمود داد تا ادعاهای دوست محمد خان بر پیشاور با قاطعانه‌ترین شکل رد شود و نشاندهی گردد که او باید با آن خشنود باشد که حکومت هند بریتانیایی جلو فرمانروای پنجاب-رنجیت سینگ را (که ارتش بسیار خوب مسلح و با دسپلین دارد) را می‌گیرد و از اقدامات خصمانه‌یی که می‌تواند برای حکمران کابل تباهن و سهمگین باشند، [برحذر می‌دارد-گ.]

همچنین به برنس دستور داده شد تا به دوست محمدخان گوشزد نماید که هرگاه امیر افغان با ایران و روسیه روابط دوستانه برپا نماید، حکومت هند بریتانیایی آشکارا از گستره جویی سیک‌ها به افغانستان پشتیبانی خواهد کرد.»<sup>347</sup>

انگلیسی‌ها با پافشاری بر برهم زدن هرگونه روابط [امیر-گ.] با روسیه و ایران و با تحمیل میانجیگری بر افغان‌ها در گفتگوها با سیک‌ها، در عین زمان، به گونه قاطعانه از کمک به دوست محمد خان در بازپسگیری پیشاور خود داری می‌ورزیدند.

حکومت هند بریتانیایی خواست‌های بسیاری داشت. بی آن که چیزی در عوض وعده بسپارد. در این باره، نامه اوکلند به دوست محمد خان آشکارا گواهی می‌دهد: «آن چه مربوط می‌گردد، به پیشاور، صادقانه مرا مکلف می‌گرداند به شما بگویم که بایسته است از هر گونه اندیشه مبنی بر استیلا بر این کشور صرف نظر گردد.... شما هرگاه بدون فیصله حکومت ما وارد روابط با دیگر دولت‌ها گردید، از کمک من محروم خواهید شد.

<sup>345</sup> همان جا، ص.ص. 50 و 51.

<sup>346</sup> همان جا، ص.ص. 94 و 95.

<sup>347</sup> همان جا، ص. 111.

هرگاه شما بخواهید از مناسبات دوستانه با حکومت انگلیس بهره مند گردید، پس باید بر آن اعتماد کنید و تنها بر آن<sup>348</sup>.

این مطالبات، مداخله آشکار استعمارگران بریتانیایی را در امور سردارنشین های مستقل افغانی و تلاش های آنان را مبنی بر در آوردن سیاست خارجی سردارنشین کابل زیر کنترل کمپانی هند شرقی تایید می نمایند.

اوکلند آشکار و بی پرده اعلام داشت که این مساله که آیا سیک ها جنگ اشغالگرانه را در برابر افغانستان آغاز می نمایند یا نه، مربوط کمپانی هند شرقی است. برنس با عمل نمودن به دستور العمل حکومت هند بریتانیایی از دوست محمد خان زیر تهدید برهم زدن گفتگوها تحقق بی چون و چرای شرایط زیر را خواست:

4- به روابط با روسیه و ایران پایان بدهد و نمایندگان آن ها را بدون اذن حکومت هند بریتانیایی نپذیرد.

5- بی درنگ ویتکویچ- نماینده روسیه را از کابل بیرون نماید.

6- از همه ادعاها بر پیشاور دست بردارد و استقلال پیشاور و قندهار را به رسمیت بشناسد.

برنس وعده داد در صورت پذیرفتن شرایط، از دولت خود بخواهد تا میان سیک ها و افغان ها صلح برپا گردد.<sup>349</sup> امیر که استقلال کشور برایش از هر چیزی مهم تر بود، مطالبات اولتیماتوم گونه انگلیسی ها را نپذیرفت و گفتگوها برهم خوردند.<sup>350</sup>

میسون برنس به تاریخ 26 اپریل 1838 کابل را ترک گفت. دوست محمد با درک این که پشت سر سیک ها انگلیسی ها ایستاده اند، تصمیم گرفت به ایجاد وزنه متقابل سیاسی دست یازد و از رقابت های انگلیس و روسیه بهره بگیرد.

### هیات ویتکویچ:

امیر پیش از این به سال 1836 نمایندگان خود را به روسیه گسیل داشته بود. در ماه می، پیروفسکی فرمانفرما (گورنر جنرال)ی اورنبورگ از فرستادگان امیر کابل- حاجی حسین علی و میرزا محمد پذیرایی و آن ها را با همراهی آجودان خود [ویتکویچ-گ.] به پتربورگ فرستاد.

او در این حال به امپراتور نیکلای یکم نوشت: «بایسته است از حکمران کابل حمایت کرد، چون هرگاه سیک ها به افغانستان رخنه کنند، آن گاه همه امیدواری ها بر مناسبات بازرگانی با این کشور بریاد خواهد رفت و هرگاه افغانستان زیر اطاعت انگلیس برود، آن گاه برای انگلیسی ها تا بخارا یگ گام خواهد ماند. آسیای میانه زیر تاثیر آن ها خواهد رفت. بازرگانی آسیایی برهم خواهد خورد. آن ها می توانند مردم همسایه آسیایی را در برابر روسیه مسلح بسازند و به آن ها بارود، جنگ افزار و پول برسانند.»<sup>351</sup>

[کنت] سیمونیچ- وزیر مختار روسیه در ایران که از سانکت پتربورگ استعلامی در باره افغانستان به دست آورده بود، پیشنهاد نمود بایسته است پیگیرانه به مسایل افغانستان پرداخت که به پندار او کمک خواهد کرد نفوذ روسیه را در خاور تحکیم بخشید.<sup>352</sup>

<sup>348</sup> برگرفته از مقاله *افغانستان در دهه های اخیر*، ص. 28.

<sup>349</sup> رونوشت های مراسلات و مکاتبات سر الکساندر برنس با گورنر جنرال هند، ص. 177 (به زبان انگلیسی).

<sup>350</sup> در هنگامی که برنس با دوست محمد خان سرگرم گفتگو بود، دو تن از اعضای دیگر هیات او- داکتر لرد و وود، دست اندر کار اکتشاف موشگافانه در خان نشین های ازبیک شمال هندوکش بودند.

وود توجه ویژه بی را به وضعیت راه ها برای گذر توپخانه مبذول داشته بود- چیزی که گواه بر تمایلات اشغالگرانه انگلیسی ها نسبت به کرانه های جنوبی رود آمو بود که می توانستند با زیر سیطره در آوردن نواحی آن ها تخته خیز مناسبی را برای خود برای پهن سازی و راه اندازی اکسپدیسسیون به آسیای میانه تامین نمایند.

Reports and papers political, geographical and commercial submittel to government by sir A. Burnes, p. 25.

<sup>351</sup> *فرستادگان افغانستان به روسیه به سال های 1833-1836*، شماره های 7-8 مجله «روسکایا استارینا»، ص. 787، سال 1880.

<sup>352</sup> اتوبیوگرافی آ. او. دیوگامیل- سفیر روسیه در ایران، مجله «بایگانی روسی»، 1839، شماره 249، ص. 110.

حکومت تزاری تصمیم گرفت ویتکیویچ<sup>353</sup> را به عنوان نماینده با صلاحیت خود به افغانستان گسیل دارد. ویتکیویچ هنگام مسافرت خود از اورسک به بخارا و بازگرد (در 1835-1836)، نقشه دشت های قیسک- قرغز، خبوه و بخارا را ترتیب داد. بنا به دستور العمل وزارت خارجه، به ویتکیویچ رهنمود داده شده بود تا به حکمرانان قندهار و کابل هدایا و به دوست محمد همچنان نامه تزار<sup>354</sup> را برساند.

به ویتکیویچ پیش از آن که به افغانستان برود، رهنمود داده شده بود نزد گراف (کنت) سیمونیچ- سفیر روسیه در ایران برود و «هرگاه کنت سیمونیچ به گونه یی که انتظار می رود امکان بیابد و سودمند، شما را به افغانستان خواهد فرستاد. آن گاه او شما را راهنمایی خواهد کرد».

بر ویتکیویچ بود تا «حاکمان افغانی (دوست محمد خان کابلی و کهندل خان قندهاری) را با هم آشتی بدهد و به آنان توضیح بدهد که در تفاهم زیستن و داشتن پیوندهای تنگاتنگ برای حفاظت شان از دشمنان بیرونی و آشوب های درونی، به چه پیمانانه برای شان سودمند است، هم برای خود شان و هم برای امنیت قلمروهای شان».

در دستور العمل خاطر نشان ساخته شده بود: «در این حال، شما فرو گذار ننمایید به آن ها توضیح بدهید که روسیه نظر به دوری مسافه نمی تواند به آن ها کمک راستینی بنماید مگر با این هم در کمدهی ها مشارکت صادقانه یی خواهد ورزید و همواره از طریق میانجیگیری پارس ها پشتیبانی دوستانه ارائه خواهد نمود».

بی فایده نخواهد بود همچنین هرگاه برای برخی از بازرگانان و تجارخانه ها توضیح بدهید که چه بهتر خواهد بود هرگاه آنان تجارت یکرستی با روسیه داشته باشند تا این که کالاهای ما را از نزد بخارایی ها از دست های دوم و سوم به دست بیاورند.

آن ها می توانند در «یارمارکها» [بازارهای مکاره] ما، همه چیزهای مورد نیاز خود را به بهای ارزان بیابند، با مهربانی [پذیرایی شوند-گ-]. و نیز می توانند با آمدن نزد ما، به معاملات نزدیک تجاری با بازرگانان و کارخانه داران ما وارد شوند و به آن ها هرگونه سفارش ها و فرمایش هایی را که دارند، بدهند- مطابق نمونه های خود و مطابق ذوق خود باشندگان خاور و در عین زمان مطابق خواست های ما، کالاهای خود شان را به روسیه برای فروش بیاورند که همه این ها می تواند به پیمانانه چشمگیری به گسترش دوران های تجاری دو جانبه مساعد نماید».<sup>355</sup>

در پهلوی آن، به ویتکیویچ رهنمود داده شده بود اطلاعات مختلف را در باره افغانستان و حکومتات همسایه آن جمع آوری نماید.

به گونه یی که از دستورالعمل بر می آید، حکومت تزاری با گسیل میسیون ویتکیویچ، اهداف زیر را دنبال می کرد:

<sup>353</sup> ایوان ویتکیویچ- از درباریان لهستانی (پولندی) به سال 1824 در چهاردهسالگی از سوی حکومت تزاری به خاطر عضویت در انجمن انقلابی زیر زمینی پولند، به عنوان سرباز عادی به سپاه اورنبورگ تبعید گردید.

توانمندی شگفتی بر انگیز او در فراگیری زبان های خاوری، توجه حکومت اورنبورگ را به او جلب کرد و به زودی او را چونان کسی که این زبان ها را می داند، با رهنمودهای مهم نزد سلطان قرغز اردوهای میانه و کوچک گسیل نمودند. به سال 1831 به خاطر دلیری یی که نشان داده بود و نیز به خاطر دانستن زبان های خاوری، لقب درباری او برایش اعاده شد و بازگردانیده شد و به او رتبه «پیک رسان» (حمایل دار) داده شد و به عنوان مترجم در کمیسیون مرزی اورنبورگ گماشته شد. به سال 1836 رتبه «پیک بر» را به دست آورد و به سمت آجودان (یاور) ارشد پیروفسکی گماشته شد (که چند بار با او به لشکرکشی ها به آسیای مانه رفت).

<sup>354</sup> ارزیابی موهن لال از این پیام بسیار دلچسپ است: «محتوای نامه امپراتور روسیه به امیر دارای بار سیاسی نیست. این نامه دریافت نامه امیر را تایید می کرد و به وی اطمینان داد که از همه بازرگانان افغانی در روسیه پذیرایی خواهد شد و از آنان حمایت و دفاع خواهد شد».

نگاه شود به: موهن لال، *زندگانی امیر دوست محمد خان*، جلد یکم، ص. 263، (به زبان انگلیسی).  
<sup>355</sup> دستور العمل به ویتکیویچ تاریخی 14 ماه می 1837 «اسناد جمع آوری شده از سوی کمیسیون باستانشناسی قفقاز» جلد 8، 1881، ص. 944.

دستیابی به آشتی دادن دوست محمد [کابلی] و کهن دل خان قندهاری و بستن پیمان از سوی آنان با ایران در برابر استعمارگران انگلیسی که به این کشورها دست درازی نموده بود و نیز روشن ساختن امکانات گسترش بازرگانی روسیه و افغانستان.

در تهران، ویتکیویچ از کنت سیمونیچ رهنمودهای بیشتری به دست آورد و از راه نیشاپور، سیستان و قندهار و غزنی رهسپار افغانستان گردید.

دوست محمد که هنوز هم به وعده های برنس (که با وی در این هنگام سرگرم گفتگوها بود)، باور داشت، با ویتکیویچ بسیار به سردی برخورد نمود. مگر به زودی روشن گردید که حکومت هند بریتانیایی نه تنها در پی کمک به امیر در حل و فصل مناسبات افغان ها [با سیک ها-گ.] نیست، بل نیز در برابر دوست محمد خان مطالبات اولتیماتومی بی نیز مطرح می نمایند.

این بود که فرمانروای کابل، مشی نزدیکی با روسیه را پیش گرفت. گفتگوها با ویتکیویچ آغاز گردید که به نمایندگی از حکومت تزاری به دوست محمد وعده سپرد دو میلیون روبل نقد به وی کمک نماید و [به میزان] دو میلیون روبل دیگر کالا بدهد.<sup>356</sup> می توان گمان زد که درست همین گفتگوهای موفقیت آمیز، دوست محمد خان را بر انگیختند که سفیر خود را به حومه هرات<sup>357</sup> نزد سیمونیچ بفرستد تا تمایل او را مبنی بر برداشتن گام ها برای برپایی مناسبات دوستانه با روسیه به آگاهی او برساند.

ویتکیویچ در راه کابل و در برگشت به قندهار، در گفتگوهای ایران و [سردار نشین-گ.] قندهار که با عقد پیمان در برابر حکومت سدوزایی هرات پایان یافت، حضور داشت. پس از آن که کنت سیمونیچ [- سفیر روسیه در تهران-گ.] قرار داد ایران و قندهار را تایید نمود، ویتکیویچ بار دیگر به مقصد سرعت بخشیدن به تهاجم حکمرانان بارکزیایی بر هرات، به قندهار رفت.

در آن هنگام، ویتکیویچ گزارش داد: «هرگاه کهن دل خان بتواند هرات را پیش از اشغال قندهار از سوی سپاهیان انگلیسی بگیرد، بریتانیایی ها امید خود را مبنی بر احیای نفوذ خود در این جا از دست خواهند داد. در غیر آن، از این امکان محروم خواهیم شد که فرآورده های فابریکه های خود را در آسیای میانه به فروش برسانیم، حال چه رسد به نفوذ همسایه ها بر مرزهای شمال خاوری امپراتوری».

در عین زمان، ویتکیویچ از سیمونیچ خواهش کرد همه نفوذ خود را بر محمد شاه به کار ببرد برای آن که او هر چه زودتر ده هزار تومانی را که وعده داده است، به قندهار بفرستد و نیز به فرمانده پادگان در غوریان (این پادگان پس از عقب نشینی سپاهیان ایرانی از حومه هرات، در آن جا مستقر گردیده بود) فرمان بدهد تا آماده باشند هنگامی که قندهاری ها به سوی شهر هرات می روند، به یاری آن ها بشتابند.<sup>358</sup>

با بهبودیابی مناسبات روسیه و انگلیس، حکومت تزاری ناگزیر بود در خاورمیانه و به ویژه در مساله هرات عقب نشینی هایی بکند و سیاست خود را در افغانستان تغییر بدهد. در پیوند با این، حکومت تزاری، سیمونیچ را از کرسی سفیر در ایران به دلیل «پا فراتر گذاشتن از دایره صلاحیت هایش» در هنگام منازعه ایران و افغان فرا خواند و به جای او دیوگامیل را گماشت. سفیر نو تدبیرهای بایسته را برای آن که از حکمرانان بارکزیایی قندهار پشتیبانی نماید، روی دست نگرفت. او تنها به این بسنده کرد که از حکومت ایران بخواهد تا ده هزار تومان موعود را برای آنان بفرستد. قندهاری ها که بدون کمک مانده بودند، پیشروی سپاهیان خود را به سوی هرات متوقف گردانیدند و در این حال در میان حکمرانان آن اختلافاتی بروز نمود.

ویتکیویچ به تاریخ 23 فبروری 1839 به دیوگامیل گزارش داد که مهردل خان از راه های گوناگون می کوشد در راه لشکرکشی برادران خود به هرات سنگ اندازی کند و به روابط انگلیسی ها و بازرگانان هندی در پیوند با رساندن مبالغ بزرگ پول به پاتنجر- افسر انگلیسی که در این هنگام در هرات به سر می برد، مساعدت کند تا

<sup>356</sup> اتوبیوگرافی دیوگامیل، ص. 108.

<sup>357</sup> در این هنگام محمد شاه قاجار به هرات لشکر کشیده بود و آن شهر را در محاصره خود داشت و کنت سیمونیچ - سفیر روس هم در اردوگاه شاه به سر می برد.

<sup>358</sup> بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند سانکت پتر بورگ، کارتن های 1-9، پرونده 18، برگ 44.

«در صورت آمدن سرداران قندهاری، بتواند در دفاع از هرات که کامران میرزا و وزیر او [یار محمد خان-گ.] برای آن آماده می شد، از آنان حمایت کند».<sup>359</sup>

در چنین اوضاعی، قندهاری ها نه تنها نتوانستند لشکرکشی به هرات را به فرجام برسانند، بل حتا نتوانستند جاهایی را که گرفته بودند، نگهدارند. ویتکیویچ در بازگشت از قندهار به سوی ایران به تاریخ 26 دسامبر، در فراه «با سپاهیان خان قندهار رو به رو شد که بس پریشان و هراسان بودند».<sup>360</sup>

این گونه، دستاوردهای میسیون ویتکیویچ بر باد رفتند. حکومت تزاری (با آن که با نهایت احتیاط مشی پویایی را تا 1838 در برابر گستره جویی انگلیسی ها در خاورمیانه پیش گرفته بود)، زیر فشار دیپلماسی بریتانیا ناگزیر گردید به گونه یی که یادآوری شد در اواخر 1838 در مساله هرات در برابر انگلیسی ها دست به یک رشته عقب نشینی هایی بیازد.

سفیر نو- دیو گامیل، ویتکیویچ را از افغانستان بازخواند و به محمد شاه و حکمرانان قندهار اعلام داشت که تزار از تصویب قرار داد ایران و قندهار که از سوی سفیر پیشین [سیمونیچ] تضمین شده بود، خود داری ورزیده است.

عقب نشینی روسیه در مساله هرات را نباید جدا از اوضاع بین المللی در آن دوره در خاور نزدیک بررسی کرد. تزارسیم که می کوشید به تنگناهای (بغازهای) داردائل و بوسفور ترکیه دست یابد، در این هنگام از هیچ چیزی فروگذاشت نمی کرد تا با انگلیس در مبارزه با فرانسه نزدیک شود.

عقب نشینی دیپلماسی روسیه [در مساله هرات] و ناکامی ایران در جنگ هرات، دست های استعمارگران انگلیسی را که در نظر داشتند پس از شکست میسیون برنس [در کابل]، با زور اسلحه افغانستان را تابع خود سازند و دوست محمد خان را از اورنگ [پادشاهی] کابل بر انداخته، دست نشانده خود- شجاع الملک را (که پس از شکست در حومه قندهار به سال 1834 بار دیگر به هند پناه برده بود) به جای او بگمارند؛ باز نمود. به تاریخ 26 جون 1838 حکومت هند بریتانیایی (مدت ها پیش از عقب نشینی سپاهیان ایرانی از حومه هرات)، پس از گفتگوها با رنجیت سینگ که نمی خواست در لشکرکشی انگلیسی ها در افغانستان شرکت ورزد، مهاراجه را وادار گردانید تا قرار داد سه جانبه «دوستانه» را به امضاء برساند.

بر اساس این قرار داد، رنجیت سینگ و انگلیسی ها در عمل تعهداتی را به عهده گرفتند تا شاه شجاع را بر تخت افغانی باز گردانند.<sup>361</sup>

شاه شجاع به نوبه خود می بایستی حاکمیت رنجیت سینگ را در زمین های اشغال شده از سوی سیک ها در کشمیر، ملتان و دیگر مناطق به شمول پیشاور به رسمیت می شناخت. در شرایط قرار داد در نظر گرفته شده بود که شجاع پس از نشستن بر تخت، افسران انگلیسی را برای سازماندهی ارتش افغانی دعوت می نماید (بند چهارم)، از ادعای خود بر سند در ازای مبلغی که خود انگلیسی ها تعیین خواهند کرد و آن را بعدا امیران سند به وی پرداخت خواهند نمود، دست بر می دارد (بند 16).

او از تلاش به خاطر تصرف هرات نیز دست بر می دارد، «از گفتگوها با دیگر کشورها بدون موافقت دولت های انگلیس و سیک خود داری می ورزد و نیز در برابر هر دولتی که بر سیک ها یا قلمرو انگلیس تلاش ورزد دست به تجاوز مسلحانه بیازد، مقابله خواهد کرد».<sup>362</sup> (بند 18).

<sup>359</sup> همان جا، پرونده 20، برگ های 55 و 56.

<sup>360</sup> همان جا، برگ 55.

<sup>361</sup> شجاع بیست و نه سال با مستمری کمپانی هند شرقی در هند می زیست و سالانه 50 هزار روپیه از آن کمپانی در یافت می داشت.

«مجله سیورنایا پیچلا»، 25، 1، 1840.

<sup>362</sup> J. Hobhouse, East India, Copy of the treaty with Runjeet Sing and Shah Shujah-ol-Moolk, concluded at Lahore on the 26-th June 1838, and of the treaty between Runjeet Sing and Shah Shujah of the 12-th March 1834 there in referred to, also of the governor- general of India, dated



انگلیسی ها می پنداشتند که برای جنگ پیروزمندانه با کابل و قندهار، بایسته است سپاهیان شجاع و رنجیت سینگ را زیر فرماندهی افسران انگلیس متحد گردانید. مگر رنجیت سینگ که تقویت نفوذ بریتانیا را در کشورهای همسایه با قلمرو خود خطرناک می پنداشت، با طرح انگلیسی ها برخورد نیکخواهانه نداشت.

این وضع و نیز درس لشکرکشی ناکام شجاع الملک بر قندهار (1834)، حکومت هند بریتانیایی را برانگیختند تا طرح ابتدایی خود را تغییر دهند. سپاهیان که می بایستی در لشکرکشی بر افغانستان مشارکت ورزند، با یگان های منظم انگلیسی اکمال گردیدند.

به تاریخ 1 اکتبر 1838 گورنر جنرال هند مانیفیستی را پخش کرد که به گفته خاور شناس روس- و. و. گریگوریف در تاریخ دیپلماسی چونان در هم آمیختگی دروغین اظهارات سرپا معروف است.<sup>363</sup>

اوکلند نشاندهی می کرد که دوست محمد با رفتارهای خصمانه خود هم در قبال انگلیس و هم در قبال متحد دیرین آن رنجیت سینگ، آشکارا نشان داد که مادامی که کابل زیر اداره او باشد، انگلیسی ها نمی توانند در امنیت متصرفات هندی خود باورمند باشند.

در عین چیز حکمرانان بارکزیایی قندهار متهم می شدند که با کمک به شاه ایران در جنگ در برابر هرات، آشکارا خود را همچون مخالفان انگلیس نشان دادند.

اوکلند نشاندهی کرد که رفاه متصرفات ما در خاور مستلزم آن است که ما در مرزهای باختری خود متحدی را داشته باشیم که در مقابله در برابر تجاوز و استقرار آرامش ذینفع باشد به جای حکمرانی که خود را با برده منشی با دولت مخاصم ما پیوند می دهد و می کوشد با برنامه های استیلاگرانه مساعدت نماید».

این بود که حکومت هند بایسته پنداشت به شاه شجاع کمک نماید تا تخت از دست رفته خود را باز پس گیرد.

در مانیفست نشاندهی شده بود که شاه شجاع در افغانستان با سپاهیان خود یورش خواهد برد و ارتش انگلیس تنها او را در برابر سپاهیان «خارجی» «دفاع» خواهند کرد و به محض این که شاه «قانونی» بر تخت خود قایم شد، آن کشور را ترک خواهند گفت.

اوکلند با با دورویی به اعلامیه چنین پایان بخشید: «همه این ها بی تردید به وحدت بخشیدن و رفاه مردم افغانستان مساعدت خواهند کرد.»<sup>364</sup>

---

Simla, 1 October 1838 and of an order by his lordship, datet Camp de Buddee, 8 November, 1838, 1839, p. 3.

<sup>363</sup> ک. ریتز، *سرزمین شناسی و گیتاشناسی کشورهای آسیا*، ص. 886.

<sup>364</sup> J. Hobpouse, East India. Copy of the treaty with Runjeet Sing and Shah Shujah-ol-Moolk, concuded at Lahore on the 26-th June 1838, and of the treaty between Runjeet Sing and Shah Shujah of the 12-th March 1834 there in referred to, also of the governor- general of India, dated Simla, 1 October 1838 , and of an oder by his lordship, dated Camp de Buddee, 8 November, 1838, 1839, p. 6.

*یادداشت گزارنده:*

متن کامل *اعلامیه اوکلند* که چونان نماد دورویی و نیرنگبازی و دروغگویی و لجن پراگنی در تاریخ دیپلماسی جهان بنام است، هم در برخی از آثار روسی، هم در کتاب *زندگانی امیر دوست محمد خان* نوشته موهن لال، ترجمه داکتر هاشمیان و هم در جلد نخست *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم* نوشته محمود محمود آمده است که از کتاب سر جان ویلیام کی *جنگ در افغانستان* ترجمه شده است. در این جا با توجه به اهمیت این سند، ترجمه آن را می آوریم:

پوشیده نیست که یک رشته قرار دادها که از سوی حکومت بریتانیا در سال 1832 با میران سند، نواب بهاولپور و مهاراجه رنجیت سینگ بسته شده بود، هدف گشایش کشتیرانی در رود سند به منظور گسترش بازرگانی را داشت تا برای ملت بریتانیا در آسیای میانه نفوذ مشروعی را بار آرد که از مبادله کالاها به گونه طبیعی تامین شده می تواند.

به منظور برخوردار شدن از همکاری زمامداران بر سر اقتدار افغانستان، برای عملی ساختن درست این قرار دادها، هیاتی بازرگانی به ریاست سر الکساندر برنس در اواخر 1836 نزد دوست محمد خان به کابل گسیل گردید. هدف اصلی ماموریت این هیات تنها مقاصد تجاری بود.

هنگامی که سر الکساندر برنس در راه کابل بود، به فرمانفرمای کل هند اطلاع رسید که سپاه دوست محمد ناگهانی و بدون دلیل بر کشور دوست و متحد دیرین ما - رنجیت سینگ یورش آورده است.

البته، در آن هنگام، این اندیشه برای ما پیش آمد که دوست با وفا و همپیمان ما- والاحضرت مهاراجه در دفاع و جلوگیری از این حمله تعلل و سستی نخواهد نمود و در این صورت برای حکومت هند این ترس وجود داشت که شعله های جنگ در منطقه بی مشتعل می گردید که ما می خواستیم تجارت خود را در آن جا رونق بخشیم و در نهایت مقاصد صلح آمیز و سود بخش دولت بریتانیا که برای منافع عمومی می باشد، زیانمند می گردید.

برای جلوگیری از پیامدهای زیان آور جنگ، گورنر جنرال کل هندوستان به سر الکساندر برنس هدایت و صلاحیت داد تا به دوست محمد خان حالی سازد که اگر او برای جلوگیری از خصومت، شرایط عادلانه و معقولی به مهاراجه پیشنهاد کند، در آن صورت لاردر عالیجناب نیز از مساعی جمیله خود با مهاراجه به منظور برپایی روابط دوستانه میان دو طرف دریغ نخواهد کرد.

مهاراجه با صفات حمیده دوستی صادقانه بی که همیشه در برابر بریتانیا ابراز می دارد، بی درنگ از پیشنهاد گورنر جنرال استقبال نمود مشروط بر این که به رفتار خصمانه و عملیات جنگی از سوی امیر پایان داده شود.

در همین هنگام به آگاهی فرمانفرمای کل هندوستان رسید که سپاهیان ایرانی شهر هرات را به محاصره کشیده اند. یک رشته دسایس جدی هم در سراسر افغانستان به مقصد پهن ساختن نفوذ و گستره قلمرو دولت ایران تا کرانه های رود سند چه که به ماورای رود سند آغاز شده است و دربار ایران نه تنها رفتار اهانت آمیز و جبران ناپذیری را نسبت به ماموران و میسیون دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در ایران پیش گرفته است، بل که به موجب علایم و آثاری که به دست آمده، در پی پیاده ساختن نقشه هایی است که کاملاً مخالف با روح و اساس دوستی و اتحاد آن کشور با بریتانیا می باشد.

پس از آن که کپیتان برنس مدت زیادی در کابل سرگردان و معطل ماند، از گفتگوهای خود نتیجه بی نگرفت. چون که امیر دوست محمد خان به ملاحظه اعتماد و اطمینانی که به مساعدت و تشویق دولت ایران داشت، در موضوعاتی که با مهاراجه مورد اختلاف بود، پافشاری می ورزید و ادعاهای بدون دلیل و منطق داشت و این ادعاها طوری بودند که فرمانفرمای کل هندوستان نظر به رعایت اصول عدالت و انصاف و ملاحظه دوستی و وفاداری مهاراجه رنجیت سینگ نمی توانست وسیله انجام ادعاهای امیر کابل باشد و در همان حال، حاضر بودند نقشه های گستره جویی ارضی امیر را که تنها برای جاه طلبی بود، هرگاه صلح و امنیت سرحدات هندوستان دچار خطر و خسارت نشود؛ بپذیرند. سر انجام، امیر کابل تهدید نمود که چنانچه مقاصد او با این وسائل تامین نشود، او به هر دولت خارجی متوسل خواهد شد.

در این میان، نیات باطنی امیر کابل روشن گردید که مقاصد دولت ایران را دایر به موضوع افغانستان دارد، تقویت می کند و طریقی را اتخاذ نموده است که نسبت به نفوذ و اقتدار دولت انگلیس در هندوستان خصمانه است و عاقبت آن زیان آور می باشد.

در نتیجه بی اعتنایی های امیر دوست محمد خان به پیشنهادهای کپیتان برنس و عدم توجه او به منافع دولت انگلستان، کپیتان برنس ناگزیر شد بدون این که بتواند از ماموریت خود نتیجه بی بگیرد، کابل را ترک کند.

در این صورت، واضح بود که دیگر هیچ نوع دخالتی از سوی دولت انگلیس برای ایجاد روابط اتحاد و دوستی میان امیر پنجاب و دوست محمد خان ممکن نمی باشد و سیاست خصمانه امیر کابل آشکارا نشان می داد که کاملاً زیر نفوذ دولت ایران است، در این صورت مادامی که کابل در تحت فرمان امیر دوست محمد خان می باشد، هرگز نمی توان امیدوار شد که امنیت و آسایش در همسایگی های ما وجود داشته باشد و یا این که بتوان منافع امپراتوری هندوستان ما را از دستبرد و تجاوز مصون داشت.

فرمانفرمای کل هندوستان در این جا لازم می داند که به موضوع محاصره هرات و رفتار ملت ایران نسبت به این شهر اشاره کند. محاصره این شهر چند ماه است به توسط قشون ایران ادامه دارد. حمله دولت ایران به شهر هرات یک رفتار غیر عادلانه و یک نوع فشار ظالمانه است و در عین حال که نماینده مختار دولت انگلیس مقیم دربار تهران بارها به دربار

ایران دایر به هرات اعتراض نموده است، دولت ایران هر نوع پیشنهاد عادلانه و مناسبی را که برای پایان محاصره از سوی وزیر مختار انگلیس شده، رد نموده است.

باید در این جا، این را نیز بیفزاییم که محاصره شدگان هرات، رشادت و شجاعت تمام را که شایسته این قبیل دفاع های مشروع است، از خود نشان داده اند و فرمانفرمای کل هندوستان شجاعت و رشادت آن ها را که یگانه وسیله دفاع آن ها است، می ستاید و امیدوار است بتوانند از هرات پیروزمندان دفاع کرده، آن را حفظ کنند تا این که دولت انگلیس از هندوستان با آن ها کمک برساند.

در این میان، مقاصد دیرینه دولت ایران به واسطه اتفاقات متوالیه اخیر که در منافع بریتانیای کبیر موثر بود، رفته رفته روشن گردید.

فرمانفرمای کل هندوستان چندی پیش به واسطه مکاتبات مستر مکنیل- وزیر مختار دولت انگلیس در تهران آگاه گردید که وی به خاطر برآورده نشدن تقاضاهای مشروع اش و به دلیل رفتار مخالف و جدی دربار ایران که نسبت به او پیش گرفته شده بود، ناگزیر شد دربار ایران را ترک کند و اعلامیه یی صادر نماید که روابط حسنه میان دو دولت ایران و انگلیس مقطوع می باشد.

دلیلی که دولت انگلستان را وادار با این اقدام نموده است، تجاوز قشون دولت ایران است که در افغانستان پیشروی نموده است. این اقدام دولت ایران نشانه دشمنی با دولت انگلستان می باشد و همین موضوع را بر حسب دستور رسمی دولت انگلیس به پادشاه ایران اطلاع داده است.

امرای قندهار یعنی برادرهای امیر دوست محمد خان، سر تسلیم پیش پادشاه ایران فرود آورده اند و قوای خود را در اختیار دولت ایران گذاشته اند، در صورتی که اطلاع دارند این اقدام آن ها مخالف منافع و حقوق ملت انگلیس می باشد. در هر حال، کنون امراء قندهار در محاصره هرات، به دولت ایران مساعدت می کند.

در اثر پیشامدهای بحران آمیز کنونی، میسیون اعزامی به کابل ناگزیر شد کابل را ترک کند و فرمانفرمای کل هندوستان بی درنگ اهمیت موقع را درک نمود و برای جلوگیری از پیشرفت های سریع دسایس و تعدیات خارجی، که داشت به طرف سرحدات متصرفات ما جلو می آمد، مجبور شد اقدامات موثری بکند.

در این هنگام، توجه ویژه فرمانفرمای کل هندوستان به سوی اهمیت مقام شجاع الملک و تقاضاهای مشروع او جلب گردید. شاه شجاع الملک زمانی که در افغانستان دارای قدرت و عظمت بود، صمیمانه حاضر شد قوای خود را به مساعدت دولت انگلیس آماده کند و از روی عزم ثابت مصمم شد با دولت انگلیس متحد شده به عملیات خصمانه بر ضد دشمنان دولت انگلیس تا هر جایی که لازم باشد، جنگ کند. متأسفانه کشور او از سوی یک عده غاصب از دست او بیرون گردید و او ناگزیر شد به کشور هندوستان به دولت انگلیس پناه بیاورد، این است که هم اکنون در هندوستان مهمان عزیز دولت انگلیس است.

با این هم، تا موقعی که امرای افغان از این عملیات مخالف منافع اساسی ما احتراز می نمودند، دولت انگلستان نیز نفوذ و اقتدار آن ها محترم می داشته است، ولی پیش گیری سیاست خصمانه امراء افغان که حالیه خوب مکشوف شده است، برای ما غیر قابل تحمل می باشد. در این صورت وسائل دیگری باید برای امنیت و حفظ منافع خود اتخاذ نمائیم. سعادت و ترقی متصرفات ما در شرق نیازمند اتخاذ یک چنین وسائل موثر می باشد.

ما می بایست در سرحدات باختری مستعمرات خود یک هم عهد و متحد علاقه مندی به عوض امراء کنونی افغانستان که حالیه مطیع و فرمان بردار دول مخالف ما هستند، داشته باشیم و این متحد ما باید کسی باشد که بتواند در برابر سپاهیان دشمن که می خواهد به وسیله قوای خود به قلمرو خود توسعه ارضی بدهد، مقاومت کند.

بعد از مطالعات زیاد و دقیق، فرمانفرمای کل هندوستان معتقد شده است که محتاج به یک چنین متحدی صمیمی می باشد. با ملاحظه سیاست کنونی و رعایت عدالت به این نتیجه رسیده است که با فکر و قصد شاه شجاع الملک که در تمام افغانستان مورد پذیرش عامه است، موافقت کند.

به موجب تصدیق عده ای از معتمدین مسلم شده است که شاه شجاع الملک بهترین کسی است که بتواند دوست متحد و صمیمی دولت انگلستان گردد بنا بر این، فرمانفرمای کل هندوستان تصمیم گرفت که با رفتن شاه شجاع الملک به افغانستان از سوی حکومت هندوستان مساعدت کند.

اوکلند کوشید گناه به خاطر آغاز جنگ افغان و انگلیس را به گردن نه تنها دوست محمد و حکمرانان قندهاری، بل نیز به گردن ایران و روسیه بیندازد.

استعمارگران انگلیسی می کوشیدند این سان، اقدامات اشغالگرانه خود را در افغانستان توجیه و تبرئه نمایند و ثابت سازند که تدبیرهای نظامی حکومت انگلیس برخاسته از «توطئه های روس ها» است. [آن ها] با دستاویز ساختن خطر «افسانه بی» تهاجم روسیه بر هند، می کوشیدند قلمرو خود را از حساب افغانستان، ایران و آسیای میانه گسترش بخشند.

هنگامی که این تصمیم گرفته شد، لازم بود که دوست باوفای صدیق ما مهاراجه رنجیت سینگ نیز در این عزم و اقدام شرکت نماید و داخل در اتحاد دولت انگلیس و شاه شجاع الملک باشد، لذا مکناتن در ماه جون گذشته به دربار مهاراجه اعزام گردید و نتیجه گرفته شد که یک اتحاد سه گانه بین دولت انگلیس، شاه شجاع الملک و مهاراجه رنجیت سنگ برقرار گردد و به موجب این معاهده متصرفات مهاراجه تامین گردید و او هم در مقابل تعهد نمود که در استرداد تاج و تخت شاه شجاع الملک عملاً مساعدت نماید.

در این معاهده سه گانه قید شده که دشمنان و دوستان یکی از این سه دولت متحد دشمنان و دوستان دو دولت دیگر می باشد.

بعضی مسائل و نکات مهم که بین کمپانی شرقی انگلیس و مهاراجه اسباب گفتگو بود، اینک حل شده و موضوعاتی که با منافع کمپانی تماس داشت و به ممالک مجاور مربوط بود، معلوم و معین گردید. تامین استقلال امارت سند به موقع مناسب محول شده و تمامیت ارضی هرات در تحت حکومت امیر کنونی آن کاملاً مورد احترام قرار گرفته است.

البته تا موقع اجرای این مسایل و یا در حین عمل از روی دلایل عقلی، می توان امیدوار شد که آزادی و امنیت تجارت به طور کلی تامین شده، رو به ترقی خواهد رفت و نام نیک و نفوذ عادلانه بریتانیای کبیر مقام مناسب خود را در میان ملل آسیای میانه به گونه یی که درخور شان آن است، به دست خواهد آورد و امنیت و آسایش عمومی در این موقع در قسمت های مهم سرحدات هندوستان برقرار خواهد شد و یک رشته سدهای محکم و دائمی در مقابل دسایس و تجاوزات دشمنان برپا خواهد گردید.

اعلی حضرت شاه شجاع الملک به وسیله قشون های خود وارد افغانستان خواهد شد و برای این که از دخالت های کشورهای خارجی و از اختلافات دسته های مختلف داخله ایمن باشد، قشون دولت انگلیس به حمایت او عازم افغانستان می شود و فرمانفرمای کل هندوستان از روی ایمان کامل امیدوار است که اعلی حضرت شاه شجاع الملک به زودی به کمک و مساعدت رعایا و اتباع خود بر تخت پادشاهی افغانستان جلوس خواهد نمود.

زمانی که شاه شجاع الملک به مقصود خویش نایل آمد و دارای نفوذ و اقتدار شد و استقلال و تمامیت مملکت خدا داد افغانستان تامین گردید، در آن هنگام قشون دولت انگلستان نیز افغانستان را تخلیه نموده به هندوستان باز خواهد گشت.

آن چه که فرمانفرمای کل هندوستان را ناگزیر با اتخاذ این تصمیم نموده است، همانا وظایف و تکالیفی است که انجام آن ها به عهده او می باشد، یعنی تهیه وسایل امنیت و حفظ متصرفات اعلی حضرت ملکه انگلستان. در عین حال، نهایت خرسندی را دارد که در ضمن انجام وظیفه می تواند با ایجاد اتحاد و یگانگی ملت افغانستان مساعدت نماید.

در تمام اوقاتی که این قضایا در حال انجام است، تمام نفوذ دولت انگلیس برای پیشرفت هر مقصود سودمندی که برای خیر عامه است، به کار خواهد رفت، هرگاه اختلاف نظری پیش آمد، به رفع آن خواهد کوشید و اگر خسارتی فراهم گردد، جبران آن را تامین خواهد نمود. افزون بر همه این ها، اختلافات و مشاجراتی که در این چند ساله اخیر در افغانستان پیش آمده و سعادت و نیک بختی ملت افغانستان را دچار خطر نموده است. اقدامات فعلی، آن ها را رفع خواهد نمود. حتا نسبت به آن عده امرایی که در افغانستان عملیات خصمانه آن ها اسباب خسارت و دشمنی نسبت به دولت انگلستان شده است، در صورتی که تا فرصت باقی است، تسلیم شده به دشمنی خود شان پایان دهند و برخلاف سابق به خیر و صلاح وطنشان عمل نمایند، با آن ها نیز از روی عدل و انصاف رفتار شده، حیثیت و شرافت آن ها محفوظ خواهد ماند.»

حسب دستور فرمانفرمای کل هندوستان اعلام گردید.

امضاء و مکناتن

یکم اکتبر 1838

**یادداشت:** این اعلامیه [شرم آور و سراپا آکنده از کذب و ریاضت]، هنگامی پخش گردید که سپاهیان ایرانی بیست روز پیش از آن هرات را ترک گفته بودند. در حالی که لشکرکشی به سوی کابل و قندهار به بهانه آمدن محمد شاه قاجار به هرات سازمان داده شده بود. گ.

گفته های جعل کنندگان و تحریف گران انگلیسی تاریخ در باره آن که گویا هند را تهاجم روس ها (که به باور آن ها از سوی آسیای میانه و ایران انتظار می رفت)، تهدید می کرد، بیخی بی اساس است.

سیمونیچ را (که پالمستون- وزیر خارجه انگلیس در یادداشت ماه اکتبر 1838 عنوانی حکومت تزاری به پویایی های «خرابکارانه» او استناد می کرد)، [از ایران] فرا خوانده بودند. ویتکیویچ مقارن با این زمان از دیوگامیل [سفیر نو روسیه در تهران] دستور گرفته بود تا از افغانستان برآید. مگر به رغم این که روسیه دست به چنین عقب نشینی هایی<sup>365</sup> در مساله افغانستان یازیده بود، انگلیس از گسیل اکسپدیشن نظامی به افغانستان خود داری نوزید

---

<sup>365</sup> چون روسیه در این هنگام فرانسه را بزرگترین خطر در اروپا در برابر منافع خود می پنداشت؛ در پی بازآرایی «اتحاد مقدس» در برابر فرانسه بود و روشن است به پشتیبانی انگلیس در مساله نامنهاد «خاور» نیاز داشت. از همین رو، نمی خواست مناسباتش با انگلیس بر سر یک سرزمین دور افتاده که منافی در آن نداشت؛ تیره شود. این اتحاد در اثر پاکگیری «بحران خاور» از هم فروپایده بود. روسیه که فرانسه را بزرگترین خطر در اروپا می دانست، حاضر بود به خاطر تشکیل دوباره اردوگاه ضد فرانسه از بسیاری از منافع سیاست خارجی خود چشمپوشی نماید.

مسایل بالکان و پیروزی روسیه بر ترکیه مانع شکلگیری دوباره این اتحاد بود و روس ها مایل نبودند که «درد سر افغانستان» به آن افزود گردد.

در آینده، پس از آن که مساله افغانستان در 1939 در سیاست جهانی مطرح گردید، تنش ها میان انگلیس و روسیه بسیار افزایش یافت. چون روس ها به هیچ رو خواهان جنگ با انگلیس نبودند و از سوی دیگر رویارویی با خطر فرانسه در اروپا به همکاری انگلیس نیازمند بودند، بر آن شدند در برابر انگلیس در افغانستان کوتاه آیند. در واقع عقب نشینی در افغانستان، یک رشوه سیاسی به انگلیس بود.

روس ها تنها به این کار بسنده نکردند. در 1840 نیکلای یکم حاضر گردید از سازشنامه سودمند اونکیار- اسکلیسک با ترکیه نیز بگذرد و کنوانسیون لندن با اشتراک چهار کشور (روسیه، اتریش، انگلیس و پروس) که بر پایه آن ترکیه زیر کنترل باهمی این چهار کشور قرار می گرفت، بپذیرد.

رویدادهای آینده اروپا نشان دادند که به چه پیمانته سنجش روس ها در زمینه همپیمانی با انگلیسی ها نادرست بوده است. روس ها تا آخر باورمند بودند که انگلیس به وعده های خود در زمینه دست یابی روس ها به تنگه های دار دائل و یوسفور وفا خواهد کرد. مگر، انگلیسی ها که به هیچ رو خواستار رهیابی روس ها به مدیترانه و دستیابی آن ها به تنگه های ترکی نبودند، نه تنها چنین نکردند، بل برعکس توانستند همه اروپا به شمول فرانسه و ترکیه را در برابر روسیه بر انگیزند.

از این جا بر می آید که عقب نشینی روسیه در برابر انگلیسی ها و رها نمودن افغانستان به دسن سرنوشته بی دفاع در برابر تجاوز انگلیس لغزشی بیش نبوده است. روس ها می پنداشتند که با رشوه دادن به بریتانیایی ها (بخشیدن سرزمین های سند و پنجاب و کشمیر و افغانستان) خواهند توانست به آرمان دیرینه خود یعنی دست یابی به تنگه ها برسند.

گناه همه این اشتباهات در سنجش ها بر دوش کنت کارل نسلرودی- معاون نخست وزیر و وزیر خارجه روسیه است که منافع روسیه را قربانی گرایش های باوری خود ساخت.

در زندگی نامه او چنین آمده است:

گراف (کنت) کارل نسلرود (1780-1862) وزیر خارجه روسیه از 1816 تا 1856 خدمت را از 1801 با کار در هیات روسیه در برلین آغاز کرد. از 1856 عضو شورای دولتی روسیه بود. او با روحیه ستایش از مطلق گرایی پروس پرورش یافته و شاگرد و هوادار مترنخ بود. همکاری با دولت های اتریش و پروس را استوارترین تضمین در برابر خطر انقلاب می دانست و در همه پویایی خود از این اندیشه پیروی می کرد.

به خاطر تحکیم و در آتیه به خاطر بازآرایی دو باره «اتحاد مقدس» بارها منافع روسیه را با عقب نشینی در برابر اتریش و انگلیس در «مساله خاور» قربانی کرد. مگر سنجش های او در همکاری با اتریش و پروس و همچنان تضاد میان انگلیس و فرانسه با شکست رو به رو شد که در نتیجه در آستانه جنگ کریما (1853-1856) روسیه در عرصه بین المللی تجرید گردید. نسلرود پس از این جنگ برکنار و بازنشسته شد (برگرفته از دایره المعارف (دانشنامه) کبیر روسیه).

داکتر معین در **فرهنگ معین** در باره او می نویسد که «کارل نسلرود بعد از سقوط ناپلیون جزء هیات سیاسی الکساندر اول بود و در سال های 1814-1815 عضویت کنگره وین را داشت. او بعد از جنگ های کریمه (1854-1856) معاهده پاریس را منعقد ساخت و از کار کناره رفت.» - گ

و تهاجم سپاهیان خود را بر افغانستان باز نستاند و بار دیگر به بهانه لزوم برپایی «مانع دایمی» در برابر تجاوز ممکنه بر مرزهای شمال باختری هند اقدام نمود.

هرگاه انگلیسی‌ها به راستی از مداخله روسیه به هند (که در برابر آن می‌بایستی «مانع دایمی» کشیده می‌شد)، هراس داشتند و در قبال افغانستان هیچ‌گونه برنامه‌های اشغالگرانه نمی‌داشتند، در آن صورت باید پیشنهادهای دوستانه دوست محمد خان را برای حل و فصل صلح آمیز مساله پیشاور رد نمی‌کردند. آخر، امیر ابراز آمادگی نموده بود به همه تدبیرهای سیاسی و بازرگانی انگلیس مساعدت نماید و تنها شرطی را که گذاشته بود، کمک به او در بازپسگیری پیشاور بود که سیک‌ها آن را به زور گرفته بودند.

برنس پس از رفتن از کابل، به مکناتن نوشت: «بایسته است بازاندیشی کرد که چرا ما نمی‌توانیم با دوست محمد خان همکاری نماییم؟ او آدمی است که بی‌تردید دارای توانایی‌های بزرگی است و در ژرفای روانش نظر بسیار بالایی در باره ملت انگلیس دارد.

هرگاه نیم آن چه را که ما در نظر داریم برای دیگران بکنیم، برای او می‌شد و هرگاه پیشنهادهایی ارائه نماییم که او بتواند آن‌ها را چونان پیشنهادهایی که با منافع او همخوانی دارند، ارزیابی نماید، او فردا [روابط خود را] با ایران و روسیه به هم خواهد زد.»<sup>366</sup>

اظهارات برنس (که در بالا آوردیم)، یک بار دیگر تاییدگر آن است که استیلاگران انگلیسی با دستاویز ساختن «خطر تهاجم روسیه» (که به بی‌پایگی این بهانه، برخی از نمایندگان پارلمان انگلیس هم در سخنرانی‌های خود اعتراف نموده بودند) و «خصومت دوست محمد» [با انگلیسی‌ها]، می‌کوشیدند مثنی آشکارا گستره جویانه خود در آسیای میانه و به ویژه تجاوز بر افغانستان را توجیه نمایند.

## بخش دوم

### جنگ [اول] افغان و انگلیس (در سال‌های 1838-1842)

پس از چاپ و پخش مانیفست اوکلند به تاریخ یکم اکتبر 1838، تمرکز سپاهیان هندی و انگلیسی در فیروز پور آغاز گردید. دسته بنگال به 9700 نفر رسید و دسته شخصی شاه شجاع- «سپاه شاهی» به 6070 نفر. در کویته دسته بمبی (به تعداد 3630) به فرماندهی جنرال کین (این جنرال پسان‌ها فرماندهی کل همه سپاه اکسپدیشن (اعزامی) را به دوش گرفت) به آن‌ها پیوستند. روی هم رفته در ترکیب ارتش هندی- بریتانیایی که قرار بود به قندهار یورش ببرند 19400 نفر سرباز و افسر شامل بودند.<sup>367</sup>

<sup>366</sup> رونوشت‌های مراسلات و مکاتبات سر الکساندر برنس با گورنر جنرال هند، ص. 242.

<sup>367</sup> W. Hough, A narrative of the march and operation of the army of the Indus, in the expedition to Afghanistan in the years 1838-1839, London, 1841, p. 3, 6, 34. سپاهیان که چونان پادگان‌ها در نواحی مختلف سند مانده شده بودند، شامل این گروه‌بندی نمی‌شدند. دسته‌های بنگال و بمبی مشتمل بودند بر: 7910 نفر پیاده، 3630 نفر سواره نظام، 800 نفر توپچی و 50 دستگاه توپ و 690 نفر نشانزن.....



همراه با دسته شخصی شاه شجاع، گروه بزرگی از اجنت های بریتانیایی به رهبری مکناتن- دبیر حکومت هند بریتانیایی (که به عنوان رزدنت در دربار شاه شجاع می بایستی پویایی های فرمانروای «قانونی» کابل را کنترل و نیز رهبری سیاسی را انجام بدهد)، حضور داشتند. برنس را به سمت معین مکناتن گماشتند.

سپاهیان هندی- انگلیسی را که «ارتش سند» نام گرفته بودند، 38000 نفر خدمه اردوگاهی همراهی می کردند. تنها در اختیار دسته بنگالی نزدیک به سی هزار راس جانور بارکش قرار داشت.<sup>368</sup>

[آن بخش] ارتش هندی- انگلیسی که محل تجمع آن پیشاور بود، از دیدگاه شمار نفرات به پیمانہ چشمگیری از «ارتش سند» کوچک تر بود. در آن 10886 سرباز و افسر شامل بود و متشکل بود بر دسته سیکی (6146) نفر و دسته شهزاده تیمور- پسر شاه شجاع(4740 نفر).<sup>369</sup>

برگروهبندی پیشاور، سرهنگ اوپید- اجنت سیاسی انگلیس و مشاور شهزاده تیمور فرمان می راند. نظر به پلان فرماندهی بریتانیا در برنامه بود که نیروهای اصلی سپاه اعزامی در محور: پیشاور- گذرگاه خیبر- جلال آباد- کابل پیشروی نمایند. مگر در نتیجه خود داری رنجیت سینگ- فرمانروای پنجاب که به یگان های بزرگ [ارتش] کمپانی هند شرقی اجازه عبور از طریق قلمرو خود را نداد، طرح پلان اولیه تغییر کرد.

کنون دیگر نیروهای اصلی سپاهیان انگلیسی- هندی می باستی از سند آغاز به راهپیمایی نموده، به سوی شکارپور گذرگاه بولان- کویته-کتل خوژک می رفتند و گروهبندی کمکی به فرماندهی سرهنگ اوپید از سوی پنجاب به راه می افتادند.

### آغاز تهاجم:

تهاجم در اواخر 1838 آغاز گردید. در روزهای نخست دسامبر، دسته های بنگال به فرماندهی جنرال کوتون (کاتن) و دسته شاه شجاع فیروزپور را ترک گفتند و در راستای جنوب کرانه های رود سند به سوی شکارپور به راه افتادند. همزمان دسته بمبی [با کشتی ها] در ریزشگاه رود سند در ویکور پیاده شدند و به سوی دادور رهسپار گردیدند.

پیشروی سپاهیان هندی- انگلیسی از طریق این سرزمین ها، بدون اجازه حکمرانان آن، نقض آشکار قرار داد اتحادی 1836 بود که بنا به شرایط آن، کمپانی هند شرقی تعهد سپرده بود در امور داخلی سند مداخله ننماید. استعمارگران انگلیسی با پشت پا زدن به تعهداتی که به گردن گرفته بودند و زیر پا نهادن آن ها، حتا تا آن جا پیش رفتند که از امیران سند خواستند تا مبلغ بزرگی را به شاه شجاع برای مبارزه با حکمرانان بارکزیایی کابل و قندهار بپردازند.

مگر، امیران از انجام این تقاضا خود داری ورزیدند و کوشیدند از حضور غیر قانونی سپاهیان انگلیسی در خاک خود جلوگیری نمایند. آن گاه استعمارگران بریتانیایی تصمیم گرفتند با زور سلاح اقدام نمایند. دسته بمبی و بخشی از دسته بنگال فرمان یافت داشتند تا مسیر خود را عوض نمایند و عاجل به سوی حیدر آباد- جایی که امیران سند نیروی اصلی خود را در آن متمرکز گردانیده بودند، مارش نمایند.

در همان هنگام، در نزدیکی کراچی- مهم ترین بندر سند، نیروهای کماندویی (دیسانت) انگلیسی پیاده شدند. به تاریخ 3 فبروری 1839 انگلیسی ها این بندر را اشغال کردند که پس از آن، حکمرانان سند ناگزیر گردیدند قرار

---

«یگان های شاهی» متشکل از دو هنگ سواره نظام، پنج هنگ پیاده و یک بطریه توپچی که با اسب ها کشیده می شدند (چهار دستگاه توپ) بودند.

<sup>368</sup>. Ch. Low, The Afghan war 1838-1842, from the journal and correspondence of the late maior-general Augustus Abbott. London, 1879, p. 67.

<sup>369</sup> در دسته شهزاده تیمور، 40 تن توپچی، 1000 نفر سوار، 3500 نفر پیاده و 200 تن ..... و 4 دستگاه توپ شامل بودند. دسته سیکی مشتمل بود بر 100 نفر توپچی، 1067 نفر سوار، 4929 نفر پیاده، 50 نفر ..... و 12 دستگاه توپ

W. Hough, A narrative of the march and operation of the army of the Indus., p. 33.

داد تنگین و اسارتباری را به امضاء برسانند که نظر به شرایط آن، به کشتی های بریتانیایی حق کشتیرانی آزاد در رود سند را دادند و به حضور دسته کمکی انگلیس در قلمرو سند اجازه دادند و بخشی از هزینه آن را به دوش گرفتند. افزون بر این، آن ها [(میران)] موافقت نمودند به شاه شجاع 28 لک روپیه (2/8) میلیون روپیه را بپردازند».

انگلیسی ها با دیگر همپیمانان خود- حکمرانان بهاول پور نیز همین گونه پیشامد نمودند.<sup>370</sup>

ستون بنگال با به اطاعت در آوردن سند، از راه شکارپور به سوی دادور راهی گردید و از آن جا از راه گذرگاه بولان به سوی کوپته به راه افتاد و به تاریخ 26 مارچ 1939 به آن شهر رسید. در ماه اپریل «سپاهیان شاهی» و دسته بمبی نیز به این جا رسیدند.

هنوزی که فرماندهی سه دسته «ارتش سند» را به سوی کوپته نزدیک می شد، برنس با مهربان خان- حکمران قلات گفتگوها را پیش می برد. انگلیسی ها از او می خواستند تا بی چون و چرا از شجاع اطاعت نماید و سپس امنیت خطوط مواصلاتی میان شکارپور و کتل خواژک را تامین کند و رسانایی منظم علوفه و خواربار سپاهیان هندی انگلیسی را به گردن بگیرد.<sup>371</sup> مهربان خان که در آغاز با این خواست ها موافقت کرده بود، پس از چندی از پذیرفتن آن سر باز زد و انگلیسی ها هم برای این که او را وادار به فرمانبرداری سازند، دسته نظامی بی را به قلات گسیل داشتند.

هر چه بود، بریتانیایی ها با به پایان رساندن تمرکز سپاهیان، مقارن با اپریل 1839 به سوی قندهار به راه افتادند.

بر سر راه، ارتش آن ها می شود گفت با هیچ مقاومتی از سوی افغان ها برخورد. حتا گذرگاه دشوار گذر بولان از سوی آنان گرفته نشده بود. با آن که به گونه بی که روزنامه روسی «سیورنایا پیچلا» با تکیه بر بازگویی متعدد شاهدان و ناظران این لشکرکشی نوشت «... می توانستند ارتش را در دره های بولان زیر بگیرند».

حکمرانان قندهار توان آن را داشتند جلو پیشروی ارتش هندی- انگلیسی را بگیرند و حتا بر آن ضربات کوبنده بی وارد بیاورند. مگر کشاکش ها میان آن ها و خیانت کارمندان بلندپایه این سردارنشین که از سوی انگلیسی ها خریده شده بودند، کار را به سود استیلاگران به پایان بردند. یکی از خان های سرشناس افغانی- حاجی خان کاکری که از انگلیس ده هزار روپیه به دست آورده بود، هنگام نزدیک شدن ارتش هندی- انگلیسی به قندهار با دسته خود به شاه شجاع پیوست. بسیاری دیگر از سران افغانی هم از او پیروی کردند.<sup>372</sup>

ملا نصوح- وزیر کهنل خان به جای آن که در لحظه بحرانی به سرور خود کمک نماید، برعکس «بنا به یاددهی موهن لال در میان افغان ها درز می انداخت و تخم نفاق می پاشید. وی سپس هم حکمرانان قندهار را متقاعد ساخت تا کشور را ترک بگویند».<sup>373</sup>

<sup>370</sup> J. Atkinson, The expedition into Afghanistan, London, 1842, p. 7. در باره شرایط قرار داد نگاه شود به: مقاله «اکسپدیشن (نیروهای اعزامی) انگلیسی به افغانستان»، (مجله «سیورنایا پیچلا»)، 1839، شماره 249 و نیز:

سر جان کنی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد یکم، ص. 397.  
(H. R. Gupta, Life and work of Mohan Lal Kashmiri, Lahore, p.123, (1877-1812)<sup>371</sup>، (به زبان انگلیسی).  
و نیز سر جان کنی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد یکم، ص. 425، (به زبان انگلیسی).

W. Hough, A narrative of the march and operation of the army of the Indus..., p. 88<sup>372</sup>.

J. Atkinson, The expedition into Afghanistan..., p. 150, 151  
J. H. Stocqueler, Memorials of Afghanistan: being state papers official documents, dispatches, authentic narratives, ets. Illustrative of the British expedition to, and occupation of Afghanistan and Scinde between the years 1838 and 1842, Calcutta, 1843, p. 26.

H. R. Gupta, Life and work of Mohan Lal Kashmiri..., p. 125. <sup>373</sup>

به تاریخ 25 اپریل 1839، شجاع به همراهی دسته پیشاهنگ بنگال وارد قندهار شد. در این هنگام، حکمرانان بارکزیایی شهر را رها کرده و به گرشک گریخته بودند. یک دسته انگلیسی به تعقیب آن‌ها به فرماندهی سرهنگ سیل فرستاده شد. مگر برادران بارکزیایی توانستند به ایران بگریزند و سیل با گذاشتن یک پادگان کوچک در گرشک، به قندهار بازگشت.

به تاریخ هفتم ماه می، انگلیسی‌ها شجاع را به امضای یک قرار داد اسارت‌نبار، ننگین و شرم آور وادار ساختند. از هشت بند این قرار داد توجه ویژه‌ی را بندهای 3، 4، 6، و 7 آن جلب می‌نمایند.<sup>374</sup>

<sup>374</sup> در این جا مولف برخی از بندهای این عهدنامه را از ص. 143 جلد یکم سراج التواریخ چاپ کابل برگرفته و برشمرده است. چون بایسته دانستیم با بهره گیری از فرصت، کل متن قرار داد یا عهد نامه را بیاوریم، از تکرار آن جلوگیری کردیم. اینک متن عهدنامه را از کتاب واقعات شاه شجاع بخش سوم زیر نام افسوس ناظرین به قلم میرزا حسین هروی را بر می‌گیریم:

«نقل عهدنامه دوستی و محبت فی مابین سرکار دولتمدار کمپی انگریز بهادر و شاه ذیجاء شجاع الملک پادشاه که به معرفت جی مکناتن صاحب بهادر ایلچی و وزیر انگلیس از طرف دولت باهره هندو پادشاه ذیجاء شجاع الملک شاه ممدوح برای ذات والاصفات و اخلاف شاه مفخر الیه به تاریخ هفتم ماه می 1839 عیسوی مطابق بیست و دوم شهر صفر 1255 هجری به مقام قندهار زیب توفیق یافت.

دفعه اول: روشن و میرهن باشد که جمیع شرایط عهدنامه که به تاریخ بیست و ششم جون 1838 فیما بین سرکار دولتمدار انگلیسیه و شاه ذیجاء شجاع الملک و مهاراجه رنجیت سینگه بهادر زیب نفاذ یافته به حال و برقرار خواهد بود، سرکارات ثلاثه به موجب شرائط عهدنامه مذکور کار بند خواهند شد.

دفعه دوم: به مد نظر ارتباط و استدامت اتحاد واقع فیما بین سرکار دولتمدار انگلیسیه و شاه مفخر الیه یک صاحب ایلچی انگریز از طرف سرکار انگلیسیه همیشه به خدمت شاه محتشم الیه حاضر و موجود خواهد ماند و در صورت مناسب و مصلحت متصور ساختن پادشاه ممدوح نیز ایلچی از طرف خود جهته اقامت به خدمت گورنر جنرال گورنر جنرال بهادر معین و مامور خواهند فرمود.

دفعه سوم: به عوض و بدل معاونت و موحدت دیرینه و نظر اتحاد و محبت کامله مستقیمه که از جانب سرکار دولتمدار انگلیسیه و کیفیت شاه ذیجاء شجاع الملک رو به ظهور آورده است و به لحاظ یگانگی و یک جهتی هر دو سرکار ین شاه محتشم الیه گاهی احدی را از قوم اهل فرنگ در زمره نوکران منتظم و منسلک نخواهند کرد و کسی اهل فرنگ را اجازت استقامت به ملک افغانستان بدون اطلاع و استرضای سرکار انگلیس عطاء نخواهند فرمود.»

دفعه چهارم: فوجی منتظم و مرتب که صاحبان انگلیس سرکرده و سرداران آن باشند برای حفاظت ملک و ذات پادشاه مفخر الیه و هم جهت آن دفاع اعدای بیرونی علی الدوام در ملک افغانستان مقرر و معین خواهد شد و هر خدمتی که به صوابدید شاه و ایلچی مذکور مناسب و ضرور متصور گردد از فوج مزبور گرفته آید.

دفعه پنجم: خرج فوج مذکور طوری که الحال است، آینده هم به همان اسلوب خواهد ماند و تعداد سرداران انگلیس متعینه لشکر مذکوره زیاده از پنجاه نفر خواهد بود به شرطی که پادشاه مفخر الیه خواهش ازدیاد آن و ازدیاد فوج مذکور نکند.

دفعه ششم: شاه شجاع الملک مفخر الیه مشاھرہ فوج مذکور حتی الوسع و الامکان از خزانه خود مودی سازند.

دفعه هفتم: در خصوص امر تجارت شاه ممدوح در صورت پیش آمدن موانع بیجا انسداد و ارتفاع آن فرمایند و هر تدبیری که در رای صواب انتمای شاه مفخر الیه به صلاح ایلچی انگلیس برای رفاه مردم تجار قرار پذیرد جلوه ظهور خواهد گرفت.

دفعه هشتم: مضامین دفعات هفتگانه مرقومه بالا ایدا دائما تا بقای حکومت سلطنت خاندان سدوزایی به حال و برقرار و مستقل و پایدار خواهد ماند.»

**یادداشت:** در پایان این عهدنامه در جلد یکم سراج التواریخ چنین آمده است: تحریر هفتم ماه می 1839 عیسوی مطابق بیست و دوم شهر صفر سال 1255 هجری در دارالقرار قندهار، فقط.

همچنین در بند اول نقل عهدنامه بیست و ششم ماه جون سنه 1839 میلادی آمده است که اشتباه است. درست آن 1838 است.

انگلیسی ها با دیکته کردن شرایط اسارتبار قرار داد، روز دیگر مراسم باشکوه نشانند دست نشانده خود بر تختگاه افغانی به راه انداختند. در این حال، نشاندهی می شد که شاه شجاع به یاری سخاوورزانه و کمک «بی آلاشانه» حکومت انگلیس توانست بار دیگر تخت نیاکان خود را باز گیرد که گویی به گونه غیر قانونی از سوی نمایندگان تیره بارکزیایی غصب گردیده بود. مگر باشندگان قندهار به استثنای یک مشت از سران افغانی خریده شده از سوی انگلیسی ها در این کمیدی شرم آور و ننگین «تاج پوشی شاه شجاع» اشتراک نوری نداشتند.

به تاریخ 29 جون 1839 ارتش هندی- انگلیسی آغاز به تهاجم به سوی غزنی- کابل نمود.

دوست محمد با آمادگی گرفتن برای دفاع، شتابان به سنگربندی غزنی- نیرومندترین دژ افغانی بر سر راه کابل پرداخت. او بخش اصلی سپاهیان خود را در شهر و حومه آن متمرکز گردانید. امیر حیدر خان- پسر ارشد خود را در راس پادگانی سه هزار نفری دژ گذاشت. افضل- پسر دیگر او به فرماندهی دسته سواره نظام در نزدیکی شهر مستقر شد و می بایستی در هماهنگی با حیدر عمل می کرد.

خود دوست محمد در کابل سرگرم جمع آوری نیروهای اضافی بود که با آن ها در نظر داشت از پسران خود در راه غزنی حمایت کند.

انگلیسی ها بدون کدام دشواری دو شهر دیگر- قلات غلزایی و معروف را گرفتند. مگر در هنگام مارش، پارتیزان های غلزایی که پیوسته بر دسته های آنان شبیخون می زدند و در هر بار چندین تن از سپاهیان انگلیس را از پا در می آوردند، در دسرهای بسیاری برای آنان آفریدند. گروهی از غلزاییان دلیر در نزدیکی غزنی حتا به اردوگاه شجاع نیز یورش بردند.

کارروایی های پارتیزان ها گواه بر عدم محبوبیت شجاع در میان افغان ها بود. این اقدامات، آغاز جنبش گسترده ضد انگلیس که در آینده سراسر کشور را در بر گرفت، گردیدند.

به تاریخ 21 جولای، یگان های پیشتاز ارتش هندی- انگلیسی متشکل از دوازده هزار نفر به غزنی نزدیک شدند و با آتش نیرومند تفنگ ها و توپخانه رو به رو گردیدند. روشن نیست محاصره دژ غزنی چند روز ادامه می یافت هرگاه خواهر زاده دوست محمد خان- عبدالرشید [که از سوی موهن لال خریده شده بود-گ.] خیانت نمی کرد و پلان مفصل شهر را با خاطر نشان ساختن آسیب پذیرترین نقطه دژ بالاحصار- «دروازه کابل» را به فرماندهی بریتانیا نمی داد.<sup>375</sup>

انگلیسی ها تصمیم گرفتند دروازه های شهر را منهدم کنند و سپس به آن هجوم بیاورند. طرح حمله چنین ریخته شده بود: چند گروهان انگلیسی می بایستی دست به یورش های فریبنده از محور جنوب دژ می یازیدند تا توجه

---

داکتر مراد باباخواجه یف در زیر نویس در این پیوند نشاندهی می کند: «دلچسپ است که این قرار داد که بندهایی از آن را از سراج التواریخ برگرفته ایم، از سوی حکومت بریتانیا نشر نگردیده بود و در هیچ مجموعه اسناد مربوط به جنگ اول افغان و انگلیس نیامده است. این قرار داد همچنین در آثار و منابع انگلیسی و روسی بی که به این یا آن پیمان به مساله جنگ سال های 1838-1842 ربط می گیرد، بازتاب نیافته است.

با این هم، این کار مبنایی را به دست نمی دهد که چنین بیندازیم که قرار داد ساخته و پرداخته مولف سراج التواریخ بوده باشد. چون در باره چهار بند آن در تاریخ سلطانی نیز سخن به میان آمده است که سی سال پیش از سراج التواریخ نوشته شده بود.»

**یادداشت گزارنده:** چنین بر می آید که آقای باباخواجه یف متوجه بازتاب این معاهده در کتاب **واقعات شاه شجاع** نگردیده بودند.

<sup>375</sup> موهن لال، زندگانی امیر دوست محمد خان، جلد دوم، ص. 225 (به زبان انگلیسی) و نیز:

Ch. Nash, History of the war in Afghanistan from its commencement to its close, London, 1843, p. 161,

Ch. Low, The Afghan war 1838-1842, from the journal and correspondence of the late major-general Augustus Abbott. London, 1879, p. 101

پادگان را به خود جلب نمایند. آن گاه دسته اصلی می بایستی به یاری دسته مین گذاران (که باید دروازه ها را انفجار می دادند)، از طریق ..... درزهای ایجاد شده، به شهر رخنه می نمودند.<sup>376</sup>

سپاهیان انگلیسی سپیده دم 23 جولای به شهر رخنه نمودند. آن ها با مقاومت سرسختانه پادگان شهر و باشندگان رو به رو شدند. با این هم، برتری چشمگیر و چندباره انگلیسی ها از دیدگاه نفرات و تسلیحات ..... سرنوشت مبارزه را از پیش رقم زده بود - آن ها پس از نبردهای خوشونتبار دو ساعته شهر را گرفتند.

تجاوزگران که از آشتی ناپذیری شهریان برآشفته و خشمگین شده بودند، هر که را که دم دست شان می آمد، می کشتند. بیابید ببینیم که این سرکوبی را [سر جان-گ.] کئی- تاریخ دان انگلیسی چگونه شرح می دهد: «محاصره غزنی به پایان رسیده بود... برخی با تلاش گریز از راه دروازه های شهر به آتشرای سوزان ساخته شده از سوی سپاهیان ما می افتادند و می گداختند. شماری زخمی شده و به آهستگی می سوختند. دیگران را با سر نیزه ها به زمین «میخ می زدند». دنبال آدم ها مانند سگ های هار می دویدند و گیر می آوردند و سپس آن ها را تیرباران می کردند...»

حتا پس از آن که پادگان دست از نبرد برداشت، باشندگان همچنان به ایستادگی ادامه می دادند. بسیاری از افغان ها با آن که زخمی شده بودند و از پا در آمده بودند، به تبارز انزجار و تفر خود نسبت به دشمن ادامه می دادند و از نثار زندگانی گرانبهای خود صرفه نمی کردند.»<sup>377</sup>

هنگام محاصره غزنی سپاهیان هندی- انگلیسی هفده نفر کشته و 165 زخمی دادند- از جمله 18 افسر.<sup>378</sup>

شمار کشته ها و زخمی های افغان ها به هزار تن و شمار اسیرانی که داده بودند، به 1600 نفر می رسید. در میان اسیران، شهزاده حیدر خان نیز بود. پسر دیگر امیر کابل- افضل خان که می بایستی در راس دسته سواره در برابر انگلیسی ها در هماهنگی با حیدر خان می پرداخت، با به ظهور رساندن جبن و ترس، از برادر خود حمایت نکرد و هنگامی که از سقوط غزنی آگاهی یافت، با بر جا گذاشتن بار و بنه، شهین خانه و زراد خانه برای انگلیسی ها، به کابل گریخت. این گونه، به دلیل بزدلی و ترسویی افضل خان، طرح دوست محمد خان برهم خورد و با شکست رو به رو شد.<sup>379</sup>

<sup>376</sup> . Ch. Nash, History of the war in Afghanistan..., p. 161-169,  
J. Atkinson, The expedition into Afghanistan..., p. 208.

<sup>377</sup> . J. W. Kaye, History of the war in Afghanistan, vol 1. P. 465.

<sup>378</sup> . W. Hough, A narrative of the march and operation of the army of the Indus..., p. 186,  
Ch. Low, The Afghan war 1838-1842..., p. 102.

<sup>379</sup> . موهن لال در جلد دوم *زندگانی امیر دوست محمد خان* در این باره چنین می نویسد: «سردار افضل خان با مستقر شدن سپاه خود به بیرون دژ غزنی متوجه ضعف خود شده به برادر ناتنی (اندر) خود سردار حیدر خان پیام فرستاد تا به او اجازه بدهد با سپاه خود داخل قلعه گردد و قصد داشت بر انبارهای علوفه انگلیسی ها و کسانی که علوفه را تهیه و حفاظت می کنند، حمله نموده، آن ها نابود نماید. برادر کهنتر که در عین حال با برادر مهتر حسادت داشت، همچنین از او می ترسید. از این رو، در اثر بی اعتمادی و احساسات شخصی مانند سایر افغان ها که به برادر اندر اعتماد نمی کنند، به افضل خان اجازه ورود به قلعه را نداد.»

گذشته از این، سردار حیدر خان می پنداشت که دژ مستحکم غزنی هرگز از سوی نیروی نظامی تسخیر یا ویران شده نمی تواند، بل که در ورای محاصره وقتی فرا می رسد که آذوقه و علوفه قوای دشمن کاهش می یابد و نمی توانند در برابر جنگاوران خشمگین افغان مقاومت کنند. آنگاه سپاه داخل قلعه غزنی موفق می شود دشمن را نابود سازد و پیروزی نصیب او می گردد و از این پیروزی و نیکنمایی سهم او بیشتر از برادر اندرش خواهد بود.

از سوی دیگر، سردار حیدر خان تشویش داشت که شاید برادر اندرش سپاه زیر فرمان او را در درون دژ در برابر او بر انگیزد تا او را اسیر سازند و این گونه، رهبری دژ را به دست خود بگیرد. این بود که شک و تردیدهای حیدر خان، افضل خان را در بیرون قلعه سخت آزرده ساخت. چون در آن هنگام حساس و خطرناک که امکان تباهی سپاهش را در برداشت، اجازه دخول به قلعه نیافت، از این رو به جایی دور تر از غزنی شتافت و طرح حمله و رویارویی بی را که با سپاه انگلیس داشت، ترک داد و دژ غزنی را به دست سرنوشت خودش سپرد.

**یادداشت:** متن با اندکی ویرایش باز آوری شده است-گ.

امیر چنین سنجیده بود که سپاهیان هندی- انگلیسی به دلیل تسخیر ناپذیری غزنی، ناگزیر خواهند بود از کنار آن بگذرند و یکراست به سوی کابل بتازند که این کار برای وی امکان خواهد داد تا بر آن ها از پیش رو و پسرانش از پشت سر ضربه وارد نمایند.

با این همه، دوست محمد خان با توجه به توانایی پایین رزمی بخش چشمگیر سپاهیان خود که چندی پیش پس از لشکرکشی دشوار و توانفرسا .... از ترکستان جنوبی<sup>380</sup> بازگشته بودند و با آگاهی یابی از توطئه خیانت در دست پیاده شدن در میان سران افغانی، بر آن شد تا تسلیم شود.

امیر امیدوار بود که انگلیسی ها وی را در دربار شاه شجاع [که شوهر خواهر او بود-گ.] در کرسی وزیر خواهند ماند. مگر انگلیسی ها به [نواب] جبار خان- برادر او که به نمایندگی از وی به غزنی آمده بود، اعلام داشتند که امیر کابل می تواند به شرط تسلیم شدن داوطلبانه، تنها به وضعیت یک بازنشسته تشریفاتی با زندگی در هند سنجش داشته باشد.<sup>381</sup>

دوست محمد که پیشنهاد انگلیسی ها را برای خود پذیرفتنی نمی پنداشت، بر آن شد تا به جنگ بپردازد. برای این مقصد، او با دسته شش هزار نفری از کابل برآمد و در نزدیکی روستای ارغند (در میدان) سنگر گرفت. مگر هنوز نتوانسته بود آمادگی خود برای جنگ را به پایان برساند که خیانت آشکار سران افغانی (پشتون) و قزلباش روشن گردید. آن ها که از سیاست های دوست محمد خان ناخشنود بودند، درست مانند سران قندهار فرصت طلبانه چشم انتظار لحظه مناسب بودند و برای آن کمین گرفته بودند تا به امیر خود خیانت نمایند. بخشی از آنان از سوی انگلیسی ها خریداری شده بودند.

گذشته از آن، در پشت جبهه امیر در کوهستان شورش هایی برپا گردیده بود که از سوی اجنت های بریتانیایی برانگیخته شده بود.

دوست محمد خان با درک ناگیری شکست، با 350 تن از نزدیکان خود به شمال- به آن سوی کوه های هندوکش گریخت. انگلیسی ها پشت او دسته یی را [برای دستگیری و بازداشتش] به فرماندهی کپتان اوترام و [به همراهی- گ.] حاجی کاکری (که انگلیسی ها به او به خاطر خیانت ها و خباثت هایش لقب «تالیران خاور» (شیاد خاور) را داده بودند) فرستادند. با این هم، این بار حاجی کاکر به خاور زمین خیانت نکرد. او هر آن چه را که در توان داشت، انجام داد تا پیگرد را با ناکامی رو به رو گرداند و به امیر امکان بدهد موفقانه به قلمرو زیر فرمان حکمران ازبیک خلم برسد. انگلیسی ها این کار را بر حاجی کاکری نبخشیدند. او متهم به خیانت گردید و به زندان افکنده شد.<sup>382</sup>

شجاع به تاریخ 7 اگست 1839 به همراهی سپاهیان هندی و انگلیسی به پایتخت رسید. «شاه و حامیان اروپایی او از کوچه های شهر گذشتند و به کاخ دژ [بالاحصار] رسیدند. مگر این رژه شادمانی سراسری را بر نینگیخت. کئی در این باره نوشت: هیچ خوشامدگویی یی از سوی مردم شنیده نمی شد». باشندگان از خانه های شان برآمده

<sup>380</sup> منظور از ترکستان جنوبی (پسان ها- ترکستان افغانی، ولایات شمالی کشور یعنی همان بلخ و سمنگان و گوزگانان و فاریاب و تخارستان و بدخشان و... باستانی است).

این است یکی از صحنه های دراماتیک، آموزنده و رنجبار تاریخ خونبار کشور ما! این بزرگترین و نابخشودنی ترین لغزش استراتژییک دوست محمد خان بود که هرگز تاریخ او را به خاطر این کار نخواهد بخشید. ناآگاهی از روندهای پیرامون و نیز دست هایی که در زیر پرده در درون دستگاه امیر کار می کردند، او را به دست یازیدن به چنین عمل ناروایی به سود انگلیس برانگیختند. درست در همین هنگام، می بایستی نیروهای امیر در یک نبرد فرعی و حاشیه یی سرگرم می شدند-گ.

<sup>381</sup> سلطان محمد خان خالص، تاریخ سلطانی، ص. 225.

W. Hough, A narrative of the march and operation of the army of the Indus..., p. 222

J. Atkinson, The expedition into Afghanistan..., p. 230

<sup>382</sup> در باره حاجی کاکری نگاه شود به: سلطان محمد خان خالص، تاریخ سلطانی، ص. 255 و نیز

J. Atkinson, The expedition into Afghanistan..., p. 293-302

W. Hough, A narrative of the march and operation of the army of the Indus..., p. 242, 243, 256,

Ch. Nash, History of the war in Afghanistan..., p. 188-197.



بودند تنها برای آن که به این منظره بنگرند. مگر آن بیشتر به سوی ناآشنایان اروپایی می نگریستند تا این که به سوی شاهی ببینند که خارجیان وی را به کابل آورده بودند.

آن ها حتا ابراز تمایل هم نمی کردند به شهزاده سدوزایی سلام عادی بدهند. این بیشتر به مراسم خاکسپاری همانند بود تا به آمدن یک پادشاه به پایتخت قلمرو باز پس گرفته اش».<sup>383</sup>

پس از چند روز، پس از رسیدن نیروهای اصلی سپاه اکسپدیسیونی (اعزامی) انگلیس به شهر، دسته شهزاده تیمور به فرماندهی سرهنگ اوپید هم از راه رسید. انگلیسی ها زمان بسیاری را برای تشکل این دسته (به خاطر تعطل فرمانروای پنجاب- رنجیت سینگ که شتاب نمی ورزید به تعهد خود در قرار داد سه جانبه عمل نماید)، صرف کردند.

رنجیت سینگ که از سر ناگزیری و ناچاری این قرار داد را امضاء نموده بود، هیچگاهی امیدواری خود را از دست نمی داد که انگلیسی ها با سر افگندگی از قلمرو افغانی رانده خواهند شد. به رغم آن که فرمانروای پنجاب همپیمان کمپانی هند شرقی شمرده می شد، هرگونه می کوشید در راه پیشروی سپاهیان هندی- انگلیسی سنگ اندازی نماید.

در این باره، علی الخصوص سر باز زدن او از راه دادن نیروهای اصلی سپاه اعزامی از طریق قلمرو پنجاب گواهی می دهد.<sup>384</sup>

درست همانا به این دلیل، ارتشیان انگلیسی- هندی ناگزیر گردید بیابان های سند و بلوچستان را درنوردند و دشواری های جدی بی را به خاطر کمبود آب، خواربار و علوفه متحمل شوند.

بر تصمیم رنجیت سینگ همچنان تمایلات انگلیسی ستیزانه مردم سیک و نیز عدم تمایل او مبنی بر مشارکت در ماجراجوی بی که در برابر افغانستان به راه انداخته شده بود، تاثیر گذاشت. هنگامی که پیک مرگ مهاراجه به دسته انگلیسی- سیک (به تاریخ 27 جون 1839) رسید، بخشی از سیک ها خودسرانه اردوگاه خود را در حومه اتک ترک گفتند و به سوی لاهور شتافتند- جایی که مراسم خاکسپاری انجام می شد.

سرهنگ اوپید به بهای مساعی بزرگی توانست دسته انگلیسی- سیک را سر از نو جمع کند و به تاریخ 20 جولای به لشکرکشی بپردازد. به تاریخ 26 جولای آن ها پادگان متروک دژ علی مسجد را گرفتند. اوپید با گذاشتن بخشی از سپاهیان خود در آن، به سوی گذرگاه خیبر- جلال آباد- گندمک- کابل به راه افتاد.

در سراسر راه، دسته با هیچ مقاومتی رو به رو نگردید. چون سران قبایل افغانی که در ناحیه گذرگاه خیبر می زیستند، از سوی انگلیسی ها خرید شده بودند و اکبر خان- پسر دوست محمد خان که می بایستی به فرماندهی دسته 2/5 هزار نفری به پیشواز دشمن می رفت، پس از افتادن غزنی به دست انگلیسی ها عاجل از سوی امیر از جلال آباد فرا خوانده شد. او با برجا گذاشتن بنه و زرادخانه و 14 دستگاه توپ، شتابان به یاری پدر شتافت.<sup>385</sup> مگر دوست محمد خان در این هنگام دیگر به آن سوی هندوکش گریخته بود- جایی که امید بسته بود پشتیبانی خان نشین های ازبیک و روسیه را برای ادامه مبارزه با استعمارگران بریتانیایی به دست بیاورد.

<sup>383</sup> سر جان کئی، *تاریخ جنگ در افغانستان*، جلد یکم، ص. 478 و 479 (به زبان انگلیسی).

<sup>384</sup> رنجیت سینگ شاید می ترسید که انگلیسی ها با گذشتن به سوی سردارنشین های افغانی، کشور او را نگیرند. از سوی دیگر، او هراس داشت که با گسیل سپاهیان به طرف این سردارنشین ها، نیروهایش به تحلیل بروند و انگلیسی ها با بهره گیری از فرصت، سرزمین های او را نگیرند-گ.

<sup>385</sup> J. H. Stocqueler, *Memorials of Afghanistan...*, p. 45, W. Hough. *A narrative of the march and operations of the army of the Indus...*, p. 233, 234, Shahamat Ali, *The Sikhs and Afghans in connection with India and Persia immediately before and after the death of Ranjit Singh, from the journal an expedition to Kabul, though the Panjab and the Khaibar Pass*, London, 1874, p. 456.

انگلیسی ها با اشغال قلمروهای سردارنشین های قندهار و کابل، از گرفتن هرات خود داری ورزیدند و در این حال، تصمیم گرفتند به آن جا اجنت های سیاسی خود- سرهنگ استودرات و میجر پاتنجر را بفرستند و پویایی های حکمران هرات را زیر کنترل بگیرند و به همین بسنده نمایند.

استودرات و پاتنجر از یار محمد خان [الکوزایی-گ.] - وزیر کامران میرزا که در واقع همه قدرت در سردار نشین هرات در دست او بود، انجام بی چون و چرای همه دستورهای شان را مطالبه می نمودند. به خصوص پاتنجر از وزیر خواست در ازای «کمک پولی بی که او [هنگام لشکرکشی ایرانی ها به هرات-گ.] از کمپانی هند شرقی به دست آورده بود، کنترل بر اداره هرات را به آن ها (به اجنت های بریتانیایی) واگذار نماید».<sup>386</sup>

مداخله آشکار [جاسوسان انگلیس-گ.] در امور داخلی خان نشین هرات، یار محمد خان را نگران ساخته بود و او تنها منتظر فرصت مناسب بود برای آن که به کمک شاه ایران (که مایل بود با او مناسبات دوستانه برپا نماید)، از سردار نشین هرات اجنت های بریتانیایی را بیرون براند. مگر پیشروی سریع سپاهیان هندی و انگلیسی به سوی قندهار، او را ناگزیر گردانید برای چندی این طرح را کنار بگذارد و دست به عقد یک پیمان با انگلیسی ها بیازد. این کار، هرات را از [شر] اشغال نظامی نجات بخشید و به یار محمد خان امکان بخشید تا خزانه خود را به پیمان چشگیری از مدرک سوبسایدی های پولی کمپانی هند شرقی پر نماید.

با توجه به این نکات، وزیر بایسته پنداشت پیام شادباشی به شاه شجاع به مناسبت تخت نشینی او بفرستد و از انگلیسی ها خواهش کرد تا به هرات نمایندگی را گسیل دارند که از صلاحیت های گسترده تری نسبت به پاتنجر برخوردار باشد. (مقارن با این هنگام میانه او با پاتنجر بسیار تیره شده بود).

انگلیسی ها بی درنگ از پیشنهاد یار محمد خان بهره گرفتند و در ماه جون 1839 به هرات میسیون نظامی- دیپلماتیکی را به ریاست میجر تود فرستادند که به او دستور داده شده بود تا «اهداف سیاست بریتانیا را برای حکمرانان خیره و بخارا توضیح داده، پس از انجام وظیفه، به کابل باز گردند و میجر پاتنجر را به عنوان نماینده انگلیسی در هرات بگذارند».<sup>387</sup>

به تاریخ 13 اگست 1839 تود با یار محمد خان «قرار داد دوستانه» بی عقد نمود که بنا به شرایط آن، کمپانی هند شرقی تعهد سپرده بود به حکومت هرات با پول اسلحه و دیگر وسایل کمک نماید و نیز افسران را برای دفاع از هرات از دشمنان خارجی گسیل دارد (بند 4). کامران میرزا که وزیر به نمایندگی از او گفتگوها را پیش می برد، تعهد سپرد «از برپایی هرگونه روابط با دیگر کشورهای خارجی بدون مشوره و توافق حکومت هند بریتانیایی خودداری ورزد» (بند 6). هیچ کس را از اتباع کشورهای دیگر اروپایی به خدمت نگیرد و به حضور آن ها در سردار نشین اجازه ندهد (بند 8).<sup>388</sup>

با این هم، وزیر هرات در اندیشه آن نبود تا همه شرایط را که در واقع سیاست خارجی سردار نشین را [زیر کنترل بریتانیا-گ.] می برد، بپذیرد. مگر همراه با آن می کوشید به بهانه های گوناگون تا جای امکان از «همپیمانان» انگلیسی خود بیشتر بچاپد. به گفته فریه، وزیر هرات «انگلیسی ها را تنها به این خاطر تحمل می کرد که آن ها آزمندی او را با زر برآورده می ساختند».<sup>389</sup>

انگلیسی ها با برباد دادن 300 هزار پوند استرلینگ طی دو سال و نیم برای خرید کارمندان بلندپایه سردارنشین و دادن سوبسایدی ها به حکومت [هرات] در سر انجام نتوانستند هیچ چیزی به دست بیاورند. سرشناسان هرات به پشتیبانی از یار محمد خان (که کماکان در برابر انگلیسی ها دست به توطئه می یازید)، ادامه دادند.<sup>390</sup>

<sup>386</sup> J. Ferrier, History of the Afghans, p. 404, MacGregor, Central Asia, 377.

<sup>387</sup> همان جا، ص. 407.

<sup>388</sup> C.U. Aitchison, A collection of treaties..., p. 201

<sup>389</sup> فریه، تاریخ افغان ها، ص. 407 (به زبان انگلیسی)

<sup>390</sup> همان جا، ص. 411، سر پرسی سایکس نشاندهی می کند که انگلیسی ها در هرات دوصد هزار پوند استرلینگ هزینه کرده بودند. نگاه شود به: پرسی سایکس، تاریخ افغانستان، جلد دوم، ص. 17.

تود به مکناتن نوشت که «ادامه مناسبات دوستانه با دربار شاه کامران دیگر ممکن نیست» و نشاندگی کرد که سودمند است به کمک نیروی نظامی «سردار نشین هرات را به قلمرو شاه شجاع متصل نمود». <sup>391</sup> اخراج تود در ماه مارچ 1841 از هرات، می توانست بهانه‌ی بی به برای چنین تهاجمی باشد. <sup>392</sup>

<sup>391</sup> J. Ferrier, History of the Afghans, p. 404, MacGregor, Central Asia, 411, Mohan lal, Life of the amir Dost Mohammad khan of Kabul..., vol. II, p. 331, Imlan, Lord Ellenborough. A biography of Edward Law, earl of Ellenborough, governor-general of India. London, 1939, p. 87,

<sup>392</sup> داستان راندن جاسوس انگلیس از هرات قرار زیر است:

پس از شکست لشکرکشی محمد شاه قاجار به هرات (که در اثر درخواست های پیهم دوست محمد خان و کهنل خان و عقد پیمان میان میرزا قنبر علی خان- فرستاده محمد شاه و سرداران قندهای با تضمین کنت سیمونیچ - سفیر روسیه در تهران، صورت گرفته بود و قرار شده بود تا محمد شاه پس از تصرف هرات، آن شهر را به سرداران قندهای و اگذار نماید و سپس هم همراه با سرداران قندهای و امیر دوست محمد خان برای بازپسگیری پیشاور از نزد سیک ها داخل اقدامات شود، مگر با فشارهای سیاسی- نظامی انگلیسی ها و اشغال جزیره خارک از سوی نیروی دریایی انگلیس برهم خورد و به عقب نشینی سپاهیان ایرانی از هرات انجامید)، نمایندگان بریتانیا در 13 ماه اگست 1839 در هرات پیمانی را با کامران میرزا- فرمانروای دولت هرات بستند به این شرح:

### **پیمان بین اعلیحضرت کامران شاه هرات و کمپانی هند شرقی در 13 اگست 1839**

ماده اول- صلح دائمی بین حکومت بریتانیا و اعلیحضرت شاه کامران و وارث و جانشینان ایشان برقرار خواهد بود.  
ماده دوم- حکومت بریتانیا حکومت هرات را با تشکیلات کنونی آن را اعطایی به شاه کامران و وارث و جانشینانش می شناسد و تعهد می کند که در امور داخلی قلمرو اعلیحضرت ایشان دخالت نکند.

ماده سوم- برای تحکیم مبانی، یک نفر نماینده بریتانیا در دربار اعلیحضرت مستقر خواهد بود و همچنین نماینده اعلیحضرت ایشان در دربار فرمانروای کل هند مستقر خواهد بود.

ماده چهارم- حکومت بریتانیا تعهد می کند که پول و افسر و سایر مایحتاج به شاه کامران قرض بدهد که مردم و قلمرو کشورش را محفوظ دارد و حفاظت نماید و با اعلیحضرت ایشان در دفاع از حقوق و منافع شان در برابر خارجی ها با تمام قدرت و قابلیت کمک کند.

ماده پنجم- برای این که حکومت بریتانیا بتواند تعهدات ماده چهارم را انجام دهد، اعلیحضرت شاه کامران می پذیرد که با هر گونه دزدی و زور و جبر گرفتن اشخاص برای فروش و بردگی مبارزه نماید و هرگاه چنین اشخاص در قلمرو ایشان باشد، با تمام وسایل ممکنه سعی در استخلاص و آزادی اشخاص بنماید.

ماده ششم- اعلیحضرت شاه کامران تعهد می کند که با حکومت بریتانیا و همچنین اعلیحضرت شاه شجاع الملک تا حد امکان در مقابل تجاوزات خارجی ها در قلمرو ایشان همکاری کند ولی در عین حال اعلیحضرت شاه کامران تعهد می کند که از اتحاد با هر قدرت خارجی بدون مشورت و ترضیه حکومت بریتانیا و اعلیحضرت شاه شجاع الملک خود داری نماید.

ماده هفتم- شاه کامران می پذیرد که اختلافات حاصله بین او و شجاع الملک به وساطت دوستانه و تصمیم حکومت بریتانیا و اگذار شود و همچنین حکومت بریتانیا تعهد می کند که سعی دوستانه اختلافاتی که بین اعلیحضرت شاه کامران قبول می کند از مکاتبه با هر حکومت خارجی بدون اطلاع و رضایت نماینده بریتانیا مقیم در دربار او خود داری کند.

ماده هشتم- برای کسب و پذیرفتن حمایت بریتانیا شاه کامران قبول می کند که هیچ وقت هیچ کس از اقوام اروپا (اهل فرنگ) سوای آن ها که وابسته بریتانیای کبیر هستند در خدمت نپذیرد و اجازه نخواهد داد که چنین اروپاییانی مقیم مملکت او بشوند.

ماده نهم- شاه کامران تمام موانع آزادی تجارت را از بین خواهد برد و همچنین در باره ترتیباتی برای ازدیاد تسهیلات به قوت کامل خواهد بود.

در هرات به تاریخ فوق الذکر انجام شد.

مهر شاه کامران و امضای داری تاد فرستاده به هرات

این پیمان در 16 ماه مارچ 1840 به تصویب فرمانروای کل هندوستان رسید.

**یادداشت:** متن پارسی این پیمان در ص. ص. سی و هشت و سی و نه کتاب *گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان*، متن انگلیسی آن در:

C. U. Aitchison. A Collection of treaties...v XIII, Calcutta, 1933. P. 235-236

و متن ترجمه روسی آن، در ص. ص. 93-95 کتاب *مبارزات مردم افغانستان در راه استقلال*، مراد بابا خواجه یف، چاپ بنگاه انتشارات ادبیات خاور، 1959، مسکو؛ آمده است.

مکناتن و اوکلند که متقاعد گردیده بودند که از راه خرید ناممکن است کامران میرزا و وزیر او را زیر فرمان و دیکته انگلیس بیاورند، آغاز به ریختن برنامه اشغال نظامی هرات نمودند. روزنامه «تایمز» به تاریخ 4 ماه می 1841 نوشت: «بسیار احتمال دارد که به زودی در برابر حکومت هرات نیروهای گسیل گردد و آن حکومت ناگزیر خواهد گردید تا با احترام و ارجگزاری نسبت به سرور خود- پادشاه افغانستان رفتار نماید». مگر مردم افغانستان که برای مبارزه به خاطر آزادسازی میهن خود از یوغ استعمارگران بریتانیایی به پا خاسته بودند، همه برنامه های حکومت هند بریتانیایی را نقش بر آب کردند.

### نبردهای حومه بامیان:

اشغال سردارنشین های قندهار و کابل و واگذاری قدرت به شاه شجاع چنین می نمود که گواه بر تحکیم استوار نفوذ انگلیسی ها در افغانستان بودند. کئی- تاریخ نویس انگلیسی نوشت: «با نشان دادن شاه شجاع به عنوان شاه افغانستان... در ظاهر انجام شده بود. سرداران بارکزیایی از سرزمین های خود بیرون رانده شده بودند، پادگان های بریتانیایی در قندهار و غزنی برپا شده بودند. ارتش زیر دیوارهای کابل استقرار یافته بود. این گونه دگرگونی بزرگی انجام یافته بود. ما امپراتوری درانی را احیا کرده بودیم».<sup>393</sup>

حکومت هند بریتانیایی سرمست از باده پیروزی سهل که در جنگ با حکمرانان بارکزیایی به دست آورده بود، بر آن شده بود که حتا بخشی از سپاهیان خود را از افغانستان فرا بخواند. چون انگلیس می بایستی شمار سپاهیان خود را در چین در پیوند با جنگ اول تریاک آغاز شده در اواخر 1839 افزایش می داد و رشد تمایلات ضد بریتانیایی در سند و پنجاب، لزوم تقویت ارتش انگلیسی را در رود سند ایجاب می کرد.

به دسته بمبی و بخشی از دسته بنگال دستور داده شد به هند باز گردند. سپاهیان هندی- انگلیسی باقی مانده در افغانستان به فرماندهی جنرال کوتون (کاتن) در چند پادگان در نقاط اساسی کشور جا به جا شده بودند- کابل، قندهار، غزنی- قلات غلزایی، استالف، چاریکار و ...

استعمارگران بریتانیایی می پنداشتند که تقریباً ارتش شانزده هزار نفری نه تنها برای حفاظت قدرت در کشور، بل نیز پهن ساختن گستره جویی در خاور میانه بیخی بسنده است.

حکومت اشغالگر به رهبری مکناتن (که از منافع محافل ارتجاعی انگلیسی نمایندگی می کرد)، در این هنگام آغاز به گرفتن آمادگی برای تهاجم نظامی به خان نشین های آسیای میان کرد. [این بود که-گ.] برای بررسی راه های

---

به هر رو، وزیر یار محمد خان الکوزایی که از دست عهد شکنی ها، دست اندازی ها و زورگویی های جاسوسان انگلیسی به ستوه رسیده بود و از تجاوز احتمالی انگلیسی ها به هرات که بسیار محتمل هم بود، بیم داشت؛ مدتی ناگزیر با آن ها به کجدار و مریز گذرانید و همواره در کمین فرصت بود تا به دولت ایران پیوسته و خود را از شر آن ها رها سازد. تا این که سر انجام، «...با بهره گیری از شورشی که در سراسر افغانستان در برابر انگلیسی ها برپا شده و شکست های فاحشی که به نیروهای انگلیسی وارد شده بود، با ایرانیان ارتباط برقرار کرد و در 1257 ه. ق. هیاتی را به مشهد فرستاد. وی در نامه یی به محمد شاه نوشت: «تمام امیدهای ما به شهریار جهان پناه است و اگر با انگلیسی ها همراه شده ایم، به اقتضای زمان و مصلحت روزگار بوده است».

وقتی میجر داریسی تاد از این جریان به وسیله سفارت انگلیس در تهران آگاهی یافت، مقرری ماهانه کامران میرزا را قطع کرد. از طرفی، یار محمد خان از وضع نامساعد نظامی انگلیسی ها در شرق افغانستان استفاده کرد و در 1258 ه. ق. کامران میرزا را دستگیر و کشت و خود بر مسند امارت هرات جلوس نمود. نخستین اقدام امیر نو، اخراج هیات نظامی انگلیس بود و سپس سکه به نام محمد شاه قاجار زد و دستور داد در مساجد خطبه به نام پادشاه ایران خواندند.

این وقایع، هر چند موجب خوشحالی پادشاه قاجار گردید و طی فرمانی یار محمد خان را به ظهیر الدوله ملقب کرد...» (برگرفته از ص. ص. سی و نه و چهل کتاب گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان با اندکی ویرایش)-گ.

<sup>393</sup> سر جان کئی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد یکم، ص. 479.

منتهی به آسیای میانه و تثبیت چگونگی کارآیی آن‌ها برای گذشتن ارتش بزرگ، دو افسر [کشاف-گ.] - برسلم و استرت را فرستادند. آن‌ها روی نقشه، راه‌ها را تا خلم بازتاب دادند و حتا کتل‌های کمتر آشنا از طریق هندوکش را بررسی نمودند.

به سال‌های 1839-1840 اجنت‌های انگلیسی-ابوت، شکسپیر و استودارت از هرات و کونولی از کابل، برای گردآوری داده‌های اطلاعاتی و کشف امکانات آرایش ائتلاف ضد روسی به خان نشین‌های آسیای میانه گسیل گردیدند. استعمارگران بریتانیایی برای پنهان نمودن طرح‌های اشغالگرانه‌شان در قبال آسیای میانه از افکار عامه، با پویایی آغاز به بخش اندیشه در باره «تمایل روسیه به گرفتن هند» نمودند.

در این حال، آن‌ها به اکسپدسیون نظامی‌یی که از سوی روسیه تزاری به سال 1839 به خبوه گسیل گردیده بود، تکیه می‌کردند و می‌کوشیدند ثابت بسازند که مقصد نهایی این اکسپدسیون گویا اشغال هند بوده است. برنس پیشنهاد کرد به مقصد مقابله با روسیه، [انگلیسی‌ها-گ.] باید بلخ، بخارا و دیگر خان نشین‌های آسیای میانه‌یی را اشغال نمایند.<sup>394</sup>

آوندهای برنس و دیگر «سخن‌پراگنان» سیاست استعمارگرانه انگلیس بی‌پشتوانه بودند. اکسپدسیون خبوه به سود بورژوازی روسیه، که می‌کوشید در بازارهای آسیای میانه جای پای خود را قایم کند و جلو پهن شده گستره جویی بریتانیا را در آن جا بگیرد، روی دست گرفته شده بود. در این باره به ویژه یادداشت گزارشی وزیر حریبه روسیه تاریخی 11 مارچ 1839 عنوانی [کنت-گ.] نسلرودی-معاون نخست وزیر و [وزیر خارجه-گ.] گواهی می‌دهد. در این گزارش آمده است که [گسیل] اکسپدسیون به خبوه، هدف «احیا و تحکیم نفوذ روسیه در آسیای میانه را که تضعیف گردیده است... به ویژه با آن «پیگیرانگی» که حکومت انگلیس به زیان صنایع ما و تجارت ما می‌کوشد و [در پی-گ.] گسترش حاکمیت خود در آن نواحی است؛ دنبال می‌نماید.<sup>395</sup>

چندی پس‌انتر، نسلرودی نوشت که اکسپدسیون خبوه هیچگاهی مقصد لرزان ساختن متصرفات انگلیس در خاور هند را نداشته است.<sup>396</sup>

این نامه نویسی‌های رسمی وزارت‌های تزاری، نه تنها دلایل استعمارگران بریتانیایی را در باره «تهدید مداخله روسیه به هند» تکذیب می‌نمایند، بل نیز ثابت می‌سازند که این ورژن دروغین برای شان برای توجیه تجاوز شان ضرور بود تا آن را چونان نیاز خردورزانه جا بزنند.»

در این میان، در افغانستان اشغال شده، ناخشنودی از حاکمیت انگلیس دامنه یافته بود که هر چه بیشتر سیمای خیزش‌های آشکارا مسلحانه را به خود می‌گرفت. در ماه سپتامبر 1839 استعمارگران انگلیسی ناگزیر گردیدند به ناحیه معروف اکسپدسیون سرکوبگری را به فرماندهی اوترام برای فرونشاندن خیزشی که در آن جا از سوی غلزیایی‌ها به رهبری مهتر موسی، گل محمد و عبدالرحمان در گرفته بود، گسیل دارند.

در ماه اپریل 1840 غلزیایی‌ها دیگر خیزش‌هایی را به پا داشتند. راه‌های مواصلاتی میان غزنی و قندهار بسته شد. انگلیسی‌ها تنها از راه خرید برخی از سران غلزیایی و کاربرد نیروی مسلح توانستند برای زمان کوتاهی مواصلات میان این دو شهر را دوباره برقرار بسازند.

در دیگر نواحی کشور نیز ناآرامی‌هایی رخ داده بود. به نوشته روزنامه «تایمز» [چاپ لندن] «تنها از جنوری تا مارچ 1840 سپاهیان ما روی هم رفته بیست و سه بار با قبایل جنگجوی کشور وارد نبرد گردیدند. ما سیزده بار

<sup>394</sup> همان جا، جلد دوم، ص. 36 و 37

<sup>395</sup> بایگانی مرکزی دولتی تاریخ، فوند آسیایی، پرونده 1166.

<sup>396</sup> دستورنامه گنت نسلرود-معاون نخست وزیر [و وزیر خارجه-گ.] به نیکیفروف-کپتان ستاد کل (مواد و مدارک

تاریخ استیلای منطقه ترکستان، سند شماره 15)

شکست های کوچک و بزرگی در شهرها و یا در برابر دژهای طبیعی آن ها (افغان ها) دیدیم. ما 1400 سرباز و 17 افسر را از دست دادیم.»<sup>397</sup>

استعمارگران بریتانیایی با خشونت‌بارترین شیوه ها این شورش ها را سرکوب نمودند و بی رحمانه با همه کسانی در برابر شان سر فرو نمی آوردند یا از دادن علفه و خواربار به آن ها خودداری می ورزیدند، تسویه حساب می کردند.

در ماه مارچ 1840 دژخیمان انگلیسی در پاسخ به خودداری هزاره های بامیان در تامین ... برای آنان، چندین روستا را در دادند و باشندگان آن را سوختاندند و زنده به گور کردند.<sup>398</sup> پیداست که تنفر و انزجار افغان ها در برابر استیلاگران بیگانه، به چنین وحشیگری بی بیشتر از این هم دامن می زد.

اوضاع بس ناگواری برای استعمارگران انگلیس در شمال افغانستان پدید آمده بود. ازبیک ها و تاجیک های ترکستان جنوبی که در پیرامون دوست محمد خان گرد آمده بودند، آماده بودند تا به انگلیسی ها که آشکارا می تدارک لشکرکشی به آن سوی هندوکش بودند؛ پاسخ بایسته بی بدهند.

در آغاز، امیر در نظر داشت در برابر اشغالگران در راس سپاهیان سه خان نشین ازبیک- خلم، آبیگ و کندز به جنگ پردازد. مگر گفتگوهای موفقانه فرستاده او با امیر بخارا که وعده داده بود از وی حمایت کند، او را برانگیختند برای چندی لشکرکشی به سوی کابل را [به امید رسیدن کمک از بخارا] به تاخیر بيفگند.

مقارن با این زمان، امیر بخارا- نصرالله که آرزومند بود گفتگوهای بعدی را خود انجام بدهد، از امیر خواهش کرد تا از پایتخت او بازدید نماید. این بود که دوست محمد خان در ماه نوامبر 1839 به آن جا رفت. مگر، چنین بر می آید که زیر تاثیر اجنت انگلیس که در این هنگام در بخارا به سر می برد، نصر الله نه تنها از کمک به دوست محمد خان سر باز زد، بل حتا او را بازداشت هم نمود. تنها به یاری زرنگی و محیلی امیر افغان توانست از شهر بگریزد. هر چه بود، او موفقانه به خلم که حکمران آن همواره از او حمایت می نمود، رسید.<sup>399</sup>

دوست محمد به یاری حکمران خلم و نیز دیگر خان های ازبیک، توانست دسته شش هزار نفری بی را زیر فرماندهی خود گرد بیاورد که متشکل بودند از ازبیک ها، افغان ها و تاجیک ها<sup>400</sup> که با آن ها امیر در ماه اگست 1840 اقدامات نظامی را در برابر انگلیسی ها آغاز کرد. او با بیرون راندن گارنیزون های انگلیسی از باجگاه و شیخان، به بامیان نزدیک شد. از کابل به یاری این گارنیزون ها شتابان نیروهای تقویتی به فرماندهی سرهنگ دننی گسیل گردید.

به تاریخ 17 سپتامبر سپاهیان دننی توانستند با هماهنگ سازی آتش نیرومند توپخانه و یورش های سواره نظام و پیاده، دسته خراب مسلح امیر را شکست بدهند.<sup>401</sup> با این هم، ناکامی در حومه بامیان، دوست محمد را وادار نگردانید اسلحه به زمین بگذارد. او با رسانیدن خود به همراه گروهی از پیروانش به کوهستان، تاجیک ها را پیرامون خود متحد گردانید و سر از نو آغاز به تدارک به جنگ با مداخله گران کرد. در این هنگام، متحد وی- حاکم خلم، با ترس از پیشروی انگلیسی ها به سوی قلمروش، به آن ها پیشنهاد بستن قرار داد صلح نمود که به

<sup>397</sup> روزنامه «تامبز»، شماره 1841/8/10 برای این که به گونه بی شکست استعمارگران انگلیسی در افغانستان را توجیه نماید، کوشید ثابت سازد که جنگ افغانستان تنها به این دلیل این همه قربانی داشته است که شاه شجاع که کمپانی هند شرقی به او کمک نمود تا به تخت بنشیند، چنین از کار برآمد که در میان مردم از محبوبیت برخوردار نیست.

برای همین بود که کمپانی هند شرقی ناگزیر گردید، سالانه سه میلیون پوند برای ادامه جنگ بی پایان در حمایت از حاکمیت متحد بی هرزه خود هزینه نماید.

<sup>398</sup> پرسایکس، تاریخ افغانستان، جلد دوم، ص. 15.

<sup>399</sup> کاتب، سراج التواریخ، جلد یکم، ص. 157، چاپ کابل.

<sup>400</sup> J. H. Stocqueler, Memorials of Afghanistan..., p. 93.

شماری از منابع تنها ازبیک نوشته اند که درست نیست. دسته متشکل بر ازبیک ها و تاجیک و شماری کمی هم پشتون ها بود-گ.

<sup>401</sup> دوست محمد در حالی با دسته انگلیسی دننی به جنگ پرداخت که تنها یک توپ سبک در اختیار داشت.



تاریخ 25 سپتامبر 1840 به امضاء رسید. بنا به شرایط آن، حکمران خلم تعهد سپرد هرگونه مناسبات را با دوست محمد برهم بزند و هیچگاهی به او پناهگاه ندهد.<sup>402</sup>

### **نبرد در پروان (تسلیم شدن دوست محمد خان و پاگرفتن جنبش ضد انگلیسی در افغانستان):**

پویایی تکاپوی های دوست محمدخان در کوهستان (که در برابر استیلاگران بیگانه اعلام جهاد نموده بود)، انگلیسی ها را سخت نگران ساخته بود. این بود که برای کم رنگ ساختن نفوذ امیر در میان باشندگان کوهدامن، دست به دامان دستاویز همیشگی خود- خرید و توطئه چینی ها یازیدند.

موهن لال می نویسد: «سر الکساندر برنس و من با پویایی می کوشیدیم هر چه بیشتر پروان دوست محمد خان را تطمیع نماییم. ما خدمتگذاران خود و برخی از باشندگان کابل را با پول به دژها و دهکده ها برای پخش مبالغ کمی پول برای باشندگان فرستادیم و این گونه امیر را از سرازیر شدن سیل هواداران نو زیر درفش او محروم ساختیم».<sup>403</sup>

با این هم، همه مساعی انگلیسی ها برای برهم زدن تهاجم امیر نقش بر آب گردید. او توانست با متحد ساختن بخش چشمگیر کوهدامنی ها برای رویارویی با تیپ سیل به پیش تازد.

به تاریخ 2 نوامبر 1840، بی درنگ پس از آن که انگلیسی ها از راه غوربند به پروان رسیدند، دوست محمد با دسته نه چندان بزرگی به وادی فرود آمد و فریاد برآورد: «به نام خدا و پیامبر به پیش! کافران را از کشور می کشیم!».<sup>404</sup> او به دسته پیشاهنگ سواره نظام دشمن یورش برد.

برسلم- یکی از رزمندگان نبرد پروان می نویسد: سواران انگلیس «به جای آن که با اسب های خود چهارنعل بر دشمن بتازند و پیروزی استواری به دست بیاورند، شتابزده رفتار را کند ساختند. افسران آن ها نومیدانه تلاش می ورزیدند سربازان خود را دل بدهند. آوای شیپورها بیهوده سپاهیان را به حمله فرا می خواند. سربازان را ترس هولناکی فرا گرفته بود.

عقب نشینی به گریز شتابانی مبدل گردید. سربازان با فراموش کردن رسالت، دین و شرف افسران خود، رو به گریز گذاشتند و سراسیمه و دست و پا گم کرده پا به فرار گذاشتند».

برسلم ادامه می دهد: «آنان به سان رمه های گوسفندان از پیش دسته یی می رمیدند که از نگاه شمار به پیمانہ چشمگیری کمتر از آنان بود».<sup>405</sup>

با رو به گریز نهادن سواران انگلیس، پیاده نظام نیز پشت آن ها رو به گریز گذاشت و هنگام عقب نشینی کشته و زخمی های بسیاری برجا گذاشت. این بود که بریگاد در هم کوبیده شده سیل به چاریکار رسید.

شکست در پروان، انگلیسی ها را بسیار سخت ترسانده بود. الکساندر برنس که در هنگام نبرد در ستاد سیل بسر می برد، شتابان به مکناتن در باره شکست پیام فرستاد «و با پافشاری از او خواست تا بی درنگ همه دسته ها را در کابل متمرکز گرداند و آن ها را برای مقاومت در برابر دشمن آماده بسازد».<sup>406</sup>

دوست محمد به رغم هراس انگلیس ها نه تنها به کابل یورش نبرد، بل شب هنگام سوم نوامبر پس از دستیابی به پیروزی، پنهانی از سپاهیان خود، به همراهی خادمش نزد مکناتن آمد و تسلیمی خود را اعلام کرد.

دلیل برداشتن چنین گامی از سوی امیر چه بود؟ در گام نخست، ترس او از مشارکت توده های گسترده افغانی، ازبیکی و تاجیکی کشور در جنبش ضد انگلیسی [یعنی ترس از این که پس از پیروزی در برابر انگلیسی ها،

<sup>402</sup> J. Atkinson, The expedition into Afghanistan..., p. 350

<sup>403</sup> موهن لال، زندگانی امیر دوست محمد خان، جلد دوم، ص. 354.

<sup>404</sup> J. H. Stocqueler, Memorials of Afghanistan..., p. 134.

<sup>405</sup> R. Burslem, A peep into Toorkistan, London, 1839, p. 233, 234.

<sup>406</sup> J. Atkinson, The expedition into Afghanistan..., p. 354.

مردم او را کنار بزنند و کس دیگری را به جای او بگمارند]. در عین زمان، امیر از خیانت و پیمان شکنی خان های افغانی و کوهستانی که پیرامون او بودند، می ترسید. آن هم در حالی که حکومت اشغالگر پس از شکست در پروان، جایزه بزرگی را (به میزان 200 هزار روپیه) برای آوردن سر او تعیین نموده بود.

انگلیسی ها با ترس از ماندن امیر محبوب در افغانستان، پس از ده روز بعد از تسلیم شدن، او را به همراهی محافظان بسیار به هند فرستادند و برای او سالانه دو صد هزار روپیه پانسیون (حقوق بازنشستگی) تعیین شد.<sup>407</sup>

افغان های آزادی دوست [با آن] که از رهبر محروم شده بودند، نگذاشتند پیکار در برابر استیلاگران فروکش نماید و رنگ ببازد. برعکس، مبارزه خشونتبارتر شد. انگلیسی ها ناگزیر گردیدند پیوسته اکسپدیسین های سرکوبگرانه یی را برای فروخوابانیدن خیزش ها که یکی پی دیگری در نواحی گوناگون کشور در می گرفتند، روی دست بگیرند تنها طی دوره میان جنوری و سپتامبر 1841 ناآرامی هایی در نواحی گرشک، زرمت، قلات غلزایی و جلال آباد رخ داده بودند.<sup>408</sup>

منبع اصلی ناخشنودی افغان ها، سیاست داخلی انگلیسی ها بود، که می کوشیدند با افزایش مالیات های پیشین و وضع مالیات های نو، همه سنگینی بار هزینه ارتش اشغالگر و اداره دستگاه را بر شانه های لایه های رنجبر باشندگان بیندازند. این مشی، با خشونتبارترین روش ها پیش برده می شد. روزنامه «تایمز» نوشت که «هرگاه دستور شاه شجاع در زمینه گردآوری مالیات از این یا آن سرکرده کوهی، از سوی سپاهیان پشتیبانی می شد که قلعه ها را مورد حمله قرار داده و آن را به تاراج می بردند».<sup>409</sup>

محروم ساختن قبایل آزادی دوست افغان از آزادی و حاکمیت اشغالگران بریتانیایی بر افغانستان، غرور ملی افغان ها را خدشه دار می ساخت. در عین حال، روحانیون که برپایی حاکمیت «کافران» در کشور را چونان لگدمال شدن باورهای مومنان می پنداشتند، تعصب مردم را در برابر انگلیسی ها بر می انگیزتند. در خطبه ها، نام شاه شجاع برده نمی شد، چون او را دست نشانده نامسلمانان می شمردند.<sup>410</sup>

ناخشنودی از انگلیسی ها در میان خان ها و رهبران قبایل افغانی (که پس از اشغال به شدت تضعیف گردیده بودند)، نیز روز افزون بود. اکثریت آنانی که به سوی انگلیسی ها پیوسته بودند، به زودی ناگزیر گردیدند نومید شوند. چون اشغالگران به آنان پاداش موعود به پاس خیانت ها و میهن فروشی شان را پرداخت ننمودند.

افزون برآن، چون لندن از کمپانی هند شرقی خواستار کاهش دادن به هزینه ها در افغانستان بود، حکومت اشغالگر به دادن سوبسایدی ها به خان ها و سران قبایل در ازای وفاداری و پشتیبانی شان از حکومت بریتانیا را کاهش دادند و در برخی از موارد حتا بیخی قطع نمودند.<sup>411</sup>

سرشناسان درانی هم که با بازایی نماینده خاندان سدوزایی، به از سرگیری برخورداری از امتیازاتی که از آن در دوره احمدشاه و وارثان او بهره مند بودند، سنجش داشتند، هیچ چیزی به دست نیاوردند.

<sup>407</sup> . Afghanistan and inhabitants, p. 39, Translated from the Hayat-I Afghan by Henry Priestly, Lahore, 1874,

J. W. Kaye, History of the war in Afghanistan, vol. II, p. 98.

<sup>408</sup> . J. H. Stocqueler, Memorials of Afghanistan..., p. 141-153, 159, 163, Ch. Nash, History of the war in Afghanistan..., p. 259-261.

<sup>409</sup> . The Times, 10/8/1841,

استعمارگران انگلیسی هر آن چه را که ممکن بود انجام می دادند تا همه گناه را به گردن شاه شجاع بیندازند.

<sup>410</sup> . فریه، تاریخ افغان ها، ص. 332.

<sup>411</sup> . جان کئی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد دوم، ص. 145-146. بنا به گزارش روزنامه «تایمز»، کمپانی هند شرقی سالیانه برای نگهداشتن سپاهیان اشغالگر در افغانستان 1/5 میلیون پوند هزینه می کرد و از آغاز جنگ تا فیروزی 1842 مخارج آن در این کشور به هفت میلیون پوند رسیده بود (شماره 18/11/1842). در شماره دیگر «تایمز» نشاندهی شده بود که مصارف سالیانه کمپانی هند شرقی در جنگ افغانستان به 3 میلیون پوند می رسید و کل هزینه آن از آغاز جنگ تا ماه اگوست 1841 به 9 میلیون پوند می رسید (شماره 10/4/1841).

شاه شجاع که دست نشانده استعمارگران بریتانیایی شمرده می شد، از قدرت راستین برخوردار نبود و هیچ چیزی نمی توانست برای خان ها بکند. انگلیسی ها هم اصلا در پی آن نبودند که به رسیدگی به امتیازات پیشین سرشناسان افغانی بپردازند.

این گونه، همه لایه های باشندگان افغانستان در برابر حاکمیت بریتانیا متحد گردیدند. مبارزه در برابر انگلیسی ها تنگاتنگ با مبارزه بی که نمایندگان طبقه فئودال ها به خاطر منافع گروهی و محدود طبقاتی خود پیش می بردند، در هم آمیخت.

تمایل سرکردگان فئودالی مبنی بر بهره برداری از تنفر خلق نسبت به استعمارگران بریتانیایی، در گام نخست به خاطر منافع آزمندانه خودشان، یکی از ضعیف ترین جوانب جنبش رهایی بخش ملی در دوره نخستین جنگ افغان و انگلیس بود.

انگلیسی ها با پیش گرفتن مشی استعماری در قلمروهای اشغالی، هنوز هم مصمم به فاش ساختن مقاصد راستین خود- مبدل ساختن افغانستان به مستعمره بریتانیای کبیر، نبودند. همه تدبیرها با نام شاه شجاع پرده پوشی می شد.

موهن لال نوشت: «ما سررشته و کیان اداره را نه در دست خود گرفتیم و نه آن را بیخی به دست شاه شجاع دادیم. ما آشکار و نهان در همه امور مداخله می کردیم. .. با آن که در ظاهر بیطرفی نشان می دادیم».<sup>412</sup>

شاه شجاع که می خواست از زیر دست انگلیسی ها رهایی یابد، پنهانی از ناراضیان از سلطه انگلیس پشتیبانی می کرد. او به کمک وزیر خود- ملاشکور<sup>413</sup> تخم ناراضی را در میان افغان ها در برابر حامیان خود می پاشید. «ملاشکور با سران کوهستانی و ملای با نفوذ آنان- حقیقی گفتگوهایی را پیش می برد. او پرداخت پاداش ها را برای آنانی که با انگلیسی ها میانه خوب نداشتند، افزایش می داد و با کسانی که از انگلیسی ها حمایت می کردند، بدرفتاری می کرد».

انگلیسی ها پس از تسلیمی و رفتن دوست محمد خان به هند، «دریافتند که شورش در کوهستان از سوی خود شاه سازماندهی شده بود».<sup>414</sup> شاه توانست اتهامی را که به او بسته شده بود، رد نماید. مگر حکومت اشغالگر، ملاشکور- وزیر را از کرسی اش برکنار نمود. با این هم، وزیر نو با متمایل ساختن انگلیسی ها به پیشگیری تدبیرهای بیهوده و بی موقع و دست یازیدن به انتریگ ها از این هم بیشتر تنفر مردم را نسبت به بیگانگان فزونتر می ساخت.

موهن لال به دبیر گورنر جنرال هند نوشت: «ما چنان به مشوره های ابلهانه محمد عثمان خان گوش فرا دادیم که نه تنها شاه را خشمگین ساختیم، بل دوستان خود را هم نومید گردانیدیم و نیز درانی ها، غلزایی ها، قزلباشان، کابلی ها و کوهستانی ها را دشمنان آشتی ناپذیر خود ساختیم».<sup>415</sup>

به هر رو، به رغم خیزش های پیوسته و پیهم، افزایش ناخشنودی مردم و خود داری از پرداخت مالیات از سوی باشندگان، اشغالگران می پنداشتند که وضع آن ها مستحکم است و با این کار استقلال عمل خود را تبارز می دادند. مکنتان به تاریخ 20 اگست 1841 در آستانه قیام در کابل نوشت: که : «کشور بیخی آرام است». به گونه بی که لیدی سیل گزارش می دهد، حتا یک هفته پیش از رویدادهای کابل «سفیر تلاش ورزید خود را با این باورمندی که در کشور همه چیز آرام و رو به راه است، فریب بدهد».<sup>416</sup>

<sup>412</sup> موهن لال، زندگانی امیر دوست محمد خان، جلد دوم، ص. 313.

<sup>413</sup> ملاشکور سالخورده در این هنگام بینایی و شنوایی درستی هم نداشت. گ.

<sup>414</sup> H. R. Gupta, Life and work of Mohan Lal Kashmiri., p. 145, 146.

<sup>415</sup> همان جا، ص. 149.

<sup>416</sup> جان کنی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد دوم، ص. 130 و نیز

Lady Sale, A journal of the disasters in Afghanistan 1841-1842, vol. I-II, Paris, vol. 1, p. 22.

الکساندر برنس که در آن هنگام در کابل به عنوان رزدانس کار می کرد، هم با مکناتن هم‌نوا بود. به تاریخ اول نوامبر - یک روز بیش از رفتن مکناتن به هند، برنس در سخنرانی بی که به افتخار آمر خود (مکناتن) ایراد کرد، نشاندهی کرد که او کشور را هنگامی که در «حالت آرامش مطلق» بسر می برد، ترک می گوید.<sup>417</sup> گذشته از این، آن امر که فرماندهی انگلیس تدبیرهای جدی بی را برای اعمار ساختمان های دفاعی در کابل اتخاذ نمود، نیز دال بر خود فریبی حکومت بریتانیا می باشد.

دژ بالا حصار که بهترین سنگر برای دفاع بود را انگلیسی ها حتا با سپاهیان خود نگرفتند و آن را برای حرم شاه شجاع واگذار نموده بودند. اردگاه تحکیم یافته سپاهیان انگلیسی در شیرپور (در حومه کابل) واقع بود - جایی پستی که برای دفاع مناسب نبود - محله مردابی بی که برای توپخانه و سواره نظام کارایی نداشت.

کئی نوشت: «انبارهای سررشته داری که هستی ارتش ما به آن وابسته بود، در دژهای کوچک بیرون از پادگان ما» جا داده شده بود.<sup>418</sup>

باورمندی اشغالگران بریتانیایی در پایداری و استواری حاکمیت شان در افغانستان به آن پیمانانه بزرگ بود که بسیاری از افسران انگلیسی از جمله مکناتن خانواده های خود را از هند آوردند و خانه ها و باغ ها ساختند.

در این میان، خان ها و سران افغانی بی که انگلیسی ها پرستیژ و امتیازات شان را اعاده نکرده بودند و آن هایی که پاداش های موعود به ایشان پرداخت نگردیده بود، با آگاهی یابی از این که حکومت هند بریتانیایی تصمیم به قطع پرداخت مستمری ها به آنان گرفته است، [در تداوم وفاداری خود به حکومت گ] به تردید افتادند. آن ها با تکیه بر لایه های گسترده باشندگان که از برده سازان بریتانیایی تنفر داشتند، دست به توطئه چینی یازیدند و آغاز به تدارک خیزش مسلحانه نمودند.

این بود که سران غلزایی - دست اندرکاران این توطئه، در ماه سپتامبر 1841 خیزشی را برپا داشتند و راه میان کابل و پیشاور را به روی انگلیسی ها بستند. فرماندهی بریتانیایی، رامسازی غلزایی ها را به جنرال سیل که در پیوند با کاهش سپاهیان اشغالگر، می بایستی با بریگاد خود در مسیر کابل جلال آباد - پیشاور به هند باز می گردید، سپرد.

به تاریخ 20 اکتبر سیل به وادی تیزین رسید. در راه به سوی گندمک، بر تیپ جنرال سیل چند بار از سوی غلزایی ها شیبخون زده شد که زیان بزرگی هم از نیروی انسانی و هم از ساز و برگ دید. تنها به تاریخ 30 اکتبر بود که سیل توانست با سپاهیان خود به گندمک برسد.

در پی غلزاییان، کوهستانی ها و قبایل میان کوهستان و قندهار به پا برخاستند.<sup>419</sup>

گسترش جنبش ضد انگلیسی، گواه بر افزایش تنفر خلق نسبت به بیگانگان برده ساز بود. از جمع شورشیان، دسته های میهن پرستان که مصمم به رزمیدن تا پای جان نه برای زنده ماندن، بل برای کشته شدن [شهید شدن] بودند، تشکیل می یافت. آن ها با محل بسیار خوب آشنا بودند و پیوندهای تنگاتنگی با مردم داشتند. شورشیان با کاربرد تاکیک جنگ پارتیزانی، در دسته های کوچک عمل می کردند و با تحرک شگفتی برانگیزی برجسته بودند.

<sup>417</sup> برخی از افسران روشن بین انگلیسی که به رویدادها در افغانستان با دیده های بازتر و خردورانه تر می نگریستند، با دیدگاه های آمران خود در زمینه هم‌نوا نبودند. نامه تاریخی 20 اگست 1841 افسر بریتانیایی از قندهار گواه بر این است: «در همه جا در سراسر کشور با گذشت هر روز ناآرامی افزایش می یابد. خیبری ها، غلجی ها، درانی ها سلاح در دست گرفته اند و بر پاسگاه های ما یورش می آورند.

سربازان را در برابر چشمان ما می کشند. آیا ما می توانیم افغانستان را در این وضع رها نماییم؟ و از سوی دیگر، آیا این کشور می تواند تغییر کند و آرام شود. هیچ گاهی. هیچ گاهی. دست کم ما تا چنین روزی نخواهیم زیست. در سخن نمی گنجد که چگونه مردم از ما متنفر اند: هر کسی که یک اروپایی را بکشد، مقدس (غازی) به شمار می رود.»  
محتوای این نامه را به عین کلمات نایمن نیز می آورد.

(ک. نایمن، افغانستان و انگلیسی ها در 1841، 1842، مسکو، ص. 137، 138).

<sup>418</sup> جان کئی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد دوم، ص. 141

<sup>419</sup> همان جا، جلد دوم، ص. 157-158، جلد سوم، ص. 123-124.

سپاهیان هند بریتانیایی از قدرت مانور بزرگ برخوردار نبودند و برای عملیات در شرایط کوهستانی عیار نبودند. افزون بر این، با عمل کردن در دسته های کوچک در کشوری که مردم آن از ایشان تنفر داشتند و آنان را چونان اشغالگران بیگانه می پنداشتند، بسیار خطرناک بود.

انگلیسی ها که در اردوگاه ها و شهرها مستقر بودند، نمی توانستند پیروزمندانه با شورشیان که از رسیدن خواربار و علوفه به آنان جلوگیری می کردند و دست به یورش های ناگهانی و غیر منتظره می یازیدند و سپس هم ناگهانی ناپدید می شدند، مبارزه کنند.

مکاتن در گزارش به حکومت هند بریتانیایی تاریخی 26 اکتبر 1841 نوشت: «ما از تجربه این خیزش ها یک درس مهم گرفتیم که بر سپاهیان منظم اروپایی و هندی ما جنگ در برابر افغان ها در کوه های آن ها بسیار دشوار است. تحرک بالا به آن ها امکان می دهد تا از پیگرد بگریزند و تفنگ های لوله دراز آن ها با دقت مرگ آوری به مسافه بی آتش می گشایند که موشکت های ما به پای آن نمی رسند».<sup>420</sup>

جنبش ضد انگلیسی آغاز به گسترش داشت. موهن لال گزارش داد که در کابل قیام آماده می شود مگر حکومت اشغالگر لازم ندانست تدبیرهای بایسته را برای هشدار او اتخاذ کنند. آن ها حتا رهبران اصلی بی را که نام های شان برای موهن لال روشن بود، بازداشت نکردند. برنس و مکاتن نمی خواستند به آن باور داشته باشند که توفان موج فشان در راه است.

### خیزش مردمی در کابل:

به تاریخ دوم نوامبر 1841 باشندگان کابل برای مبارزه در برابر اشغال کشور به خاطر آزادی و استقلال به پا خاستند. جنبش از آن آغاز گردید که شورشیان خانه های برنس و دیگر افسران بریتانیایی را محاصره کردند. محاصره شدگان پیکری را نزد الفنتون با خواهش کمک فرستادند. همزمان با آن برنس کوشید با قیام کنندگان به گفتگو پردازد و آنان را به آرامش فرا بخواند و پول وعده نماید.

رشتیا خاطر نشان می سازد که «مردمی که به این جا آمده بودند، به خاطر پول نه، بل که زیر تاثیر احساسات ملی که برانگیخته شده بود، آمده بودند از این هم بیشتر به خاطر اهانت متفر شدند و دلیرانه به باغ هجوم بردند».<sup>421</sup>

برنس با پوشیدن لباس زنانه کوشید زیر پوشش سپاهیان هندی محافظ با گریختن خود را نجات دهد. مگر و از سوی انبوه مردم شناسایی، دستگیر و کشته شد. خانه او را آتش زدند و محافظانش را کشتند. بسیاری از افسران دیگری که در نزدیکی برنس بود و باش داشتند، به سرنوشت همانندی دچار شدند.

شاه شجاع هنگ سپاهیان گارد شاهی به فرماندهی کمپبل را در برابر شورشیان گسیل داشت. الفنتون و مکاتن این را بیخی بسنده می پنداشتند. چون به «نآرامی ها در شهر» اهمیت چندانی نمی دادند. تنها هنگامی که از شکست کمپبل و عقب نشینی وی به سوی بالاحصار آگاهی یافتند، الفنتون دسته سرهنگ (کلنل) سلتون را به یاری او گسیل داشت که عقب نشینی سپاهیان به سوی دژ (بالاحصار) را زیر پوشش گرفت.

به تیپ (بریگاد) سیل که در گندمک استقرار داشت و هنگ 37 پیاده که در دره خروید کابل مستقر بود، دستور داده شد بی درنگ به کابل بیایند. همزمان با آن، فرمانده کل نیروهای انگلیسی از نوت (نات) فرمانده گارنیزون قندهار خواستار گسیل نیروهای تقویتی شد. هنگ 37 پیاده در راه کابل ناگزیر گردید حمله غلزایی ها را دفع نماید و به تاریخ 3 نوامبر به شهر رسید. این کار به الفنتون امکان بخشید گارنیزون بالاحصار را تقویت نماید.

شورشیان که شمار آنان بی وقفه از جمع شهریان و کشاورزان که از روستاها و دهکده های حومه کابل به شهر سرازیر می گردیدند، افزایش می یافت.

<sup>420</sup>. Papers relating to military operations in Afghanistan..., p. 9.

<sup>421</sup>. رشتیا، ص. 188.

به تاریخ 5 نوامبر انبارهای خواربار گارنیزون بریتانیا را که از سوی دسته های کوچک سپاهیان پاسداری می گردید، گرفتند. از دست دادن این انبارها گارنیزون انگلیس را با گرسنگی تهدید می کرد. چون در اردوگاه شیرپور تنها ذخایر دو روزه مواد خوراکی مانده بود. به گونه یی که آیر- یکی از افسران گارنیزون کابل نوشت «به محضی که آشکار گردید که گدام های سررشته داری که هستی ما به آن وابسته بود، از دست رفته است، ما چند بار تلاش ورزیدیم تا این گدام ها را دو باره به دست بیاوریم. مگر همه تلاش های ما بیهوده از کار برآمدند».<sup>422</sup>

انگلیسی ها که نیروی کافی برای سرکوب خیزش نداشتند، کوشیدند از راه هراس افگنی، تطمیع، توطئه ها، دسایس و ترفندها و با راه اندازی کشتار تخم نفاق را در میان شورشیان بیاشند؛ رهبران آنان را به سوی خود بکشاند و خطرناک ترین آنان را از سر راه بردارند.

جون کونولی- معاون مکناتن به تاریخ 5 نوامبر 1841 به موهن لال نوشت: «از سران قزلباش- شیرین خان و نائب شریف و همه رهبران شیعه خواهش نمایید تا در برابر شورشیان به پا خیزند. شما می توانید به شیرین خان یک لک (صد هزار) روپیه وعده بدهید هرگاه او شورشیان را بکشد و همه شیعیان را مسلح بسازد. به شیعیان امکان داده شود تا به خدمات خوبی را ارائه بدهند. به آنان توضیح بدهید که هرگاه سنی ها در شهر قدرت را بگیرند، بی درنگ به تاراج محله های آنان خواهند پرداخت. هرگونه پاداش ها را به آنان وعده بدهید. به سرانی که نسبت به ما حسن نظر دارند، پیشنهاد نمایید تا نمایندگان طرف اعتماد شان را نزد سفیر بفرستند و بکوشید در میان شورشیان درز بیندازند».<sup>423</sup>

با آن هم انگلیسی ها توانستند بخشی از سران افغانی را بخرند و به یاری آدمکشان اجیر دو تن از پویاترین رهبران جنبش- میر مسجدی [خان] و عبدالله خان کوهدامی<sup>424</sup> را بکشند. این کار جنبش را تضعیف نمود. جای رهبران کشته را رهبران نو گرفتند که آماده بودند مبارزه را با اشغالگران آمده از سرزمین های بیگانه ادامه بدهند.

به تاریخ 29 نوامبر 1841 شهزاده اکبر خان از بخارا به کابل رسید و به مبارزه با اشغالگران پیوست: محمد حکیم توره در این پیوند می نویسد: «مردم افغانستان آمدن او را به فال نیک گرفتند و از ته دل با تمام اعتقاد آغاز به خدمت به او نمودند».

سپاهیان درمانده و کوفته و روحیه باخته انگلیسی گارنیزون کابل در وضعی نبودند که دست به اقدامات پویا در برابر شورشیان بیازند. امیدواری یی هم به دست آوردن حمایت از بریگاد (تیپ) سیل و جنرال نات نبود. سیل با متحمل شدن تلفات بزرگ و با هراس از افتادن به دام محاصره غلزابیان، ناگزیر بود از گندمک به جلال آباد عقب بکشد.

تیپ مکلیرن که نات آن را از قندهار فرستاده بود، در راه کابل با مقاومت سخت افغان ها رو به رو گردیده، نتوانست حتا به غزنی برسد و ناچار دو باره به قندهار بازگشت. دسته وود بورن در سید آباد و هنگ گورکه کپهنگ که در چاریکار استقرار داشت، کاملاً از سوی شورشیان نابود گردیده بود. از این هنگ تنها دو افسر نجات یافته خود را به کابل رساندند. دیگران در روند ده روز از چهارم تا سیزدهم نوامبر از سوی کوهستانی ها کشته شدند.<sup>425</sup>

<sup>422</sup> V. Eyre, The military operations at Kabul, which ended in the retreat and destruction of the British army January 1842. With a journal of imprisonment in Afghanistan, 2 ed., London, 1843, p. 44.

<sup>423</sup> ا.ج. آر. گوپتا، زندگانی و تکاپوی موهن لال کشمیری، ص. 170.

<sup>424</sup> منظور از عبدالله خان اچکزایی است. این که چرا نویسنده او را کوهدامی خوانده است، روشن نیست. شاید اشتباه چاپی بوده باشد. گ.

<sup>425</sup> Papers relating to military operations in Afghanistan, presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty, London, 1843, p. 4, V. Eyre, The military operations at Kabul., p. 68-82.



سپاهیان به محاصره افتاده انگلیس در اردوگاه شیرپور آغاز به احساس نمودن کمبود شدید خوراک کردند. خدمه فرونشماری این اردوگاه ناگزیر شدند از گوشت جانورانی که از گرسنگی از پا در می آمدند، سد جو نمایند. سرمای سوزان زمستان فرارس وضع گارنیزون را از این هم بدتر نموده بود.

همه تلاش هایی مبنی بر شکستن محاصره شورشیان با ناکامی رو به رو گردیده بود. الفنتون و افسران ارشد یگانه راه نجات گارنیزون و در کل همه سپاهیان اشغالگر در افغانستان را در عقب نشینی آن ها به سوی هند می دیدند و هنگامی که افغان ها پیشنهاد نمودند گفتگوها را با حکومت اشغالگر در رابطه با گذاشتن همه سپاهیان بریتانیایی برای خروج آغاز نمایند، الفنتون از مکناتن خواست از این پیشنهاد بهره بگیرد: «ما سه هفته است که در محاصره بسر می بریم. خواربار در آستانه به ته کشیدن است. امیدی هم به اكمال آن با مواد تازه نیست. سپاهیان بسیار با تلفات ضعیف شده اند.

شمار بیماران و زخمیان با گذشت هر روز افزایش می یابد و بیشتر و بیشتر می شود. با توجه به دشواری دفاع از اردوگاه گسترده و نامناسب، نزدیک شدن زمستان و نیز با توجه به آن که راه های مواصلاتی ما قطع شده اند و امیدی هم نیست که نیروی تقویتی به ما برسد. هنگامی که سراسر کشور سلاح در دست در برابر ما به پا خاسته است، من ممکن نمی پندارم از مواضع کنونی بتوانیم در این کشور دفاع نماییم. از این رو، می پندارم که سفیر با بهره گیری از فرصت:

- 1- آغاز به گفتگوهایی خواهد نمود که برایش پیشنهاد شده است.
- 2- از این رو، بر آنم که سفیر از پیشنهاد آغاز مذاکرات که به او صورت گرفته است، بهره برداری خواهد کرد.<sup>426</sup>

مگر مکناتن از پیشبرد گفتگوها با افغان ها و خودداری ورزید و به شواری نظامی گارنیزون پیشنهاد نمود تا سپاهیان را به بالاحصار بیاورند. جایی که می بایستی در انتظار رسیدن نیروهای تقویتی از هند می بودند. الفنتون و ستاد او پیشنهاد زدند را به آن دلیل رد کردند که آمدن سپاهیان بریتانیایی از اردوگاه شیرپور به بالاحصار با دشواری های بسیاری رو به رو می باشد و افزون بر این، از تغییر جا، وضع پادگان بهتر نمی شود».<sup>427</sup>

به تاریخ 27 نوامبر مکناتن ناگزیر گردید گفتگوها را با افغان ها آغاز نماید که به خاطر گذاشتن آزاد سپاهیان بریتانیایی به هند خواستار اجرای شرایط زیر بودند: اعلام تسلیمی بی قید و شرط و تسلیم دادن همه سلاح ها، تسلیم دادن شاه شجاع و اعضای خانواده او.

انگلیسی ها این شرایط را پذیرفتنی نمی پنداشتند و این بود که گفتگوها برهم خوردند.

با این هم، وضع ابتر و زار گارنیزون کابل آن ها را ناگزیر ساخت به تاریخ 11 دسامبر گفتگوها را از سر گیرند. مکناتن به افغان ها پیش نویس سازشنامه تدوین شده از جانب بریتانیایی را پیشکش کرد:

ت- سپاهیان انگلیسی کشور را ترک می گویند و به هند باز می گردند؛ سرداران افغانی می بایستی امنیت حرکت سپاهیان انگلیسی را تضمین نمایند.

ث- سرداران تعهد می سپارند در ازای پرداخت پول به سپاهیان بریتانیایی خوار بار، علوفه و وسایط باربری (چارپایان) در سراسر مسیر بازگشت آن ها به هند برسانند.

پ- هوادارن شاه شجاع مورد عفو و بخشایش قرار گیرند و به او حق گزینش داده شود: که یا در افغانستان بماند و یا با سپاهیان انگلیسی به هند باز گردد.

هرگاه شجاع آرزومند این باشد که در میهن بماند، برای اعاشه و اباته او باید سالانه مبلغی نه کمتر از صد هزار روپیه پرداخت گردد.

ث- دوست محمد و اعضای خانواده او همراه با افغان هایی که در هند بسر می برند، به افغانستان باز می گردند.

<sup>426</sup> V. Eyre, The military operations at Kabul..., p. 123.

<sup>427</sup> H. R. Gupta, Life and work of Mohan Lal Kashmiri..., p. 123.

ج- افغان ها نباید با کدامین کشور خارجی بدون موافقت دولت انگلیس که متعهد می گردد در صورت لزوم به افغان ها کمک همه جانبه بی ارائه دهد، به گفتگو بپردازند.  
چ- برای تضمین تحقق قرار داد، دو طرف به مبادله اسیران می پردازند.<sup>428</sup>

سرداران افغانی بدون آن که چیزی بگویند، همه شرایط پیش نویس انگلیس را پذیرفتند. حرکت گارنیزون انگلیس باید پس از سه روز آغاز می گردید.

انگلیسی ها شهر (بالاحصار) و پاسگاه های میان آن و اردوگاه شیرپور را پاک کردند. فرماندهان پادگان های جلال آباد، غزنه و قندهار دستور گرفتند سپاهیان خود را به هند ببرند. مگر همه این ها صرف مانور بودند. سپاهیان بریتانیایی از جلال آباد و قندهار نبرآمدند و این گونه شرایط عقد قرار داد را عملی نمودند.

افغان ها که باور نداشتند که انگلیسی ها در آینده به قرار داد پشت پا نزنند و تلاش خواهند کرد پادگان های کابل و جلال آباد را با سپاهیان بریتانیایی که از هند به کمک آن ها به راه افتاده اند، متحد بگردانند؛ از الفنستن و مکناتن خلع سلاح قسمی گارنیزون کابل را خواستند.

مکناتن در اندیشه عملی کردن شرایط موافقت نامه نبود و می کوشید صرف در کابل تا رسیدن نیروهای تقویتی از هند سرپا بیستند. روی این منظور کوشید در میان سران افغان درز بیندازد و با نفوذترین آن ها و در گام نخست اکبر خان را را بخرد. مگر اکبر که شورشیان در سیمای او رهبر مردانه و ناخریدنی را می دیدند، تصمیم گرفت مکناتن را دستگیر نماید و از رو این موافقت نمود با او دیدار نماید. او به آگاهی مکناتن رسانید که آماده است پنهانی با او گفتگو نماید و پیشنهادهای زیر را به او پیش کرد:

- 4- او تعهد می سپارد به انگلیسی ها کمک نماید تا شورشیان را از هم بپاشاند و با نفوذترین رهبر شان- امین الله خان [لوگری] را دستگیر نماید.
- 5- انگلیسی ها تا بهار سال آینده در افغانستان می مانند.
- 6- انگلیسی ها تعهد می سپارند به عنوان پادشاه به او سه لک (سه صد هزار) روپیه بدهند و همزمان با آن، او را به عنوان وزیر شاه شجاع بگمارند.<sup>429</sup>

اکبر موفق شد پلان خود را پیاده نماید و به تاریخ 23 دسامبر همراه آدم های خود با مکناتن و سه افسر که او را همراهی می کردند، دیدار کرد. مکناتن و کپتان تریور که مقاومت نمودند، کشته شدند. اکبر مکناتن را خود در برابر چشمان دسته انگلیسی بی که چند ده متر دورتر از محل دیدارگاه ایستاده بودند، با تفنگچه زد. به گونه بی که آیر نشاندگی کرده است، «هیچ تویی روی آن ها آتش نگشود و هیچ سربازی از جای خود تکان نخورد».<sup>430</sup>

ناش- افسر دیگر انگلیسی نوشت: «تاریخ باید خاطر نشان بسازد که جنرال بریتانیایی که در راس یک ارتش پنج هزار نفری قرار داشت، در یک کشور وحشی اجازه داد که سفیر انگلیس را تقریباً در حضور خود او بکشند و هیچ گامی برای آن که زندگی او را نجات بدهد، نبرداشت و هرگاه این کار دیگر دیر می بود، به خاطر کشته شدن او انتقام می گرفت».<sup>431</sup>

### عقب نشینی و نابودی گارنیزون انگلیسی کابل:

پس از کشته شدن مکناتن، شورشیان قرار داد قبلی را فسخ کردند. مطابق شرایط قرار داد نو که به تاریخ یکم جوزا 1842 به امضاء رسید، انگلیسی ها با دادن تقریباً همه توپخانه، بخشی از خزانه ارتش به میزان 14.5 لک روپیه و با به اسارت گذاشتن بیماران، زخمی ها و چند افسر با همسرانشان و پول های شان، به تاریخ 6 جنوری 1842 آغاز به عقب نشینی به سوی جلال آباد نمودند.

<sup>428</sup>. J. H. Stocqueler, Memorials of Afghanistan..., p. 91, 92.

<sup>429</sup> جان کنی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد دوم، ص. 180

<sup>430</sup>. V. Eyre, The military operations at Kabul...

<sup>431</sup>. Ch. Nash, History of the war in Afghanistan..., p. 310.

ستون انگلیس متشکل از 4/5 هزار سرباز و افسر با نه دستگاه توپ و 12 هزار خدمه (بدون احتساب زنان و کودکان) از کابل به راه افتاد.<sup>432</sup> ستون در سه گروه به راه افتاده بود- آوانگارد (پیشاهنگ)، نیروهای اصلی و اریرگارد (ساقه). مگر در راه نظم حرکت برهم خورد. دسته های کوچک با بار و بنه به هم آمیختند. این امر به چریک های افغان امکان داد بخشی از بار و بنه و دو توپ را بگیرند.

در روستای بگرام [بگرامی-گ] انگلیسی ها که از راهپیمایی دور و دراز، خسته و مانده شده بودند و نیمه گرسنه بودند، نخستین کتل بزرگ را از میان راه های یخبندان پشت سر گذاشتند. روز دیگر، صدها جسد یخزده را بر جا گذاشتند. لیدی سیل که در کاروان حضور داشت، نوشت که روز هفتم نوامبر «هفت و نیم بامداد، دسته پیشاهنگ بدون دریافت دستور، آغاز به حرکت کرد، بدون زیگنال ..... همه تلاش داشتند پیش بروند.

در میان آن ها شمار بسیاری از «سپاهیان» بودند... هرگاه از آنان پرسیده می شد چرا آن ها همه با دسته های خودشان نیستند، در پاسخ یکی لنگیدن پاهای خود را دلیل می آورد، دیگری می گفت که نتوانسته است هنگ خود را پیدا نماید، سومی هم می گفت که تفنگ موشکت خود را گم کرده است.

فشرده این که به دامن هر بهانه بی دست می بردند تا از دسته خود جدا باشند...<sup>433</sup>

شورشیان به گونه مصنوعی با کاربرد شیوه های جنگ پارتیزانی به ستون عقبی (اریرگارد) انگلیسی می تاختند؛ نیروهای اصلی را پریشان می ساختند، بار و بنه را می ربودند و کسانی را که از ستون عقب مانده بودند، می کشتند.

دیگر در روز دوم عقب نشینی، همه افراد اریرگارد (ساقه) کشته شده بودند.

در کتل ها سپاهیان هندی که بخش بزرگ دسته را می ساختند خسته، درمانده و گرسنه که به سرما و یخبندان عادت نداشتند، برای این که حد اقل برای یک دقیقه هم که شده، خود را گرم بسازند، «کلاه ها، اشیای شخصی و جامه های خود را در می دادند».<sup>434</sup>

شمار کشته شدگان از سرما، گرسنگی و گلوله های افغان ها، .... با فرا رسیدن هرکتل بیشتر و بیشتر می شد. انگلیسی ها به ویژه تلفات بزرگی را به تاریخ هشتم جنوری هنگام گذشتن از دره خوردکابل دیدند- جایی که غلزیان با آتشباری خشونت آمیزی به «پیشواز» ستون انگلیسی شتافتند و نزدیک به سه هزار نفر را کشتند. این شگفتی برانگیز هم نبود. چون افغان ها مواضع بسیار استواری داشتند و بسیار خوب با تفنگ های نشان زن شان آتشباری می کردند.

آیر نوشت: «سربازان پیاده ما چه اروپایی ها و چه سپاهی های هندی می توانند درس سودمندی از افغان ها در کاربرد جنگ افزارهای آتشبار بگیرند. آن ها همیشه بدون شتاب هدف را نشانی می گیرند و بسیار کم تیرهای شان به خطا می رود. این در حالی است که سربازان ما کورکورانه آتشباری می کنند. بدون این که کسی را نشان بگیرند».<sup>435</sup>

الفنتون چند بار کوشید دسته را از نابودی محتوم از راه گفتگوها با اکبرخان و دیگر سران شورشیان نجات بخشد. مگر حتا سرشناس ترین رهبران افغانی هم نمی توانستند خلاف اراده مردمی که برای مبارزه بی رحمانه با برده سازان بیگانه به پا خاسته بودند، به انگلیسی ها امنیت عبور به هند را تضمین نمایند.

آیر می نویسد: «روزی تنی چند از پیروان اکبر خان پیش رفتند و با گرمجوشی به مساعی برای پایان دادن به آتشباری ها (روی دسته های انگلیسی)، ادامه دادند، مگر نتوانستند جلو غلزیایی ها را که بیخی جدی تصمیم گرفته بودند که هیچ کسی نباید مزاحم شکار آن ها گردد، بگیرند».

<sup>432</sup> . V. Eyre, The military operations at Kabul..., p. 196.

<sup>433</sup> . Lady Sale, A journal of the disasters in Afghanistan..., vol. II, p. 10, 11.

<sup>434</sup> . همان جا، ص. 14.

<sup>435</sup> . V. Eyre, The military operations at Kabul..., p. 66.

اکبر به خواهش انگلیسی ها برای گرفتن جلو غلزیایی ها پاسخ داد که «او نمی تواند جلو غلزیایی ها را که تا این اندازه تحریک شده اند که حتا به رهبران خود گوش فرا نمی دهند، بگیرد».<sup>436</sup>

شمار بسیاری از سربازان انگلیسی که نمی توانستند دشواری های این راهپیمایی را تحمل نمایند، از ترس نابودی از دست پارتیزان های افغانی پا به گریز می گذاشتند. عقب نشینی پس از گذشتن از دره خورد کابل، به گریز سراسیمه وار مبدل گردید. به تاریخ 11 جنوری دسته به دره تیزین رسید و بیش از 12 هزار نفر، 8 توپ از 9 توپ و همه بار و بانه خود را از دست داد.<sup>437</sup>

الفنستن برای آخرین بار کوشید دسته های زنده مانده را نجات دهد. او خود به گفتگو با اکبرخان آمد. اکبر خان بر آن سنجش داشت که خواهد توانست با افزایش دادن به شمار گروگانان انگلیسی نه تنها نیروها را از جلال آباد و دیگر جاها برون بکشد، بل نیز امنیت دوست محمد خان و اعضای خانواده اش در هند را تامین نماید. این بود که الفنستن و دو افسر ارشد دیگری را گه با او آمده بودند، بازداشت کرد.

پس از به اسارت رفتن الفنستون، فرماندهی دسته های انگلیسی را که کنون دیگر متشکل بر 200 سرباز و افسر و 1500 نفر خدمه بودند، جنرال انکتیل به دست گرفت. ستون شامگاه 12 جنوری از جگدک به سوی گندمک راهی شد. مگر افغان ها با انداختن آن ها به دام در ستیغ کتل جگدک، بخش بزرگی از این دسته را نابود کردند. تا گندمک تنها 45 سرباز و 25 افسر و نزدیک به 300 تن از خدمه توانستند برسند. مگر این گروه هم با برآمدن از گندمک از سوی شورشیان محاصره شده، به استثنای یک نفر یکسر نابود شدند.

«به تاریخ 13 جنوری 1842 کشیکچیان و پاسبانان در برج های دژ جلال آباد (در نزدیکی شاه جهان پور) آدمی نیمجانی را دیدند در یونوفرم انگلیسی که روی اسب افتاده بود. اسب هم رمقی در بدن نداشت. هم سوار و هم اسب هر دو به شدت زخمی بودند... و این داکتر برآیدن بود. او از گرسنگی در حال نزع بود».<sup>438</sup>

حکومت هند بریتانیایی یک تیپ را به فرماندهی ویلد برای یاری سپاهیان خود در افغانستان گسیل داشت. همزمان با آن، انگلیسی ها برای دریافت کمک به مهاراجه شیر سینگ- فرمانروای سیک رو آوردند که به رغم داشتن نظر خصمانه به انگلیسی ها، به گورنر پیشاور- آویتایل<sup>439</sup> (ایتالیایی) [که در خدمت او بود-گ.] دستور داد تا به حکومت هند بریتانیایی کمک نماید.<sup>440</sup>

تیپ ویلد که برای تقویت گارنیزون محاصره شده جلال آباد فرستاده شده بود، در ماه دسامبر 1841 به پیشاور رسید. مگر خدمه هندی در جلال آباد از همراهی بیشتر این تیپ خودداری ورزیدند. دسته سیک ها که به دسترس ویلد گذاشته شده بودند، نیز خصومت خود با انگلیسی ها را پنهان نمی کردند.

اوکلند به کمیته زیرزمینی کمپانی هند شرقی نوشت «سپاهیان کمکی مسلمان در پیشاور آشکارا خودداری ورزیدند از اردوگاه برآیند و پیش توپ های خود کشیکچیان را برای این که آن ها را از ایشان نگیرند، گماشتند. به آن ها پاداش های پولی پیشنهاد گردید. مگر این کار نتیجه نداد. آن ها موافقت ننمودند که حتا تا جمرود بروند».

<sup>436</sup> همان جا، ص. 219.

<sup>437</sup> Ch. Nash, History of the war in Afghanistan., p. 325.

<sup>438</sup> ک. مارکس، یادداشت های کروئولوژیک در باره تاریخ هند، ص. ص. 140-141

<sup>439</sup> او در میان مردم به ابوطیله شهرت داشت-گ.

<sup>440</sup> جان کئی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد سوم، ص. 35.

پس از درگذشت رنجیت سینگ، پسر بزرگ او مهاراجه کرخ سینگ حکومت را در پنجاب گرفت که آرزومند به دست آوردن حمایت انگلیسی ها بود در مبتززه با دیگر مدعیان تاج و تخت. او به سپاهیان بریتانیایی اجازه داد تا به قلمروش بیابند. مگر پس از چندی کشته شد. جانشین او- شیرسینگ پسر دوم رنجیت سینگ با آن نسبت به انگلیسی ها نظر خصمانه داشت، و حتا پنهانی به تهاجم در برابر آن ها آمادگی می گرفت، با این هم، نه تنها نتوانست تصمیم به نقاضا از آن ها برای برون برد سپاهیان شان از پنجاب بگیرد، بل در آینده حتا به ویلد و پالک با دادن سپاهیان خود به آن ها کمک هم کرد.

شیر سینگ بر آن سنجش داشت که انگلیسی ها در ازای کمکی که او به آن ها کرده، جلال آباد را برایش خواهند داد.

روزنامه تایمز ناگزیر بود به برخورد خصمانه سربازان سیک در قبال اشغالگران انگلیسی اعتراف نماید. این روزنامه نوشت: «دسته های سیک طرف ما نیستند و کشور برای انگلیسی ها حتا در نزدیکی اردوگاه های نظامی بزرگ امن نیست. بسیار تردید برانگیز است که سپاهیان سیکی در جمرد مواضع خود را رها کنند. حتا پس از آن که از سوی حکومت ما مبلغ گزافی به آن ها داده شد. چون ارتش سیک در خدمت منافع ما نیست».<sup>441</sup>

تنها به تاریخ 15 جنوری 1842 دو هنگ از تیپ ویلد توانستند از پیشاور به راه بیفتند و دژ علی مسجد را در گذرگاه خیبر بگیرند. مگر به زودی از سوی شورشیان به محاصره گرفته شدند و آغاز به احساس نمودن کمبود شدید خواربار و آب نمودند. تلاش های ویلد با دوهنگ و دسته دیگر سیک ها مبنی بر کمک به گارنیزون این دژ به موفقیت نینجامید. این بود که دسته با تقبل تلفات سنگین به سوی سُنلج عقب زده شد. گارنیزون انگلیسی علی مسجد که حمایت به دست نیاورده بود، نیز ناگزیر گردید به تاریخ 24 جنوری دژ را رها کرده و با دادن تلفات بزرگ انسانی و ساز و برگ به سُنلج برود. تیپ ویلد که در برخوردها با افغان ها شکست یافته بود، وظیفه یی را که در برابر آن گذاشته شده بود، نتوانست انجام دهد و به پیشاور عقب نشست.

حکومت هند بریتانیایی برای یاری رساندن به گارنیزون های بریتانیایی مانده در افغانستان، شتابان تیپ پالک را به جلال آباد و دسته انگلند را به قندهار گسیل داشت. به جنرال پالک دستور داده شد تا با سپاهیان خود به بریگاد ویلد در پیشاور بپیوندد و به سوی جلال آباد به پیشروی پردازد. مگر پالک با رسیدن در اوایل فبروری به پیشاور دید که بیش از 1800 نفر از این بریگاد در بیمارستان بستری اند و دیگران بی روحیه و از نبرد با افغان ها سر باز می زنند.

در چنین اوضاعی، جنرال نمی توانست به سپاهیان جنرال سیل که به تاریخ 13 نوامبر 1841 با رسیدن به جلال آباد با دادن تلفات چشمگیر انسانی و ساز و برگ از سوی افغان ها به محاصره افتاده بودند، کمک نماید.

به هر رو، انگلیسی ها پس از برونبری سپاهیان از افغانستان، دوست محمد را رها کردند تا به میهن باز گردد. او در سال های پادشاهی دوره دوم خود (1843-1863) حاکمیت خود را بر کابل، قندهار هرات و دیگر نواحی پخش کرد و در واقع یکپارچه سازی سردارنشین های فروپاشیده افغانی را به پایان رسانید.

جنرال سیل با به دست آوردن دستور از پاتنجر و الفنستون مبنی بر بازگشت به هند و با تحمل دشواری های جدی از نگاه خواربار، آماده بود گفتگوها را با افغان ها در باره بازگشت آزاد به پیشاور آغاز نماید. مگر پیک داکتر برابین در باره کشته شدن نیروهای ستون کابل و رسیدن کاروانی با ذخایر سه ماهه خواربار از پیشاور، او را برانگیخت تا به دفاع از جلال آباد ادامه بدهد.

دسته او توانست با ترفندهای پیروزمندانه به تاریخ های 16 نوامبر و 1 دسامبر 1841 شورشیانی را که به شهر یورش آورده بودند، پس بزند. به تاریخ 7 اپریل 1842 او توانست حتا سپاهیان شش هزاری اکبر خان را که به جلال آباد یورش آورده بودند، شکست بدهد.<sup>442</sup>

در اواخر دسامبر، یگان های افغانی زیر فرماندهی انگلیسی ها مستقر در وادی هیرمند، سر به شورش برداشتند. آن ها با کشتن افسران خود به دسته عطاء محمد- نماینده کابل که برای شوراندن باشندگان برای جنگ مقدس در برابر بیگانگان به نواحی قندهار آمده بود، پیوستند.

جنرال نات- فرمانده پادگان بریتانیایی قندهار با به دست آوردن پیک رسیدن دسته پنج هزار نفری افغان ها به فرماندهی عطاء محمد، به پیشواز دشمن شتافت. انگلیسی ها به تاریخ 12 جنوری در 9 کیلومتری قندهار در نزدیکی روستای قلعه گوک پس از نبرد سنگینی توانستند سپاهیان عطاء محمد را در هم بکوبند.

<sup>441</sup> .تایمز، 1842/9/5.

<sup>442</sup> . Papers relating to military operation in Afghanistan..., p. 264, 265.

انگلیسی ها با هراس از خیزش در حومه قندهار، همه باشندگان آن را [از شهر] بیرون راندند. سپاهیان انگلیسی به فرماندهی نات به دلیل این شگرد پیشگیرانه، به تاریخ دهم مارچ توانستند یورش افغان هایی را که به شهر قندهار یورش آورده بودند، پس بزنند.

در ناحیه غزنی، اقدامات افغان ها به پیمانہ چشمگیری پیروزمندانه بود: به تاریخ هفتم مارچ نیروهای گارنیزون بریتانیایی نتوانستند محاصره را برتابند و تسلیم شدند و به استثنای فرمانده پادگان- پالمر و هفت افسر که به اسارت گرفته شدند، تقریباً بیخی سر به نیست شدند.<sup>443</sup>

نابودی سپاهیان انگلیسی در غزنی، در پی فاجعه بی که دسته الفنتون با آن رو به رو گردیده بود، فرماندهی بریتانیا را وادار گردانید پالک را در رها ساختن جلال آباد شتاب دهند. در اوایل اپریل یگان های پالک که در هنگام حضور در پیشاور به استراحت پرداخته بودند و به پیمانہ چشمگیری به خاطر رسیدن نیروهای تقویتی از فیروزپور به توان خود افزوده بودند، به سوی جلال آباد به راه افتادند.

[در این میان] مساعی اکبرخان برای سازماندهی دفاع از گذرگاه خیبر و تلاش های مبنی بر متحد گرداندن نیروهای افغان برای یورش قاطعانه به جلال آباد به ناکامی انجامید. در یکی از گزارش های حکومت هند بریتانیایی آمده بود- «جلال آباد با تهدید محمد اکبر خان رو به رو بود. مگر او در وضعی نبود که [بتواند] نیروهای کافی بی را برای حمله جدی گردآوری نماید. تلاش های او مبنی بر برانگیختن سران بومی و قبایل در برابر ما موفقیت چندانی نداشتند. او همچنین نتوانسته بود پشتیبانی مالک های خیبر را به دست بیاورد. آن ها به او اجازه ندادند دژ علی مسجد را در گذرگاه بگیرد.»<sup>444</sup>

دلیل این ناکامی ها تا جایی آن بود که سران قبایل افغانی باشنده گذرگاه خیبر، مدت ها پیش از تهاجم پالک، از سوی انگلیسی ها خرید شده بودند. از این رو، نیروهای پالک تقریباً بی آن که با مقاومتی رو به رو گردند، علی مسجد را گرفتند، از گذرگاه خیبر گذشتند و به تاریخ 17 اپریل به جلال آباد رسیدند.

وضع بریگاد انگلند گسیل شده از سند به کمک نات در قندهار به گونه دیگری بود. به تاریخ 28 مارچ هنگام تلاش برای گذشتن از کتل کواژک این تیپ متحمل تلفات بزرگی گردید- هم انسانی و هم از ناحیه ساز و برگ و این بود که ناگزیر به عقب نشینی به کوپته گردید. این تیپ پس از یک ماه با حمایت سپاهیان نات توانست از این کتل بگذرد و به تاریخ 9 ماه می به قندهار برسد.

هنوز دسته های رسیده از هند به پادگان های جلال آباد و قندهار درست جا نگرفته بودند که نات و پالک از گورنر جنرال نو هند- ائلن بورو دستورهایی دریافت داشتند تا افغانستان را ترک بگویند. مطابق این دستور، نات باید با ویران کردن دژهای قلات غلزی و قندهار از راه کوپته به ... و پالک با آزادسازی اسیران انگلیسی از راه پیشاور به هند باز می گردیدند. گفتگوهای پالک با اکبر خان و دیگر رهبران افغانی به خاطر آزادسازی اسیران دستاوردی به همراه نداشتند چون افغان ها در ازای آزادسازی اسیران دو لک روپیه می خواستند. این بود که جنرال پالک پیشنهاد آن ها را بیخی رد کرد.<sup>445</sup>

به تاریخ 19 ماه می، نات تیپ وایمر را به قلات غلزی فرستاد که با رهاسازی گارنیزون به محاصره افتاده بریتانیایی و ویران کردن شهر به قندهار بازگشت.

### خانه جنگی های سران افغانی:

هنوز بیرون بری سپاهیان بریتانیایی از افغانستان در دست تدارک بود که لرد ائلن بورو (که به جای اوکلند گماشته شده بود) زیر فشار حلفات ارتجاعی انگلیسی که خواستار به سزا رسانیدن بی رحمانه «افغان های پیمان شکن» بودند، دستور العمل های دیگری به نات و پالک فرستاد که به گونه ویژه بی دستور برونبوری را تاویل می نمود.

<sup>443</sup> همان جا، ص. 183 و 263.

<sup>444</sup> همان جا، 146.

<sup>445</sup> Papers relating to military operation in Afghanistan..., p. 225, 259.



گورنر جنرال هند در نامه تاریخی 4 جولای 1842 به نات نوشت: «هرگاه شما بتوانید هنگام بازگشت، غزنی و کابل را بگیرید، می توانید هرگونه که بایسته ببندارید، رفتار نمایید».<sup>446</sup>

به پالک دستور داده شده بود در صورت پیشروی نات در مسیر غزنی- کابل- پیشاور، با گسیل سپاهیان از جلال آباد به کابل، با او همکاری نماید و سپس با پیوستن به ستون نات، به هند باز گردند، که در عمل، این کار دادن دستور به انجام عملیات سرکوبگرانه بود.

اوضاع در افغانستان زمینه را برای پیشبرد عملیات سپاهیان انگلیسی فراهم می گردانید. شورشیان نتوانسته بودند در برابر آن ها ارتش سازمان یافته و هماهنگی را بیاریند. سران آن ها به جای روی دست گرفتن تدبیرهایی برای از میان بردن پادگان های انگلیسی در قلات غزایی، جلال آباد و قندهار و جلوگیری از رسیدن نیروهای تقویتی برای آن ها از هند و نیز متحد ساختن نیروهای خود برای سازماندهی مقاومت؛ در مبارزه بر سر قدرت دست به گریبان بودند.

در آغاز، این کشاکش میان دو گروه فئودالی در گرفت- بارکزیایی ها به رهبری محمد زمان خان و حریفان شان- پوپلزایی ها، غلزایی ها و دیگران که پس از عقب نشینی دسته الفنتون از کابل، به شاه شجاع پیوسته بودند.

به تاریخ 30 جنوری 1842 هر دو گروه سازشنامه یی را میان خود به امضاء رساندند که مطابق آن شاه شجاع که از آغاز شورش کابل با سپاهیان اجیر پنج هزار نفری (متشکل از سیک ها و گورکه ها) در بالاحصار خزیده و پناه گرفته بود، به عنوان شاه می ماند و محمد زمان خان که در هنگام شورش اعلام پادشاهی نموده بود- کرسی وزارت را می گرفت. امین الله [خان لوگری-گ.] - یکی از سرشناس ترین سران افغانی که نقش به سزایی را در آشتی دادن گروه های رنگارنگ بازی کرده بود، به عنوان نایب (معاون وزیر) گماشته شد.<sup>447</sup>

آشتی دهی جوانب از ترس نیرومند شدن روز افزون اکبرخان که با مشارکت پویای خود در مبارزه با اشغالگران بریتانیایی محبوبیت گسترده یی در میان باشندگان به دست آورده بود، بر می خاست. سران افغانی ترجیح می دادند در راس قدرت شاه کودن و بی هرزه یی را که در عمل بیرون از دژ بالاحصار نفوذی نداشت، ببینند تا اکبر خان پویا و پرشور را. افزون بر این، به رسمیت شناختن شاه شجاع که در خزانه او پول و زر و جواهر فراوان انباشته بود، در برابر سران و خان های حریص و آزمند افغان دورنمای زراندوزی شخصی را می گشود.

سران فئودالی با پیوستن به شاه شجاع، همچنین امیدوار بودند خود را در برابر انگلیسی ها به خاطر نابودی ارتش الفنتون مصون و ایمن بدانند. مگر مصالحه دیری نپایید. بارکزیایی ها که امیدهای خود را برای بازپسگیری قدرت خاندان خود از دست نداده بودند، می کوشیدند شاه را از بالاحصار به بهانه یی بیرون بکشند تا بتوانند به حساب او برسند و او را سر به نیست کنند.

موهن لال که در آن هنگام در کابل بسر می برد، نشاندهی می کند که «هرگاه شجاع از بالاحصار برآید، یا کشته و یا نابینا ساخته خواهد شد».<sup>448</sup>

بارکزیایی ها برای این که خود را مبارزان منافع راستین میهن نشان بدهند، مگر در واقع می کوشیدند از احساسات میهن دوستانه خلق برای منافع آزمندان خویس بهره بگیرند، خواستار اعلام جهاد [از سوی شجاع] با انگلیسی ها و لشکرکشی به سوی جلال آباد بودند که او می بایستی در راس نیروهای متحده افغانی قرار می گرفت.

شاه شجاع به هیچ یک از گروه های فئودالی اعتماد نداشت و «دادگرانه» از آن هراس داشت که شیادان افغانی (که موفق شده بودند از او پول هنگفت را به دست بیاورند) در فرصت مساعد او را نکشند. او با اعلام جهاد در برابر انگلیسی ها زیر فشار توده های مردمی، خود می کوشید به بهانه های گوناگون و رنگارنگ، با فریب از

<sup>446</sup> همان جا، ص. 328.

<sup>447</sup> H. R. Gupta, Life and work of Mohan Lal Kashmiri..., p. 202.

<sup>448</sup> همان جا، ص. 206.

بالاحصار نبرآید و حتا به سران بارکزیایی هرگاه آن ها او را وادار به لشکرکشی به سوی جلال آباد ن سازند، سه لک روپیه پردازد.»<sup>449</sup>

او با نشستن به برج عاج دژ بالاحصار، چشم به راه رسیدن کمک انگلیسی ها که پنهانی با آن ها سرگرم نامه نویسی بود و به آن سنجش داشت. مگر بی آن چنین کمکی به او برسد، ناگزیر گردید به لشکرکشی به سوی جلال آباد موافقت نماید. آن هم در حالی که سرشناسان بارکزیایی با آگاهی از تمایلات توده های ملی و با برنامه ریزی برای گرفتن قدرت نه تنها از رسیدن به تفاهم با شاه شجاع خود داری ورزیدند، بل به تاریخ 3 اپریل آشکارا به او اعلام داشتند که «هرگاه آغاز به یورش به جلال آباد ننماید، به او همچون یک متحد سرسپرده انگلیسی ها خواهند نگرست.»<sup>450</sup>

به تاریخ 5 اپریل شاه شجاع با گروه کوچکی از پاسبانان مسلح خود از بالاحصار به سوی اردوگاه لشکریان افغانی رهسپار گردید. پسر محمد زمان- شجاع الدوله با گروهی از هواداران خود بر سر او ریختند و پاسبانان و خود او را کشتند. پس از کشته شدن شاه شجاع، بار دیگر مبارزه میان گروه های فنودالی از سر درگرفت. امین الله [خان لوگری] که از سوی پوپلزاییان پشتیانی می شد و دیگر سران درانی، به تاریخ 19 اپریل فتح جنگ- پسر دوم نابخرد شاه شجاع را به پادشاهی بر افراشت. مگر «بارکزیایی ها از به رسمیت شناختن او سر باز زدند و نواب محمد زمان را پادشاه خواندند.»<sup>451</sup>

به تاریخ یکم ماه می، میان گروه های مخاصم درگیری رخ داد که در نتیجه آن هواداران محمد زمان خان چیرگی یافتند. این بود که امین الله خان به بالاحصار پناه برد.

در این هنگام، اکبر خان که در ناحیه جلال آباد سرگرم گفتگوها با جنرال پالک در باره شرایط برونبری سپاهیان انگلیسی از افغانستان و رهایی دوست محمد خان از اسارت بود، با آگاهی یابی از رویدادهای کابل، بی درنگ به پایتخت آمد. او در اندیشه دستیابی به ذخایر نظامی بالاحصار، آشتی دادن گروه های فنودالی و متحد ساختن افغان ها برای مبارزه با انگلیسی ها بود.<sup>452</sup>

اکبر خان با همدست ساختن امین الله خان لوگری با خود کوشید فتح جنگ را متقاعد سازد تا او را به بالاحصار راه بدهد. مگر فتح جنگ با ترس از دچار شدن به سرنوشت شاه شجاع، از برآوردن خواهش اکبر خودداری ورزید و اکبر ناگزیر گردید به بالاحصار یورش ببرد. او با گرفتن بالاحصار برای این که حسادت لگام گسیخته سران افغانی را برنیگزد، فتح جنگ را (چونان یک شاه دست نشانده خویش) بر تخت ماند و خود را وزیر او ساخت.

بازگشت وزیر اکبر خان، واکنش سخت محمد زمان خان را برانگیخته بود. این بود که به تاریخ 2 جولای میان آن دو نبردی [سهمگین-گ] درگرفت که با پیروزی اکبرخان به پایان رسید. مگر وزیر اکبر خان در وضعی نبود که بتواند از پس جدایی خواهی دیگر سران افغانی که بسیاری از آن از سوی انگلیسی ها و نیز به دلیل تنفری که از بارکزیایی ها داشتند و به همین دلیل با دشمنان پنهانی سرگرم نامه نویسی بودند و شورش آشکاری را برپا داشته بودند، بر آید.

### اکسپدیسسیون سرکوبگرانه پالک و نات:

در این وضع، سازماندهی مقاومت نیرومند در برابر دسته های پالک و نات که در ماه اگست 1842 به سوی کابل به راه افتاده بودند، ناممکن بود. ستون پالک که متشکل از دو لشکر، و دسته سیک ها که مشتمل بر 8 هزار سرباز و افسر بودند، به تاریخ 20 اگست از جلال آباد برآمدند و با درهم کوبیدن مقاومت دسته های کوچک افغانی بر سر راه، به تاریخ 8 سپتامبر به کتل جگدک رسيدند و به محاصره غلزایی ها افتادند.<sup>453</sup>

<sup>449</sup> فیض محمد کاتب، *سراج التواریخ*، ص. 180 و نیز

H. R. Gupta, *Life and work of Mohan Lal Kashmiri...*, p. 206.

<sup>450</sup> همان جا، 207.

<sup>451</sup> همان جا، 208.

<sup>452</sup> همان جا، ص. 225.

<sup>453</sup> Ch. Nash, *History of the war in Afghanistan...*, p. 364.

انگلیسی ها به کمک توپخانه و نیز یورش های تفنگداران توانستند افغانی ها را از مواضع شان برانند و وادار به عقب نشینی بسازند.

اکبر خان و دیگر رهبران افغان ها کوشیدند گفتگوها با پالک را از سر بگیرند و امیدوار بودند بتوانند جلو پیشروی ارتش انگلیس به سوی کابل را بگیرند. مگر پالک از پرداختن به گفتگوها سرباز زد و با سپاهیان خود به سوی دره تیزین- جایی که اکبر با دسته سیزده هزار نفری خود تمرکز یافته بود، پیشروی کرد. افغان ها نتوانستند به رغم برخورداری از داشتن مواضع مستحکم و پیکار مردانه در برابر سپاهیان بسیار خوب مسلح و با نظم انگلیسی ها بیستند و در هم کوبیده شدند. اکبر با دسته کوچکتر به دره پیشین عقب نشینی کرد.

پس از نبردها در تیزین دره، دسته پالک بی آن که با کدامین مقاومتی برخورد، به کابل رسید و به تاریخ 16 سپتامبر وارد شهر گردید.

جنرال نات به تاریخ 9 سپتامبر دژ قندهار را ویران ساخت و در راس دسته هفت هزار نفری روانه کابل گردید. بخشی از سپاهیان او به فرماندهی انگلند که وظیفه اسکورت بار و بانه لشکر بیماران و زخمیان را به دوش داشتند، از مسیر قندهار-کوئته راهی هند گردیدند.

ستون نات تقریباً بدون برخورد با کدام مانعی از راه قلات غلزاری به مقر رسید. مگر به تاریخ 28 اگست هنگامی که ستون از مقر برآمد، افغان ها بر اریرگارد (ساقه یا ستون عقبی) لشکر او تاختند و زیان سنگینی به آن رساندند.

به تاریخ 30 اگست افغان ها به فرماندهی شمس الدین- والی غزنی بار دیگر به سپاهیان نات یورش بردند. مگر این بار انگلیسی ها توانستند (هرچند هم به بهای تلفات بزرگی) حمله را عقب بزنند.

نات بدون آن که به افغان ها مجال بدهد که دو باره به بازآرایی نیروهای خود در برابر او پردازند، به سوی غزنی رفت و آن را گرفت. به تاریخ 9 سپتامبر لشکر نات غزنی را با گرفتن دروازه های سومنات و آتش زدن به ساختمان های اصلی شهر و ویران گردانیدن کاملاً بالا حصار غزنی و کاویدن زیر دیوارهای شهر که در هر آن می توانستند فرو بریزند، ترک گفت.

آن ها همچنین با ویران نمودن سید آباد به همین گونه، به تاریخ 14 سپتامبر به وادی میدان رسیدند. به جایی که شمس الدین نیروهای چشمگیری را در آن جا متمرکز گردانیده و در برابر دشمن مقاومت سرسختانه بی راه به راه انداخته بود. مگر او با به دست آوردن پیک شکست اکبر خان و نزدیک شدن سپاهیان پالک به کابل، با هراس از افتادن به محاصره دو دسته انگلیسی سپاهیان خود را از میدان بیرون کشید.

هر چند نیروهای اصلی قیام کنندگان از میدان عقب نشینی کردند [با این هم] دسته های کوچک چریکی بی که در این ناحیه عمل می کردند، دست به شبیخون های دلیرانه و بسیاری بر سپاهیان انگلیسی یازیدند. نات که ناکامانه تلاش می ورزید مقاومت باشندگان بومی را در هم بکوبد، چند دهکده را به آتش کشید و به سوی کابل به راه افتاد و به تاریخ 17 سپتامبر به سپاهیان پالک پیوست.

به محض این که پیک پیروزی دسته های پالک و نات مبنی بر گرفتن کابل به هند رسید، اتلن بورو اعلامیه بی را عنوانی مردم هند پخش کرد و در آن به مشی ناکامی که اوکلند در افغانستان پیش گرفته بود، اعتراف نمود. او کوشید تاثیر نیرومندی را که نابودی کامل ارتش الفنتون از سوی افغان ها بر خلق های آسیایی و در گام نخست بر خلق های هند بر جا گذاشته بود، کمرنگ سازد.

در مانیفست آمده بود-«پیروزی دوباره در میدان جنگ و گرفتن شهرها و دژهای غزنی و کابل اندیشه شکست ناپذیری اسلحه انگلیس را زنده ساخت. سپاهیان انگلیسی با اشغال افغانستان، کنون به سُلج باز می گردند. فرمانفرما (گورنر جنرال) به آن ها دستور می دهد تا آن کشور را ترک بگویند. برای این که افغان ها خود شان حکومت بسازند...»<sup>454</sup>

<sup>454</sup> جان کنی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد سوم، ص. 376.

با این هم، تلاش‌هایی اثلن بورو مینی بر احیای پرستیژ «اسلحه انگلیس» موفقیتی در بر نداشت. مانیفیست بر «برادران و دوستان» هندی که عنوانی آنان این مانیفیست صادر شده بود، هیچ تأثیری نگذاشت و تنها آبروی خود او را برد. در این میان، پالک با گرفتن کابل تدبیرهای عاجلی را برای رهاسازی اسیران انگلیسی روی دست گرفت. دسته‌یی از قزلباشان که با پول انگلیسی‌ها استخدام شده بودند به فرماندهی سرهنگ ریچارد و به دنبال آن تیپ سیل به بامیان-جایی که اسیران به آن برده شده بودند، گسیل گردیدند.

استعمارگران انگلیسی‌ها با رهاسازی اسیران و با نشاندن دوباره فتح جنگ بر تخت پادشاهی، ترور خونباری را در کشور به راه انداختند. به ویژه با رزمندگان فعال نابودسازی ارتش الفنسٹون-باشندگان کوهستان و بامیان تسویه حساب کردند.

دسته سرکوبگر با آتش و شمشیر تقریباً همه آنچه را که سر راهش می‌آمد، سربسته نیست کرده، از میان بر می‌داشت. باشندگان مردینه چاریکار، کوهستان و استالف و بامیان را کشتند و خود این شهرها و روستاها را به تاراج بردند و به آتش کشیدند.<sup>455</sup>

کابل نیز کمتر از این جاها زیانمند نگردید. بسیاری از خانه‌ها را به تاراج بردند و آتش زدند. مسجد و بازار سرپوشیده شهر (یادمان زیبایی معماری بازمانده از سده‌های میانه) منفجر گردید. شهریان را که موفق به ترک شهر نشده بودند، تیرباران کردند.

آلن-افسری که در جنگ شرکت داشت، با بازگویی در باره رفتارهای ناروا و بیدادگری هم‌میهنان خود نوشت: «صدور فرمان برای ویرانی بازار برای سربازان اروپایی، سپاهیان هندی خدمه اردوگاه و [در یک سخن] برای همه کسانی که می‌توانستند اردوگاه را ترک بگویند، چونانی آژیوری بود تا به شهر سرازیر شوند و دست تاراج بکشایند...»

بامداد روز دیگر، با برآمدن بر سر تپه‌هایی که یک اردوگاه را از اردوگاه دیگر جدا می‌ساخت، دیدم که چگونه دود و خاکستر فراز شهر را فرا گرفته و پوشانده بود و چگونه زباله‌های آتش هرچه پهن‌تر پهن‌تر می‌گردید...

بیدادی نمانده بود که بر شهر نرفته باشد. دکان‌ها به تاراج برده شده بودند. تاراجگران در هر دو اردوگاه چیزهایی را که ربوده بودند، به معرض فروش گذاشتند. درست مانند بازار.<sup>456</sup>

گرین‌وود-افسر دیگر بریتانیایی که با تولی (گروهان) خود در ویران کردن کابل اشتراک داشت، اطلاعات از این هم مفصل‌تری می‌دهد: «ما دژ بالاحصار و رسته‌های بازار»ی را که سرهای مکناتن و دیگر انگلیسی‌ها در آن‌ها آویزان شده بود را منفجر کردیم و چند جای شهر را آتش زدیم. پس از چندی، بسیاری از خانه‌های تهی از باشندگان شان شدند و بسته‌ها و عدل‌های کالاها و دیگر اشیای گوناگون که از آن‌ها کشیده شده بودند، از میان برده می‌شدند...

روز دیگر، به شهر دسته‌های دیگری درآمدند. به استثنای بالاحصار و محله قزلباشان، تقریباً [دیگر همه جاها] به کلی ویران گردید و آتش زده شد. با توجه به آن که در ساختمان‌ها چوب‌های خشک و باریک فراوان به کار رفته بود، هرگاه جایی را آتش می‌گرفت، جلوگیری از دامنه‌یابی آن ناممکن بود.

مادامی که ما کنار شهر ایستاده بودیم، آتش لحظه‌یی هم فرو نمی‌نشست...<sup>457</sup>

<sup>455</sup> H. R. Gupta, Life and work of Mohan Lal Kashmiri..., p. 275-277.

<sup>456</sup> A. N. Allen, Diary of a march through Sindh and Afghanistan..., p. 321.

Narrative of the late victorious campaign in Afghanistan, with the troops under <sup>457</sup> Greenwood command of general sir W. Nott, London, 1843, p. 242, 243.

پالک به حکومت هند بریتانیایی گزارش داد: «پیش از برآمدن از کابل، من بازار بزرگ شهر را که به نام چهارسته («چهار سطح»)[چهار چته-گ.] یاد می‌شد و در دوره پادشاهی اورنگ زیب به دست علی مردان

سپاهیان بریتانیایی با ویران نمودن و تاراج کابل، به تاریخ 12 اکتبر به سوی هند رهسپار شدند. فتح جنگ که می دانست که بدون پشتیبانی انگلیس ها نمی تواند بر تخت بماند، همراه با ستون پالک گریخت. انگلیسی ها نه تنها جلو رفتن او را نگرفتند، بل حتا به همه اعضای خانواده شاه کشته شده اجازه دادند تا به آنان بپیوندند.

انگلیسی ها در راه هند، جلال آباد و دژ علی مسجد را ویران کردند و ده ها دهکده و روستا را آتش زدند و تاراج کردند.

یگان ها که عقب نشینی آنان بیشتر به گریز همانند بود، گاهگاهی ناگزیر می گردیدند تا یورش های افغان ها را دفع نمایند. به ویژه دسته نات که در ساقه (اریرگارد) ستون پالک راه می پیمود، به سختی زیانمند گردید. این دسته تلفات بزرگی انسانی و جنگ افزاری داد و بخش چشمگیر بار و بنه آن برباد رفت.

پس از برونروی سپاهیان از افغانستان، دوست محمد خان را گذاشتند تا به میهن بازگردد. او در سال های دوره دوم فرمانروایی اش (1843-1863) حاکمیت خود را برکابل، قندهار، هرات و دیگر مناطق پخش کرد و در واقع، به توحید سردارنشین های پرانگنده افغانی را به پایان رسانید.

### پایان سخن

پس از سرنگونی خاندان سدوزایی به سال 1818 و فروپاشی افغانستان به سردارنشین های مستقل، قدرت در بسیاری از نواحی کشور به دست نمایندگان خاندان نو بارکزیایی ها رسید. کابل و قندهار بزرگترین و نیرومندترین سردارنشین ها در کشور بودند. با تشکیل این سردارنشین ها، خانه جنگی های فئودالی که کشور را در سال های اخیر موجودیت امپراتوری درانی تضعیف نموده و شیرازه آن را از هم گسیخته بود، به پیمانانه چشمگیری کاهش یافت.

با این هم مشی دوست محمد- حکمران کابل که متوجه توحید همه سرزمین های افغانی بود، به دلیل تفاوت شدید در تراز توسعه اجتماعی- اقتصادی قبایل مختلف، هراس برخی از حکمرانان افغانی مبنی بر محروم شدن از قدرت و به دلیل مخالفت انگلیسی ها که در یکپارچگی افغانستان، مانع مستقیمی را در برابر پیاده ساختن پلان های استیلاگرانه خود می دیدند، به ماکامی انجامید.

گستره جویی فزاینده سیاسی و اقتصادی انگلیس در اوایل سده نوزدهم در کشورهای خاورمیانه به ویژه در افغانستان به گونه پیوسته یی با آهنگ تقویت یافته نرخ توسعه صنایع انگلیس که نیازهای عظیم آن بورژوازی بریتانیا را به تصرف بازارهای نو برای کالاهای صنعتی خود و گسترش نامحدود متصرفات استعماری می کشانیدند، پیوند داشت. به این امر بورژوازی انگلیس را همچنین تنگدستی و ورشکستگی متصرفات هندی آن- جایی که نه دهم هقانان به گفته مارکس در آن هنگام مورد پاپوپیروزاسیون قرار می گرفتند، بر می انگیخت.

کمپانی هند شرقی به منظور اکتشاف و گسترانیدن بستر هموار برای پهن ساختن نفوذ انگلیس در کشورهای خاور میانه به گونه منظم در طی سی سال به افغانستان و خان نشین های آسیای میانه، اجنت های خود را گسیل می داشت که افزون بر کار اطلاعاتی، می کوشیدند حکمرانان این کشورها را به سوی ائتلاف ضد روسی با مشارکت و رهبری انگلیسی بکشانند.

---

مصروف ساخته شده بود، ویران کردم. بازار پرجنب و جوش ترین بخش کابل شمرده می شود و چونان مهم ترین مرکز بازرگانی این بخش آسیای میانه به نام است.»

Papers relating to military operation in Afghanistan..., p. 421.

افغانستان برای انگلیسی ها نه تنها چونان یک مستعمره، بل نیز همچون تخته خیز نظامی- استراتژیک برای پهن سازی گستره جویی به سوی آسیای میانه و ایران دلچسپ بود.

انگلیسی ها برای انجام موفقانه پلان های استیلاگرانه خود در قبال افغانستان، می کوشیدند از دولت سیک رنجیت سینگ که در سه دهه نخست سده نوزدهم متصرفات خود را از کیسه مناطق همسایه هند گسترش بخشیده بود، بهره بگیرند.

انگلیسی ها با تلاش برای منحرف ساختن توجه رنجیت سینگ و فنودال های سیک از مداخله در امور هند، می کوشیدند تمایلات استیلاگرانه آن ها را به سوی افغانستان سمت دهی نمایند و با بهره گیری از هرگونه دستاویز ها به دشمنی میان سیک ها و افغان ها دامن می زدند تا در آینده امر برده سازی هر دو را برای خود آسان تر بسازند.

در عین حال، آن ها سنجش داشتند تا به همکاری سیک ها دست نشانده خود- شاه شجاع را بر تخت افغانستان بگمارند و این گونه، مشارکت خود را در ماجراجویی 1834 که در افغانستان با پشتیبانی مستقیم کمپانی هند شرقی (با پول، سرباز و افسران) به راه انداخته بودند، پنهان نمایند.

رویدادهای 1834 را می توان تمرین عمومی نخستین جنگ افغان و انگلیس نامید.

«میسون بازرگانی برنس» که از سوی حکومت هند بریتانیایی به سال 1836 به افغانستان گسیل گردیده بود، در واقع می بایستی در باره نزدیکی در دستور کار حکمرانان کابل و قندهار با شاه ایران، اکتشاف سیاسی را انجام می داد و هر آن چه را که ممکن بود برای حفظ از هم گسیختگی افغانستان به سردارنشین های جداگانه انجام می داد و نیز دوست محمد خان را به اتحاد با کمپانی هند شرقی متمایل می گردانید.

بسیاری از تاریخدانان انگلیسی کوشیده اند خلاف حقایق و واقعیت ها ثابت بسازند که گناه برهم خوردن گفتگوها میان افغان ها و بریتانیایی ها به گردن دوست محمد و برادران او- حکمرانان قندهار بوده است نه به تقصیر حکومت هند بریتانیایی که آرزومند پیشبرد گفتگوها با سردارنشین های افغانی بر مبنای برابری برابری نبودند و به گونه اولتیماتومی از آنان خواستار اطاعت بی چون و چرا از دیکتات خود بودند.

میسون ویتکیویچ به سال 1837 یکی از تدبیرهای واکنشی روسیه تزاری بود که در راستای ضد گستره جویی روز افزون اقتصادی و سیاسی انگلیس در خاورمیانه متوجه بود. دلیل موفقیت ویتکیویچ در کابل و قندهار در گام نخست آن بود که دوست محمد و برادرانش که به آرزومندی انگلیس مبنی بر پایان بخشیدن به استقلال افغانستان متقاعد شده بودند، در جستوی تکیه گاه دفاعی در برابر تجاوز بریتانیا بودند و آن را در نزدیکی با ایران و روسیه می دیدند.

این اقدامات مشروع دفاعی سردارنشین های مستقل افغانی بهانه بی شدند برای استعمارگران بریتانیایی تا در برابر مردم افغانستان جنگ را آغاز نمایند.

استعمارگران انگلیسی به سال 1838 با به راه انداختن جنگ در برابر خلق افغانستان بخش جنوب خاوری کشور را به اشغال درآوردند. دلایل موفقیت انگلیسی ها در مرحله نخست جنگ از این قرار بودند:

**نخست** برتری آن ها در منابع مادی و داشتن ارتش منظم و نیرومند با تامینات خوب مادی- فنی.

دسته های نظامی سردارنشین های افغانی از دیدگاه نظم و انضباط، آموزش و تامینات مادی- فنی بارها نسبت به ارتش انگلیسی- هندی پسمان بودند که همین موضوع موجب ضعف و ناپایداری سازمان فنودالی- دولتی افغان ها می گردید.

**دوم**، مشی خرید و تطمیع نمایندگان طبقه حاکمه فنودالی سردارنشین های افغانی از سوی انگلیس نیز به پیمانانه چشمگیری مبارزه شان را آسان تر می گردانید. بسیاری از خان ها و سران قبایل که از حاکمیت استبدادی و مشی حکومت بارکزیایی ناخشنود بودند، در مسیر خیانت آشکار قرار گرفتند.



**سه دیگر،** این که توده های مردمی افغانستان که مورد بهره کشی خشونتبار فئودالی قرار می گرفتند و از ستم و خودکامگی حاکمان بارکزیایی و کارگزاران دستگاه اداری- مدیریتی زیانمند می شدند و به همین علت در دفاع از منافع طبقه بهره جو که مورد تنفر و انزجار آن ها بود، ذینفع نبودند و بسیاری از آن ها در بیشتر موارد در مراحل آغازین جنگ در آن شرکت نوزیدند و تنها اشغال کشور از سوی انگلیسی ها و خودکامگی آن ها در سرزمین افغانستان موجب افزایش جنبش توده یی ضد انگلیسی گردید.

انگلیسی ها به بهانه پشتیبانی از حکومت شاه شجاع و «دفاع» هند از «تهاجم» روس ها، تلاش ورزیدند افغانستان را به مستعمره خود مبدل گردانند و از آن چنان تخته پرش نظامی- راهبردی برای استیلا بر آسیای میانه و ایران بهره بگیرند. مگر جنگ توده یی برپا شده در افغانستان در برابر اشغالگران، این برنامه ها را برهم زدند.

در اوضاع دامنه گیری مبارزات ضد بریتانیایی، اشغالگران می کوشیدند به طبقه فئودال ها تکیه بزنند. مگر یک رشته از تدبیرهای حکومت اشغالگر که با منافع سرشناسان همخوانی نداشتند، آن ها را در برابر بریتانیایی ها به پا خیزاندند.

آن چه مربوط می گردد به ارتش استعمارگر انگلیس، این ارتش در وضعی نبرآمد که بتواند مقاومت توده های مردمی افغانستان و قیام مردمی را که به تاریخ 2 نوامبر 1841 در کابل به راه افتاده بود، سرکوب نماید که شالوده مرحله رهایی بخش ملی جنگ را گذاشت در هم بشکناند.

ددمنشی و تاراجگری، ارتش انگلیس را از دیدگاه روانی فرو می پاشانیدند. در این میان، توده های مردمی افغانستان به خاطر امری به حق- آزادی و استقلال میهن می رزمیدند- با آن که شماری از ملحوظات نیرو و دامنه جنبش ضد بریتانیایی را تضعیف می نمودند.

**نخست-** این که سران فئودالی که در راس جنبش قرار داشتند، مشی جدایی خواهانه را پیش گرفته بودند و برخی از آن ها حتا با دشمن به سازش رسیده و به خائنان مبدل گردیده بودند.

**دو دیگر،** این که- تضادها از میان برداشته نشده بود. با آن که در مبارزه در برابر اشغالگران گرایش هایی به سوی همکاری متقابل در میان آن ها به مشاهده می رسید. روی ضعیف جنبش ضد انگلیسی آن بود که قبایل افغانی که در میان آن ها رسوبات مناسبات تیره یی- قبیله یی بسیار نیرومند بود، از هم دور و بسیار پراکنده بودند.

نیروهای مقاومت ملی با هراس از رها ساختن زمین های خود برای دراز مدت معمولاً پا از چهارچوب گستره بود و باش خود فرا تر نمی گذاشتند. همه این علل و نیز نبود رهبری عمومی سراسری برای خیزشگران، مبارزه افغان ها را در برابر اشغالگران بیگانه دشوارتر می ساخت.

به هر رو، هر چه بود، خلق های افغانستان به رغم موجودیت تضادهای مذهبی، ملی و مانند آن، در مبارزه در برابر اشغالگران باهم تناتنگ همکاری نمودند. بخش بزرگی از قیام کنندگان به رهبری دوست محمد خان که در سپتامبر 1840 اقدام به یورش به کابل نمودند، متشکل از ازبیک های ترکستان جنوبی بودند. در نبرد در حومه پروان به تاریخ 2 نوامبر 1840 هم جنگاوران افغانی و هم تاجیک های کوهستانی مشارکت پویا داشتند.

نمونه های چنین همکاری ها، گواه بر خصلت راستین توده یی و سرتاسری جنبش ضد انگلیسی بود که در آن لایه های گسترده باشندگان کشور بدون تفاوت تباری و باوری - مذهبی خود مشارکت داشتند.

جنگ استعماری یی را که انگلیسی ها در برابر خلق های آزادی دوست افغانستان به راه انداخته بودند، نه تنها امیدواری هایی بورژوازی بریتانیا را که بر گسترش بخشیدن به متصرفات خود سنجش داشتند بر آورده نگردانید بل که ضربه محسوسی به کمپانی هند شرقی وارد آورد. در روند جنگ، این کمپانی 20 هزار نفر

کشته و زخمی داد و بیش از 20 میلیون پوند استرلینگ را بر باد هوا داد. جنگ اشغالگرانه آبروی انگلیس را در برابر چشمان جامعه جهانی و افکار عامه برد و افسانه «شکست ناپذیری» ارتش آن را به پایان برد.

شکست بریتانیای کبیر در جنگ 1838-1842 منجر به آشوب های ضد استعماری در هند گردید و یکی از دلایل شکست پلان های انگلیس در زمینه آرایش ائتلاف ضد روسی از جمع خان نشین های آسیای میانه گردید.<sup>458</sup>

خلق های افغانستان از استقلال و آزادی میهن خود دفاع کردند. با آن که در نتیجه تجاوز انگلیس تلفات بزرگی هم دادند. در روند جنگ نیروهای مولده کشور به پیمانانه چشمگیری در هم کوبیده شدند. کشاورزی برای مدت های زیادی با رکود رو به رو گردید. همچنین پیشه وری و بازرگانی افت بسیاری داشت. بسیاری از شهرها و روستاها ویران گردیدند و آتش زده شدند.

شمار باشندگان در نتیجه کشتار گروهی و نابودی در مبارزه با برده سازان بیگانه به پیمانانه چشمگیری کاهش یافت. بیشترین تلفات را قبایل غلزایی دیدند که در پیشاهنگ جنبش رهایی بخش ملی قرار داشتند.

یکی از مهمترین نتایج جنگ رهایی بخش ملی سال های 1838-1842 بود که جنگ به رشد خودآگاهی ملی خلق های افغانستان مساعدت کرد و به پیمانانه چشمگیری روند استحکام کشور را سرعت بخشید.

در روند این جنگ، سنت های میهن دوستانه خلق های افغانستان تحکیم یافت که نقش تعیین کننده بی را در سازماندهی دادن پاسخ به استعمار گران بریتانیایی که تلاش می ورزیدند سر از نو کشور را در زمان جنگ دوم (1878-1880) و سوم (1919) انگلیس و افغان تابع و مطیع خود سازند؛ بازی نمود.

### کتابنامه

- 29- *اتوبیوگرافی آ. او. دیوگامیل* [- سفیر روسیه در ایران-گ.]، مجله «بایگانی روسی»، مسکو، 1885.
- 30- «*اکسپدیسین انگلیس در افغانستان*» (مجله «*سیورنایا پیچلا*»، سال 1839، شماره 249).
- 31- «*افغانستان در دهه های اخیر*»، (مجله «*فرزند میهن*»، 1842، شماره 10).
- 32- *بلارامبرگه «محاصره شهر هرات از سوی ارتش پارس به فرماندهی محمد شاه قاجار در سال های 1837-1838»*، (گزیده مواد و مدارک گیتاشناسیک، توپوگرافیک و آماری در باره آسیا، جلد شانزدهم، سانکت پتربورگ، 1885).
- 33- *الکساندر برنس، سیاحت در بخارا*، جلد سوم، مسکو، 1850.
- 34- *واویلف، ن. ای. و بوکینیچ د. د. زمینداری در افغانستان*، لیننگراد، 1929.
- 35- *فرستادگان افغانستان به روسیه به سال های 1833-1836*، شماره های 7-8 مجله «*روسکایا استارینا*»، 1880.
- 36- *مواد و مدارک در باره تاریخ استیلای سرزمین ترکستان*، جلد سوم، تاشکنت، 1908.
- 37- *نیمان، ک.*، *افغانستان و انگلیسی ها در سال های 184 و 1842*، مسکو، 1848.

<sup>458</sup> سر پرسی سایکس- تاریخ نویس انگلیسی نشانه می کند که شکست ارتش بریتانیا، افسانه شکست ناپذیری ما را در هند و آسیای میانه از هم درید و بی چون و چرا به خیزش هندی به سال 1857 انجامید. نگاه شود به: تاریخ افغانستان، جلد دوم، ص. 59.

- 38- پولیاک، آ.، *ولایت هرات* (رساله نامزدی دکتری)، مسکو، 1948.
- 39- پولیاک، آ.، *ساختار اقتصادی افغانستان معاصر*، رساله دکتری، مسکو، 1954، ص. 146).
- 40- پایف، آ. ال.، «سیاست خارجی دولت در سده نهم» *در آینه خمیده» م. ن. پوکروفسکی* (نقدی بر اندیشه های مارکسیست ستیزانه پوکروفسکی)، مسکو- سانکت پترزبورگ، جلد دوم، ص. 1313
- 41- پوتو، و. آ.، *لهستانی های تبعیدی در اورنبورگ*، («بیک تاریخ»، جلد 38، سانکت پترزبورگ، 1889).
- 42- ریسنر، ای. ام.، *پدیدآیی و فروپاشی امپراتوری درانی*، (اوپرک هایی در باره تاریخ نو کشورهای خاور میانه)، مسکو، 1951.
- 43- ریسنر ای. ام.، *جنبش های توده یی در هند در سده های هفدهم و هژدهم و فروپاشی امپراتوری مغولان اعظم*، (رساله علمی دکتری)، مسکو، 1954.
- 44- ریسنر، ای. ام.، *توسعه فنودالیسم و تشکیل دولت افغان ها*، مسکو، 1954.
- 45- ریتز، ک.، «سرزمین شناسی و گیتاشناسی کشورهای آسیایی نزدیک روسیه: کابلستان و کافرستان»، سانکت پتر بورگ، 1867
- 46- روزاکووا، ام. ک.، *سیاست اقتصادی روسیه تزاری در خاور میانه، در ربع دوم سده نهم و بورژوازی روسی*، مسکو- سانکت پترزبورگ، 1949.
- 47- ل. آ. سوبولیف، *نبرد افغان و انگلیس*، جلد چهارم، سانکت پترزبورگ، 1885
- 48- م. آ. تیرینتیف، *تاریخ استیلای آسیای میانه*، جلد یکم، سانکت پترزبورگ، 1908
- 49- شوکشینتسیف، ای. س.، *پرونده لهستانی ها در اورنبورگ در سال 1838*، (بایگانی روسیه، کتاب دوم، جلد های 5-8، 1902).
- 50- یا. و. خانیکف، *یادداشت توضیحی به نقشه دریای ارال و خان نشین خیره و حوالی آن*، (یادداشت های انجمن گیتاشناسی روسیه)، کتاب شماره 5، سانکت پترزبورگ، 1851.
- 51- نیکیفروف- کپتان ستاد کل (مواد و مدارک تاریخ استیلای منطقه ترکستان، سند شماره 15)
- 52- بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند سانکت پترزبورگ، آرشیو مرکزی، پرونده های 1-9، پوشه شماره 18، برگ 25.
- 53- دستور العمل به وینکیویچ تاریخی 14 ماه می 1837 «اسناد جمع آوری شده از سوی کمیسیون باستانشناسی قفقاز» جلد 8، 1881، ص. 944.
- 54- بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند سانکت پتر بورگ، کارتن های 1-9، پرونده 18، برگ 44.
- 55- بایگانی مرکزی دولتی تاریخ، فوند آسیایی، پرونده 1166.
- 56- کارل مارکس و فریدریک انگلس، *کلیات آثار*، به زبان روسی، چاپ مسکو.